# مجموعه رسائل

به کوشش

گروهی از نویسندگان

مجموعه رسائل

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : مجموعه رسائل/ گروهی از نویسندگان.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1384.

مشخصات ظاهری : دوازده، 348 ص.

فروست : کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم مجموعه آثار؛ شماره 2.

شابک : 18000 ریال 964-8567-23-9 :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : الهدیه المرضیه الی الحضره الرضویه/فضل علی مهدی قزوینی ص. 14 - 5 .- فضائل قم/محمدعلی بن احمد قراچه داغی ص. 70 - 15 .-- مقابر قم/فخرالواعظین محمدباقر حسینی خلخالی، ص. 122 - 72 .-- اشعریان قم/محمدعلی معلم حبیب آبادی . ص. 152 - 123 .-- سفرنامه قم/احمد شبیری زنجانی ص. 265 - 153 .-- سفرنامه قم/کامران میرزا نایب السلطنه ص. 283 - 367 .-- سفرنامه قم/جعفرقلی خان معین السلطان ص. 293 - 283 -- /تنزیه المتقین/ ابی الحسن الفتونی العاملی ص. 348 - 295.

موضوع : معصومه (س) بنت موسی کاظم(ع)، - 201؟ق.

موضوع : قم

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

شناسه افزوده : کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت معصومه (ع) و مکانت فرهنگی قم ( 1383 : قم)

رده بندی کنگره : DSR2113 /م76 م3 1384

رده بندی دیویی : 955/1285

شماره کتابشناسی ملی : م 83-37771

اشاره

↔

مجموعه رسائل

الهديه المرضيّه إلى الحضره الرضويه

فضائل قم

مقابر قم

اشعريان قم

سفرنامه قم

سفرنامه کامران ميرزا

سفرنامه قم

تنزيه القميين

ص: 3

مجموعه رسائل / گروهی از نویسندگان. _ _ قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1383.

دوازده، 348 ص. _ _ (کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم، مجموعه آثار شماره؛ 2)

ISBN: 964-8567-23-9ریال 15000

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه.

مندرجات: الهدیه المرضیه الی الحضره الرضویه / فضل علی مهدی قزوینی ص 50-14. _ فضائل قم / محمد علی بن احمد قراچه داغی ص. 70-15 . _ _ مقابر قم/ فخر الواعظین محمد باقر حسینی خلخالی، ص. 122-72. _ _ اشعریان قم/ محمدعلی معلم حبیب آبادی. ص.123_152 ._ _ سفرنامه قم/ احمد شبیری زنجانی ص. 153-265. _ _ سفرنامه قم/ کامران میرزا نایب السلطنه ص. 367-283. _ _ سفرنامه قم/ جعفرقلی خان معین السلطان ص. 283-293 _ _ / تنزیه القمیین/ ابی الحسن الفتونی العاملی ص. 295-348.

1. قم. 2. معصومه علیها السلام بینت موسی کاظم علیه السلام، 183؟ _ 201؟ق. الف. آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر. ب. کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم (1383: قم).

DSR 1285/955 2113 / م 76 م 24

کتابخانه ملی ایران83-377771 م

کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام و مکانت فرهنگی قم

مجموعه آثار شماره 2

مجموعه رسائل

گروهی از نویسندگان

صفحه آرا: محمد علی محمدی

ناشر: زائر _ آستانه مقدسه قم

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

نوبت و سال چاپ: اول _ 1383

شمارگان: 1000

بهاء: 1500 تومان

شابک: 964-8567-23-9

مرکز پخش: قم، میدان شهداء (چهارراه بیمارستان)، تلفن 7748434 ص.پ: 37185-3597

ص: 4

فهرست اجمالی

ص: 5

فهرست تفصیلی

ص: 7

ص: 8

ص: 9

ص: 11

ص: 12

حضرت امام صادق علیه السلام:

«حرم ما اهل بیت علیهم السلام ، شهر قم است. آنجا بانویی از فرزندانم به نام فاطمه دفن می شود، بهشت بر هر که اورا زیارت کند، واجب می گردد».(1)

قم که به لقب «حرم اهل بیت علیهم السلام» مفتخر گردید، نه تنها به جهت وجود مردمی است که در آن به حسن عبادت و توحید عبادی در قیام و رکوع و سجود شناخته شده اند(2)، و در آرمان شهر اسلامی گرد حضرت مهدی علیه السلام اجتماع کرده و به یاری آن حضرت قیام خواهند نمود، و نه صرفا به جهت وجود بزرگ ترین حوزه علمی و حدیثی و معرفتی شیعه در آن، بلکه این شهر مفتخر است که چونان صدفی زمینی، گوهر آسمانی و ملکوتی فرزند باب الحوائج الی الله را در بر گرفته و مسجد اولیای الهی گردیده است. اگر در گذشته شهر قم محل محدّثان بزرگ و معبد و سجده گاه فاطمه معصومه علیها السلام بوده، امروزه نیز پرچم دار فرهنگ ناب فقه جعفری علیه السلام و معنویت و عرفان بوده و ضمن تربیت و پرورش یاران امام عصر ارواحنا فداه، زائران حضرتش را با معارف بلند دینی میزبانی می کند. آری، «زیبد اگر خاک قم به عرش کند فخر(3)».

قم، شهری است که بر ولایت و مودّت اهل بیت علیهم السلام پایه گذاری شده و به



---

1- 1. سفینه البحار، ج 2، ص 446.
2- 2. مستدرک الوسائل، ج 10، ص 206.
3- 3. دیوان امام خمینی، ص 257.

همین جهت، پایگاهی برای علویان و شیعیان و دژ تسخیرناپذیری علیه ستمگران بوده است و ائمه علیهم السلام با تعبیراتی خاص و بلند از این شهر یاد کرده اند(1).

از هنگامی که شهر قم مسکن حضرت ستی، فاطمه معصومه علیها السلام گردید، بُعد فرهنگی و معنوی آن در کنار تحوّلات اجتماعی و سیاسی متحوّل و شکوفا شد، و از چنان موقعیتی برخوردار شد که جناب حسین بن روح رضوان الله علیه، از نوّاب اربعه، تأیید محتوای یک کتاب علمی و فقهی را مشروط به نظر مساعد علمای قم نمود(2). وجود حوزه غنی و بزرگ شیعه، در این شهر و دفاع علمی از اسلام راستین به وسیله تألیف کتابها، اعزام مبلّغان و زادگاه انقلاب اسلامی بودن و... همه و همه به برکت وجود فرزند رسول خدا، کریمه اهل بیت علیهم السلام در این شهر است.

از آنجا که سال 1383 ه .ش. با یک هزار و دویست و پنجاهمین سالگرد ولادت آن حضرت، و نیز با پایان تجدید طلاکاری گنبد مطهر _ که در زیبایی کم نظیر و بلکه بی نظیر است _ مقارن شده، به منظور معرفی بیشتر آن حضرت و تبیین جایگاه ویژه شهر قم در ترویج فرهنگ تشیّع، به دستور تولیت عظمای آستانه مقدّسه، حضرت آیه الله مسعودی دام عزه «کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم» شروع به فعالیت نمود. و در چهار موضوع ذیل:

الف. حضرت معصومه علیها السلام و آستانه مقدسه؛

ب. قم و فرهنگ تشیّع؛

ج. حوزه علمیه قم؛

د. انقلاب اسلامی در قم،

با محوریّت آستانه مقدّسه، دهها جلد کتاب در موضوعات فوق که اکثر آنها جنبه تألیف داشته و برخی دیگر جنبه تراثی دارد و توسط محققان تألیف و تصحیح شده، اهتمام ورزیده است.

آثاری که در محورهای فوق تدوین و نگارش یافته تنها قدم کوچکی است که

---

1- 1. بحار الانوار، ج 57، ص 217.
2- 2. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص 240.

می تواند نقطه شروعی برای تحقیقات گسترده و عمیقی باشد که سزاوار موضوعات یاد شده است.

کتاب حاضر مجموعه رساله های مختلفی است که در موضوع حضرت معصومه سلام الله علیها و جنبه های مختلف فرهنگی شهر مقدس قم نگارش یافته، این آثار توسط پژوهشگران و محقّقان تصحیح و تحقیق شده و به صورت پراکنده چاپ شده بودند که بر اثر دربرداشتن نکات بدیع، اینک به صورت یک مجموعه به علاقه مندان عرضه می گردد.

در اینجا لازم است از مسئول کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی جناب حجه الاسلام والمسلمین دکتر سید محمود مرعشی و نیز از همه محققان این آثار صمیمانه تشکر و قدردانی کرده، همچنین از تولیت آستانه، حضرت آیه الله مسعودی، معاون محترم اداری مالی آستانه، جناب آقای فقیه میرزایی و مدیریت فرهنگی حجه الاسلام والمسلمین عباسی که تلاش فراوانی در این امر داشته اند، نهایت امتنان و سپاس را داریم.

بر خود لازم می دانم که اذعان و اعتقاد قلبی خود را ابراز دارم که اگر توفیقات خدای متعال و عنایات کریمه اهل بیت علیهم السلام نبود، از برداشتن کوچک ترین قدمی در این راه عاجز و ناتوان بودیم.

و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب.

احمد عاب_دی

دبیر کنگره

ص: 3

الهديه المرضيّه إلى الحضره الرضويه

اشاره

تأليف: فضل على مهدوى قزوينى

تصحيح

سيد على حسينى

ص: 5

جناب شیخ فضل علی مهدوی قزوینی به سال 1290 هجری قمری در روستای «توره» الموت قزوین پا به عرصه گیتی نهاد و دوران کودکی را در دامن خانواده و پدر بزرگوارش که در میان مردم منطقه به درستی، زهد و تقوی شهره بود، گذرانید و در همان جا رشد کرد و بالید. هنوز به سن پانزده سالگی پا نگذاشته بود که به خواسته پدرش به قزوین هجرت کرد و در مدرسه صالحیه آن شهر به تحصیل علوم دینی و حوزوی پرداخت و برخی از دانش های مقدماتی حوزوی را در آن جا آموخت. امّا حوزه علمیه قزوین نتوانست جان تشنه او را سیراب سازد و نیازهای فکری او را برآورد، از این رو عازم تهران شد و از معروف ترین عالمان آن شهر بهره برد و برخی کتب درسی حوزه را در آن جا خواند. اما احساس نیاز بیش تر به دانش های دینی همچنان در سینه دریاگون او موج می زد و او را بی قرار ساخته بود. لذا به اصفهان مهاجرت کرد و در آن جا افزون بر آموختن دیگر کتاب های رایج در حوزه ها با فلسفه و دیگر علوم عقلی آشنا شد و پس از استفاده های بسیار از استادان و دانشوران نامور آن دیار، راهی نجف اشرف شد و سال ها در آن دیار به منظور طی مراتب کمال معنوی و تکمیل تحصیلات خود، اقامت گزید.

در این دوران، که می توان آن را نقطه عطفی در تاریخ زندگی اودانست از بزرگ ترین استادان و عالمان آن حوزه عظیم بهره برد. از کسانی که در درس آنان شرکت می کرد، اصولی بی بدیل؛ جناب میرزا حبیب الله رشتی بود، اما جناب شیخ فضل علی آقا مهدوی قزوینی بیش از همه شیفته درس علامه بی نظیر محقق عظیم الشأن و مجاهد بزرگ، جناب ملا محمدکاظم؛ معروف به آخوند خراسانی، شده بود.

از این رو هماره در درس ایشان شرکت می جست و از بوستان دانش آن یگانه دوران گلها چید و بهره های بسیار برد تا آن جا که از اعضای گروه استفتای ایشان شده و موفق به دریافت اجازه اجتهاد از ایشان گردید.

در آن روزگار ایران اسلامی آبستن حوادث مهمی بود و جناب آخوند خراسانی با هوشیاری و چشمان نافذ خود امور کشور را زیر نظر داشت و برای بهبود و اصلاح وضع موجود بسیار کوشید و در این مسیر از شاگردان خود استفاده می کرد. از این رو بود که از جناب شیخ فضل علی مهدوی قزوینی خواست به زادگاه خود قزوین بازگردد. آن فرزانه جاودان به قزوین بازگشت و به تحقیق، تدریس و تبلیغ پرداخت و در این عرصه ها به موفقیت های عظیمی دست یافت. در قزوین بارها، کتاب های رسایل، مکاسب و کفایه را تدریس کرد و به دلیل رفتار پیامبر گونه اش میان مردم موقعیتی خاص داشت و در مسجد خلج و مسجد النبی اقامه جماعت کرد.

حوزه قزوین پژوهش های گسترده، انظار دقیق و در خور تحسین و ژرفای دانش های این یگانه را بر نمی تافت. از این رو جناب شیخ در هر سال مدتی به مشهد و قم می رفت و در آن جا درس خارج فقه و اصول می گفت و گروهی از فاضلان و دانش طلبان از او بهره می بردندو رهبران مذهبی و مراجع تقلید به او احترام بسیار می گذاشتند به ویژه حضرت آیه الله العظمی بروجردی که وی را دارای شأنی خاص می دانست.

جناب شیخ به درستی و هوشیارانه دریافته بود که تحصیل علم و دستیابی به علوم مختلف نمی تواند آدمی را به سعادت رهنمون سازد، بلکه این تهذیب نفس و پیرایش روح و آراستن آن به فضیلت ها و بیرون کردن رذیلت ها از صحنه جان است که انسان را به جانان می رساند و سعادت آدمیان را رقم خواهد زد. به همین دلیل بود که او با مرحوم شیخ حسن علی نخودکی ارتباط تنگاتنگی داشت و چون به مشهد مقدس می رفت با او و با مرحوم کفایی فرزند آخوند خراسانی معاشرت می کرد.

جناب شیخ، جان خود را به اخلاق اسلامی آراست و در این راه پر پیچ و خم و دشوار گامهای بلندی برداشته و به مقامات بالایی رسید و اهل کرامت گردید. او با علوم غریبه از قبیل رمل، جفر و ... و کیمیا به خوبی آشنا بود و در این باره تألیفات

گران بهایی دارد به همان سان که مورخی عظیم الشأن بود و در تاریخ دیدگاههای دقیق، ژرف و بدیعی دارد.

با سلطنت رضا شاه پهلوی عرصه بر مومنان و عالمان تنگ شد، رضا شاه آنان را مجبور می کرد زنان خود را بی حجاب ساخته و همراه با آنان در کوچه و بازار و مجالس عمومی حضور یابند. جناب شیخ فضل علی آقا برای گریز از این قوانین شیطانی رضا شاه به کربلا هجرت کرد و چهار ماه در آن جا اقامت گزید و از این فرصت برای تألیف آثاری ژرف و سودمند بهره های بسیار برد و پس از چهارده ماه اقامت در کربلا برای زیارت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا _ علیه السلام _ راهی ایران شد و چون به قم رسید سه روز بیمار شد و روحش _ در سال 1367 قمری _ در همان جا به ملکوت اعلی پیوست و پیکر شریفش در قبرستان شیخان به خاک سپرده شد.

برخی از تألیفات وی عبارت است از:

1_ تقریر مباحث استادش آخوند خراسانی؛

2_ الامام الحسین و اصحابه؛

3_ شرح خطبه الزهراء _ علیها السلام _ ؛

4_ احوال السیده المعصومه.

آن چه فرا روی خوانندگان ارجمند است بخشی از اثر ارزشمند و عمیق آن عالم فرزانه درباره حضرت فاطمه معصومه به نام «الهدیه المرضیّه الی الحضره الرضویه» است. این جانب متأسفانه به همه این رساله دست نیافته و تنها بخشی از آن را که درباره فضایل آن حضرت است یکی از محققان و استادانم(1) در اختیارم نهاد.

سید علی حسینی

ص: 9

---

1- 1. با تشکر از آیه الله سیدمحمدعلی روحانی که این اثر را در اختیارم نهاد.

متن رساله

## فضایل حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها

بسم الله الرحمن الرحیم

فضایل حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها(1)

اگرچه فضایل و مزایا و مراتب کمال و جلال ظاهری و باطنی صوری و معنوی آن برگزیده ذوالجلال خارج از حدّ وهم و خیال، و بیرون از بیان و مقال است؛ «به رنگ و بو و خال و خط چه حاجت روی زیبا را.»

... در خانواده رسالت و طهارت بعد از بی بی حضرت زهرا _ علیها السلام _ و حضرت صدیقه صغری زینب کبری _ سلام الله علیها _ زنی به این جمال و کمال و علوّ مکان و رفعت شأن و سیادت و بزرگی و مقام، ثالثه الثلاثه و ثانیه الاثنین(2) است و دارای بعضی خصوصیات است که مخصوص به همین بی بی است؛ مثل نصّ بر زیارت(3) و امثال آن که دانسته خواهد شد. و آنچه در فضایل بی بی از اخبار و آثار استفاده شده، علاوه بر آنچه در طی فصول دانسته می شود، چند است:

### فضیلت اول: مقام شفاعت

اول آنکه آن بی بی دارای مقام شفاعت است؛ در مجالس المؤمنین بعد از ذکر حدیث عن الصادق:

«انه قال ان لله حرما و هو مکه و لرسول الله حرما و هو المدینه. الا ان لأمیرالمؤمنین حرما و هو الکوفه و حرم ولدی بعدی قم ... تقبض فیها امرأه من ولدی، واسمها فاطمه و تدخل بشفاعتها شیعتی الجنه بأجمعهم.»(4)



---

1- 1. همه عنوان ها و تیترهایی که پس از این خواهد آمد در اصل اثر نیست و از این جانب است.

2- 2. یعنی پس از فاطمه زهرا و زینب کبری سومین زن با فضیلت در میان زنان عالم است.

3- 3. زیارت نامه ایشان معروف است و مجلسی آن را در بحارالانوار، ج 102، ص 265 نقل کرده است.

4- 4. مجالس المؤمنين، ج 1، ص 83؛ و بحارالانوار، ج 60، ص 216.

معلوم است آن شفاعتی که تمام شیعیان حضرت صادق _ علیه السلام _ داخل بهشت می شوند شفاعت عامه تامه کامله کلیه [است] که از شئونات ولایت و مقام عصمت و امامت است نه از سنخ شفاعتی که هر مؤمنی دارای آن مقام می باشد؛ بلکه همان مقام شفاعت که جده بی بی، حضرت زهرا _ سلام الله علیها _ دارد، همان مقام در حق بی بی ثابت است.

بلکه عارف به سبک و عالم به اسالیب کلام و محاورات عربیه و قواعد اعرابیه؛ از سوق کلام و مضارع محقق الوقوع و عموم مستفاد از اضافه و تاکید و اتیان به کلمه [تدخل شفاعتها(1)] روایت کالصریح است. در ...(2) شفاعت برای عموم شیعیان. حضرت صادق _ علیه السلام _ [فرمود:]

هر کس در هر عصری و [در هر مکانی] و [به] تحقیق دخول در بهشت [شود[ به شفاعت تامه بی بی _ سلام الله علیها _ است.

بنابراین گرچه هر یک از معصومین طاهرین و حضرت زهراء _ علیها السلام _ و حضرت صدیقه صغری _ علیهاالسلام _ دارای مقام شفاعت عامه تامه کلیه هستند. لکن شفاعت با بی بی معصومه _ سلام الله علیها _ است و این مقام یک فضیلت خاصه و امتیاز مخصوص است برای این بی بی علاوه بر مقام شفاعت. فافهم!

و از این روایت یک مقام دیگری از مقامات بی بی و شأنی از شئونات آن معصومه _ سلام الله علیها _ استفاده می شود که دال بر نهایت بزرگی و بزرگواری بی بی است چنانچه مخفی و پوشیده نیست که حضرت صادق _ علیه السلام _ در مقام فخریه و افتخار است. و وجود این بی بی چنان از عمده اخبار و آثار مستفاد می شود که حضرت رسول _ صلی الله علیه و آله و سلم _ و سایر ائمه _ علیهم السلام _ فخریه و افتخار می فرمودند به وجود خاتون انبیاء حضرت زهرا _ سلام الله علیها _(3) همین مقام



---

1- 1. متأسفانه یک یا چند کلمه از متن افتاده است.
2- 2. متأسفانه یک یا چند کلمه از متن افتاده است.
3- 3. روایاتی که بر مضمون یاد شده دلالت کند در منابع روایی اهل سنت و شیعه بسیار است. به عنوان نمونه: ر.ک: سنن ترمزی، حدیث 3962 و

سنن ابن ماجه، 145 و ابن حبان 2244 ص 40 حدیث 2620 و 2623 و 2621 و ... و کتاب فاطمه زهرا نوشته علامه امینی.

نیز برای بی بی ثابت است.

چنانچه روایت زیارت که می آید حضرت جواد الائمه _ علیه السلام _ از ایشان به اسم تعبیر نفرمود(1) [بلکه تعبیر] به «عمتی» می فرماید.

و هم از این حدیث شریف و بعضی ازاحادیث آتیه مفهوم می شود که اسم مبارک حضرت بی بی _ علیها السلام _ مثل سایر اسماء آباء کرام و اجداد عظام خود _ سلام الله علیهم _ اسم مبارک حضرت زهرا _ سلام الله علیها _ و حضرت زینب _ علیها السلام _ قبل از ولادتشان نزد ملائکه و معصومین _ علیهم السلام _ معین و محفوظ بوده و این نهایت فضیلت و خصوصیت ... (2) [و [فضلی است که با سایر معصومین علیهم السلام و هم از این حدیث و احادیث دیگر مستفاد می شود که فضیلت و شرافت قم بر سایر بلدان به واسطه وجود بی بی و دفن آن مخدره است در آن جا، چنانچه از سوق حدیث دانسته می شود بعد از آن که حضرت صادق _ علیه السلام _ حرم الله و حرم الرسول و حرم امیرالمومنین را فرمود و فرمود که قم کوفه صغیره است به حسب سعه بلد نه فضیلت قم، جای توهم آن بود علت فضیلت و شرافت قم از چه ...(3) وجهِ فضیلت سایرین معلوم بود. حضرت صادق _ علیه السلام _ رفع توهم فرمود به این که «تقبض ... فیها أداء الکلام بجمله مستأنفه مستدرکه بدون واو»(4) فرمود: اشاره به آن که عرض شد ... دیگر ...(5)

### فضیلت دوم: حق عظیم

از فضل بی بی _ سلام الله علیها _ :

«انَّ لنا حقا فی الاسلام علی المسلمین»

«و عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن سعد، عن الرضا _ علیه السلام _ و ... من زارها

ص: 12

---

1- 1. بحارالانوار، ج 102، ص 265.
2- 2. یک یا چند کلمه از متن افتاده است.
3- 3. ر.ک: بحارالانوار، ج 60، ص 216 _ 232.

4- 4. بر طبق روایات متعددی قم فضیلت بسیار دارد و چونان خورشیدی فروزان در آسمان این جهان می درخشد، این همه فضیلت چرا و به چه دلیل؛ یکی از آن قبر شریف حضرت فاطمه معصومه _ سلام الله علیها _ است.

5- 5. معلوم نیست در این جا چه مقدار از متن افتاده است.

عارفا بحقها فله الجنه.»(1)

این تعبیر در اخبار زیارت حضرت ثامن الائمه و در اخبار زیارت حضرت ابی عبدالله _ علیه السلام _ به این مضمون و قریب به این مضمون بسیار وارد شده است. که «العلم بأنه مقام مفترض الطاعه.» و این معنا در این مورد و مراد «بأنها بنت الامام و أخت الامام» و امثال ذلک هم مقصود نیست؛ زیرا که این فضیلت مخصوصه نخواهد بود و آنچه بنده از تمام اخبار وارده در این مقامات به قراین صدر و ذیل می فهمم، مراد از معرفت به حق، امامی و اثناعشری بودن است، چنانچه بر خبیر و بصیر و متأمّل در اخبار معلوم می شود؛ مراد آن که کسی که زیارت کند بی بی را و اثنا عشری باشد با خلوص عقیده و اخلاص در علم، فله الجنه.» و محتمل است مراد این باشد که این بی بی به واسطه کثرت عبادت و نهایت ظهور اخلاص و ارادت و معرفت در حق امام و کمال مراقبت در آداب شریعت و طریقه آبا و اجداد خود قولاً و عملاً به نهایت درجه ایمان و وصول به درجه یقین و دارای مقام عین الیقین است؛ مثل جده اش حضرت زهرا _ علیهاالسلام _ .

### فضیلت سوم: شأن جلیل

از فضایل بی بی _ سلام الله علیها _ :

«انّ لها شانا من الشأن.»

چنانچه در زیارت منسوبه به حضرت ثامن الائمه _ علیهم السلام _ به این عبارت وارد است. «... یا فاطمه اشفعی لی فی الجنه فأن لها شانا من الشأن ...»، تنوین برای تعظیم است و الف و لام برای عهد.

و این ...(2) مقام کمال و افضل مراتب جلال است که عقول از ادراک آن قاصر و افهام در فهم آن عاجز است. هر چه گفته شود عبارت بلکه یک معنایی است که لفظ و عبارت ندارد. بلکه مقامی است که تصور آن نتوانند کرد مگر کسانی که دارای آن مقام باشند یا قریب به آن مقام، به اندازه حوصله و استعداد.



---

1- 1. بحارالانوار، ج 102، ص 266.
2- 2. بحارالانوار، ج 102، ص 266.

### فضیلت چهارم

از فضایل بی بی _ سلام الله علیها _ آن است که نص بر زیارت آن مخدره از معصومین _ علیهم السلام _ وارد شده و این مقام مخصوص به حضرت بی بی _ سلام الله علیها _ است زیرا که بعد از حضرت زهرا _ علیها السلام _ در خانواده عصمت و طهارت از اولاد ائمه _ علیهم السلام _ بلکه از بنی هاشم هیچ زنی و خاتونی و خانمی حتی حضرت زینب _ سلام الله علیها _ منصوص الزیاره نیست به جز این بی بی _ سلام الله علیها _ .

بله، در بعض زیارات مأثوره از ائمه _ علیهم السلام _ [درباره] بعضی از خواتین محترمات وارد است که معصوم سلام بر او کرده درود فرستاده باشد. چنانچه بر بصیر واضح است(1) و اخبار و زیارت در موضع ذکر می شود.

### فضیلت پنجم

آن که دیده و شنیده نشده است بعد از حضرت زهرا _ سلام الله علیها _ که مباشر دفن غیر، معصوم باشد جز این بی بی _ سلام الله علیها _ چنانچه تفصیلش بیاید.(2)



---

1- 1. مانند جناب نرجس خاتون _ سلام الله علیها _ مادر حضرت ولی عصر _ ارواحنا فداه _ ر.ک: مفاتیح الجنان، بخش اعمال سامرّا و حرم عسکرتین.
2- 2. ر.ک: تاریخ قم، ص 214.

فضائل قم

اشاره

حاج شیخ محمد علی بن احمد قراجه داغی

متوفی (1310 ق)

تصحیح و تحقیق

روح الله عباسی

ص: 15

## چکیده

مقاله ای که در پیش روی شما است، تصحیح و تحقیق رساله ای است با نام «فضائل قم» تألیف محمدعلی قراجه داغی انصاری متوفای (1310 ق).

این رساله متشکّل از یک مقدمه و دو مقام می باشد.

مؤلف در مقام اوّل به بررسی اسناد تاریخی درباره قم پرداخته و بنای این شهر را ذکر نموده و به بررسی نحوه و زمان بنای این شهر پرداخته است و در مقام دوم روایات مختلفی را از طریق اهل بیت علیهم السلام در فضیلت قم و قمیّیون ذکر نموده است.

## زیست نامه مؤلف

وی آیه الله حاج میرزا محمدعلی، فرزند حاج میرزا احمد اوُنساری(1) قراجه داغی(2) از مجتهدان و مروّجان شریعت و دین، از خطّه آذربایجان، از شاگردان شیخ مرتضی انصاری رحمهم الله و دارای آثار بسیاری در زمینه فقه، اصول، اخبار، علوم عربی و فنون دینی می باشد. علمای بسیاری وی را ستوده اند. سید محسن امین صاحب «اعیان الشیعه» درباره وی می گوید:

ص: 17

---

1- 1. «اونسار»: نام روستایی در اهر و اربساران است. برخی اشتباهاً نام وی را «انصاری» نوشته اند، مانند آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، ج 1، ص 422، ج 3، ص 467، ج 11، ص 216، ج 13، ص 224، ج 15، ص 197، و 259، ج 16، ص 116، 263 و 273 و ج 22، ص 267، و در بقیه موارد، او را «اونساری» ذکر کرده و در نقباءالبشر، ج 4، ص 1341، «اونساری» و «اوفساری» آمده که احتمالاً اشتباه چاپی باشد.

2- 2. «اهر»: شهرستان اهر _ مرکز قرجه داغ واربساران _ در شمال غربی کوه سبلان _ به ارتفاع 4844 متر _ و سمت شرقی کوه های قوشه داغ، آغ داغ و ایری داغ واقع شده است.

آیه الله شیخ محمدعلی قراجه داغی، فقیه، اصولی، متکلّم، مفسّر، عروضی و عارف به لغت عربی، تحصیلات خود را در نجف انجام داد و درس اصول مرحوم شیخ مرتضی انصاری را درک کرد و فقه را از شیخ مهدی جعفری فراگرفت. سپس به ایران بازگشت و در تبریز اقامت گزید. (1)

آقا بزرگ تهرانی، نویسنده «الذریعه فی تصانیف الشیعه» درباره وی گوید:

«هو الشیخ میرزا محمدعلی بن أحمد الأونساری القراجه داغی التبریزی، فقیه متبحّر و عالم بارع.»(2)

سید محمد مهدی کاظمی، نویسنده «احسن الودیعه» درباره وی گوید:

«شیخ محمدعلی بن الشیخ احمد الاونساری القراجه داغی، نزیل تبریز، عالم فاضل، ثقه، عارف، عابد و زاهد رئیس مشارالیه، نافذالکلمه، جامع در علوم و بارع در فنون، صاحب ید طولایی در معرفت ادب و صاحب باع ممتد در حفظ لغات عرب، عارف تفسیر و حدیث و رجال، و یکی از ائمه مجتهدین و رکن علمای عاملین، بلکه امام دهر خود بلامرافعه و فقیه عصر خویش بلامنازعه، اسم سامی او در اقطار و اصقاع مشهور، و ذکرش در جمیع دیار و بقاع شایع بود. طلاّب از قرای تبریز به سوی او متوجه و حاضر درس او می شدند.»(3)

نویسنده «ریحانه الادب» درباره وی گوید:

محمدعلی بن احمد قراجه داغی تبریزی، از محال قراجه داغ، معروف به قره داغ از نواحی تبریز _ که نام آن در این اواخر از طرف فرهنگستان ایران مبدل به ارسباران گردیده است _ منسوب می باشد. از علمای آذربایجان که در فقه و اصول و حدیث و رجال و علوم عربیه و فنون ادبیه، ماهر و تألیفات وی بهترین معرف مراتب علمیه اش می باشند.(4)

نویسنده «الماثر والآثار» درباره وی گوید:



---

1- 1. اعیان الشیعه، ج 46، ص 100.
2- 2. نقباءالبشر، ج 4، ص 1341.

3- 3. احسن الودیعه، ج 2، ص 72.
4- 4. ریحانه الادب، ج 3، ص 438 و المآثر و الآثار، ص 175 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 177.

«از اجله مجتهدین و مروجین شریعت و دین است. در فقه و اصول و اخبار و علوم عربیه و فنون ادبیه مقامی منیع و رتبه ای رفیع دارد. در این فنون غالباً صاحب تصنیف است.»(1)

ولادت

تاریخ ولادت و فوت وی مشخص نیست. آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، ج 3، ص 56 می نویسد: «المتوفی بعد سنه 1306». و در ج 4، ص 301 آن می نویسد: «و کان حیاً فی زمن تألیفه (1306)». در ج 6 ص 61 آن می نویسد: «المتوفی (1310)». و در ج 6، ص 159 آن می نویسد: «المتوفی حدود (1310)». و در «نقباء البشر»، ج 4، ص 13412 می نویسد: «أجاب داعی ربّه فی یوم الجمعه ثانی ربیع الثانی سنه»(1310 ه .)

خاندان

خاندان حاج شیخ محمدعلی قراجه داغی، از خاندان های معروف تبریز و اکثراً مجتهد بودند. لذا مشهور به مجتهدی شدند. دکتر عقیقی بخشایشی، از محققان ارجمند حوزه، در کتاب «مفاخر آذربایجان»، درباره خاندان و حوزه علمی مجتهدی ها در تبریز می نویسد:

«خاندان مجتهدی ها در تبریز و حومه، یکی از خاندان های اصیل روحانی می باشند. امامت جمعه تبریز در عهد فتحعلی شاه، به میرزا لطفعلی مجتهد، فرزند میرزا احمد مجتهد (متوفا: 1265 ه.ق) و آن منصب در مجتهدی ها و اولاد میرزا احمد تا اعصار اخیر همچنان باقی بود. به این ترتیب که پس از فوت میرزا لطف علی به فرزندش میرزا اسماعیل، بعد از وی به عموزاده اش حاج میرزا عبدالرّحیم، و پس از وی به فرزندش حاج میرزا عبدالکریم و بعد از وی به برادرش حاج میرزا علی و بعد به حاج میرزا جعفر انتقال یافته است.



---

1- 1. المآثر و الآثار، ج 1، ص 237.

در کنار امامت جمعه که منشأ قدرت واقتدار اسلامی بود، عموزادگان آنان نیز در رشته های فتوا و اجتهاد کوشیدند، و تعداد کثیری از این دودمان به عنوان مجتهد و صاحب رأی به عرصه ظهور رسیدند که اگر حافظه یاری نماید می توان از: آیه الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی _ آخرین فرد روحانی از نسل مجتهدی ها _ آیه الله شیخ مصطفی، فرزند سوم آیه الله حاج میرزا حسن مجتهد، فرزند آیه الله حاج میرزا باقر و حاج میرزا جواد، حاج میرزا جعفر و جمعی دیگر را می توان یاد کرد. دوران مجتهدی ها از عصر حکومت زندیه تا اواخر حکومت پهلوی امتداد پیدا می کند. آنان در این مدت طولانی حکومت شرعی و اداره حوزه علمی آذربایجان را با کمک دیگر عناصر علمی مانند: انگجی ها، قاضی ها، خسروشاهی ها، اصولی ها، مولوی و زنوزی ها... ادامه می دهند و طلاب علوم دینی را دور شمع محفل خود گرد می آورند و بیشترین مزیّت حوزه علمی آنان بر استحکام ادبی و عنایت به اتفاق و استحکام پایه های نخستین تحصیلات علوم اسلامی استوار گردیده بود.»(1)

هجرت های میرزا محمدعلی قراجه داغی

آیه الله میرزا محمدعلی قراجه داغی سفرهای متعددی را برای طلب علم و زیارت نمود و در این راه با سختی های زیادی رو به رو شد.

وی در آغاز، مدتی را در تبریز مشغول به درس شد و از محضر استادان آن دیار، مخصوصاً پدر خود، بهره برد و چند سال بعد، برای ادامه تحصیل به عتبات عالیات رفت و از محضر استادان آن جا همچون شیخ انصاری بهره ها برد. سپس به عزم پابوسی بقعه رضوی، در سال 1300 به مشهد مقدس رفت. نویسنده «المآثر والآثار» در این باره می نویسد:

«چند سال قبل زایراً به مشهد رضویه رفت و مرحوم میرزا عبدالوهاب خان



---

1- 1. مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 28.

آصف الدوله که در آن وقت حکمرانی ایالت خراسان به هم رسانیده او را زمانی برای اجرای خیالات صحیحه و ترویجات شرعیه که در نظر داشت در مشهد مقدسه متوقف ساخت.»(1)

وی سپس به تهران آمد و در مدرسه سپهسالار، مشغول تدریس شد و پس از آن به تبریز بازگشت. نویسنده «المآثر و الآثار» درباره ورود وی به تهران می گوید:

«تا بعد چندی از آن جا به تهران ورود نمود و مورد مراحم فوق الوصف اعلی حضرت همایونی گردید، چنان که در ضمن جراید دولتی نیز اشاره کرده ایم و مقام تدریس و توجهات مدرسه و مسجد سلطانی از منجدثات عظیمه و اثار فخیمه این دولت را به وی موکول فرمودند. و پس از چندی به موجب تمنای اهالی دارالسلطنه تبریز به آذربایجان رفت و اینک در آن خطّه با مشربی پاک و مشی ستوده به تدریس علوم و ترویج احکام قیام می نماید و اهتمام می فرماید _ وفقه الله تعالی _».(2)

از جمله شاگردانی که در محضر نورانی درس ایشان تربیت شده اند، سید میرزا باقر قاضی طباطبایی، فرزند میرزا محمدتقی قاضی طباطبایی تبریزی است. آقابزرگ تهرانی در این باره می نویسد:

«و من تلامیذه فی تبریز، العلامه السید میرزا باقر القاضی الطباطبائی، کما ذکره ولد السید محمدعلی فی کتابه «حدیقه الصالحین».(3)

وی سفرهای متعددی به حجاز، سوریه، مصر، اسکندریه و قم نمود که در این رساله شریف به آنان اشاره می نماید.

استادان

آیه الله حاج شیخ محمدعلی قراجه داغی در مدت تحصیلات خود در تبریز، کربلای معلی و نجف اشرف، از محضر استادان مختلفی بهره برد، از جمله:



---

1- 1. المآثر و الآثار، ج 1، ص 237.
2- 2. همان.

3- 3. نقباء البشر، ج 1، ص 103.

1. پدرش، آیه الله شیخ احمد مجتهد قراجه داغی، در شهر تبریز.

2. آیه الله شیخ مرتضی انصاری، در نجف اشرف.

3. آیه الله سید علی طباطبائی (صاحب ریاض)، در کربلای معلی.

4. آیه الله شیخ مهدی جعفری، استاد فقه وی در نجف اشرف.

آثار

بهره گیری از استادان بزرگ حوزه نجف اشرف، کربلای معلّی و تبریز، او را به درجه ای از علم و مرتبه ای از معرفت رساند که در زمینه های مختلف علوم و فنون اسلامی: فقه، اصول، تفسیر، لغات عرب و...، دست به تألیف زد.

آثار او عبارتند از:

1. حاشیه بر شرح اللمعه.(1)

آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه»، درباره آن می نویسد:

«الحاشیه علیها [ای الروضه البهیه] للمولی محمدعلی بن احمد القراجه داغی، المتوفی (1310)، طبعت متفرقه علی هامش الروضه».(2)

2. حدیقه البساتین.(3)

آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه» می نویسد:

«الحاشیه علیه [ای القوانین] للمولی محمدعلی بن أحمد القراجه داغی، المتوفی (1310)، صاحب حاشیه الروضه البهیه، طبع بعضها علی هو امش القوانین».(4)

3. شرح صیغ العقود.(5)

آقا بزرگ تهرانی در الذریعه می نویسد:

«شرح صيغ العقود: للمولى محمدعلى بن الحاج المولى أحمد القراجه داغى

ص: 22

---

1- 1. علمای معاصرین، ص 343.
2- 2. الذریعه، ج 6، ص 95.
3- 3. مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 175 و علماء معاصرین، ص 343.
4- 4. الذریعه، ج 6، ص 177.
5- 5. مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 175 و علمای معاصرین، ص 343.

الاونساوی من قری قراجه داغ، فارسی مع بیان و تحقیق. فرغ منه فی ثامن ذی القعده سنه (1288 ه) و هو مطبوع متداول مع متنه الفارسی للمولی علی الزنجانی القارپوزآبادی طبع سنه (1291 ه.) والمؤلف من تلامیذ العلامه الانصاری.»(1)

4. رساله عملیه(2)

آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه» می نویسد:

«الرساله العملیه للمولی محمدعلی بن أحمد القراجه داغی الانصاری، تلمیذ شیخنا الانصاری و هی مطبوعه».(3)

5. التنقیحات الاصولیه.(4)

این اثر شرحی است بر «فرائدالاصول» شیخ انصاری، که آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، در باره اش می نویسد:

«التنقیحات للمولی محمدعلی بن احمد القراجه داغی الاونساری، المتوفی بعدد 1306، ذکره فی فهرس تصانیفه المذکوره فی آخر اللمعه البیضاء». (5)

و در جای دیگر می نویسد:

«الحاشیه علیه [ای فرائد الاصول]: للمولی محمدعلی بن أحمد القراجه داغی، المتوفی حدود (1310) ذکر فی فهرس تصانیفه إنّها لخصوص الاصول العملیه. و مر له ایضاً حاشیه الروضه کما مر له فی ج 4 ص 468 «التنقیحات الاصولیه»(6)

6. الفتوحات الرضویه فی الاحکام الفقهیه الاستدلالیه».(7)

آقا بزرگ تهرانی در الذریعه می نویسد:

«الفتوحات الرضویه فی الاحکام الفقهیه الاستدلالیه خرجت منه أجزاء للمولی العاصر محمدعلی بن أحمد الانصاری القراجه داغی، ذکر فی فهرس کتبه، و یأتی له

1- 1. الذریعه، ج 13، ص 363.
2- 2. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخرآذربایجان، ج 1، ص 175.
3- 3. الذریعه، ج 11، ص 216.
4- 4. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 175.
5- 5. الذریعه، ج 4، ص 468.
6- 6. الذریعه، ج 6، ص 166.
7- 7. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایینجان، ج 1، ص 175.

فی هذا الجزء فضائل قم، رساله فی المساجد.»(1)

7. مناسک الحج(2)

این اثر با نام «رساله فی اسرار الحج» نیز ضبط شده، ولی آقا بزرگ تهرانی نام آن را «مناسک الحج» ذکر کرده است:

«مناسک الحجّ و اسراره، للمولی المعاصر محمدعلی بن أحمد القراجه داغی الانصاری، ذکره فی فهرست کتبه».(3)

برخی، اشتباهی، این دو نام مختلف را دو رساله جداگانه انگاشته اند. این دو نام، متعلق به یک رساله است؛ چنانچه آقا بزرگ تهرانی به آن اشاره فرموده و هردو نام را برای یک رساله ضبط نموده اند.

8. رساله فی الامر بین الامرین.(4)

آقا بزرگ تهرانی این رساله را در فهرست آثار حاج شیخ محمدعلی قراجه داغی ذکر ننموده اند، ولی نویسنده «علماء معاصرین» آن را جزء مؤلفات وی آورده است.

9. حواشی علی رسائل الانصاری رحمهم الله .(5)

آقا بزرگ تهرانی درباره اش می نویسد:

«الحاشیه علیه [ای رسائل] للمولی محمد علی بن احمد القراجه داغی المذکور آنفا ذکرت فی فهرس تصانیفه.»(6)

10. حواشی علی الریاض المسائل.(7)

آقا بزرگ تهرانی در این باره می نویسد:

«الحاشیه علیه [ای ریاض المسائل] للمولی محمدعلی بن احمدالقراجه داغی

1- 1. الذریعه، ج 16، ص 116.
2- 2. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 175.
3- 3. الذریعه، ج 22، ص 267.
4- 4. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 175.
5- 5. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 176.
6- 6. الذریعه، ج 6، ص 166.
7- 7. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 176.

صاحب «حاشیه الروضه البهیه» ذکرت فی فهرس تصانیفه.»(1)

11. حواشی علی الفصول فی علم الاصول.(2)

12. الاصول المهمه.(3)

آقا بزرگ تهرانی این اثر را این گونه معرفی می نماید:

«الاصول المهمه فی اصول الدین و المواعظ، للمولی محمدعلی بن احمد الاونساری، من محال قراجه داغ التبریزی، المعاصر، ذکره فی فهرس تصانیفه».(4)

13. الرساله التمرینیه.(5)

آقا بزرگ تهرانی درباره این اثر می نویسد:

«الرساله التمرینیه فی علم المیزان للمولی محمدعلی بن احمد التبریزی القراجه داغی الاونساوی مؤلف «التنقیحات الاصولیه» و «التفسیر»، المتوفی (1310) کما أرّخه السید محمدعلی القاضی التبریزی فی «حدیقه الصالحین».(6)

14. رساله فی البداء.(7)

آقا بزرگ تهرانی در این باره می نویسد:

«البداء للمولی محمد علی بن احمد القراجه داغی صاحب «اللمعه البیضاء» المتوفی بعد سنه (1306) ذکره فی فهرس کتبه.»(8)

15. رساله فی العلل الاربعه.(9)

16. شرح اخبار الطینه.(10)

آقا بزرگ درباره این اثر می نویسد:

«شرح اخبار الطینه للفاضل المعاصر المولی محمدعلی بن احمد القراجه داغی، شارح خطبه الزهراء علیه السلام و محشی الروضه و غیرها. ذکره فی فهرس کتبه. و مر آنفا شرح

---

1- 1. الذریعه، ج 6، ص 101.
2- 2. مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 176.
3- 3. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 176.
4- 4. الذریعه، ج 2، ص 213.
5- 5. علمای معاصرین، ص 343.
6- 6. الذریعه، ج 11، ص 156.
7- 7. علمای معاصرین، ص 343.
8- 8. الذریعه، ج 3، ص 56.
9- 9. علمای معاصرین، ص 343.
10- 10. همان.

احادیث الطینه للآقا جمال الدین الخوانساری.»(1)

نیز در جای دیگر می نویسد:

«رساله فی الطینه و شرح اخبارها للمولی محمدعلی بن أحمد الحافظ الانصاری. اولها: «الحمدللّه علی آلائه و نواله و الشکر علی نعمه و افضاله...». رأیت نسخه کتابتها 2 شعبان (1287) فی مجموعه و فیها تفسیر سوره «یس» ایضاً عند السید عبدالحسین الحجه بکربلا. و المؤلف القراجه داغی، هو صاحب: اللمعه البیضاء فی شرح خطبه الزهراء و غیره من التصانیف، المتوفی بعد (1306)».(2)

17. تفسیر سوره «یس»(3)

آقا بزرگ تهرانی درباره آن می نویسد:

«تفسیر سوره «یس» للمولی محمدعلی بن أحمد القراجه داغی الذی مرّ فی عنوان تفسیرالقراجه داغی، رأیته ضمن مجموعه فی مکتبه السید عبدالحسین الحجه بکربلا بخط محمد رسول بن یعقوب السرابی. فرغ منه سنه (1287)، ذکر فی أوله أنه کان مولعا بعلم التفسیر، فبدأ بتفسیر سوره «یس» لانها قلب القرآن و یجعله من أجزائه، ثمّ انه صرح فی فهرس تصانیفه المطبوع سنه (1297) مع کتابه «اللمعه البیضاء» أنه وفق لتألیف التفسیر الکبیر و خرج منه إلی التاریخ عده أجزاء».(4)

18. تفسیر کبیر.(5)

آقا بزرگ تهرانی درباره آن می نویسد:

«تفسیر القراجه داغی للحاج میرزا محمدعلی بن أحمد القراجه داغی الأونساری _ بالواو و النون والسین المهمله _ من محال قراجه داغ المعاصر التبریزی المسکن. ترجمه فی «المآثر» و کان حیّاً فی زمن تألیفه (1306) و ذکر تصانیفه فی فهرس کتبه و منها اللمعه البیضاء المطبوع (1297) بدأ اولاً بتفسیر سوره فی سنه (1287) فی کتاب مستقل کمایأتی، ثمّ جعله من أجزاء هذا التفسیر الذی وصفه فی فهرس تصانیفه بأنه

1- 1. الذریعه، ج 13، ص 67.
2- 2. الذریعه، ج 13، ص 67.
3- 3. علمای معاصرین، ص 343.
4- 4. الذریعه، ج 4، ص 344.
5- 5. علمای معاصرین، ص 343.

كبير خرج منه أجزاء».(1)

19. رساله فی العروض والقافیه.(2)

آقا بزرگ تهرانی می نویسد:

«رساله فی العروض والقافیه: فارسیه للمولی محمدعلی بن أحمد القراجه داغی الانصاری رأیتها فی مکتبه الخوانساری».(3)

20. التحفه المحمدیه.(4)

آقا بزرگ تهرانی درباره آن می نویسد:

«التحفه المحمدیه فی علم العربیه للمولی محمد علی بن احمد الانصاری القراجه داغی، قال فی فهرس کتبه: انه یقرب من ثمانین ألف بیت».(5)

21. الاربعون حدیثاً.(6)

این اثر شرح چهل حدیث شریف در فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد که با دو نام:

1. الاربعون حدیثاً؛ 2. «الصراط المستقیم» در «الذریعه» ذکر شده است. آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، ج 1، ص 422، درباره این اثر گوید:

«الاربعون حدیثاً الفارسی المطبوع سنه (1300)، للمولی محمدعلی بن احمد الانصاری القراجه داغی، عبر عنه فی فهرس کتبه بالاربعین لکن اسمه المکتوب علیه الصراط المستقیم کمایأتی».

و در ج 15، ص 36 می نویسد: «الصراط المستقیم: فی شرح الاربعین حدیثاً فی فضائل امیرالمؤمنین للمولی المعاصر محمدعلی بن احمد القراجه داغی الاونساری طبع (1300) و هو شرح فارسی.»

22. حاشیه بر حاشیه مولی عبدالله یزدی.

آقا بزرگ تهرانی در باره آن می نویسد:

1- 1. الذریعه، ج 4، ص 301.
2- 2. علمای معاصرین، ص 343.
3- 3. الذریعه، ج 15، ص 259.
4- 4. علمای معاصرین، ص 343.
5- 5. الذریعه، ج 3، ص 467.
6- 6. علمای معاصرین، ص 343.

«الحاشيه عليها [ای حاشيه ملاعبدالله يزدی]، للميرزا محمدعلی بن أحمدالقراجه داغی التبريزی، المتوفی (1310) طبع بعضها مع الحاشيه فی سنه (1333)».(1)

23. زين المعابد.

آقا بزرگ تهرانی در باره آن می نويسد:

«زين المعابد للميرزا محمدعلی بن احمد الاونساری _ بالواو و النون والسين _ قريه من محال قراجه داغ، نزيل تبريز و المتوفی (1310».(2)

24. اللمعه البيضاء فی شرح خطبه الزهرا عليهاالسلام .

اين اثر يکی از مهم ترين آثار ميرزا محمدعلی قراجه داغی و شرحی است بر خطبه حضرت زهرا عليهاالسلام . آقا بزرگ تهرانی در «الذريعه» درباره آن می نويسد: «اللمعه البيضاء فی شرح خطبه الزهراء عليهاالسلام : المسماه بخطبه اللمعه للمولی محمدعلی بن احمد القراجه داغی الاونساری، المحشی لالقوانين، فرغ منه فی (1286) و کان حيا الی (1306) و قد طبع بايران فی (1297) و صدر الکتاب بشطر واف من مناقبها و فضائلها و احوالها و ما يتعلق بها من ذکر أدعيتها و احرازها و عدد اولادها. والاونسار بالواو و النون والسين من قری قراجه داغ.»

و در ج 13، ص 224 می نويسد:

«شرح خطبه اللمعه للميرزا محمدعلی الانصاری القراجه داغی الذی کان حيا سنه (1306) اسمه اللمعه البيضاء و هو مطبوع.»

25. الفتوحات الرضويه فی الاحکام الفقهيه.(3)

آقا بزرگ تهرانی درباره آن می نويسد:

«الفتوحات الرضويه فی الاحکام الفقهيه الاستدلاليه خرجت منه أجزاء. للمولی المعاصر محمدعلی بن أحمد الانصاری القراجه داغی، ذکر فی فهرس کتبه و يأتی له فی هذا الجزء «فضايل قم» «رساله فی فضل المساجد.»(4)

ص: 28

1- 1. الذریعه، ج 6، ص 61.
2- 2. الذریعه، ج 12، ص 90.
3- 3. مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 176.
4- 4. الذریعه، ج 16، ص 116.

26. اجوبه المسائل.[(1)]

27. حل المشاکل.[(2)]

28. رساله فی فضل المساجد.

آقا بزرگ تهرانی در مورد این اثر می نویسد:

«رساله فی فضل المساجد مطلقاً و خصوص مسجد استاد شاگرد فی تبریز. للمیرزا محمدعلی الانصاری القراجه داغی، طبعت فی (1308) و مر للمؤلف فی هذا الجزء «الفتوحات الرضویه.»[(3)]

29. فضائل قم.

این رساله یکی از آثار نفیس حاج شیخ محمدعلی قراجه داغی است که در جریان سفر ایشان به شهرهای مختلف از جمله قم نوشته شده است. رساله «فضائل قم».

این اثر در کتاب های مختلف، با نامهای مختلفی ذکر شده است که نویسنده کتاب علماء معاصرین آن را به نام «رساله فی فضائل بلده قم»[(4)] و آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه» به نام «فضائل قم»[(5)] و فهرست کتابخانه خطی مرکز احیاءتراث اسلامی با نام «تاریخ قم»[(6)] ثبت نموده اند. این رساله به خط نستعلیق می باشد و مؤلف آن را در ماه شعبان 1284 ه .ق. به پایان رسانده است. آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه»، درباره این اثر می نویسد:

«فضائل قم: للمولی محمدعلی بن احمد القراجه داغی الانصاری المعاصر ذکره فی فهرست کتبه، و یأتی فضایل قم أیضاً و مر تاریخ قم. و مرّ للمؤلف فی هذالجزء «الفتوحات الرضویه فی الاحکام الفقهیه».[(7)]

این رساله دارای یک خطبه و مقدمه و دو مقام است.



---

1- 1. علمای معاصرین، ص 343.
2- 2. همان.

3- 3. الذریعه، ج 16، ص 273.
4- 4. علمای معاصرین، ص 343.
5- 5. الذریعه، ج 16، ص 263.
6- 6. فهرست کتاب های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج 1، ص 467.
7- 7. الذریعه، ج 16، ص 263.

مؤلف در مقدمه خود، ابتدا بحث مجملی در علت نزول انسان از عالم بالا به عالم پائین را بیان می دارد و پس از نتیجه گیری، خلاصه ای از سفرهای متعدد خود به شهرهای مختلف را ذکر می کند و در مقام بیان این مطلب بر می آید که برخی از شهرها نسبت به برخی دیگر فضیلت بیشتری دارند و اهل بیت علیهم السلام امر فرموده اند که شیعیان در برخی از بلاد سُکنی گزینند و در برخی دیگر نمانند. وی پس از آن در مقام اول، مجملی از اسناد تاریخی را در کیفیت بنای شهر قم ذکر می کنند و در مقام دوم روایاتی را که در فضیلت قم و قمیین و بلاد قم از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شده است را در بیان مفصّلی ذکر می نمایند.

ما در تصحیح و تحقیق این رساله، به نسخه خطی موجود در مرکز احیاء تراث اسلامی که به خط زیبای نستعلیق نوشته شده است، مراجعه کردیم و کارهای زیر را انجام دادیم:

1. استنساخ متن رساله؛

2. مصدریابی روایات و ذکر متن عربی روایات؛

3. مصدریابی شماره آیات و سوره ها؛

4. مصدریابی برخی نقل قول ها؛

5. معرفی برخی شخصیت ها که در متن رساله نامشان ذکر شده؛

6. تألیف زیست نامه مؤلف.

والسلام

روح الله عباسی

قم _ 1424 ق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاه والسّلام علی سیّدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین.

و بعد، محتاج لطف باری محمدعلی بن احمد القراجه داغی الانصاری _ اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه _، بر الواح قلوب صافیه و صحایف خواطر زاکیه اخوان صفا و خلاّن وفا می نگارد، که چون حکمت بالغه خلاق عالم از تکوین آدم و بنی آدم مقتضی این شده که از جهت مصالح کثیره، ارواح صافیه لطفیه بشریه را متعلق به ابدان کدره کثیفه نموده، آنها را از اَعلی علیین عالم بالاوملا اعلی به اسفل السافلین عالم ادنی تنزیل داد[ه]، ایشان را در نسج سجین مزاج عنصری و مجلس تنگنای جسد سُفلی محبوس فرماید.

و از جمله مصالح مزبوره بعضی که از اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام و کلمات علمای اخیار فهمیده می شود، این است که ارواح در عالم خودشان از جهت ضیاء و نور و بهجت و سرور که داشتند، اگر بدان حال می ماندند از راه عتو و نفور، غایت استکبار و غرور به هم رسانده، ادعای الوهیت و دعوی ربوبیت نموده، گرفتار هلاک ابدی و خسران سرمدی بوده، آن رتبه کمال برای ایشان مایه نقصان و وبال می شد. خلاق متعال اصلاح حال و حفظ کمال ایشان را ملحوظ و آن ها را تنزیل به این عالم ادنی داده [تا] ایشان در خودشان از جهات عدیده، [احساس] جنبه محتاجیّت نموده، ادعای الوهیت ننمایند.

و هریک به مقتضای بدر می جویم از آنم چون هلال صدر می جویم

در این صف النعّال موافق حال، رتبه کمال تحصیل نمایند. مثلاً مزاج عنصری در

این عالم سفلی از گرسنگی و تشنگی، محتاج به اطعمه و اشربه و از جهت امراض عارضه، محتاج به ادویه مختلفه و از جهت حفظ سایر جهات صحت، محتاج به البسه و امکنه و از جهت امور معاش، _ که مقدمه امور معاد است _ محتاج به معاونت یکدیگر می باشند، [و] اگر شخص به دقت ملاحظه حال خود نماید، خواهد دید که به عدد سرموی حاجت، بلکه سرتاپا فقر و فاقه است.

کما قال القائل:

دیری است که تیر چرخ را آماجم بر فرق نه افلاک فلاکت تاجم

یک نکته ز مُفلسی خود می گویم قدری که خدا غنی است من محتاجم

حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

«نفوس انسانیه با وجود این جهات _ حاجت غیر متناهیه _ باز ساکت نیستند، بعضی ادعای امامت، بعضی ادعای نبوت، بعضی ادعای الوهیت می نمایند.»(1)

نفس اژدهاست! او کی مرده است؟ از غم بی آلتی افسرده است

می بینی که نفس هرکس اولاً: طالب این است که لا اقل ریاست خانه خودش [را] داشته باشد.

و دیگر: اهل خود همه اطاعت او را لازم دارند. و چون به این مرتبه فایز شد؛ طالب می شود که حاکم محلّه شود. چون به این مرتبه هم رسید؛ طالب حکومت ولایت می شود. بعد از آن تسلط بر اهل آسمان.

خلاصه، نفس او در مقامی ساکت نمی شود. ولایرضی الا ان یکون هو الله لو امکن له الفوز بتلک المرتبه. و این همه دلیل بلندپروازی ارواح بشریه و نفوس انسانیه می باشد. و دیگر آن که: لذایذ ارواح در عالم بالالذت واحده بوده؛ سمعش عین بصر و بصرش عین سمع و همچنین سایر ادراکاتش حکمت بالغه به این علاقه گرفته، که ارواح در این نشاه عنصریه به لذایذ مختلفه متلذذ بشوند. مثلاً با گوش، لذّت مسموعات را ادراک نمایند و با چشم، لذّت مبصرات و با ذوق، لذت مذوقات و هکذا.

---

1- 1. هرچه گشتم مصدری برای این روایت نیافتم.

پس در استکمال لذایذ خودشان _ که نوعی از کمال ایشان داعی بر معرفت منعم منان است _ خودشان را محتاج دیگران بینند و خداوند خود را بشناسند.

و همچنین ارواح در عالم بالا، قبل از تعلق به عالم اجسام، ناپخته و خامند، مثل طفلی که از حین تولد الی آخر عمر خود توی خانه بوده، سرد و گرم روزگار را نچشیده و شدت و رخاء اقطار و اسفار را ندیده باشد، خلاّق عالم آن ها را جهت تحصیل تجارت آخرت به سفر دنیا فرستاد که از این قرانات سفلیه و اختلاطات عنصریه ربح اخروی نموده، با سرمایه عمر خود _ علم و عمل _ و به عبارت اُخری ربح معرفت و عبادت دست آورده تحصیل تجارت نمائید.

وز قِران خاک با باران ها میوها و سبزه و ریحان ها(1)

چون ستاره باستاره شد قرین لایق هر دو اثر زاید یقین

چون(2) قِران مرد و زن زاید بشر وز قران سنگ و آهن شد شرر

خلاصه، مقصود مِنْ جمیع الجهات، تکمیل نفوس انسانیه و مآل جمیع حکم و مصالح خلقت بشریه، راجع به فقره تکمیل از حیثیت تحصیل معرفت و عبادت می باشد.

کما قال الله تعالی فی الحدیث القدسی:

«کنت کنزاً مخفیاً، فاحببت أن أعرف، فخلقت الخلق [لکی] أُعرف».(3)

و قال فی کتابه المجید:

«و ما خلقتُ الجنَّ والانس الاّ لیعبدون».(4)

و در بعضی تفاسیر، تفسیر «لیعبدون»(5) به «لیعرفون» شده، جهت ملاحظه مقدمیت و ملازمت، که عبادت بدون معرفت حاصل نمی شود.(6)



---

1- 2. مثنوی معنوی، ص 201.

2- 1. در نسخه خطی رساله، «وز» به جای «چون» آمده بود، که این مخالف مثنوی معنوی است.
3- 3. بحارالانوار، ج 84، ص 344.
4- 4. سوره ذاریات، آیه 56.
5- 5. همان.
6- 6. تفسیر صافی، ج 5، ص 75؛ تفسیر معین، ج 3، ص 1413؛ کنزالدقائق، ج 12، ص 434؛ مخزن العرفان، ج 6، ص 334؛ تفسیر المیزان، ج 18، ص 579؛ منهج الصادقین، ج 9، ص 50؛ مواهب علیه، ج 4، ص 213 و تفسیر گازر، ج 9، ص 226.

بنابراین بنده خاکسار، از تقدیر خالق دادار، نه از روی اختیار، از اوّل عهد صبا و عنفوان شباب، طالب و شایق علوم دینیه و معارف یقینیه گردیده، مدتی در دارالسلطنه تبریز مشغول تحصیل [شده] و بعد از آن عازم عتبات عالیات _ علی مشرفیها الاف الثناء والتحیات _ گردیده، سنین عدیده در آن اماکن شریفه به سر برده، بعد از آن به عزم عتبه بوسی آستان ملایک پاسبان روضه رضویه، از آن امکنه شریفه بیرون آمده، در اثنا راه انشاء قصیده نجفیه [نموده] که اولش این است:

یا نجفاً هجرت عنه با نجفا خرجت منک کرهاً لا بالرضا

یا حبّذا ایا منا التی مضت فیک و هل یرجع یوم قد مضی

و در این اثنا به مقتضای،

[صورت هر آدمی چون کاسه ایست چشم از معنّی او حسّاسه ایست]

از لقای هرکسی چیزی خوری وز قران هر قرین چیزی(1) بری(2)

دل زهر یادی غذایی می خورد دل زهر علمی(3) صفایی می برد

مدت یک سال از جهت ملاقات علماء بروجرد و ملایر، در آن صفحات دائر و سائر، بعد از آن یک سال تمام فصول اربعه را در عتبه بوسی روضه رضویه،

در دمن خوشتر ز ایام صبا هردم آن دم را هزاران مرحبا

به سر برده، بعد از آن جهت ملاقات اقربا و عشائر، وارد دارالسلطنه تبریز گردیده و در این مدت مدیده روزگار غدار و ناپایدار، غافل از این کار و بار در غایت رفاه حال و استراحت خیال به سر می بردیم و شغلی به غیر از تحصیل و مشغله ای غیر از تکمیل نداشتیم.

بعد از آن که از دارالسلطنه به عزم زیارت بیت الله الحرام و خاک بوسی مرقد رسول و قبور ائمه اطهار علیهم السلام ، همراه میرزا جعفر؛ اخوی مرحوم _ که از جمله افاضل دهر و اکابر عصر [بود] و کم کسی در معاصرین در کمالات نفسانیه، نظیر آن وجود بِه

1- 2. در نسخه خطی رساله «سودی» به جای «چیزی» آمده بود که این مخالف مثنوی معنوی است.
2- 3. مثنوی معنوی، ص 201.
3- 1. در نسخه خطی رساله، «جایی» به جای «علمی» آمده بود که این مخالف مثنوی معنوی است.

بود، بلکه مماثل او مفقود _ حرکت نمودیم.

در بلده انطاب، سه منزلی حلب، اخوی مزبور، واصل رحمت رب غفور [شد] _ فیبقی فی قلبی الی هذاالیوم والی الموت، بل الی یوم النشور،

والله لا اسلوه حتی انطوی تحت التراب و تحتوینی الجدل

با آن حالت پریشان و دیده گریان و قلب سوزان، بعد از نقل جنازه آن مرحوم حلب و امانت نهادن در صحن موضع رأس الحسین علیه السلام وارد شام شدم و از جهت صدمه این مصیبت هایله، روز ورود به شام، روز گریه و اندوه و تشبیه به اهل بیت علیهم السلام گردید، و بعد از مشرفی به مدینه منوّره و مکه معظمه و اداء مناسک شرعیه، از راه جده و مصر و اسکندریه، از راه دریا (قطع بحار) و اودیه قفار نموده وارد تبریز _ که محل اقارب و عشائر بود _ گردیدم.

بعد از مدت قلیله میرزا باقر اخوی _ رحمه الله _ که جمیع امورات خارجیه ما با سعی و اهتمام آن مرحوم جوان مرگ رو براه می بود، عالم فانی را بدرود و عازم دارالخلود (شد) و آن هم بالمضاعف باعث اغتشاش بال و اختلال احوال گردید.

بعد از چندی والد باهر _ اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه _ به عزم زیارت ارض اقدس مشهد مقدس، به امید نوعی تسلیه از مصیبت این دو جوان مرگ، که قامت او را خم و اوضاع معاش درهَم نموده بود، از تبریز حرکت و بعد از شرف یابی عتبه علیه رضویه، حین مراجعت در دارالخلافه به رحمت ایزدی پیوست.

و در این اثنا بعد از وصول این خبر محنت اثر، والده باهره، از صدمات این مصیبت های متراکمه در اثر گذشتگان، از پا در افتاد. آن هم جوار رحمت ایزدی را اختیار نمود. الی الله أشکو من دهر اذا أساء اجر علی اسائته و اذا أمن ندم علیه من ساعته.

خلاصه، از تقطیعات عروضیه و زخافات(1) شعریه صدمات روزگار غدّار را ارکان وجود....»

1- 1. در نسخه زخافات آمده ولی اصح آن زخارف می باشد.

از تقطیع ما یک تار ماند مصر بودیم و یکی دیوار ماند

و در اثنا این حالات که داعی هدف سهام نوایب و مصایب گردید، مهما امکن، طرف شغل اصیل و مشغله تحصیل را فرو نگذاشته، بقدر الوسع و الطاقه، مشغول تدریس علوم شرعیه و تصنیف و تألیف معارف دینیه می شد.

بعد از حمل و نقل جنازه ها از این اماکن متفرقه به ارض اقدس وادی السلام و دفن هر چهار در جوار امیرمؤمنان _ علیه الصلوه والسلام _ و فیصل امور وُراث از صغار و کِبار و فراغت از سایر امور متعلقه به این کار و بار مخل الحال و پریشان روزگار، گرفتار حرکات و اطوار مردم روزگار غدار و ابناء زمان ناپایدار گشته، از گردش چرخ کج رفتار با کمال پریشان حالی اوقات گذار و از جهت امورات متعلقان و وابستگان حیران و سرگردان و جهت نظم امور ایشان به هر طرف دوان و پویان، پیش چوگان های امرکن فکان می دویم، اندر مکان و لامکان.

بلی حالی روزگار دون این و قال گردون بوقلمون همین است.

فلک تا بوده اینش کار بوده به آزادان چنین رفتار بوده

قال المولوی المعنوی:

چرخ سرگردان که اندر جست و جوست حال او چون حال فرزندان اوست

گه حضیض و گه میانه گاه اوج اندر او از سعد و نحسی فوج فوج(1)

هین(2) و هین ای راه رُوبیگاه شد آفتاب عمر سوی چاه(3)

و در این حالات گاه گاه آگاهی از حال تباه حاصل آمده، با خود می گفت:

هین مگو فردا که فرداها گذشت تا به کلی نگذرد ایام گشت(4)

خرج کردم(5) عمر خود را دَم به دَم در دمیدم(6) جمله را در زیر و بَم

1- 1. مثنوی معنوی، ص 56.
2- 2. در نسخه خطی رساله، «هان و هان» به جای «هین و هین» آمده، که مخالف متن مثنوی معنوی می باشد.
3- 3. مثنوی معنوی، ص 207.
4- 4. همان، ص 208.
5- 5. در نسخه خطی رساله «جمع» به جای «خرج» و «کردی» به جای «کردم» آمده، که مخالف متن مثنوی می باشند.
6- 6. در نسخه خطی رساله «دمیدی» به جای «دمیدم» آمده، که مخالف متن مثنوی معنوی می باشد.

آه کز یاد رَه و پرده عراق رفت از یادم(1) دم تلخ فراق

وای کز آواز این بیت و چهار کاروان بگذشت و بیگه شد نهار(2)

چون مطمح نظر این بنده خاکسار از اوّل حال الی مآل کار این بود که جهت سکنی یکی از مشاهد شریفه را اختیار نماید. از جهت شرافت ذاتیه و قطع تعلقات وطنیه به مقتضای:

تشنه را خود شغل چه بود در جهان؟ گرد پای حوض گشتن جاودان(3)

اوقات خود را بالتّمام صرف علوم دینیه و معارف یقینیه نماید.

اگرچه فضیلت هر مشهد شریف از مشاهد مشرفه بخصوص بر وجه مخصوص در اخبار و آثار وارد گردیده(4) ولکن در بعض آن ها نهی از سکنی و مجاورت نموده، امر به زیارت و مراجعت فرموده اند. مثل مشاهد ائمه هدی علیهم السلام .(5)

و در بعضی آن ها، که اخبار موروده در فضیلت آن ها و مجاورت آن ها وارد شده،(6) مثل مکه معظمه و مدینه منوره، دسترس ما نبوده و در میان آن ها بلده طیبه قم به فضایل بسیار، مخصوص گردیده و احادیث بسیار و بی شمار در خصوص مجاورت



---

1- 1. در نسخه خطی رساله، «یادت» به جای «یادم» آمده که مخالف متن مثنوی معنوی می باشد.
2- 2. مثنوی معنوی، ص 92.
3- 3. همان، ص 519.
4- 4. روایات بسیاری برای مشاهد و فضیلت آنان در کتب روایی آمده است، که از جمله این روایات، روایتی است از ابو وهب قصری که شیخ جلیل جعفر بن قولویه در «کامل الزیارات» آن را به سند معتبر ذکر نموده است. وی گوید: «داخل مدینه شدم، و به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم، و عرض کردم: فدایت شوم به نزد شما آمدم و زیارت امیرالمؤمنین نکردم. حضرت فرمود که: بد کردی، اگر نه این بود که تو از شیعیان ما هستی من به سوی تو نگاه نمی کردم، آیا زیارت نمی کنی

کسی را که خدا با ملائکه او را زیارت می کنند؟ گفتم: فدای تو شوم! من این را نمی دانستم. فرمود: بدان که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خدا بهتر است از جمیع ائمه، و از برای اوست ثواب اعمال همه ائمه، و به قدر اعمال خود زیادتی و فضیلت یافته اند.» (بحارالانوار، ج 25، ص 361).

5- 5. عن ابی عبدالله علیه السلام: قال: اذا اردتَ زیاره الحسین علیه السلام فَزُرهُ و انت حزینٌ مکروبٌ شعثٌ مُغبرٌ جائعٌ عطشانٌ و سَلهُ الحوائجَ و انصرفْ عنه ولا تتخذه وطناً. (کافی، ج 4، ص 587).

6- 6. در حدیثی درباره بیت المقدس آمده است: و هی الأرض المقدسه التی بارک الله حولها و جعلها منزل الانبیاء والاولیاء. (انس الجلیل، ج 1، ص 226).

و سکنای آن مقام عالی مقدار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد گردیده. (1)

علاوه بر آن بحبوحه ولایت اثنی عشریه و مخصوص به بعض خصوصیات خارجیه گردیده و امثال ماها را دسترس بوده و بوجه سهل و مختصر، سکنای آن مقام شریف، ممکن و مسیر می شد. لهذا اختیار آن بقعه متبرکه را نموده، که انشاءالله تعالی قطع علائق وطنیه نموده، مابقی عمر را در بلده مقدسه مذکور به اشتغال علوم شرعیه به سر برده، منتظر الموت، که هادم لذات و مفرق جماعات است، بوده باشد.

و در این حالات به مناسبت مقتضای حال از جهت تبیین احوال، این رساله مختصره را جمع و در ضمن آن بعض اوضاع بلده مذکوره و بعض فضایل مأثوره آن بقعه مکرمه را بر نحو اجمال و اختصار در ضمن دو مقام درج و ذکر نموده ایم [تا] شاید موجب ازدیاد رغبت مؤمنین در مجاورت تربت طیبه آن دارالمؤمنین آید.

## مقام اوّل

در بیان مجملی از کیفیت بنای بلده مذکوره و بعض گزارشات متعلقه به آن بقعه شریفه.

بدان؛ که بلده قم داخل اقلیم رابع است و از بلاد مستحدثه اسلامیه است که در عصر حجاج بن یوسف ثقفی ابتداء بنای آن جا شده، در سنه هشتاد و سه هجری.

و در کتاب عجایب البلدان نوشته که:

«آن جا را حجاج در سنه مذکوره شهر ساخته و نزدیک آن نمک زاری است که هرکس از آن بگیرد و دشمن آن را آن جا نگذارد، چارپای اولنگ می شود.»

و در قدیم الایام مار و کژدم بسیار بوده. یکی از حکما آن جا طلسمی ساخته، تا مار و کژدم ها به کوهی رفته اند که نزدیک آن جا است و هیچ کس به جهت آن به آن کوه نمی تواند رفت. و قم و حوالی آن جا را کوهستان عجم می گویند که جبال عجم است در مقابل جبال عرب، که داخل شامات است و مشهور به جبل عامل، که مشتمل بر

---

1- 1. در بخش دوم این رساله روایات بسیاری درباره فضیلت سکونت در این شهر آمده است.

قراهای بسیاری می باشد و کوهستان را منحرف و معرب نموده.

[به قم] قهستان هم می گویند، چنانچه عارف نظامی (مشهور به گنجه) که از اهل قم بوده، گفته:

نظامی ز گنجینه بگشای بند گرفتاری گنجه تا چند چند

اگر چند در شهر گنجه گمم ولی از قهستان شهر قمم(1)

و آن شهری عظیم و بلده[ای] کریم و از جمله بلادی است که همیشه دارالمؤمنین بوده و بسیاری از اکابر و افاضل و مجتهدان شیعه امامیه از آن جا برخواسته اند و آن جا سکنی نموده اند و آن جا مدفون شده اند. حتی از حاجی ابراهیم اصفهانی _ اعلی الله مقامه _ که از اعاظم متأخرین علما و مجتهدین اثنا عشریه بود، نقل شد که فرمود:

«نهصد نفر مجتهد جامع الشرایط در مقبره پشت حرم محترم [حضرت] معصومه مطهره مدفون هستند که من جملتهم: علی بن بابویه(2) و قطب راوندی(3) و میرزای قمی(4) و سایرین می باشد.»

و در کتاب معجم البلدان و غیر آن مسطور است که:

«اهل آن جا همیشه شیعه امامیه بوده اند و ابتدا بنای آن جا در سنه ثلث و ثمانین در زمان عبدالملک مروان _ علیه اللعنه و النیران _ شد. و این چنین بوده که عبدالرحمن بن



---

1- 1. دیوان نظامی گنجوی، ص 206.
2- 2. ابوالحسن علی بن الحسین بن بابویه قمی که در عصر خود، مشهور به «شیخ القمیین» بود، محدّث و فقیه بزرگوار و پدر شیخ محمد بن علی بن بابویه مشهور به «شیخ صدوق» است. وی در سال 329 ه. درگذشت و هم اکنون آرامگاه او در ابتدای خیابان چهارمردان (انقلاب) از سمت شمال، درون کوچه پشت مجتمع تجاری موسی بن جعفر علیه السلام قرار دارد و برفراز آن گنبدی بلند و دارای صحن و سراست و زیارتگاه مردم می باشد.

3- 3. شیخ ابوالحسین سعید بن هبه الله مشهور به قطب راوندی، از فقهای بزرگوار امامیه در قرن ششم (متوفا: 573 ه .ق.) قبر وی در ضلع جنوبی صحن آیینه حرم حضرت معصومه واقع شده و از کف حیاط حدود یک متر بالا کشیده شده و سنگ زیبایی از مرمر بر روی آن قرار گرفته است.

4- 4. میرزا ابوالقاسم فرزند محمد حسن جیلانی شفتی دشتی معروف به میرزای قمی، از علمای قرن 13 هجری قمری می باشد. ایشان به سبب تألیف کتاب «قوانین»، مشهور به صاحب قوانین می باشد. تاریخ ولادت او را سالهای 1150، 1153 ه .ق.، وفاتشان را سالهای 1231 و 1233 ه .ق. نوشته اند.

محمد بن اشعث بن قیس که از قبل حجاج بن یوسف امیر سجستان بود، چون بر او خروج کرد در لشکر او هفده کس از علماء تابعین عراق بودند. چون پسر اشعث از حجاج منهزم شد آن جماعت به ناحیه قم افتادند و از آن جمله چند برادر بودند نام ایشان: عبدالله و احوص و عبدالرحمن و اسحاق و نعیم، پسران سعد بن مالک بن عامر الاشعری.

و در آن موضع چند قریه بود که یکی از آن ها کمندان نام داشت و برادران مذکور در آن جا به قهر و غلبه نزول کردند و بنی اعمام ایشان از عراق عرب که کوفه و حوالی کوفه باشند برایشان جمع شدند و آن چند موضع را از کثرت عمارت به هم متصل ساخته به نام کمندان _ که یکی از آن موضع بود _ تسمیه نمودند.

بعد [از آن به مقتضای مثل مشهور که: عجمی فالعب به ماشئت(1)]، بعضی از حروف آن نام را اسقاط کرده از روی تعریب قم گفتند و سه تا وجه علی حده جهت تسمیّه به قم»(2) در ضمن احادیث و اخبار که خواهد آمد مذکور است و منافات ندارد که همه آن ها در وجه تسمیه ملحوظ و واقع شده باشد.

و در کتاب معجم [البلدان] مزبور مذکور است که:

«مقدّم برادران مذکور، عبدالله بن سعد بود و او پسری داشت که در میان شیعه کوفه نَشو و نما کرده بود و امامی مذهب بود. مقارن آن حال از کوفه به قم انتقال نموده، اهل آن دیار را قبل از آن که نقش غبار اغیار در لوح خاطر گیرد، در متابعت مذهب ائمه اطهار علیهم السلام و التزام احکام طریقه ایشان استوار ساخته و لهذا هرگز سنی از آن ها پیدا نمی شود.»(3) این است کلام صاحب معجم [البلدان].

و ازجمله ظرایف حکایات که صاحب کتاب مزبور در باب تشیّع اهل قم ذکر کرده آن است که:

«در زمان استیلای اهل سنّت و جماعت، یکی از سنّیان متعصب را در آن جا حاکم

1- 1. این قسمت در معجم البلدان نیامده است.
2- 2. معجم البلدان، ج 8، ص 451، کلمه «قمم»، شماره 9883.
3- 3. همان.

ساختند. و چون او شنیده بود که اهل قم بنابر عداوتی که با خلفای ثلاثه دارند در میان ایشان کسی که موسوم به ابوبکر و عمر و عثمان باشد، پیدا نمی شود، حکم به احضار اهالی آن دیار نموده، به اعیان ایشان خطابِ عتاب نموده که: من شنیده ام که شما صحابه کبار را دشمن می دارید و بنابر آن بر اولاد و خودتان نام ایشان نمی گذارید؟ به خدا سوگند که اگر از مردم خود کسی را پیش من نیارید که ابوبکر یا عمر یا عثمان نام داشته باشد شما را مؤاخذه و عقوبت نمایم. آن گاه آن جماعت سه روز مهلت طلبیدند و از روی اهتمام به خانه هریک از اهل شهر خود رسیدند و به غیر از مردی مفلوک مسکوب(1) سر و پا برهنه، روی شسته، اَحْوَلْ، که اقبح خلق خدا بود _ موسوم به نام ابوبکر _ ندیدند و این هم در اصل از قم نبود، بلکه پدر او مردی غریب بود که در کناره ای از شهر قم رحل اقامت انداخته، پسر خود را به آن نام نامی ساخته بود.

القصه، ابوبکر موسوم را به هیأتی که تقریر نموده شد همراه آدم های حاکم در حضور حاکم به جلوه در آوردند و چون نظر حاکم نیک محضر بر ابوبکر کریه منظر افتاد، آن جماعت را دشنام داده، گفت که: بعد از چند روز که ابوبکرنام، جهت من آورده اید این چنین کسی است که اقبح خلق خدا است.

در اثنای خطابِ عتاب او یکی از ظرفای قم عرض کرد که: ایهاالامیر! هرچه می خواهی بکن که در آب و هوای قم ابوبکر نام بهتر از این پرورش نمی یابد. و چون امیر خالی از لطافت طبعی نبود، بی اختیار بخندید و ایشان را ببخشید.»

و این حکایت بعینه در باب شیعیان سبزوار نیز مشهور است و مولوی در مثنوی معنوی به آن اشعار نموده و گفته:

سبزوار است این جهان و مَردِ حق اندرینجا ضایعست و مُمتَحَق(2)

به هرحال ماده هریک از این دو شهر آن حکایت را قابل است و تحقیق و تخصیص به یکی دون دیگری، امری است بی حاصل.



---

1- 1. همان.

2- 2. در نسخه خطی رساله، این بیت این گونه آمده بود: «سبزوار است این جهان بی مدار ما چو بوبکریم در خوار و زار»

و در تاریخ ابن کثیر شامی مسطور است که:

«در سال سیصد و چهل و پنج، فتنه ای عظیم واقع شد، میان اهل اصفهان و اهل قم، که به آن جا به رسم تجارت رفته بودند، به سبب آن که اهل قم در آن جا سَبّ صحابه نموده بودند. تا آن که اهل اصفهان جمعی کثیر از ایشان را کشتند و اموال تجّار را غارت کردند. و چون این خبر به رکن الدوله بویهی رسید به واسطه تشیّعی که داشت در غضب شد و اهل اصفهان را مؤاخذه و مصادره به مال بسیاری نموده.»(1)

و شیخ عبدالجلیل رازی در کتاب خود آورده است که:

«اصفهانی از قمی پرسید که: از کدام شهری؟

گفت: من از شهر دندان کنان.

مرد فرو مانده، گفت: معنی مفهوم نیست.

قمی گفت: معنی این است، که چون بگویم از قم، گوئی، آه.

و از این جا مفهوم می شود که قمی نباشد. الا شیعی و اصفهانی نبود، الا سنّی.

والحمدللّه و المنّه که در ایام دولت سلاطین صفویه موسویه _ اَنارالله برهانهم _ انوار ایمان و هدایت به مرتبه ای بر در و دیوار آن ولایت فاخته، که صد قم در اصفهان کم است.»(2)

و عبید زاکانی در بعض از رسائل خود آورده اند که:

«عمران نامی را در قم می زدند. کسی گفت که: چون عمر نیست چرا او را می زنند؟ دیگری گفت: که او عمر است و الف و نون را از عثمان دزدیده است و بر آن افزوده».(3)

و از جمله مآثر جرات و شدت اهل قم که در اواخر کتاب «کشف الغمّه» مذکور است، آن که:

در زمان بعضی از خلفای عباسی، از اطاعت حاکم امتناع نمودند و هرکه را به حکومت ایشان فرستاد، با او مقاتله و محاربه نمودند و مجال تصرف

ندادند. مکرر لشکرها بر سر ایشان فرستادند، مفید نیفتاد. آخر امیر ناصرالدوله بن حمدان را که



---

1- 1. البدایه و النهایه، ج 11، ص 245.
2- 2. النقض، ص 331.
3- 3. کلیات عبید زاکانی، ص 198.

امیرالامراء خلیفه بود برایشان فرستاد.

و چون ناصرالدوله نزدیک به قم رسید اعیان آن جا با تحفه و هدایا به استقبال او بیرون آمدند و گفتند: ما به حکومت غیر مذهب خود راضی نبودیم، الحال که تو آمدی، بالطوع و الرغبه امتثال حکم تو می کنیم. و در آن سال اهل قم زیاده از مال و وجوهات سالهای گذشته به ناصرالدوله رسانیدند تا او به خلیفه فرستاد و بعد از آن خلیفه از موافقت اهل قم ناصرالدوله را اندیشه نمود و او را نزد خود طلب فرمود.»(1)

و ایضاً از مآثر جرأت ایشان آن است که:

«در ایام دولت سلطان حسین میرزا والی خراسان، یکی از سادات قم در شهر هرات بسر می برد. اتفاقاًروزی در میان جمعی از سنّیان هرات نشسته بود و سخنی درباب خلافت صحابه سه گانه مذکور شد. سید مذکور در مقام ابطال خلافت ایشان در آمد، و به آن نیز اکتفا ننموده، زبان طعن و لعن گشود.

آن جماعت او را گرفته نزد شیخ الاسلام آن جا _ که از اولاد سعد الدین تفتازانی بود _ بردند و ادای شهادت بر رفض او کردند. آن گاه شیخ الاسلام مذکور او را برداشته به خدمت سلطان حسین میرزا برد و صورت حال عرض نمود. سلطان حسین میرزا، بنابر محبت سادات، در مقام اصلاح شده، به آن سید خطاب فرموده، گفت که: ظاهراً در آن وقت تو را اسکاری یا جنون ادواری، طاری شده باشد.

سید در جواب فرمود: هرگز در مدت عمر [پیرامون] تناول مسکرات نگردیده ام و آفت جنون و خرافات پیرامون پیراهن من نرسیده.

چون میرزا جواب شنید، سر در پیش انداخته، متأمل گردید. زیرا که قطع نظر از محبت ذریّه امام _ علیه الصلاه و السلام _ از بأس سلطان شاه اسماعیل صفوی _ انارالله برهانه _ که در آن زمان قهرمان ایران و حامی سادات و شیعه [و] خاندان ایشان بود، ملاحظه تمام داشت.

و شیخ الاسلام که فی الحقیقه رئیس الکفره بود، از مشاهده تأمل میرزا، نایره

1- 1. كشف الغمّه، ج 2، ص 500.

عصبیت جاهلیت، [او [اشتعال یافته، به میرزا خطاب نمود که: ای سلطان! می خواهی در امور دین مسامحه و مداهنه نمایی. و چون میرزا در آن زمان مفلوج شده بود و اعیان و ارکان دولت _ کما ینبغی _ اطاعت او را نمی نمودند، بالضروره آن معامله را برای شیخ الاسلام واگذاشت. و آن معاند متعصب از روح مطهر رسول صلی الله علیه و آله وسلم شرم نداشته، قلم به قتل آن سید مظلوم نمود.

بعد از شهادت آن سید، خویشان او به خدمت سلطان شاه اساعیل رفتند و عرض تظلم خود نمودند و [شاه] ایشان را تسلّی داده، حکم فرمود تا فرمانی به ایشان دادند که: هرگاه ولایت خراسان در تحت تصرف اولیای آن دولت در آید، شیخ الاسلام را ایشان به قصاص خون برادر خود قتل نمایند.

و چون بعد از زمانی سلطان حسین میرزا وفات یافت و شیبک خان والی خراسان شد و پادشاه مذکور توجه به تسخیر آن ولایت نمود و شیبک را به اسفل درک روانه ساخت و به دارالسلطنه هرات نزول اجلال فرمود.

و خویشان آن سید مقتول که همراه اردوی مُعلّی بودند، شیخ الاسلام را گرفته به نزد پادشاه دین پناه آوردند و به موجب آن عهد و زمان سابق او را تسلیم آن جماعت نمودند [و] به خون آن سید مظلوم سنگ سار ساخته در چهارسوی بازار سوختند و خاکستر او را به باد دادند. «فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِین»(1)».(2)

مقام دوم

«در بیان بعض اخبار وارده در فضیلت بلده مذکوره»

از آن جمله صدوق _ علیه الرحمه _ در کتاب «علل الشرایع» روایت نموده از حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت هم روایت نموده از آباء طاهرین خود و ایشان از جناب ختمی مآب، که فرمودند:

«در وقت معراج که جبرئیل مرا بالای کتف ایمن خود برداشته و عروج می کرد،

1- 1. سوره انعام، آیه 45.
2- 2. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 38.

نگاه کردم در صفحه زمین، بقعه ای دیدم در زمین کوهستان که: رنگش سرخ و خوش تر از لون زعفران، و رایحه اش پاکیزه تر از مشک. پس دیدم در سمتی از آن سرزمین مرد پیری نشسته که در سر آن بر نس بود.

پس گفتم: این بقعه خوش رنگ و خوش بو کدام بقعه می باشد؟

گفت: این بقعه شیعیان تو و وصی تو علی بن ابی طالب علیه السلام است.

گفتم: این شیخ که بر سر خود کلاه برنس گذاشته و اینجا نشسته کیست؟

گفت: ابلیس لعین.

گفتم که: چه [اراده] دارد در خصوص شیعیان ما؟

گفت: می خواهد آن ها را از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام برگرداند و به ضلالت بیندازد و آن ها را دعوت به فسق و فجور نماید.

گفتم: ای جبرئیل! پایین آور مرا به آنجا.

پس پایین آورد در زمان زودتر از زمان لمعان برق و نگاه چشم.

پس گفتم: قم یا ملعون!

[یعنی: برخیز از اینجا ای ملعون!(1)]

پس مشارکت کن به اموال و اولاد و زنان دشمنان ما. به درستی که تو را تسلط بر شیعیان ما ندارد.»(2)



---

1- 1. این کلام مؤلف است و جزء متن روایت نیست.
2- 2. علل الشرایع، ج 2، ص 572؛ بحارالانوار، ج 18، ص 407 و ج 57، ص 100 و ج 60، ص 238: عن الصّادق جعفر بن محمد علیه السلام ، قال: حدثنی أبی عن جدّی، عن أبیه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : «لمّا أسری بی الی السّماء حملنی جبرئیل علی کتفه الایمن،

فنظرتُ الى بقعهٍ بأرض الجبل، حمراء أحسنُ لوناَ من الزّعفران، و اطيبُ ريحاً من المسک، فاذا فيها شيخ على رأسه برنس. فقلت لجبرئيل: ما هذه البقعه الحمراء التى هى أحسن لوناً من الزّعفران، و اطيب ريحاً من المسک؟ قال: بقعه شيعتک و شيعه وصيّک علىّ. فقلت: مَن الشيخ صاحب البُرنس؟ قال: ابليس. قال: فما يريد منهم؟ قال: يريد أن يصدّهم عن ولايه اميرالمؤمنين، و يدعوهم الى الفسق والفجور. فقلت: يا جيرئيل! أهوبنا اليهم، فاهوى بنا اليهم اسرع من البرق الخاطف، و البصراللامح. فقلت: قُم يا ملعون، فشارک اعدائهم فى اموالهم و اولادهم و نساءهم، انّ شيعتى و شيعه علىّ ليس لک عليهم سلطان، فسمّيت قم.»

و در روایت دیگر:

«مشارکت کن به اموال و اولاد و زنان طایفه مرجئه(1)، جهت این که اهل قم شیعیان من و شیعیان علی بن ابی طالب و وصی من هستند.»(2)

پس از این جهت مسمّی به قم گردیده.

و نیز امام حسن عسکری علیه السلام به واسطه اجداد طاهرین خود[ علیهم السلام ] از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت نمود که:

«شب معراج، وقتی که عروج نمودم، در آسمان چهارم نظر کردم. قبه ای دیدم از لؤلؤ، که او را چهار رکن و چهار درب است. گویا آن قبه از استبرق اخضر بود. گفتم: ای جبرئیل! چه چیز است این قبه که در آسمان چهارم بهتر از آن چیزی ندیدم؟

گفت: یا حبیب من محمد صلی الله علیه و آله وسلم این صورت شهری است که او را قم می گویند.

در او جمع می شود بندگان مؤمن خداوند. انتظار می کشند محمد صلی الله علیه و آله وسلم را و شفاعت او را، از جهت قیامت و حساب. و از برای ایشان جاری می شود در حیات دنیا غمها و اَلمها [و اندوه و گرفتاری ها.]

راوی گوید: عرض کردم به امام علی بن محمد عسکری [امام هادی] علیه السلام که چه وقت و کی ایشان انتظار فرج می کشند؟



---

1- 1. مُرجئه، یکی از فرقه های کلامی اسلام است که در قرون نخستین، فعالیت فراوانی داشته اند. بنابراعتقاد آنان، مسلمانان گناهکار را نمی توان فاسق یا کافر نامید. شیخ طریحی متوفای (1085 ه .ق.) در مجمع، درباره این فرقه و عقایدشان گوید: «طایفه مرجئه اشخاصی هستند که می گویند: ترک نماز و روزه و ترک غسل جنابت و خراب کردن کعبه و نکاح کردن مادر خود، این مطالب ایمان به جبرئیل و میکائیل می باشد. لعنه الله علیهم اجمعین.» انوارالمشعشعین، ج 1، ص 265.

2- 2. بحارالانوار، ج 57، ص 218: «.. فقلت له: قم یا ملعون، فشارک المرجئه فی نسائهم و اموالهم، لان اهل قمّ شیعتی و شیعه وصیّی علی بن ابی طالب.»

فرمود: وقتی که آب ظاهر شود بر روی زمین».(1)

و ظاهراً مراد جاری شدن آب است بر روی زمین به جهت آن که در زمان سابق آب قم منحصر به قنوات بود و آب جاری بر روی زمین نداشتند.

در خبر دیگر حماد روایت می کند که:

«ما بودیم پیش حضرت صادق علیه السلام با جماعتی که ناگاه داخل شد پیش حضرت عمران بن عبدالله القمی. حضرت احوال او را پرسید و او را احسان و نیکویی فرمود. وقتی که برخواست و رفت عرض کردم: فدای تو شوم این مرد که بود که او را این قدر لتفات فرمودی؟ حضرت فرمود که: این از اهل بیت نجباست. یعنی: از اهل قم است.

اراده نمی کند آنها را جباری از روی بدی مگر آن که خداوند قهار او را می شکند و هلاک می نماید.»(2)

و نیز روایت کرده اند که:

«عمران بن عبدالله؛ داخل شد پیش حضرت صادق علیه السلام . پس حضرت او را نزدیکی خود جا داد و احوال اولاد و اهل بیت او را پرسید و زمان بسیاری با او صحبت فرمود.

بعد از آن که بیرون رفت، پرسیده شد از آن حضرت که: این شخص که بود؟



---

1- 1. بحارالانوار، ج 18، ص 311؛ ج 57، ص 207 و اختصاص، ص 101: روی عن علی بن محمدالعسکری، عن أبیه، عن جده، عن امیرالمؤمنین علیه السلام ، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : لمّا أسری بی الی السّماء الرابعه نظرت الی قبهٍ من لؤلؤ لها أربعه أرکان و أربعه ابواب، کلها من استبرق أخضر. قلت: یاجبرئیل! ما هذه القبه التی لم أرَ فی السّماء الرّابعه احسن منها؟ فقال: حبیبی محمد، هذه صوره مدینه یقال لها قمّ، یجتمع فیها عبادالله المؤمنون، ینتظرون محمداً و شفاعته للقیامه والحساب، یجری علیهم الهمّ و الغم و الأحزان والمکاره! قال: فسألتُ علیّ

بن محمدالعسکری: متی ینتظرون الفرج؟ قال: اذا ظهر الماءُ علی وجه الارض».

2- 2. اختصاص، ص 69 و بحارالانوار، ج 57، ص 211: عن محمد بن مسعود و علی بن محمد معاً عن الحسین بن عبیدالله عن عبدالله بن علی عن احمد بن حمزه بن عمران القمی عن حماد الناب قال: «کنّا عند أبی عبدالله و نحن جماعه، اذ دخل علیه عمران بن عبدالله القمی، فسأله و برّه و بشّه فلمّا أن قام، قلت لابی عبدالله علیه السلام مَن هذاالذی بررته هذا البّر؟ فقال: هذا من اهل بیت النّجباء، یعنی: أهل قمّ، ما ارادهم جبار من الجبابره الا قصمه الله.»

حضرت فرمود که: «این نجیب قوم نجباست»(1). یعنی: اهل قم.

و ابوالصلت هروی روایت کرد که:

«من پیش حضرت رضا علیه السلام نشسته بودم. پس داخل شد پیش حضرت قومی از اهل قم. پس سلام کردند به حضرت، و حضرت در سلام ایشان فرموده، آنها را پیش خود جا داد و به آن ها فرمود: مرحباً بکم و اهلاً. شما شیعیان ما هستید حقّاً».(2)

و از امام علی بن محمد عسکری [امام هادی] علیه السلام روایت شده که:

«اهل قم و آیه [آوه] مغفور و آمرزیده هستند از جهت زیارت آن ها، جدم علی بن موسی الرضا علیه السلام را در طوس.»(3)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که:

«آگاه بشوید، بدرستی که خداوند عالم را حرمی است و آن مکه معظمه است و پیغمبر خدا را نیز حرمی است و آن مدینه منوره است و امیرالمؤمنین علیه السلام را هم حرمی است و آن کوفه است، و به درستی که حرم من و حرم اولاد من که بعد از من خواهند



---

1- 1. اختصاص، ص 69؛ رجال العلامه، ص 134؛ رجال الکشی، ص 333 و بحارانوار، ج 57، ص 211: و منه بهذ الاسناد، عن احمد بن محمد بن حمزه عن مرزبان بن عمران عن ابان بن عثمان، قال: «دخل عمران بن عبدالله علی أبی عبدالله علیه السلام فقال له: کیف أنت؟ و کیف ولدک؟ و کیف أهلک؟ و کیف بنوعمک؟ و کیف أهل بیتک؟ ثم حدّثه ملیّاً. فلما خرج، قیل لابی عبدالله علیه السلام من هذا؟ قال: هذا نجیب قوم النجباء. ما نصب لهم جبار الا قصمه الله.»
2- 2. وسائل الشیعه، ج 14، ص 569؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ، ج 1، ص 291 و بحارالانوار، ج 57، ص 231: محمد بن علی بن الحسین فی عیون الاخبار عن تمیم بن عبدالله بن القرشی عن أبیه عن احمد بن علی الانصاری عن ابی الصّلت الهروی قال: «کنت عند الرضا علیه السلام ،

فدخل قوم من اهل قمّ. فسلموا علیه، فردّ علیه و قرّبهم. ثم قال لهم: مرحبا بکم و اهلاً، فأنتم شیعتنا حقاً، فسیأتی علیکم یوماً تزورون فیه تربتی بطوس ألا فمن زارنی و هو علی غسل خرج من ذنوبه کیوم ولدته امّه».
3- 3. وسائل الشیعه، ج 14، ص 558؛ عیون اخبارالرضا علیه السلام ، ج 1، ص 291؛ بحارالانوار، ج 57، ص 231 و مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام ، ص 220: حدّثنا محمد بن احمد السنانی _ رضی الله عنه _ قال: حدّثنا ابوالحسین محمد بن جعفر الاسدی قال: حدّثنی سهل بن زیاد الآدمی، عن عبدالعظیم ابن عبدالله الحسنی قال: سمعت علی بن محمد العسکری علیه السلام یقول: «أهل قم و أهل آبه مغفور لهم لزیارتهم لجدّی علی بن موسی الرضا علیه السلام بطوس، ألا و من زاره فأصابه فی طریقه قطره من السماء حرّم الله جسده علی النّار».

آمد، قم است. آگاه بشوید که قم کوفه کوچک است. پس به درستی که جنت را هشت در می باشد، سه تا از آن درها به سوی قم است. وفات می نماید در آن جا بانویی که از اولاد من است و اسم او فاطمه بنت موسی علیه السلام [است].

داخل می شود با شفاعت او به بهشت [همه] شیعیان من».(1)

و نیز از آن حضرت روایت است:

«وقتی که فراگرفت شهرها را فتنه ها و بلاها. پس شما را باد [به] قم و حوالی آن و نواحی آن، که بلاها از اهل آنجا مدفوع [ودور] است.»(2)

و از حضرت رضا علیه السلام روایت است که:

«بهشت را هشت در می باشد [که] سه تا از آن ها به سوی اهل قم است. پس خوشا به [حال] آن ها، خوشا به حال آن ها».(3)

و نیز حضرت فرمود به سعد بن سعد الاحزم:

«ای سعد! هرکس فاطمه را زیارت کند در قم، پس او از اهل بهشت است.»(4)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود:

«سلام خدا بر اهل قم خداوند عالم سیراب کند بلاد آن ها را با باران رحمت خود و نازل کند به آن ها برکات خود را و بدل کند سیئات آن ها را به حسنات.

ایشانند اهل رکوع و سجود، و ایشانند اهل قیام و قعود، و ایشانند فقها و علما و



---

1- 1. بحارالانوار، ج 60، ص 228 و انوارالمشعشعین، ج 1، ص 34: عن الصادق علیه السلام قال: «انّ للّه حرماً و هو مکّه، ألا انّ لرسول الله حرماً و هو المدینه، ألا و انّ لامیرالمؤمنین علیه السلام حرماً و هوالکوفه، ألا و انّ

قمّ كوفهٌ صغيرهٌ. ألا إنّ للجنّه ثمانيه أبواب: ثلاثه منها الى قمّ. تقبضُ فيها امراهٌ هى من ولدى، و اسمها فاطمه بنت موسى، و تدخل بشفاعتها شيعتى الجنّه بأجمعهم.»

2- 2.بحارالانوار، ج 57، ص 214: و عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن أبى جميله المفضل بن صالح عن رجل عن أبى عبدالله عليه السلام قال: «اذا عمت البلدان الفتن فعليكم بقمّ و حواليها و نواحيها فان البلاء مدفوع عنها».

3- 3. همان، ص 228: عن الرضا عليه السلام قال: للجنّه ثمانيه ابواب، فثلاثه منها لاهل قمّ، فطوبى لهم ثم طوبى لهم.

4- 4. همان؛ وسائل الشيعه، ج 14، ص 576: و عن سعد بن سعد عن الرضا عليه السلام قال: «يا سعد! من زارها فله الجنّه».

فهما، و ایشانند اهل درایت و روایت و عبادت نیکو».(1)

و در کتاب «تاریخ قم» تألیف حسن بن محمد بن حسن القمی(2) نوشته که:

«عبدالله بن سنان سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام که: کجاست بلادجبل؟ پس به درستی که به ما روایتی رسیده که: وقتی که رد امر ولایت شد به سوی شما، بعض آن سرزمین صاف خواهد شد.

حضرت فرمود: در آنجا جایی است که آنجا را بحر می گویند و اسم آن قم است و آنجا معدن شیعیان ما است.

و اّما ری، پس وای بر آنجا از دو جناح او که خراسان و بغداد [است]. و امن از برای ری و اهل ری در قم می باشد. پس پناه می برد اهل ری به قم و اهل قم آن ها را پناه می دهند.

بعد از آنجا نقل می نمایند به جایی که آنجا را اردستان می گویند».(3)

و از انس بن مالک روایت است که می گوید:

«من نشسته بودم پیش جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که امیرالمؤمنین علیه السلام داخل شد به مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم .

حضرت فرمود: پیش بیا یا اباالحسن!



---

1- 1. همان، ص 217: عن صادق علیه السلام : «سلام الله علی اهل قمّ یسقی الله بلادهم الغیث، و ینزّل علیهم البرکات؛ فیبدّل الله سیّئاتهم حسنات. هم اهل رکوع و سجود وقیام و قعود، هم الفقهاء العلماء و الفهماء، هم أهل الدرایه والروایه و حسن العباده».

2- 2. حسن بن محمد بن حسن قمی از علمای قرن چهارم هجری است، که در سال (378 ه)به تشویق صاحب ابن عبّاد وزیر قدرتمند و دانشمند فخرالدوله دیلمی کتاب «تاریخ قم» را به عربی تدوین نمود، لیکن اصل کتاب بعدها از میان رفت و تنها ترجمه فارسی آن که در سال (805) و

(806ه) توسط حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی انجام گرفت و به ما رسیده است. این ترجمه در سال (1313 ه.ش) مطابق با (1335 قمری) به تحقیق سیدجلال الدین طهرانی به چاپ رسید.
3- 3. بحار الانوار، ج 57، ص : روی سعد بن عبدالله بن ابی خلف، عن حسن بن محمد بن سعد، عن الحسن بن علی الخزاعی، عن عبدالله بن سنان: «سئل ابوعبدالله علیه السلام أین بلاد الجبل؟ فانّا قد روینا أنه إذا ردّ الیکم الامر، یخسف ببعضها! فقال: إنّ فیها موضعاً، یقال له بحر و یسمی بقم و هو معدن شیعتنا. فامّا الرّیّ فویل له من جناحیه و ان الأمن فیه من جهه قم و أهله. قیل: و ما جناحاه؟ قال: احدهما بغداد و الآخر خراسان فانه تلتقی فیه سیوف الخراسانیّین و سیوف البغدادیّین، فیجعل الله عقوبتهم و یهلکم فیأوی أهل الری إلی قم فیأویهم أهله، ثمّ ینتقلون الی موضع یقال له أردستان».

پس دست در گردن امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و میان دو چشم او را بوسید و فرمود: یا علی! خداوند عالم عرضه کرد ولایت تو را بر آسمان ها. پس سبقت کرد بر قبول او آسمان هفتم، پس آنجا را زینت داد با عرش، بعد از آن سبقت کرد آسمان چهارم، پس زینت داد او را با بیت المعمور، پس سبقت کرد آسمان دنیا، پس زینت داد او را با ستاره ها.

پس عرض کرد ولایت تو را به زمین ها. اوّل سبقت کرد مکه معظمه، او را زینت داد با کعبه، بعد از آن سبقت کرد مدینه. او را زینت داد با من. بعد از آن سبقت کرد کوفه، پس او را زینت داد با تو. پس سبقت کرد به او قم، پس او را زینت داد به عرب و گشاد بر آنجا دری از درهای بهشت.»(1)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:

«خداوند عالم احتجاج کرد با کوفه به سایر بلاد و با مؤمنین از اهل آنجا به غیر آنها از اهل سایر بلاد و احتجاج نمود با بلده قم به سایر بلاد و با اهل آنجا به جمیع اهل مشرق و مغرب از جن و انس.

و خداوند عالم قم و اهل قم را مستضعف در دین نگذاشته، بلکه آن ها را توفیق داده و تأیید نموده.

پس به درستی که بلایا دفع کرده شده است از اهل قم و زود می آید زمانی که شهر قم و اهل آنجا حجّت می شوند بر خلایق، و این در زمان غیبت قائم _ صلوات الله و سلامه علیه _ است الی ظهور قائم علیه السلام و اگر این نمی بود هر آینه زمین فرو می رفت با اهل خود. و بدرستی که ملایکه دفع بلا می کنند از قم و اهل قم. و قصد نکرده است



---

1- 1. همان؛ مستدرک، ج 10، ص 204: «و باسناده عن عبدالواحد البصری عن أبی وائل عن عبدالله اللیثی عن ثابت بنانی عن أنس بن مالک قال: «کنت ذات یوم جالساً عندالنبی صلی الله علیه و آله وسلم اذ دخل علی بن ابی طالب علیه السلام ، فقال صلی الله علیه و آله وسلم : الیّ یا اباالحسن! ثمّ اعتنقه و قبّل ما بین عینیه، و قال: یا علی إن الله عز اسمه عرض ولایتک علی السماوات، فسبقت الیها السماء السابعه فزّینها بالعرش، ثم سبقت الیها السماء الرابعه فزّینها بالبیت المعمور، ثمّ سبقت

اليها السماء الدنيا فزّينها بالكواكب، ثم عرضها على الارضين فسبقت اليها مكه فزّينها بالكعبه، ثم سبقت اليها المدينه فزّينهابى، ثم سبقت اليهاالكوفه فزّينها بک، ثم سبق اليها قم فزّينها بالعرب، و فتح إليه باباً من ابواب الجنّه».

آنجا را جباری از جباران با بدی، مگر این که خداوند قاصم الجبارین او را هلاک کرده است، یا او را مشغول کرده است آنها را به داهیه یا مصیبتی یا دشمنی.

و خداوند عالم آنجا را و اهل آنجا را ا ز خاطر جبارین فراموش می گرداند در دولت آن ها، چنانچه [آنها [ذکر خدا را فراموش کردند.»(1)

و نیز به سندهای بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده، که حضرت ذکر نمودند کوفه را و فرمودند که:

«زود خالی می شود کوفه از مؤمنین و علم فرو می رود آنجا، چنانچه مار به سوراخ خود فرو می رود. بعد از آن ظاهر می شود علم در بلده ای که او را قم می گویند و آنجا معدن علم می شود، تا این که در روی زمین مستضعف در دین باقی نمی ماند. حتی زن های حجله نشین و این نزدیک ظهور قائم علیه السلام می شود.

پس خداوند می گرداند قم و اهل آنجا را قائم مقام حجت خداوندی و اگر این نمی شد زمین [فرو [می برد اهل خود را و نمی ماند در روی زمین حجّتی.

پس علم از قم بر می خیزد و شایع می شود در سایر بلادِ در مشرق و مغرب. پس حجّت خدا تمام می شود بر خلق، حتی باقی نمی ماند احدی در روی زمین که او را دین و علم نرسیده باشد. بعد از آن ظاهر می شود قائم علیه السلام و سبب نزول نقمت و غضب خداوند می شود بر منافقین، از جهت این که خداوند انتقام نمی گیرد از بندگان، مگر آن



---

1- 1. همان: و عن محمد بن قتیبه الهمدانی و الحسن بن علی الکشمارجانی عن علی بن النعمان عن أبی الاکراد عن میمون الصائغ عن أبی عبدالله علیه السلام قال: «انّ الله احتج بالکوفه علی سائر البلاد و بالمؤمنین من اهلها علی غیرهم من بلاد و احتجّ ببلده قمّ علی سائر البلاد و باهلها علی جمیع اهل المشرق و المغرب من الجن و الانس و لم یدع الله قمّ و أهله مستضعفا بل و فقهم و أیدهم. ثم قال: انّ الدین و أهله بقم ذلیل، و لولا ذلک لاسرع الناس إلیه، فخرب قم و بطل أهله فلم یکن حجه

على سائر البلاد و اذا كان كذلک لم تستقر السماء و الارض و لم ينظروا طرفه عين و ان البلايا مدفوعه عن قم و أهله و سيأتى زمان تكون بلده قم و أهلها حجه على الخلائق و ذلک فى زمان غيبه قائمنا عليه السلام الى ظهوره، و لولا ذلک لساخت الارض بأهلها و ان الملائكه لتدفع البلايا عن قم و أهله و ما قصده جبار سبوع الا قصمه قاصم الجبارين و شغله عنهم بداهيه او مصيبه او عدوٍ، و يُنسى الله الجبارين فى دولتهم ذكر قم و اهله كما نسوا ذكر الله».

که آن ها انکار حجّت خدا را نکنند».(1)

و از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت شده که:

«آنجا را قم گفتند؛ جهت این که: وقتی که کشتی نوح و طوفان به آنجا رسید، قائم شد در آنجا و ایستاد و همانجا قطعه ای است از بیت المقدس».(2)

واز حضرت صادق علیه السلام روایت است که:

«خداوند عالم ممتاز نمود از میان جمیع بلاد کوفه و قم و تفلیس را.»(3)

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود:

«وقتی که فرو گرفت شهرها را فتنه ها، پس شما را باد [به] قم و نواحی آن از جهت آن که بلا از آنجا مدفوع [و دور] است.»(4)

و از حضرت رضا علیه السلام مروی است که فرمود:

«تخلیه نکن آنجا را. بعد از آن سه دفعه فرمود: چه خوب جایی است قم.»(5)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«وقتی که بلایا فرو گرفت بلاد را، پس در کوفه و نواحی آن است از بلاد، [محفوظ ماندن از بلایا [و در قم و نواحی آن است از بلاد جبل و چه خوب جا و مکان است قم



---

1- 1. همان، ص 213: و رُوی بأسانید عن الصادق علیه السلام انّه ذکر کوفه و قال: «ستخلو کوفه من المؤمنین و یأزر عنها العلم کما تأزرالحیّه فی ججرها، ثمّ یظهرالعلم ببلده یقال لها قمّ و تصیر معدناً للعلم والفضل حتی لایبقی فی الارض مستضعف فی الدین حتی المخدرات فی الحجال و ذلک عند قرب ظهور قائمنا، فیجعل الله قم و أهله قائمین مقام الحجه و لولا ذلک ساخت الارض بأهلها، و لم یبق فی الارض حجه فیفیض العلم منه

الی سائر البلاد فی المشرق و المغرب، فیتّم حجه الله علی الخلق، حتی لایبقی أحد علی الارض لم یبلغ الیه الدین و العلم ثم یظهر القائم علیه السلام و یسیر سبباً لنعمه الله و سخطه علی العباد لان الله لاینتقم من العباد الا بعد انکار هم حجه».

2- 2. همان: و عن أبی مقاتل الدیلمی نقیب الرّی قال: «سمعتُ اباالحسن علی بن محمد علیه السلام یقول: انّما سُمّی قم به، لانه لما وصلت السفینه الیه فی طوفان نوح علیه السلام ، قامت، و هو قطعه من بیت المقدس».

3- 3. همان؛ مستدرک، ج 10، ص 205: عن الحسن بن یوسف عن خالد بن یزید عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «انّ الله اختار من جمیع البلاد کوفه و قم و تفلیس».

4- 4. همان، ص 214: و عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن ابی جمیله المفضل بن صالح عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلام قال: اذا عمّت البلدان الفتن فعلیکم بقم و حوالیها و نواحیها، فان البلاء مدفوع عنها»

5- 5. مصدری برای این روایت نیافتم.

از برای خائف و طائف.»(1)

و نیز از آن حضرت مروی است که:

«وقتی که مفقود شد امن از بلاد و مردم سوار خیول و اسبان شدند و کناره گیری نمودند از استعمال طیب و مباشرت زنان. پس پرهیز کنید، پرهیز کنید از جوار آن ها.

گفتم: فدای تو شوم! به کجا برویم؟

آن وقت حضرت فرمود: به کوفه و نواحی آن، یا قم و نواحی آن، که بلایا مدفوع است از اینجاها».(2)

و نیز از آن حضرت مروی است که:

«اهل خراسان علم هایی هستند [برای ما] و اهل قم نصرت کنندگان ما و اهل کوفه اوتاد [ما [هستند...»(3)

و از حضرت کاظم علیه السلام مروی است که فرمود:

«قم آشیانه آل محمد و مأوای شیعیان ایشان است، ولیکن زود هلاک می شود جماعتی از جوان های آنجا به سبب معصیت پدران آن ها و از جهت استخفاف به بزرگان و مشایخ خودشان و با وجود این خدا دفع می کند از آن ها دشمنان را و جمیع بدی ها را».(4)



---

1- 1. همان: «عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالدالبرقی عن سعد بن سعد الاشعری عن جماعه عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «اذا عمت البلا یا فالأمن فی کوفه و نواحیها من السواد و قم من الجبل و نعم الموضع قم للخائف الطائف».

2- 2. همان: و عن محمد بن سهل بن الیسع عن أبیه عن جده عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «اذا فقد الأمن من البلاد و رکب النّاس علی الخیول و اعتزلوا النساء و الطیب فالهرب الهرب عن جوارهم. فقلت: جعلت فداک إلی أین قال: الی الکوفه و نواحیها أو الی قم و حوالیها، فان البلاء مدفوع عنهما».

3- 3. همان: و عن یعقوب بن یزید عن محمد بن أبی عمیر عن جمیل بن دراج عن زراره بن أعین عن الصادق علیه السلام قال: «اهل خراسان اعلامنا و اهل قم انصارنا و اهل کوفه اوتادنا و اهل السواد منا و نحن منهم».

4- 4. همان و مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام ، ص 254: عن سهل بن زیاد عن عبدالعظیم الحسنی عن اسحاق الناصح مولی جعفر عن أبی الحسن الاول علیه السلام قال: «قم عشّ آل محمد و مأوی شیعتهم، ولکن سیهلک جماعه من شبابهم بمعصیه آبائهم والاستخفاف والسخریه بکبرائهم و میثاغهم و مع ذلک یدفع الله عنهم شرالاعادی و کل سوء».

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:

«وقتی که شما را بلایا و مصیبت ها فروگیرد پس شما را باد [به] قم، که آنجا مأوای اولاد فاطمه و راهتگاه مؤمنین است و زود می آید زمانی که کنارگی می گیرند و دور می شوند از ما محبّین و دوستان ما، و این [به [مصلحت آن ها است، از جهت آن که معروف نشوند به ولایت ما، و خون های آن ها ریخته نشود و اموال آن ها غارت نشود.

و هیچ احدی قصد نکرده است قم و اهل آنجا را به بدی، مگر این که خداوند او را ذلیل کرده است و او را دور نموده است از رحمت خود.»(1)

و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که:

«بهشت را هشت در می باشد و یکی از آن درها از برای اهل قم است که آن ها از آن در داخل بهشت خواهد شد. پس خوشا به [حال] آن ها، خوشا به [حال] آن ها، خوشا به [حال] آن ها».(2)

و راوی روایت نموده که:

«پیش حضرت صادق علیه السلام بودیم که حضرت در ابتداء کلام خود فرمود: خراسان، خراسان، سجستان، سجستان. گویا من نظر می کنم به اهل آنجاها که سوار شتران شده سرعت می نمایند به سوی قم».(3)

و سلیمان بن صالح روایت کرده که:



---

1- 1. بحارالانوار، ج 57، ص 214: و عن سهل عن الحسین بن محمدالکوفی عن محمد بن حمزه بن القاسم العلوی عن عبدالله بن العباس الهاشمی عن محمد بن جعفر عن أبیه الصادق علیه السلام قال: «اذا أصابتکم بلیه و عناء فعلیکم بقم، فانّه مأوی الفاطمیین و مستراح المؤمنین و سیأتی زمانٌ ینفر اولیائنا و محبّونا عنّا و یُبعدون منّا و ذلک مصلحه لهم لکیلا یعرفوا بولایتنا و یحقنوا بذلک دمائهم و اموالهم و ما أراد احد بقم و أهله سوءً الا أذله الله و أبعده من رحمته».

2- 2. همان، ص 215: و عن سهل عن احمد بن عیسی البراز القمی عن ابی اسحاق العلاف النیشابوری عن واسط بن سلیمان عن ابی الحسن

الرضا علیه السلام قال: انّ للجنه ثمانیه أبواب و لأهل قم و احد منها، فطوبی لهم، ثم طوبی لهم، ثم طوبی لهم».
3- 3. همان: و عن احمد بن محمد بن عیسی بن محمد بن خالد عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «کنّا عنده جالسین اذ قال مبتدئاً خراسان خراسان، سجستان سجستان، کأنی أنظر إلی أهلها راکبین علی الجمال مسرعین الی قم».

«ما روزی پیش حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم که ذکر شد فتنه های بنی عباس و آن مصیبت ها که از آن فرقه طاغیه به مردم خواهد رسید.

عرض کردیم: فدای تو شویم! کجاست مفزع و مفرّ و پناه مردم در آن زمان؟

فرمود: کوفه یا نواحی آن و قم یا نواحی آن.

بعد از آن فرمود: می شوند شیعیان ما [در قم] و زیاد می شود عمارت در آنجا و مردم قصد می کنند آنجا را از هر طرف و جمع می شوند در آنجا؛ حتی این که نهر جمر در میان و وسط شهر جاری می شود».(1)

و در بعض روایات شیعه وارد شده که:

«عمارت قم به مرتبه ای می رسد که جای ایستادن یک اسب به هزار درهم خرید و فروش می شود».(2)

و از حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام روایت است که:

«مردی از اهل قم مردم را دعوت می کند به سوی حق و جمع می شود بر او قوم بسیاری که آن ها را از جای خود زایل نمی کند و از مکان خود بر نمی کند بادهای تند، و ملول نمی شوند از دعواها و جنگ ها و نمی ترسند و بر خداوند توکل می نمایند و عاقبت خیر برای مؤمنین است».(3)

و از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود:

«آیا می دانید که چرا قم را قم گفتند؟

گفتم: خدا و رسول خدا و شما اعلم هستید و بهتر می دانید.



---

1- 1. همان: عن یعقوب بن یزید عن ابی الحسن الکوفی عن سلیمان بن صالح قال: «کنّا ذات یوم عند أبی عبدالله علیه السلام ، فذکر فتن بنی عباس و ما یصیب الناس منهم، فقلنا: جعلنا فداک فأین المفزع و المفر فی

ذلک الزمان؟ فقال: الی الکوفه و حوالیها و الی قم و نواحیها. ثم قال: فی قم شیعتنا و موالینا و تکثر فیها العماره و یقصده الناس و یجتمعون فیه حتی یکون الجمر بین بلدتهم.

2- 2. این کلام علامه مجلسی در بحارالانوار، ج 57، ص 215 می باشد که به نقل از تاریخ قم بیان شده است.

3- 3. تاریخ قم، ص 100 و بحارالانوار، ج 57، ص 216: عن علی بن عیسی عن ایوب بن یحیی الجندل عن ابی الحسن الاول، قال: «رجلٌ من أهل قم یدعوالناس الی الحق، یجتمع معه قوم کزبرالحدید لاتزلهم الرّیاح العواصف ولا یملّون من الحرب و لا یجبنون و علی الله یتوکل والعاقبه للمتّقین».

فرمود: از برای آن آنجا را قم گفتند که: اهل آنجا جمع می شوند با قائم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم و با او قیام می نمایند و استقامت می نمایند در اقامه دین ما و او را اعانت می نمایند.»(1)

و راوی روایت کرده است که:

«روزی پیش حضرت موسی کاظم علیه السلام بودیم. پس ذکر قم و ذکر مردم آنجا به میان آمد و این که میل آن ها به حضرت قائم علیه السلام زیاد است. حضرت کاظم علیه السلام به آن ها رحمت خواند و فرمود: خدا از آن ها راضی بشود. بعد از آن فرمود: بهشت را هشت در می باشد و یکی از آن ها مخصوص اهل قم است و آن ها بهترین شیعیان ما هستند از میان اهل سایر بلاد. و خداوند مخمّر گردانیده ولایت ما را در طینت آن ها».(2)

و نیز راوی روایت کرده که:

«روزی پیش حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم، حضرت این آیه را خواند: «فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَیْکُمْ عِباداً لَنا أُولِی بَأسٍ شَدِیدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدّیارِ وَ کانَ وَعْداً مَفْعُولاً».(3)

ما عرض کردیم که: فدای تو شویم! کدام قوم هستند این جماعت؟»

پس حضرت سه مرتبه فرمود: «به خدا قسم آنها، اهل قمند».(4)

و نیز راوی روایت می کند از جماعتی از اهل ری که آنها وارد شدند بر امام صادق علیه السلام و گفتند ما هل ری هستیم



---

1- 1. بحارالانوار، ج 57، ص 216: باسناده عن عفان البصری عن أبی عبدالله علیه السلام قال: «قال لی: أتدری لِمَ سُمّی قمّ؟ قلت: الله و رسوله و انت اعلم. قال: انّما سُمّی قمّ لأنّ أهله یجتمعون مع قائم آل محمد و یقومون معه، و یستقیمون علیه و ینصرونه».

2- 2. همان: و عن علی بن عیسی عن علی بن محمدالربیع عن صفوان بن یحیی بیاع السابری قال: «کنت یوما عند أبی الحسن علیه السلام فجری ذکر قم و اهله و میلهم الی المهدی علیه السلام فترّحم علیهم و قال: رضی

الله عنهم. ثم قال: ان للجنه ثمانیه ابواب، و واحدٌ منها، الأهل قم، هم خیار شیعتنا من بین سائر البلاد، خمّر الله تعالی ولا یتنافی طینتهم».

3- 3. سوره اسراء، آیه 5.

4- 4. بحارالانوار، ج 57، ص 216: و روی بعض اصحابنا قال: «کنت عند ابی عبدالله علیه السلام جالساً اذ قرأ هذه الآیه «فإذا جاء وعدا اولا هما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعداً مفعولاً». فقلنا: جعلنا فداک، من هولاء؟ فقال ثلاث مرّات: هم والله أهل قمّ».

ولی حضرت فرمود: مرحبا باد به برادران ما از اهل قم!

دوباره عرض کردند: ما از اهل ری هستیم.

باز حضرت فرمود: مرحبا به برادران ما از اهل قم!

و با این که چند مرتبه گفته خود را تکرار کردند حضرت همان جواب را داد.

سپس فرمود: بدرستی که خداوند را حرمی است که مکه است و حرم رسول خدا مدینه است و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام کوفه و حرم ما بلده قم است. و بزودی دفن می شود در آنجا زنی از اولاد من که اسم او فاطمه است. هرکس او را زیارت نماید بهشت از برای او واجب است.

راوی می گوید که:

این کلام حضرت پیش از تولد امام کاظم علیه السلام بود.»(1)

و از ائمه معصومین علیهم السلام روایت است که:

«اگر قمیین نمی شدند هر آیینه دین ضایع می شد.»(2)

و کلینی قدس سره از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده:

«وقتی که فروگرفت شهرها را فتنه ها، پس شما را باد [به] قم و نواحی آن، که آنجاها سکنا نمایید؛ از جهت این که بلایا از اهل آنجاها مدفوع [و دور] است».(3)

و زکریا بن آدم قمی روزی عرض کرد به حضرت رضا علیه السلام که: «ای آقای من! من می خواهم که بیرون بروم از میان اهل بیت علیهم السلام خود، زیرا که سفها بسیار شده اند.

حضرت فرمود که: چنین کار نکن که بلا به سبب تواز اهل قم دفع کرده می شود،

1- 1. همان: روی عن عدّه من أهل الری: أنهم دخلوا علی أبی عبدالله و قالوا: «نحن من اهل الرّی. فقال: مرحبا باخواننا من اهل قمّ! فأعاد الکلام، قالوا ذلک مراراً، و أجابهم بمثل ما اجاب به أولاً! فقال: انّ للّه حرماً و هو مکه و انّ للرسوله صلی الله علیه و آله وسلم حرماً و هو المدینه و ان لامیرالمؤمنین حرماً و هوالکوفه و ان لنا حرما و هو بلده قم و ستدفن فیها امرأه من اولادی تسمی فاطمه، فمن زارها وجبت له الجنّه. قال الراوی: و کان هذا الکلام منه قبل أن یولد الکاظم علیه السلام ».

2- 2. همان، ص 217. و روی عن الائمه علیه السلام : «لولا القمییون لضاع الدین».

3- 3. همان: روی مرفوعاً الی محمد بن یعقوب الکلینی باسناده الی علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: «اذا عمت البلدان الفتن فعلیکم بقم و حوالیها و نواحیها، فان البلاء مرفوع عنها».

چنانچه بلا دفع می شود از اهل بغداد به سبب موسی کاظم علیه السلام ». (1)

باز حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

«بالای شهر قم ملکی است، که بال های خود را بالای آنجا به همدیگر می زند، از برای حفظ آنجا از بلاها و از جهت نزول خیر و برکت ها. و هیچ جبّاری و ظالمی اراده نکند به قم و اهل آنجا بدی را، مگر این که خدا او را نابود می کند، مثل نابود شدن نمک در آب.

بعد از آن [حضرت به عیسی بن عبدالله اشاره کرد و] فرمود:

سلام خدا بر اهل قم. خداوند سیراب نماید بلاد اهل قم را و نازل نماید به اهل آن جا برکات را و تبدیل نماید سیئات آن ها را به حسنات.

آن ها هستند اهل رکوع و سجود و قیام و قعود، و آن ها هستند فقها، علما و فهما، و آن ها هستند اهل روایت و درایت و عبادت». (2)

و ابو عبدالله، فقیه همدانی روایت کرده است که:

«سؤال کردند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از سالم ترین جاها و نیکوترین مکان ها، وقت نازل شدن فتنه ها و ظاهر شدن شمشیرها.

حضرت فرمود: سالم ترین جاها در آن زمان زمین کوهستان است؛ وقتی که مضطرب شد اهل خراسان و جنگ واقع شد در میان اهل جرجان و طبرستان و خراب شد سجستان. پس سالم ترین جاها در آن زمان قصبه قم است.

و آن شهری است که از آن جا برخیزند نصرت کنندگان امامی که بهترین مردم است؛ از طرف پدر و مادر و جد و جدّه و عمّ و عمّه.

و آن شهری است که آن را بلده زهرا، (یعنی: شهر نورانی) می گویند. و در آنجا

1- 1. همان: لزکریا بن آدم حین قال الشیخ عنده: یا سیدی علیه السلام انّی أرید الخروج عن اهل بیتی فقد کثر السفهاء. فقال: لاتفعل فان البلاء یدفع بک عن اهل قم کما یدفع البلاء عن اهل بغداد بأبی الحسن الکاظم علیه السلام ».

2- 2. همان: عن سهل بن زیاد عن علی بن ابراهیم الجعفری عن محمد بن الفضیل عن عده من اصحابه عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام قال: «إن لعلی قم ملک رفرف علیها بجناحیه، لایریدها جبّارٌ بسوءٍ الا أذابه الله کذوب الملح فی الماء. ثم أشار الی عیسی بن عبدالله، فقال: سلام الله علی أهل قم، یسقی الله بلادهم الغیث و ینزل الله علیهم البرکات و یُبدل السیئاتهم حسنات». هم اهل رکوع و سجود و قیام و قعود، هم الفقهاء العلماء، الفهماء، هم أهل الدرایه و الرّوایه و حُسن العباده».

است؛ جای قدم جبرئیل.

و آن جایی است که از آن می جوشد آبی که هرکس از آن بنوشد خاطر جمع می شود از جمیع دردها. و از آن آب خمیر شده است گِلی که حضرت عیسی علیه السلام از آن صورت مرغی ساخت و او را به اذن الله زنده نمود و از آن آب غسل می نماید حضرت رضا علیه السلام و از آن جا بیرون می آید کبش [قوچ قربانی [حضرت ابراهیم علیه السلام و عصای موسی علیه السلام و خاتم سلیمان علیه السلام ».(1)

و نیز ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت نمود که:

«مردی داخل شد پیش آن حضرت، پس عرض کرد: یابن رسول الله! من می خواهم از تو سؤال کنم از مسأله ای که هیچ کس پیش از من از تو نپرسیده و هیچ احدی بعد از من از شما سؤال نخواهد کرد.

حضرت فرمود: شاید که تو سؤال کنی از من احوالات حشر و نشر را؟

آن مرد عرض کرد: بلی، قسم به خداوندی که مبعوث کرده است محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به حق به بشیریت و نذیریت سؤال ندارم از شما مگر همین مسأله را که فرمودید.

حضرت فرمودند: حشر جمیع مردم به بیت المقدس است مگر بقعه ای از زمین کوهستان که آنجا را قم می گویند که اهل آنجا حساب کرده می شوند در توی قبرهای خودشان و محشور کرده می شوند از قبرهای خودشان به سوی بهشت.

بعد از آن فرمود:

اهل قم آمرزیده هستند.



---

1- 1. همان: و قال ابوعبدالله الفقیه الهمدانی فی کتاب البلدان: «ان أباموسی الاشعری روی: أنه سأل أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام عن اسلم المدن و خیر المواضع عند نزول الفتن و ظهور السیف؟ فقال: أسلم المواضع یومئذٍ أرض الجبل، فاذا اضطرب خراسان و وقعت

الحرب بين أهل جرجان و طبرستان و خربت سجستان، فأسلم المواضع يومئذ قصبه قم تلک البلده التی یخرج منها أنصار خیرالناس أباً و امّاً و جدّاً و جدّه و عمّاً و عمه، تلک التی تسمّی الزهراء، بها موضع قدم جبرئیل و هوالموضع الذی نبع منه الماء الذی من شرب منه أمن من الدّاءِ، و من ذلک الماء عجن الطین الذی عمل منه کهیئه الطیر و منه یغتسل الرضا علیه السلام و من ذلک الموضع یخرج کبش ابراهیم و عصا موسی و خاتم سلیمان».

پس آن مرد برخاست و پیش حضرت ایستاد [و] عرض نمود: یابن رسول الله! این مخصوص اهل قم است؟

حضرت فرمود: بلی و آن کسانی که اعتقاد و قول آن ها مثل اعتقاد و قول اهل قم باشد.»(1)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود:

«تربت قم تربت مقدسه است و اهل آنجا از ما و ما از آن ها هستیم. اراده نمی کند آن ها را جباری به بدی، مگر این که خداوند عالم زود می کند؛ عقوبت او را در آتش جهنّم».(2)

و به اسانید مختلفه از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود:

«قم شهر ما و شهر شیعیان ماست و آنجا بلده مطهره مقدسه است، [که] قبول کرده است ولایت ما اهل بیت را. اراده نمی کند کسی اهل آنجا را به بدی مگر آن که خداوند عالم او را به زودی عقاب می نماید _ مادامی که برادران ایمانی خود را خیانت ننمایند و وقتی که خیانت نمودند به همدیگر خداوند قهار مسلط می نماید به آن ها ظلم کنندگان بد رفتار و جبارهای بد کردار را. و بدانید که اهل قم انصار و اعوان قائم هستند و دعوت کنندگان هستند مردم را بر حق.

بعد از آن حضرت سر خود را به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: خداوندا!



---

1- 1. همان، ص 218: رواه الحسن بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه باسانید ذکرها عن ابی عبدالله الصادق علیه السلام : «أن رجلاً دخل علیه فقال: یا ابن رسول الله! انی ارید أن أسالک عن مسأله لم یسألک أحد قبلی و لایسألک أحد بعدی؟ فقال: عساک تسألنی عن الحشر والنشر؟ فقال الرجل: ای، والذی بعث محمداً بالحق بشیراً و نذیراً ما أسالک الاعنه. فقال: محشرالناس کلهم الی بیت المقدس من الا بقعه بأرض الجبل یقال لها قم، فانهم یحاسبون فی حفرهم و یحشرون من حفرهم الی الجنّه. ثمّ

قال: أهل قم مغفور لهم. قال فوثب الرجل عل رجليه، و قال: یابن رسول الله هذا خاصه لاهل قم؟ قال: نعم، و من یقول بمقالتهم».

2- 2. همان: و روی محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن محمد بن الحسن الحضرمی عن محمد بن بهلول عن ابی مسلم العبدی عن ابی عبدالله الصادق علیه السلام قال: «تربه قم مقدسه و اهلها منا و نحن منهم لایرید هم جبار بسوء الا عجلت عقوبته مالم یخونوا إِخوانهم، فاذا فعلوا ذلک سلّط الله علیهم جبابره سوء، أما إنهم أنصار قائمنا و دعاه حقنا. ثم رفع رأسه الی السماء و قال: اللهمّ اعصمهم من کل فتنه و نجهم من کل هلکه».

آن ها را حفظ کن از هر فتنه، و آن ها را نجات بده از هر مهلکه». (1)

و صاحب کتاب بعد از بیان مجملی از این اخبار ذکر کرده مشاهد و قبرهای واقعه در بلده قم را و گفته [است] که:

«از جمله آن ها است قبر فاطمه علیهاالسلام دختر موسی کاظم علیه السلام (2) و روایت شده که زیارت آن مقابل و معادل بهشت است». (3)

و روایت کرده است مشایخ ما که:

«وقتی که مأمون لعین، حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به مرو برد _ در سنه دویست و یک _ که [حضرت معصومه علیهاالسلام ] پیش حضرت بود و وقتی که به ساوه رسید مریض شد.

پس پرسید که: از اینجا تا قم چقدر راه است؟

عرض کردند: ده فرسخ.

پس امر فرمود خادم خود را که: او را به قم برد و او را در خانه موسی بن خزرج بن سعد نازل کرد.

واضح این است که وقتی که خبر تشریف آوردن آن حضرت به آل سعد رسید، اتفاق نموده، با جمعیت به استقبال آن حضرت بیرون آمدند و از او طلب نزول در قم درخواست کردند.

و از میان آن ها موسی بن خزرج پیش آمد، زمام ناقه معصومه را گرفت و او را در قم در خانه خود نازل نموده، منزل داد. پس شانزده روز در خانه او با حالت مرض بماند. بعد از آن وفات نمود. سپس موسی آن حضرت را بعد از غسل و کفن، دفن کرد در



---

1- 1. تاریخ قم، ص 93. (عن الصادق علیه السلام ) قال: «قم بلد نا و بلد شیعتنا مطهرةٌ مقدسةٌ، قبلت ولایتنا اهل البیت. لایریدهم احدٌ بسوءٍ الا عجلت عقوبته، مالم یخونوا اخوانهم، فاذا فعلوا ذلک مسلط الله علیهم

جبابره سوءٍ اما انهم انصار قائمنا و دعاه حقّنا. ثمّ دفع رأسه الی السماء و قال: اللهم اعصمهم من کل فتنه و نجهم من کل هلکهٍ».

2- 2. تاریخ قم، ص 213 و بحارالانوار، ج 57، ص 219.

3- 3. روایات بسیاری در این باب آمده که از جمله آن ها روایت بحارالانوار، ج 48، ص 396 است از حضرت جواد علیه السلام که می فرماید: «من زار قبر عمّتی بقم فله الجنّه». و نیز روایت امام رضا علیه السلام است که در پاسخ سؤال کننده ای فرمود: «من زارها فله الجنّه». بحارالانوار، ج 48، ص 216؛ وسائل الشیعه، ج 14، ص 576؛ ثواب الاعمال، ص 98؛ عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 267 و کامل الزیارات، ص 324.

زمینی که خود داشت و الآن مدفن آن حضرت است. و بنا نمود بالای قبر آن مطهره از بوریا، تا این که بنا نمود زینب دختر امام محمدتقی علیه السلام بالای آن قبه». (1)

و ابن بابویه از محمد بن الحسن الصفار نقل نموده که:

وقتی که فاطمه علیهاالسلام وفات فرمود، غسل و کفن کرده او را بردند به زمین بابلان و گذاشتند در [کنار [سردابی که جهت او کنده بودند. پس اختلاف نمودند آل سعد در میان خودشان که، [= چه کسی [او را داخل سرداب نماید و دفن کند.

پس حاضر می داشتند مرد پیری که صالح بود، مسمی به قادر [و] اتفاق نمودند که او آن حضرت را دفن نماید. در این اثنا دیدند که دو شخص سواره با سرعت تمام آمدند، از جانب رمله.

وقتی که نزد جنازه رسیدند، پایین آمدند و بر جنازه نماز خواندند و داخل سرداب شدند و جنازه را گرفته، دفن نمودند. بعد از آن بیرون آمدند و سوار شده، رفتند. و احدی ندانست که آن ها که بودند. و محرابی که حضرت فاطمه علیهاالسلام در آن محراب نماز می خواند الآن موجود است در خانه موسی بن خزرج». (2)

«و نیز در قم می باشد قبر ابوجعفر (3) موسی بن امام محمدتقی علیه السلام ، و او اول شخصی است که از سادات رضویه (4) داخل قم شد و همیشه با برقع (5) می بود. پس عرب او را از قم بیرون کردند و بعد از آن به مقام عذرخواهی آمده، او را به قم برگرداندند و او را اکرام و اعزاز تمام نمودند و از مال های خودشان از برای او خانه و مزارعی گرفتند و حال او نیکو و بهتر شد. و او از مال خود هم دهات و مزرعه ها گرفت.

بعد از آن آمد پیش او و در آن جا خواهران او زینب (6) و ام محمد و میمونه دختران



---

1- 1. تاریخ قم، ص 213؛ بحارالانوار، ج 57، ص 219 به نقل از تاریخ قم.
2- 2. همان.

3- 3. وی أبوجعفر موسی بن محمد ابن علی الرضا علیه السلام مشهور به موسی مبرقع (متوّفای 296 هق) می باشد.
4- 4. سادات رضویه = رضائیه، منسوب به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می باشند.
5- 5. برقع: نقاب.
6- 6. وی زینب بنت محمد بن علی الرضا علیهم السلام می باشد. او نخستین کسی است که به گفته «تاریخ قم»، بالای قبر حضرت معصومه علیهاالسلام قبه ای ساخت.

امام محمدتقی علیه السلام و بریهه، دختر موسی مذکور، همه آن ها را بعد از وفات دفن کرد پیش فاطمه معصومه علیهاالسلام . و با آن ها هم دفن شد ام اسحاق، جاریه احمد و ام حبیب، جاریه محمد بن احمد بن موسی مذکور. و خود موسی وفات نمود در سنه دویست و نود و شش هجری و مدفون شد در جایی که الآن معهود معروف است.(1)

و نیز در قم است قبر ابوعلی محمد بن احمد بن موسی مذکور که در سنه سیصد و پانزده وفات نموده و دفن شد در مقبره احمد بن موسی.

بعد از آن ذکر کرده مقابر بسیاری از سادات رضویه و بسیاری از اولاد امام جعفر صادق علیه السلام و نواده های علی بن جعفر الصادق علیه السلام و قبور بسیاری از سادات رضویه حسنیه را. و گفته که:

«بسیاری از مردم قم از اشعریین بودند که طوایفی هستند [که] اصل ایشان از یمن می باشد».(2)

و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«پروردگارا ببخش اشعریین را، بزرگ آن ها و کوچک آن ها را».(3)

و فرمود:

«اشعریون از من هستند و من از آن ها».(4)

و باز روایت شده که فرمود:

«أزد و اشعریون و کنده از من هستند که عدول نمی نمایند و ترسی به دل راه نمی دهند».(5)

و باز فرمود: به اشعریین وقتی که از یمن مهاجرت نموده، پیش آن حضرت آمدند:



---

1- 1. قبه ای که موسی بن مبرقع در آن است، مشهور به چهل اختران می باشد.

2- 2. بحارالانوار، ج 57، ص 220. به نقل از تاریخ قم.

3- 3. همان: قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : «اللّهمّ اغفرللأشعریین صغیرهم و کبیرهم».

4- 4. همان: قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : «الاشعریون منی و انا منهم».

5- 5. همان: عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد عن أبی البختری عن محمد بن اسحاق عن الزهری قال: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : الازد والاشعریون و کنده منی، لا یعدلون و لایجنبون».

«شما هستید مهاجرین بر انبیا از اولاد اسماعیل».(1)

بعد از آن صاحب کتاب ذکر کرده اخبار بسیاری در فضایل اهل قم [و] بعد از آن گفته که:

«از جمله مفاخر آن ها آن است که اول کسی که اظهار تشیّع در قم نمود موسی بن عبدالله بن سعد الاشعری است».(2)

و از آن جمله حضرت رضا علیه السلام فرمود:(3)

«زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعدالاشعری که خداوند عالم به سبب تو بلا را از اهل قم دفع نماید، چنانچه بلا را از اهل بغداد دفع می نماید به سبب موسی بن جعفر علیه السلام .»

و از آن جمله این است که:

«اهل آنجا وقف نمودند مزرعه های بسیار بر ائمه علیهم السلام ، و آن ها هستند اول کسانی که خمس فرستادند پیش ائمه علیهم السلام ».(4)

و از آن جمله:

«ائمه معصومین علیهم السلام اکرام نموده اند جماعتی از اهل قم را به هدیه و تحفه و کفن فرستادن. مثل أبوجریر زکریا بن ادریس و زکریا بن آدم و عیسی بن عبدالله بن سعد و غیر آن ها را اعزاز نمودند بعض آن ها را با انگشتر دادن و خلعت بخشیدن [شرافت بخشیدند]».(5)

و اهل قم بودند که:



---

1- 1. همان: و بهذ الاسناد عن ابی البختری عن الزهری عن زید بن اسلم قال: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم للاشعریین لما قدموا: انتم المهاجرون الی الانبیاء من ولد اسماعیل».
2- 2. همان.
3- 3. همان: روی الکشی، عن محمد بن قولویه، عن سعد بن عبدالله بن أبی خلف عن زکریا بن آدم، قال: «قلت للرضا علیه السلام : انّی ارید

الخروج عن أهل بیتی، فقد کثر السفهاءُ فیهم! فقال: لا تفعل، فان أهل بیتک یدفع عنهم البلاء بک، کما یدفع عن أهل بغداد بأبی الحسن الکاظم علیه السلام ».

4- 4. همان.

5- 5. همان، ص 221.

«از دعبل خزاعی گرفتند لباس [جبّه] حضرت رضا را به هزار مثقال طلا». (1)

و از آن جمله حضرت صادق علیه السلام فرمود به عمران بن عبدالله:

«خداوند عالم تو را سایه اندازد در روزی که سایه [ای وجود] ندارد در آن روز مگر سایه [لطف و رحمت [خداوند عالم». (2)

تمام شد آنچه امام مجلسی _ رحمه الله _ از تاریخ قم ذکر نمود. «و مؤلف آن از علمای امامیه است». (3)

و از روایات سابقه چنین مفهوم گردید که وقتی که حضرت رضا علیه السلام به مرو تشریف بردند فاطمه معصومه علیهاالسلام از پی حضرت می رفت به مرو. در اثناء راه مریض شده در قم وفات [نمود] و حضرت رضا علیه السلام هم هنوز در مرو در حال حیات بود.

و داعی در آذربایجان از بعض علمای آنجا شنید:

و از این جهت در قم یا در اثنا راه مریض شده آنجا وفات نموده.

و وقتی که داعی در ابتدای حال به زیارت معصومه قم مشرف شده بودم؛ از بعض علمای بلده مزبور شنیدم که ذکر نمودند از بعض کتب قدیمه که:

حضرت رضا علیه السلام هنوز که در مدینه تشریف داشتند، مأمون ملعون مکرر با چاپار و رسل و رسائل به حضرت اصرار نمود که خواهر خود فاطمه معصومه را جهت او عقد نموده به مرو بفرستد. و حضرت مدتی تعلیل و تأخیر نمود. آخرالامر لابد مانده، مِنْ باب التقیه و الضروره خواست که خواهر معصومه خود را پیش آن ملعون بفرستد.

آن معصومه جزع و فزع بسیاری نموده که: چرا مرا پیش چنین ملعون می فرستی؟

حضرت فرمود که: ای خواهر من! در این امر لابد مانده ام و تو هم باید رضا بدهی، ولکن این قدر بدان که دست نحس آن ملعون به تو نخواهد رسید.

لابد آن معصومه راضی شد. حضرت عقد او را خوانده روانه فرمود و در اثناء راه مریض شده در قم وفات نمود و به مرو نرسید.

ص: 66

---

1- 1. همان.
2- 2. همان: منها: أن الصادق علیه السلام قال لعمران بن عبدالله: «أظلّک الله یوم لاظلّ الا ظلّه».
3- 3. همان.

بعد از آن مأمون خود حضرت را جهت ولیعهدی خود با الحاح و اصرار، کرهاً لاطوعاً به مرو بود.(1) والله اعلم.

و از جمله میمنت و برکت به دست طیبه معصومه، مساله استجابت دعا است، که داعی مکرراً از علما و فضلا و زایرین آن بلده مقدسه شنیده ام و خودم هم مکررا تجربه نموده ام. که مرّه اولی در عنفوان شباب، در اثنای سفر دارالخلافه به زیارت معصومه رفتم و امورات ما در آن ازمنه در غایت اغتشاش حال و پریشانی احوال بود و خیال تحصیل علوم شرعیه در عتبات عالیات در نظر مرکوز بود و اوضاع و اسباب حرکت فراهم نبود.

در تحت قبه مطهره درخواست توفیق و تهیه اسباب تحصیل نموده، سال آینده موافق معمول ادراک فیض عتبه بوسی آن مشاهد شریفه نموده؛ بعد از تحصیل در مدت سنین عدیده به عزم زیارت روضه رضویه حرکت نموده، بعد از سیر در صفحات بروجرد و ملایر، مشرف به زیارت آن معصومه شده، درخواست ادراک فیض عتبه بوسی بقعه رضویه و مراجعت با صحت و سلامتی را نموده.

[و] باز تیر دعا بر هدف استجابت آمده، در آن سال که اغتشاشات طایفه ظاله ترکمانیه صفحات خراسان و حوالی آنجا را فرو گرفته بود، فصول اربعه سنه را در آن مشهد شریف رضوی به سر برده.

و در حین مراجعت به تبریز دفعه سیم مشرف به زیارت آن معصومه گردیده، [درخواست زیارت خانه خدا و مدینه منوره را] در سنه آتیه نموده، بعد از مراجعت



---

1- 1. نویسنده کتاب انوارالمشعشعین می نویسد: «و آن جهت که نقل می کنند از برای حرکت نمودن آن مخدّره از مدینه به سوی خراسان، آن که مأمون أمر نمود حضرت امام رضا علیه السلام را که باید خواهرت فاطمه را بنویسی بیاید به خراسان، و او را به عقد من در آوری، و آن حضرت نتوانست امر او را تخلّف نماید و می دانست که مأمون به مراد خود نمی رسد، و خواهرش فاطمه در بین راه در قم وفات خواهد نمود، لهذا علی الظاهر فرستاد به مدینه از برای خواهرش فاطمه که باید بیایی به خراسان، از این جهت قصد سفر خراسان نمود. این مطلب مأخذ صحیحی

ندارد و در کتابی هم نیافتم، بلکه جهت حرکتش به سوی خراسان همان محبّت برادری و خواهری بوده که کشف بر مقصود نماید».
انوارالمشعشعین، ج 2، ص 275 _ 279.

تبریز در همان سال که درخواست شده بود مشرّف به زیارت مکه معظمه و مدینه منوّره شده و برگشتیم.

والحمدالله اولاً و آخراً والصلوه والسلام علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

حرره فی شهر ذیحجه الحرام سنه 1289

فهرست منابع


1.اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، 10 جلد، بیروت، دارالتعارف، 1403 ق.

2. انوارالمشعشعین فی ذکر شرافه قم والقمیین، محمدعلی بن حسین نائینی اردستانی کچوئی قمی (مورخ 1335 ه . ق.) تحقیق: محمدرضا انصاری قمی، کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمهم الله ، قم، چاپ اول، 1381 / 1423 ق / 2002 م.

3. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه و المکتبه الاسلامیه، 110 جلد، 1379 ه .ق.

4. اختصاص، شیخ مفید، موسسه النشر الاسلامی.

5. تفسیر صافی، مولی محسن، ملقّب به فیض کاشانی (متوفا: 1091 ه .ق.)، نشر: دارالمرتضی للنشر، چاپ اول، 5 جلد، 2232 ص.

6. تفسیر معین، مولی نورالدین محمد بن مرتضی کاشانی (متوفای بعد از 1115 ه .ق.)، نشر: کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، چاپ اول، بی تا، 3 جلد، 1808 ص.

7. ترجمه تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، (متوفا: 1402 ه .ق.)، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی، نشر دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم) 1363، 20 جلد.

8. تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی (متوفا: 378 ه .ق.) ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح: جلاالدین تهرانی، مطبعه مجلس.

9. تاریخ مذهبی قم، علی اصغر فقیهی، انتشارات زائر، آستانه مقدسه حضرت معصومه علیهاالسلام ، چاپ دوم، 1378.

10. الذریعه الی تصانیف الشیعه، آقا بزرگ تهرانی، 28 جلد، بیروت، دارالاضواء، 1398 ق.

ص: 68

11. ریحانه الأدب در شرح احوال و آثار علماء، محمد علی مدرس، انتشارات خیام، ج 3، تهران، 1368.

12. عیون أخبارالرضا علیه السلام ، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، 1381 ه .ق.، انتشارات العالم، تهران.

13. علل الشرائع، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، 1381 ه .ق.، مکتبه الداوری، قم.

14. علمای معاصرین، حاج ملاعلی واعظ خیابانی، به همّت جناب آقای حاج محمد باقر آقاخوئی کلکته چی، تهران، مطبعه اسلامیه، 1366 ه .ق.

15. شهداء الفضیله، علامه امینی، چاپ نجف اشرف، 1355 ه .ق.

16. کلیات عبید زاکانی، تصحیح: عباس اقبال، انتشارات زوّار، 1343، تهران.

17. گازر (جلاء الاذهان و جلاء الاحزان)، ابوالمحاسن (حسین بن حسن جرجانی، نشر تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، چاپ اول، 1237، 10 جلد.

18. کنزالدقائق و بحرالغرائب، شیخ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، اسفند 1366، 14 جلد.

19. کشف الغمّه فی معرفه الائمه علیهم السلام ، علی بن عیسی اربلی (متوفا: 693 ه .ق.)، نشر المکتبه بنی هاشم، تبریز.

20. المآثر و الآثر، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، به کوشش: ایرج افشار، انتشارات اساطیر، 1363، چاپ اول.

21. طبقات اعلام الشیعه (الکرام البرره)، آقا بزرگ تهرانی، دارالمرتضی للنشر، مشهد، چاپ دوم، 1404 ه .ق.

22. والبدایه والنهایه (تاریخ ابن کثیر)، ابوالفداء ابن کثیر دمشقی، مؤسسه الاعلمی، بیروت.

23. مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی، از روی نسخه 677 ه .ق.، به اهتمام دکتر توفیق، انتشارات روزنه، چاپ دوم، 1380 ش.

24. معجم البلدان، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی (متوفای 626 ه .ق.)، تحقیق: فرید عبدالعزیز الجندی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1410 ه .ق.، 1990 م.

ص: 69

25. منهج الصادقين فی الزام المخالفین، ملافتح الله کاشانی (متوفا: 988، 978 ه .ق.) نشر کتابفروشی اسلامیه، چاپ دوم، 1344، 10 جلد.

26. مواهب علیه، کمال الدین حسینی واعظ کاشفی (متوفای 910 ه .ق.)، نشر کتابفروشی اقبال، چاپ اول، 1317، 4 جلد.

27. مفاخر آذربایجان، عقیقی بخشایشی، نشر آذربایجان، تبریز، 1375 _ 1374.

28. مخزن العرفان، بانوی اصفهانی، نشر نهضت زنان مسلمان، 1361، 10 جلد.

29. مهد آزادی، چاپ تبریز، 1374.

30. نقباءالبشر، آقا بزرگ تهرانی، دارالمرتضی للنشر، مشهد، 1404 ه .ق.، چاپ دوم.

31. النقض، معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض (از تصانیف حدود 560 ه .ق.)، ابن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی رازی، با مقدمه و تعلیق: سید جلال الدین حسینی ارموی (معروف به محدّث)، 1371 ه .ق.

32. وسائل الشیعه، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین حرّ عاملی (متوّفی: 1104 ه .ق.)، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم.پ

مقابر قم

اشاره

فخرالواعظین محمّدباقر حسینی خلخالی

متوفای (1333 ه . ق)

به کوشش

روح الله عباسی

ص: 71

## چکیده

مقاله «مقابر قم» منتخبی است از بخش خاتمه کتاب «جنّات ثمانیه»، تألیف سید محمدباقر حسینی خلخالی (متوفای (1333 ه . ق).

مؤلف در این کتاب، امامزادگان و قبور علما و پادشاهان مدفون در قم را معرفی کرده و صحت و سقم انتساب این قبور به آنان را با دلیل هایی از کتاب های حدیثی و انساب بیان کرده است.

وی، ابتدا روایاتی را در فضیلت زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام و شرافت قم بیان کرده سپس به ذکر مقابر مقدسه قم می پردازد. این کتاب در سه بخش تنظیم شده است:

بخش اوّل: در ذکر مقابر امام زادگان.

بخش دوم: در ذکر قبور برخی از علمای نامدار شیعه.

بخش سوم: در ذکر مقابر برخی از سلاطین در قم.

## شرح حال مؤلف

با بررسی هایی که در کتاب های رجال نمودیم، مطلب چندانی درباره مؤلف این کتاب به دست نیاوردیم. تنها آقا بزرگ تهرانی و نویسنده گنجینه دانشمندان(1)، هرکدام در سه سطر از وی یاد نموده اند. بنابرآن چه مؤلف در ابتدای بخش خاتمه کتاب (شرح حال خود) نوشته، نامش سید محمدباقر بن مرتضی حسینی، ملقّب به فخرالواعظین

ص: 73

---

1- 1. طبقات اعلام الشیعه (نقباءالبشر)، ج 1، ص 186 و گنجینه دانشمندان، ج 5، ص 38.

خلخالی است.

آقا بزرگ او را با القاب «فاضل»، «جلیل، و «خطیب بارع»(1) یاد نموده است. مؤلف در این کتاب، نسب خود را به زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام رسانده است.

او سال ها در شهر خلخال ساکن بوده و به امور دینی مردم آن سامان رسیدگی می کرده است، لیکن بعدها در اثر کسالت روحی و دلسردی از مردمان دیار خود، در سال (1311 ه .ق) به سوی تبریز روانه می شود.

او سپس به دیدار مظفرالدین شاه قاجار رفته و دوماهِ محرم و صفر را در مساجد و تکایا و اردوی دارالسلطنه تبریز به ذکر مصیبت خامس آل عبا علیه السلام می پردازد. وی سپس همراه عده ای از زائران، از آذربایجان عازم عتبات عالیات شد و به زیارت ائمه علیهم السلام مشرّف شد. وی مدّتی در عتبات ماند، سپس به تهران آمد و در (سال 1327 ه .ق) به مشهد رفت و در این شهر سکونت گزید. او درباره سفر مشهد خود می نویسد:

«بحمدالله و المنّه للّه، اکنون پنج مرتبه به عتبه بوسی و به زیارت امام هشتم مشرّف شده ام؛ هر مرتبه مدّت اقامت فقیر در آستان ملائک پاسبان، شش ماه و یک سال بوده است».

او تصمیم می گیرد دیده های خود را از عتبات عالیات به رشته تحریر در آورد تا مونسی برای خود و تذکره ای برای خوانندگان باشد. لذا با پشتکار فراوان، طی مدت چهار سال (1327 _ 1331 ه .ق) اقدام به نوشتن کتاب «جنات ثمانیه» می نماید. او در این باره، در دیباچه کتاب گوید:

«اما بعد، چنین گوید محرّر این مقاله و مؤلف این رساله، ابن مرتضی، محّمد باقر الحسینی الخلخالی: چون از بدو تمییز، تاکنون سال هزار و سیصد و بیست و چهار هجری است، به مقتضای شوقی که به زیارت مشاهد مقدّسه اهل بیت طاهرین علیهم السلام داشتم، اگرچه کرّات و دفعات به عتبات عالیات مشرف شده بودم، باز روزی از روزها

1- 1. طبقات اعلام الشيعه (نقباء البشر)، ج 1، ص 186.

که دستم نه به کعبه خداوند و نه به مشاهد ائمه هدی علیهم السلام می رسید، جذبه تجلیات حضرت الله و جذبات محبت اولیاء الله، دل این محزون بینوا را به هیجان آورد، خواستم، چندی از برای سکون دل پر درد، خود را به مصداق «المجازقنطره الحقیقه» به ذکر مکه معظمه و بقاع متبرکه آن برگزیدگان مشغول سازم.

سفر کعبه کنم تا به خرابات رسم زان که سالک به حقیقت از راه مجاز

چون علمای اعلام و خلفای ائمه انام، بسی سعی ها و کوشش ها در نشر اخبار سیدالمرسلین و ائمه طاهرین نموده اند، سیّما مولانا علامه مجلسی نهایت سعی و اهتمام در نشر اخبار سیّد انام و اهل بیت علیهم السلام فرمود، بعد از آن که نزدیک بود که آثار دین و مذهب و ملت تمام شده و مندرس گردد، سعی خود را به اعلا درجه رسانده است و نیز بسیاری از مؤلفین و مورخین از علمای جغرافی و غیره، اما هیچ کدام از ایشان جغرافی مشاهد مقدسه و شرح بقاع بلاد اسلام در یک مجموعه که عوام فهم باشد مرقوم نداشته اند، تا از برای حاجیان بیت الله الحرام و زائرین ائمه هدی علیهم السلام ، دلیل و بینایی بوده، از روی بصیرت و معرفت به جانب مقصد رفته باشند، لهذا آنچه از اخبار ائمّه اطهار و از کتب ارکان دین به یقین رسیده بود به تألیف در آوردم».

وی سپس تنها نسخه دستنوشته این اثر را وقف آستان قدس رضوی نمود که الان به شماره 4100 در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می شود.

رساله حاضر، تصحیح بخش آخر این کتاب است که با عنوان «الخاتمه» (در ذکر مشاهد منوره و مقابر مقدسه بلده طیبه دارالمؤمنین) نامگذاری شده است.

در این بخش، مباحثی درباره وجود قبور امامزادگان و علما و بیان اختلاف هایی که در صحت و سقم انتساب قبور به آنان مطرح شده، به چشم می خورد. آقا بزرگ تهرانی درباره وفات مرحوم سید محمدباقر خلخالی و محل آن در طبقات گوید:

«توفی فی المشهد الرضوی حدود 1333».(1)

والسلام _ روح الله عباسی _ 1424 ه .ق.

ص: 75

---

1- 1. همان.

بسم الله الرّحمن الرّحيم

«الحمدالله الّذى جعلنا من الزائرين للعتبه العليّه، و من المجاورين للرّوضه الرّضويه، و وفّقنى بتقبيل جداره و ضريحه بكرةً و عشيّه.

تشكر:

شكر خدا هر آن چه طلب كردم از خدا بر منتهاى مقصد خود كامران شدم

والصلاه و السلام على محمّدٍ و آله أشرف البَريّه، لاسيّما على الامام الثّامن الزّكيّه، الذى يكون حضور مرقده و مشهده من السعادات الأبديّه، و التوطّن فى جوار مزاره وسيلةً الى الكرامه السرمديّه، والاستخلاص مِن العقبه الأخرويّه.

نعم ما قال:

أمرُّ على ديار ليلى اُقبّلُ ذاالديار و ذاالجدارا

و ما حُبُّ الديار شَغَفن قَلْبى و لكنَّ حُبُّ مَن سَكَن الدّيارا

ثُمّ السلام على اخته الّتى هى السيده الجليله الجميله التقيّه، مليكه النساء الهاشميّه، و العزيزه المحترمه فى البنات الكاظميّه، أعنى فاطمه الكبرى، خاتون مُخدّرات الموسويّه، الشهيره بسّتى معصومه العلويّه».

و بعد: يقول الغريق فى بحر الجرائم و المعاصى، و المُنهمک فى البوادى والملاهى، محمد باقر بن مرتضى، المشتهر بالرّياضى، ابن آقا باقر، بن عبدالغفار المشتهر بالمستجاب الدّعوه، ابن محمد زكى شيخ الاسلام، ابن محمد رضا المجتهد الشهير بالمير، ابن محمد باقر، بن محمد رضا (و كان قاضى القضاه فى مملكه آذربايجان)، ابن السيّد شمس الدين، (و كان أيضاً قاضى القضاه و نقيب النقباء بالجيلان و آذربايجان و عليه اختصّت رياسه أحكام الملّه، و سياسه العامه و الخاصه

فى زمان الشاه اسماعيل الصفوى و كان قدس سره من أفاضل عصره، و أجلّه دهره، و كان فى الفضل و الأشتهار كالشمس فى رابعه النهار، و من جمله تصانيفه، مدول فى علم الحساب» مشهور بين الأفاضل و الطلاب، و هو اوّل من توطن فى ديار الخلخال، و هو ابن ولىّ الدين محمود بن حسين، بن يوسف، بن المُستنصر باللّه، ابن شرف الدين، (و كان السيد السند، الزاهد، الاورع شرف الدين من جمله الاوتاد، و كان جامعاً بين فضائل العلوم الظاهريه و فواضل ا لحِكَم الباطنيه، و كان من السالكين، و حصّل المعارف والعلوم ببلده مقدسه طوس عند بعض الأعاظم)، و هو ابن الحسن، بن محمد، ابن الامير أحمد، ابن أبيالرجاء النجفى، (و كان _ قدس سره _ آدم هذه السّلسله، خرج من بلده طيّبه النجف الأشرف و هبط منها إلى ديار العجم، كما هبط آدم عليه السلام من الجنّه الى دارالمحنه) و هو ابن السيد على السدرى، بن يحيى، بن أحمد، بن محمد، ابن أبيعبدالله الحسين، ابن أبيالحسن السيد على كتيله، بن يحيى، بن حسين ذى الدمعه، (و قيل ذى العبره)، بن زيد الشهيد، ابن الإمام زين العابدين على بن الحسين، بن على بن ابى طالب عليهم السلام و للّه دَرُّ مَن قال:

بقاع فى البقيع مقدسات

و أكناف بطيّب طيّبات

و فى الكونين آيات عظام

تضمّنها الغرى متوثقات

و فى كربل و بغداد و طوس

و فى سامرنجوم زاهرات

مشاهد تشهدالبركات فيها

و فيها الباقياتُ الصالحات

ظواهرها قبور دارسات

بواطنها بدور لامعات

جبال العلم فيها راسيات

بحارالجود فيها زاخرات

ص: 77

ولیست فی القبور لهم ولکن

مواقع النجوم معظّمات

بها الرحمن أقسم لوعلمتم

ففی القرآن هُنّ مسمّیات

بیوت یذکر اسمُ الله فیها

رجال بالسجود لهم سِمات

رسول الله والهادی علی

و فاطمه و سبط الهدات

فانّ المرتضی هادی علیّاً

لیقصر من مناقبه الصفات

وزیر محمدٍ حیّاً و میّتاً

شواهده بذلک واضحات

بدان که: در عالم بقعه های بسیار، و مقبره های بی شمار، داخلاً و خارجاً به هر کوی و رهگذر، در کوه ها و صحراها و مرغزار دیده می شود، که بعضی را امام زاده دانند، و برخی را شیخ و پیر خوانند، ولیکن چند بقعه و مزاری که معروف و معدودند و محل خلاف نیستند، مابقی را ما نمی دانیم که کیستند؟ و به نام و لقب چیستند؟ به اسم و رسمی که اکنون خوانده می شود اعتمادی نیست. در چندین کتب محدثین و تواریخ نوشته شده، از انبیا و اولیا و فضلا و عرفا [که] در زیر خاک عالم مدفونند؛ نامی برده اند و شرح احوالشان را نموده اند، اما چه فایده که مسطورات، سابقه مجهولات ما را معلوم نمی نماید؛ مثلاً می نویسند: فلان پیغمبر قبرش در بالای کوه زاغان است، فلان شیخ مدفنش در حظیره ای به محلّه جصان است، یا فلان پیر قبرش در کوچه سرّاجان است، یا فلان سیّد به دروازه دولت آباد به خاک سپرده اند، یا فلان عارف به دارالسیاده رخت از جهان برده. آیا آن مکان و محلاّت کجاست؟ با این که در اکثر کتب رجال و اخبار تاریخ و

انساب، اصلاً از مواضع مراقد و مضاجع بزرگان دین را چندان نام نبرده اند. بر فرض، اگر هم از محل و مکان قبور و مدفن ایشان نام برده باشند، ما را از

ص: 78

آن اطلاعی حاصل نیست. بسا از محلات که اسمشان تغییر یافته و چه بسیار از مساجد و مدارس از میان رفته، نه از محله جصاصان و نه از کوچه سراجان خبری و نه از دروازه دولت آباد و دارالسیاده اثری.

اگر در قریه یا بلده یا شهری یا محله[ای]، بقعه و مزار[ی] ببینیم، [که] بر آن لوحی و خطی نباشد، البته نخواهیم دانست که صاحب آن مزار که خواهد بود؟ آیا حسب و نسبش به که منتهی می شود؟ آیا سید است یا عام؟ مخالف است یا موافق؟ اگر به رؤیا کشف شده، آیا رؤیای صادقه است یا کاذبه؟ و مکرراً در خانه ها، در زیر زمین ها، سنگ های مزار بزرگ را زیر خاک بر آمده و معلوم بوده که الواح اولیای کرام است، ولی از پوسیده گی دانسته نشده است، که از کیست و نامش چیست؟

بناءً علی هذا، از ذکر آنها می گذریم؛ چون اگر مقصود دانستن مضاجع ایشان است که بر ما مجهول و نامعلوم است؛ اگر مراد شرح احوال آنها است، در کتب و دفاتر مسطور است. بلی، در این صورت ما اکتفا می نماییم به ذکر امامزادگان و انبیا و اصحاب و علما و مشایخ و عرفا که مجهول المکان نیستند، بلکه صاحبان صحن و سرایند، و خفتگان در بقاع و تکایا، و [آنان که صاحب] آثار هستند. و [نیز آن چه] در کتب اهل تحقیق و معتبره به نظر رسیده، به نگارش می رود، بمنّه و لطفه.

چنان که فاضل نوری در «تحیه الزائر» گوید:

«امامزادگان عظام و شاهزادگان والامقام، قبورشان محل فیوضات و برکات و موضع نزول رحمت و عنایت الهیّه است و علمای اعلام تصریح نمودند به استحباب زیارت قبورشان، که بحمدالله تعالی در غالب بلاد مؤمنین موجود، بلکه در قُری و بریّه(1) و اطراف کوه ها و درّه ها [می باشد]، و پیوسته ملاذ(2) درماندگان و ملجاء(3) واماندگان و پناه مظلومین و تسلّی دل های پژمردگان بوده و خواهند بود، تا یوم قیام. و از بسیاری از ایشان کرامات و خوارق عادت مشاهده شد.

ولکن مخفی نماند که، امامزادگانی که انسان به اطمینان خاطر محض درک

1- 1. دشت و بیابان.
2- 2. پناهگاه.
3- 3. پناهگاه.

فیوضات و کشف کربات(1) بار سفر بندند و شدّ رحال کند به سمت قبر شریفش، باید اول دو مطلب را درست کرده، آن گاه قصد مقصد کند:

اول: جلالت قدر و عظمت شأن صاحب آن مرقد، علاوه بر شرافت نسبت و علاقه نبوت به حسب آنچه از کتب احادیث و انساب معلوم می شود.

دوم: معلوم بودن قبر آن سید جلیل و صحت نسبت آن قبر به او.

و جمع این دو بسیار کم است. چه بسیار قبوری که نسبت می دهند به آن بزرگواران، نه حال صاحبشان معلوم و نه مدفون بودن در آن جا، و جمله ای دفن در آن جا معلوم و حال صاحبش مجهول.

و پاره ای جلالت قدر آن امام زاده معلوم است، ولکن مرقد شریفش مشتبه؛ مثل سید جلیل علی بن جعفر صادق علیه السلام و تربیت کرده برادر بزرگوارش، که از بزرگان راویان و صاحب تصنیف که تاکنون در دست است، بحمدالله. آن بزرگوار چهار یا پنج امام را درک نموده و خدمت کرده، و لکن قبر شریفش، مشتبه و سه موضع است که به او نسبت می دهند:

اول: در بیرون قلعه سمنان در میان باغچه، با قبه عالیه رفیعه و عمارت مختصر در آن جا.

دوم: در بلده طیّبه قم، در قبه ای عالیه و صحن وسیع و آثار قدیمه که سبب اطمینان تمام آن بلد است در بودن قبر شریفش در آن جا.

سوم: یک فرسخی مدینه در قریه عُریض که مِلک آن جناب و محل سکنای خودش و ذریّه اش بود، و لهذا او را علی عریضی و اولادش نیز به همین لقب در کتب انساب و غیرها معروف اند و در آن جا بر قبر شریفش قبّه ای است عالیه.(2)

و اما در کتاب «مستدرک شرح مشیخه صدوق قدس سره » مسطور است که می گوید: آن جناب اصلاً به عجم نرفته؛ هرکه خواهد به آنجا رجوع کند.



---

1- 1. گرفتاری ها و سختی ها.

2- 2. در دوره سیطره وهابیون بر عربستان، قبه قبر این بزرگوار همچون قبه قبور دیگر بزرگان، منهدم گردید، لیکن اثر قبر او وجود دارد و شیعیان آن جا آن قبر را از آنِ علی بن جعفر عریضی می دانند.

و چند نفر از ذریّه او و ذریّه جعفر پسر امام علی النقی علیه السلام نیز معروف و نام ایشان علی بن جعفر است. محتمل است آن دو قبر منسوب به آنها باشد.

باقی ماند قلیلی که هردو جهت آن مکشوف است؛ مثل قبر اسماعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام که در بقیع نزدیک ائمه بقیع علیهم السلام (1) [می باشد]. بنده حال آن جناب را در ضمن حرم دوم معروض داشتم. اکثر این امام زاده ها به همین منوال مشتبهند. العلم عندالله و عندالرسول.

پس شروع [می] کنیم به ذکر مشاهد دارالمومنین قم.

بدان که: بلده دارالمؤمنین قم شهری است قدیم و قصبه ای است کریم، و از جمله بلادی است که همیشه دارالمؤمنین بوده است.

در کتاب «مجالس المؤمنین» و در کتاب «معجم البلدان» و غیر آن مسطور است که:

«بلده طیّبه قم از بلاد و مدائن مستحدثه اسلامیه است و اهالی آنجا از اول روز همیشه شیعه امامیه بوده اند. و ابتدای بنای قم در سنه هشتاد و سه از هجرت گذشته، در زمان عبدالملک مروان شد؛ و آن چنین بود که عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس که از قِبَلِ حجاج بن یوسف امیر سیستان بود، چون بر او خروج کرد، در لشکر او هفده کس از علمای تابعین عراق عرب بودند.

چون پسر اشعث از حجاج منهزم شد، آن جماعت به ناحیه قم افتادند، و از آن جمله چند برادر بودند، نام ایشان: عبدالله و احوص و عبدالرحمن و اسحاق و نعیم، پسران سعد بن مالک ابن عامر اشعری.

و در آن موضع چند قریه بود که یکی از آنها کمندان نام داشت. برادران مذکور در آن جا به قهر و غلبه نزول کردند و بنی اعمام ایشان از عراق برایشان جمع شدند و آن چند موضع را از کثرت عمارت به هم متصل ساختند و به نام کمندان که یکی از آن مواضع بود تسمیّه نمودند. بعد از آن، بعضی از حروف آن نام اسقاط نموده از روی

1- 1. قبر اسماعیل در بیرون محدوده بقیع بود، لیکن در سال 1353 ش، جهت تعریض خیابان، قبر او خراب گردید که جسد او پس از صدها سال سالم از زیر خاک بیرون آمد. از این رو، جسد به درون بقیع انتقال داده شد و در شمال شرقی قبور امامان علیهم السلام مدفون گردید.

تعریب «قم» گفتند»(1)

و ایضاً در کتاب «معجم» مذکور است که:

«مقدم برادران مذکور، عبدالله بن سعد بود، و پسری داشت در میان شیعه کوفه نشو و نما یافته بود و امامی مذهب بود. مقارن آن حال، از کوفه به قم انتقال نمود و اهل آن دیار را قبل از آن که نقض اعتبار اغیار در لوح خاطر ایشان قرار بگیرد، در متابعت مذهب ائمه اطهار و التزام احکام طریقه حقّه استوار ساخت»(2)

و بالجمله در قم، امامزاده های بسیار و اولیای کبار مدفونند.

«اذا عمّت البلدان الفتن فعلیکم بقم و حوالیها و نواحیها فان البلاء مدفوع عنها».(3)

و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

«للجنّه ثمانیه أبواب فواحد منها لاهل قم، فطوبی لهم ثمّ طوبی لهم، ثمّ طوبی لهم».(4)

و سعد بن سعدالاحزم روایت کرده از آن حضرت که فرمود:

«مَن زارها فله الجنه».(5)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمودند:

«سلامُ الله علی اهل قم یسقی الله بلادهم الغَیث، و یُنزل علیهم البرکات، ویبدل الله سیئاتهم حسنات، هُم أهل رکوعٍ و سجودٍ و قیامٍ و قعودٍ، هم الفقهاء العلماء الفهماء، هم أهل الدرایه والروایه و حسن العبادهً».(6)

و بسیاری از اکابر محدثین و افاضل مجتهدین امامیه از آنجا برخواسته اند؛ من جمله: المولی ابوالحسن علی بن الحسین و محمد بن علی، هردو، پدر و پسر، از اکابر علمای امامیه بودند.

و از حکما: مؤید الدین محمد بن محمد وزیر المنتصر و محمد بن علی وزیر المعتصم و ابوالفضل محمد، وزیر رکن الدوله و شاه طاهر مشهور به دکنی، ابوطاهر

---

1- 1. مجالس المؤمنین، ص 82، به نقل از: معجم البلدان، ج 8، ص 451، شماره 9883.
2- 2. مجالس المومنین، ص 83. به نقل از: معجم البلدان، ج 8، ص 451، شماره 9883.
3- 3. بحارالانوار، ج 60، ص 214.
4- 4. همان، ص 215.
5- 5. همان، ج 102، ص 265.
6- 6. همان، ج 60، ص 217.

شرف الدین وزیر سلطان سنجر، عموماً از آنجا بوده اند.

واعظ تهرانی _ طاب ثراه _ در کتاب «روح و ریحان» گوید:

«فانّ بقعتها المبارکه و مرقدها المرضیه المُجلّله، ستّی فاطمه المشهوره بالمعصومه فی بلده قم، و قد ورد فی الحدیث: «من زارها وجبت له الجنّه(1)».(2)

در فضیلت و شرافت قم و ثواب زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام

بدان که قاضی نورالله در «مجالس المؤمنین» و فاضل نوری در «تحیه الزّائر»، از آن جمله شیخ فاضل، خبیر ماهر، حسن بن محمد قمی، که معاصر شیخ صدوق است در کتاب «تاریخ قم» که به جهت کافی الکفاه صاحب بن عباد نوشته، که اخبار بسیار از رسول مختار و از ائمه اطهار بسیار است.

و به سند خود روایت کرده که:

قال الصادق علیه السلام : «ألأ انّ للّه حرماً و هو مکه، ألا انّ لرسول الله حرماً و هو المدینه، ألا ان لأمیرالمؤمنین حرماً و هو الکوفه، ألا انّ حرمی و حرم وُلْدی من بعدی قم، ألا إن قم کوفه الصغیره، ألا إن للجنّه ثمانیه أبواب ثلاثٌ منها الی قم، یُقبض فیها امرأهٌ هی من ولدی، و اسمها فاطمه بنت موسی، یدخل بشفاعتها شیعتی الجنّه بأجمعهم».(3)

«امام صادق علیه السلام فرمود: به درستی برای حق تعالی حرمی است و آن مکه است و برای رسول خدا حرمی است و آن مدینه است و برای امیرالمؤمنین حرمی است و آن کوفه است و برای من و فرزندان بعد از من، حرمی است و آن قم است. همانا قم، کوفه کوچک است، برای بهشت هشت در قرار داده شده که سه در آن از قم است، بانویی از فرزندان من در آنجا از دنیا می رود و اسم او فاطمه دختر موسی است به شفاعت او همه شیعیان من وارد بهشت می شوند.



---

1- 1. همان، ج 102، ص 267.

2- 2. روح و ریحان، ج 3، از مجموعه پنج جلدی روح و ریحان، ص 395 و شماره پنج از مجموعه مجلدات کنگره عبدالعظیم حسنی.

3- 3. مجالس المؤمنین، ص 83؛ بحارالانوار، ج 57، ص 231 و وسائل الشیعه، ج 14، ص 569.

و به روایت دیگر منقول است که:

«زیارت فاطمه معادل با بهشت است».(1)

و هم از آن حضرت روایت است که فرمود: مزار فیض السیده المعصومه حضرت فاطمه بنت الإمام موسی الکاظم علیه السلام در آن جا مطاف اهالی روزگار است. هر سال جمع کثیری به عتبه بوسی آن خاتون به زیارت قبرش می روند. آن خاتوان در بابلان قم، در حیات حضرت رضا علیه السلام در سال دویست و دو از هجرت وفات کرد. حضرت رضا علیه السلام یک سال بعد از وفات آن مخدره، در خراسان مسموم گردید؛ اینکه مشهور است می گویند: حضرت معصومه در قم خبر وفات برادرش امام رضا علیه السلام را شنید، خلاف واقع و غلط مشهور است.

ذکر بنیان روضه مطهره و گنبد منوره آن مخدره

در سال پانصد و بیست و نه، به امر شادبیگم، دختر عماد بیک انجام یافت و طلای گنبد و بنای مدرسه فیضیه با سنگ های مرمر و باب ضریح مطهّر، و دری که در سمت شمال با طلا ساخته شده است و شاهکار است از مرحوم خاقان خلد آشیان است و گوی کوچکی که مکلّل به جواهر است و بالای سر آویخته شده و در میان شده مروارید قیمتی که از طرفین گوی سر آن بیرون است با زنجیر طلا و حُقّه جواهر و قنادیل طلا ونقره نیز از آن مرحوم است.

مدیحه

معصومه ای که در ره ایوان اقدسش از قدر و صدق حور و پری چاکر آمده

در بیان آمدن فاطمه معصومه به بلده قم و ذکر سایر مزارات علیهم السلام

حسن بن محمد بن حسن الشیبانی در کتاب «تاریخ قم» و علامه مجلسی قدس سره و صاحب «انوار المشعشعین» و صاحب «بدرالمشعشع» و فاضل نوری در کتاب «تحیه الزّائر»

1- 1. بحارالانوار، ج 48، ص 216؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 576 و کامل الزیارات، ص 324.

نوشته است، و بدین طریق ذکر کرده اند:

«بدان که جماعت بسیاری از بنات فاطمیه و سادات علویّه در قم، در قُبّه ستی فاطمه علیهاالسلام مدفونند، مثل: جمله ای از دختران حضرت جواد علیه السلام ، چنان که [بیان [خواهد شد و بسیاری از دختران موسی مبرقع علیه السلام ؛ مثل: ام محمد و خواهرش میمونه و خواهر دیگر بریهیّه و خواهر محمد بن موسی، غیر ایشان مثل امّ اسحق، جاریه محمد بن موسی و امّ حبیب جاریه محمد بن احمد الرّضا».(1)

چنان که فاضل متقدم در تاریخ خود فرموده.

پس از آن فرموده که:

«از جمله قبوری که در قم است قبر ابی جعفر موسی بن محمد بن علی الرضا علیهماالسلام است و مثل سیده جلیله معظمه ستی فاطمه دختر امام موسی علیه السلام مدفونه به قم در نهایت جلالت و علوّ مقام است».(2)

«و در سنه دویست و یک که پس از یک سال بود، جناب امام رضا علیه السلام از مدینه به امر مأمون به مرو تشریف برده بودند، آن مخدّره سال دویست و یک به شوق ملاقات برادر خود از مدینه بیرون آمد، به طلب آن حضرت طی منازل فرموده، تشریف آورد تا به ساوه. وقتی که آن خاتون به ساوه رسید، در آن جا مریضه شد. پس فرمود: از این جا تا به قم چقدر است؟

عرض کردند: ده فرسخ می باشد. پس خادم خود را فرمود که مرا به قم ببر.

همین که خبر رسید به اشعریین از آل سعد، پس اتفاق کرده، به استقبال آن خاتون مخدّره شتافتند و استدعا کردند که آن خاتون محترمه در قم نزول فرماید. پس موسی بن خزرج بن سعد _ که بزرگ آنها بود _ از همه سبقت کرده، زمانی که به حضور فاطمه رسید، مهار ناقه او را گرفت و کشید تا وارد ساخت آن مکرمه را به قم و در خانه خود.

پس آن معظمه در خانه او نزول اجلال فرمودند [و] تا مدّت شانزده روز یا هفده روز در آن جا مکث کردند. پس از دنیا رحلت یافتند. پس دفن نمود او

را موسی بعد از

ص: 85

---

1- 1. بحارالانوار، ج 57، ص 220.
2- 2. همان.

تغسیل و تکفین در زمینی که مال خود موسی بود، (که الآن مدفن فاطمه است)، و بنا کرد بر قبر فاطمه سقفی از بوریا و این سقف برپا بود تا آن که بنا نمود زینب دختر حضرت جواد علیه السلام از برای قبر او قبّه ای». (1)

و خبر داد مرا حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه از محمّد بن حسن الولید: «زمانی که از دنیا رفت فاطمه _ رضی الله عنها _ غسل دادند و کفن نمودند او را و بردند او را به سوی بابلان و گذاردند بر زمین نزدیک سردابی که کنده بودند از برای فاطمه. و اختلاف کردند طایفه سعد که آیا کدام کس برود در میان قبر و دفن نماید او را در آن سرداب؟

پس اتفاق کردند بر خادمی که برای ایشان بود. و او مردی پیر صالح با تقوی بود و اسمش قادر بود. قرار شد قادرِ غلام، فاطمه را دفن نماید. و در این خیال بودند [که[ ناگاه دیدند دو سوار به تعجیل رسیدند، در حالتی که دهان خودشان را پیچیده بودند. پس زمانی که شدند به جنازه نماز خواندند بر فاطمه، بعد داخل سرداب شدند. برداشتند فاطمه را [و [دفن نمودند و بیرون آمدند از سرداب و سوار شدند و رفتند، و ندانست احدی که چه کسی بودند این دو سوار؟». (2)

علامه مجلسی می فرماید:

«محراب عبادت فاطمه که نماز می کرد در آن جا، الآن موجود است؛ یعنی در خانه موسی بن خزرج». (3)

و شیخ محمدعلی قمی، مترجم «تاریخ قم»، در «أنوار» گوید:

«محراب عبادت فاطمه در خانه موسی بن خزرج است و خانه موسی و محراب در محله ای که مشهور است در این زمان به «میدان میر» و آن خانه را الحال ستّیه گویند». (4)

و ستّی: به معنای بی بی و خانم است، چون آن خاتون آن جا منزل نمود، از این جهت نسبت به او می دهند و ستّیه می نامند، لکن تعجب این است که محراب عبادت

1- 1. همان، ص 219.
2- 2. همان و انوارالمشعشعين، ج 1، ص 489.
3- 3. بحارالانوار، ج 57، ص 220 و انوارالمشعشعين، ج 1، ص 488.
4- 4. تاريخ قم، ص 213 و انوارالمشعشعين، ج 1، ص 488.

او را به تنور حضرت نامیده اند. اکنون در ألسنه و أفواه عوام النّاس و زوّار مشهور به تنور حضرت می باشد، و چقدر خلاف و بی ادبی است که محراب عبادت آن مخدّره [را [تنور حضرت [نام] گذارده اند و شاید نامیدن محراب را به تنور آن باشد که به شکل تنور گرد و مدوّر دور آن محراب ساخته اند، لهذا به خیال مردم عوام و زوّار که غریب اند، تنور می باشد، پس باید شخص زایر کمال معرفت در حقّ آن مخدّره داشته باشد، که ثواب زیارت را به مقدار معرفت می دهند، همچنان که حضرت رضا علیه السلام در ثواب زیارت آن مخدّره فرمود:

«کسی که زیارت کند او را در حالتی که عارف به حقّ او باشد پس برای او بهشت است».

یعنی این مطلب عبارت معرفت رساندن است در حقّ او، نه این که از برای او تنور قایل شوی و اخلاص خود را به این طریق ظاهر کنی، که من به زیارت تنور آن حضرت می روم، و حال آن که اگر ملاحظه کنی این همه ثوابی که ائمه هدی علیهم السلام از برای زیارت آن مخدّره قرار داده اند، به جهت کمال معرفت او بوده، و عبادت آن مخدره را در درگاه الهی _ چنان که در مدت شانزده روز که در قم حیات داشت، چنان عبادتی نموده، که موضع عبادتش و محراب از آن زمان که سنه دویست و یک بود تا این زمان که هزار و سیصد و پنج است باقی است و این مطلب از آثار کمال معرفتش و اخلاص او بوده در عبادت پروردگار عالم. و اهل قم به جهت زیادتی اخلاص به آن مخدّره و به جهت تبرّک جستن به آن موضع شریف اطراف محرابش را ساخته اند که مفقود الاثر نشود.

در کتاب «تحیّه الزائر» گوید:

«اکنون آن خاتون محترمه دارای قبّه عالیه و صحن متعدده و ضریح و خدّام بسیار و موقوفات، تعظیم و تکریم و احترام تمام دارد و قبر شریفش ملاذ عامّه خلق است و در هر سال جماعت بسیار از بلاد بعیده، شدّ رحال کنند و تعب سفر کشند، به جهت درک فیوضات از زیارت آن مخدره. و از برای او زیارتی مرویّه از حضرت رضا علیه السلام [است]، که به سعد اشعری تعلیم فرمودند و علاّمه مجلسی او را در کتاب «تحفه» ذکر

فرموده، و هر سال کرامات و خوارق عادات از بقعه آن مخدره صادر شده. پس باید زوّار و خدّام و مجاور[ین] و غیره در حرم مطهّرش حقّ ادب نگه دارند و حرف دنیا و کلام بیهوده نزنند [و] به احتیاط رفتار نمایند».

مدیحه:

آتش موسی عیان از سینه سیناستی یا که زرّین بارگاه بضعه موساستی

بضعه موسی بن جعفر فاطمه کز روی قدر خاک درگاهش عبیر و عنبر ساراستی

نوگلی روشن ز نسل گلشن یس بود آیتی روشن ز صدر نامه طاهاستی

هست یکتا گوهر و از فرط عفت بی بدل زهره ای از آسمان و عصمت زهراستی

صحن او را هست اقصی پایه عزّت چنان کز شرف مسجود سقف مسجد اقصی ستی

در ذکر ثواب زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام

و فی «البحار» عن سعد بن سعد:

«قال: سئلت أباالحسن الرضا عن فاطمه بنت موسی بن جعفر؟

فقال: من زارها فله الجنّه».(1)

به سند معتبر منقول است که:

«سعد بن سعد از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال نمود از فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام ، فرمود که: هرکه او را زیارت کند از برای اوست بهشت.»

ایضاً: علی بن بابویه و احمد بن ادریس و غیره روایت کنند عن ابن الرضا علیه السلام :

«قال: من زار عمّتی فله الجنّه».(2)

و به سند معتبر دیگر از امام محمدتقی الجواد علیه السلام منقول است که:

«هرکس عمّه مرا در قم زیارت کند، پس از برای اوست بهشت».

و در بعضی از کتب زیارت و همچنین در «بحار» است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده:

ص: 88

---

1- 1. همان، ج 48، ص 216 و وسائل الشیعه، ج 14، ص 576.
2- 2. بحارالانوار، ج 48، ص 396.

«ستدفن فیها امرأهٌ مِن اولادی تُسمّی فاطمه فمن زارها وجبت له الجنّه»

«زود است که دفن شود در قم، زنی از اولاد من که نامیده می شود فاطمه، پس کسی که زیارت کند او را واجب می شود او را بهشت.

راوی می گوید: آن وقتی که حضرت صادق علیه السلام این کلام را فرمود هنوز پدر آن مخدّره به دنیا نیامده بود.»(1)

ایضاً: روی:

«أنّ زیارتها تُعادل الجنّه».(2)

یعنی: «زیارت آن خاتون معادل است با بهشت».

و روی علی بن ابراهیم عن سعد:

«قال علی بن موسی الرّضا علیه السلام : یا سعد عندنا لکم قبراً.

قلت: جعلت فداک قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر؟

قال: من زارها عارفاً بحقّها فله الجنّه، فاذا أتیت القبر فقم عند رأسها مستقبل القبله، فکّبر اربعاً و ثلاثین تکبیر و سبّح ثلاثاً و ثلاثین تسبیحه و أحمدالله ثلاثاً و ثلاثین تحمیده.

ثم قُل: السلام علیکِ یا فاطمه و رحمه الله و برکاته».(3)

به سند حسن روایت است که:

«حضرت امام رضا علیه السلام به سعد اشعری فرمود که: ای سعد، نزد شما قبری از ما هست.

سعد گفت: فدای تو شوم، قبر فاطمه دختر امام موسی را می فرمایی؟

فرمود: بلی. هرکه او را زیارت کند و حق او را بشناسد از برای اوست بهشت.»

و در جای دیگر فرمود:

«من زار المعصومه فی قُم کمن زارنی».(4)

ص: 89

---

1- 1. همان، ج 57، ص 217.
2- 2. همان، ج 48، ص 216 و وسائل الشیعه، ج 14، ص 576.
3- 3. بحار الانوار، ج 48، ص 216 و وسائل الشیعه، ج 14، ص 576.
4- 4. همان.

و فرمود:

«چون به نزد قبر آن حضرت[ علیهاالسلام ) برسی نزد درش و رو به قبله بایست و سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمدالله و سی و سه مرتبه سبحان الله بخوان با خضوع و خشوع و تأنّی و حضور قلب. پس بگو: السّلام علیکِ یا بنتَ رسول الله، السّلام علیکِ یا بنتَ فاطمه و خدیجه، السّلام علیکِ یا بنتَ أمیرالمؤمنین، السّلام علیکِ یا بنتَ ولیّ الله، السّلام علیکِ یا بنتَ الحسن و الحسین، السّلام علیکِ یا عمّه ولیّ الله، السّلام علیکِ یا بنتَ موسی بن جعفر و رحمه الله و برکاته، السّلام علیکِ عرّف الله بیننا و بینکم فی الجنّه و حَشَرنا فی زُمرتکُم و اوردنا حوض نبیّکم و سقانا بکأس جدّکم من ید علّی بن ابی طالب صلوات الله علیکم، أسئل الله أن یُرینا فیکم السُّرور و الفرج و أن یجمعنا و ایّاکم فی زُمره جدّکم محمدٍ صلی الله علیه و اله، و أن لایسلُبنا معرفتکم، انّه ولیّ قدیر، اتقرّبُ الی الله بحبّکم وبالبرائه مِن أعدائکم والتسلیم الی الله راضیاً به غیر منکرٍ و لا مستکبرٍ و علی یقین ما أتی به محمد صلی الله علیه و آله نطلب بذلک وجهک یا سیدی، اللهمّ و رِضاک والدار الآخره، یا فاطمه اشفعی لی فی الجنّه، فانّ لک عندالله شأناً، اللهمّ انّی أسئلک أن تختم لی بالسّعاده، فلا تسلب منّی ما أنا فیه و لاحول و لا قوّه الاّ باللّه العلی العظیم، اللّهم استجب و تقبله منّا بکرمک و عزّتک و رحمتک و عافیتک و صلی الله علی محمد و آله و سلّم تسلیماً یا ارحم الرّاحمین».(1)

در ذکر بعضی از قبور بابلانیّه که در جوار مزار حضرت ستّی فاطمه است

علامه مجلسی قدس سره از کتاب «تاریخ قم» نقل می فرماید:

«یکی از صاحبان قبور بابلانیّه اُمّ محمد دختر موسی المبرقع ابن محمد بن علی الرّضا می باشد. یعنی: عبارت است از صبیّه مرضیّه موسی مبرقع، بعد از آن که از دنیا رفت، دفن نمودند او را در پهلوی فاطمه علیهاالسلام .

پس وفات نمود میمونه بنت موسی المبرقع. پس دفن کردند او را در نزد فاطمه، و



---

1- 1. همان.

بنا کردند بر آن دو قبر قبّه.

و وفات نمود امّ اسحق، کنیز محمد بن موسی المبرقع و دفن نمودند او را در پهلوی فاطمه.

ایضاً دفن نمودند امّ حبیب، کنیز ابوعلی محمدالرضا را در آن جا.

ایضاً بریهیّه، خواهر محمد بن موسی که صبیّه مرضیّه موسی المبرقع باشد، در آن جا مدفون گردید.

و دیگر از قبور بابلانیه: زینب و امّ محمد و میمونه (و هرسه دختران حضرت امام محمدتقی علیه السلام ) در همانجا مدفون می باشند».(1) انتهی کلام علاّمه.

پس چنین معلوم می شود که در ضریح مطهّره و قبّه منوّره، نه نفر از طایفه اناث مدفون می باشند، که دو نفر ایشان کنیز و باقی خانم و علویّه هستند، که سه نفر ایشان دختران حضرت جواد و چهار نفر آنها دختران موسی مبرقع می باشند.

مخفی نماند، که یکی از قبور بابلان مزار ابوالحسن حسین، الحسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام می باشد.

در ترجمه «تاریخ قم» در حق او مطلبی مذکور است [که] گوید:

«اوّل کسی که از سادات حسینیه وارد قم شده، او بوده. وقتی که وفات او رسید در مقبره بابلان دفن کردند او را، و بقعه در محلّی است، که اگر از ولایت ری بیایند اوّل او را ببینند، بعد به زیارت حضرت معصومه می روند».

و دیگر: چهار قبر از نسل عبد[الله]الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام در قبرستان بابلانیّه هستند.

یکی از آنها، حمزه بن عبدالله الحسین بن اسماعیل الرخ بن حسین بن فسبح بن اسماعیل ابن محمد ارقط بن عبدالله بن الامام زین العابدین علیه السلام ، که این حمزه المذکور، معروف به حمزه الاصم است و یکی از اجداد سلطان محمد شریف، نقیب قم می باشد.

1- 1. همان، ج 102، ص 265.

و در «عمده الطالب» مذکور است که:

«او معروف به حمزه القمی است». (1)

و در «تاریخ قم» مذکور است که:

«او در قم وفات یافت و [او را] در مقبره بابلان دفن کردند.» (2)

و ایضاً فرزندش، ابوجعفر محمد بن حمزه، وفات یافت و او را نیز در مقبره بابلانیّه دفن کردند.

و ایضاً پسرش ابوالقاسم علی بن محمد بن حمزه می باشد، و در «تاریخ قم» مذکور است که:

«در روز جمعه، سلخ شعبان وفات کرد و او را در قبّه متّصله به قبّه پدرش دفن کردند». (3)

معلوم می شود که هر کدام از آنها قبّه علیحده داشته اند و الحال هیچ اثری از قبر و بقعه باقی نیست. و مخفی نماند، که این ابوالقاسم علی بن محمد، پدر شاهزاده سلطان محمد شریف می باشد.

و ایضاً: علی بن حمزه القمی المذکور، برادر محمد بن حمزه مذکور در بابلان مدفون است؛ چنان که صاحب «تاریخ قم» گوید:

«علی بن حمزه در قم وفات نمود. او را در بابلانیّه که مشهد برادرش می باشد، او را نیز دفن کردند». (4)

و ابوالحسن علی الزکی بن ابوالفضل محمد، الشریف الفاضل بن أبوالقاسم علی نقیب قم. و فخرالدین علی بن محمد بن ابوالفضل سلطان محمد.

این جمله نقیب ری و قم بودند و در مقابر قم مدفونند.

و دیگر: از اولادهای سید سجّاد:

قبر ابوعلی احمد بن محمد بن علی بن عمر بن امام زین العابدین علیه السلام می باشد.

---

1- 1. عمده الطالب فی انساب آل أبی طالب، ص 235.
2- 2. تاریخ قم، ص 211.
3- 3. همان.
4- 4. همان.

صاحب «تاریخ قم» می فرماید: «وفات نمود، او را به مقبره بابلان به مشهدی که به او معروف است دفن کردند».(1)

و ایضاً: یکی از آنها قبر پسر دیگر او ابومحمد حسن بن احمد می باشد. در آن کتاب مذکور است که:

«در روز دوشنبه، نُه روز از ماه صفر مانده بود در سنه سیصد و چهل و نه وفات کرد و او را در کنار قبر برادرش ابوجعفر محمد به مقبره بابلانیّه قم دفن کردند».(2)

ایضاً: از آنها قبر ابوعلی احمد بن حسن بن احمد مذکور می باشد. در «تاریخ قم» مذکور است که:

«او روز پنجشنبه ماه ربیع الآخر سنه سیصد و هفتاد و یک وفات کرد و او را در نزدیک قبر پدرش حسن بن احمد به مقبره بابلانیّه دفن نمودند».(3)

اکنون هزار افسوس که معلوم نیست که در چه محلی از قبرستان بابلان و حال آن که چنان مستفاد می شود که از برای آنها مشهدی و بقعه علیحدّه بوده است.

ذکر بقعه مبارکه مشهور به «چهل اختران»

ذکر بقعه مبارکه مشهور به «چهل اختران» که واقع است در محله ای که مشهور به موسویان است.

مخفی نماند که در آن جا دو بقعه می باشد: یکی، کوچک و یکی بزرگ، و مابین این دو بقعه یازده گام تقریباً فاصله می باشد و در بقعه کوچک دو صورت قبر می باشد. یکی از آنها قبر امام زاده موسی المبرقع ابن امام محمدنقی علیه السلام می باشد.

و قال فی «عمده الطالب»:

«فموسی المبرقع أعقب من ولدین: احمد و محمد، فمحمد درج عندالنّسابین، و عقب موسی من احمد، و یقال لولده الرضویّون، و هم ببلده قم علی الغالب إلاّ مِن شذّ منهم».(4)

1- 1. همان، ص 213.
2- 2. همان.
3- 3. همان.
4- 4. عمده الطالب فی أنساب ال أبی طالب، ص 182. با اختلاف در متن ذکر شده است.

چنانکه در «عمده الطالب» مذکور است که:

«موسی المبرقع ساکن قم و قبرش نیز در قم می باشد و اولادهای او را رضویّون گویند؛ در قم و به مشهدالرضا علیه السلام منتشرند».(1)

علامه مجلسی نقل می کند از «تاریخ قم» که:

«کسی که از سادات رضائیه به قم آمدند، ابوجعفر موسی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام بوده و همیشه برقع به روی افکندی و در شب چهارشنبه هشتم ماه ربیع الآخر سنه دویست و نود و شش وفات کردند[و] در موضع معروف که الحال مشهور است به محله موسویان [دفن گردید]. (2)

و در «بدر مشعشع» نقلاً از تاریخ قم مذکور است که:

«موسی را دفن نمودند به آن سرایی که معروف بوده به شنبوله، هم لقب محمد بن الحسن بن أبی خالدالأشعری بوده و آن موسی اوّل کسی بود که در آن سرای دفن نمودند».

مؤلف گوید که: این محمد بن الحسن که لقبش شنبوله می باشد، یکی از روات قم است و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده و وصیّ سعد بن عبدالله قمی بود، چنان که در کتب رجال به نظر فقیر رسیده است.

در «تحیّه الزائر» گوید که:

«قبر أبی جعفر موسی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام در قم واقع است، و او اوّل کسی که از سادات رضویّه که وارد قم شد و پیوسته برقع بر روی گذاشته بود، پس بزرگان عرب، او را از قم بیرون کردند. پس از آن پشیمان به خدمتش شتافتند و از او اعتذار خواسته، مکرّماً به قم واردش کردند و گرامی داشتند او را و از اموال خودشان برای او خانه و مزرعه ها خریدند، و حال موسی در قم نیکو شد، تا آن که از مال خود قریه ها و مزارعی خرید. پس از آن وارد شد بر او خواهرانش: زینب و ام محمد و میمونه (دختران حضرت جواد علیه السلام )، پس بُریهیّه دختر موسی. و تمام اینها مدفون شدند، نزد

1- 1. تاریخ قم، ص 215.
2- 2. همان، ص 216.

فاطمه علیهاالسلام . و موسی مبرقع شب چهارشنبه هشتم ماه ربیع الآخر دویست و نود و شش از دار دنیا رفت و مدفون شد در موضعی که الحال معروف است قبرش».(1)

پس از آن فاضل قمی قدس سره در تاریخ خود ذکر کرده، قبور بسیاری از سادات رضویّه و کثیری از اولاد محمد بن جعفر الصادق علیه السلام بعضی از اولاد علی بن جعفر و قبور جمعی از سادات حسینیّه در قم می باشد.

ذکر حالات حضرت موسی مبرقع ابن امام محمدتقی علیهماالسلام

بلی لازم است که اشارتی شود به حال موسی.

علامه مجلسی قدس سره در «تحفه» فرموده که:

«در قم قبور بسیار است که منسوب به اولاد ائمّه طاهرین علیهم السلام است».

و بعضی از آنها انتسابش معلوم نیست و [نیز] بعضی احوال ایشان معلوم نیست، مثل موسی مبرقع فرزند امام محمدتقی علیه السلام که از بعضی احادیث حدیثی است که شیخ مفید _ طاب ثراه _ در کتاب «ارشاد» در باب نصوص و معجزات ابی الحسن هادی علیه السلام آن را از حسین بن حسن از یعقوب بن یاسر نقل می کند، که فی الجمله دلالت دارد بر آن که موسی در زمان عنفوان و غرور جوانی شرب نبیذ می کرد؛ ولیکن این خبر ضعیف است به چند جهت:

اولاً، جهالت در راوی آن خبر. بلکه یعقوب که راوی متن خبر است، ظاهراً از بستگان متوکل ملعون است، و خبر را اگرچه شیخ مفید _ طاب ثراه _ ذکر فرموده، که مقدّم بر علما و شیخ محدّثین و متکلّمین و فقها است، بلکه غیر آن جناب از دیگران، امّا در باب فضائل و مناقب و معجزات و امثال آن در نقل اخبار مسامحه و مساهله داشتند، بلکه اگر راوی از مخالفین و از اعداد منافقین می شد در ذکر آن بیشتر اعتیاد داشتند.

ثانیاً، گوینده کلماتی که در عیب موسی است مثل: «موسی قصافٌ عرافٌ یأکل و یشرب...الخ»، همه از فُسّاق متوکل بودند که به شهادت تمام ایشان در شرع مطهّر

---

1- 1. تاريخ قم، ص 216.

ثابت نشود، نه جرحی نه تعدیلی.

و ثالثاً، معارض بودن آن با خبری که شیخ کلینی در «کافی» ذکر نموده که متضمّن است گواه گرفتن حضرت جواد علیه السلام موسی را بر نسخه وصیّت و در آن تصریح شده که موسی از جانب پدر بزرگوار، مستقلاً متولی بود بر جمله ای از موقوفات آن حضرت، بی مشارکت احدی، حتی برادر بزرگوارش، خود متصرف باشد در آنها، و تولیت اوقاف از جانب امام علیه السلام ،از شواهد عدالت و دیانت و امامت است؛ چنان چه مخفی نیست و غیر آنها که تفصیل آن در «بدر مشعشع» است.

پس ظاهر شد، به مجرد این خبر نتوان در موسی قدح کرد و متعرّض او شد با آن که موسی نعوذ باللّه شارب الخمر بود، و امثال آن، که در لسان بعضی بی خبران و بی خردان از عوام دایر شده [که] کاشف است از بی باکی و قلّت مبالات.

و چه نیک فرموده علامه مجلسی در مزار «بحارالانوار» که:

«وارد شده بعضی از اخبار در ذمّ موسی، لکن قدحی نمی رساند به ایشان، مجرّد بعضی خبرهای نادر، با وجود آن که رسیده در خبری نهی از قدح در آنها و متعرّض شدن به آنها به جهت این نوع چیزها». انتهی.

مؤلّف گوید: که راوی متن خبر از بستگان متوکل و دشمن اهل بیت اطهار است، این اسناد بدان جناب داده است؛ چنان چه ابن زیاد ملعون به حضرت مسلم علیه السلام در حینی که آن حضرت گرفتار شده بود گفت: شنیدم تو شرب خمر می کنی، نعوذباللّه. در این صورت ما باید آن بزرگوار را شارب الخمر بدانیم و فحش و طعن و شتم کفار را در حقّ آل عصمت و طهارت قبول نمائیم، حاشا و کلاّ. ایشان به مفاد آیه شریفه: «لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت و یطهرکم تطهیراً»(1) از همه نواحی پاک و منزّه و از آلایش این نوع چیزها دور و طیّب و طاهر بودند.

فاضل نوری در «تحیّه الزائر» گوید:

«و بدان که این موسی همان است که از کثرت فضایل و مناقب و تقوی و سکوت

1- 1. احزاب / 33.

نفس و حُسن رفتار والی قم او را تشبیه به ائمّه کرده، قابل امامت می دانست او را و اتقان و احکام محدّثین قم بر همه ظاهر است و معلوم است که اگر شخصی از ضعیفی یا مجهول الحال یا دروغ گویی روایت کند او را طرد می کردند، هرچند بزرگ و صاحب شأن منزلت بود، و دانستن احترام و اکرام ایشان آن سیّد را در طبقه خود، مثل احمد بن محمد بن عیسی الاشعری و احمد بن محمد بن اسحاق و محمد بن یحیی و امثال ایشان بوده، که جمع کرده بودند میان ریاست دنیا و آخرت.

و علما در کتب حدیث و اخبار از آن جناب روایت می کنند، چون ثقه الاسلام در «کافی» و شیخ الطایفه در «تهذیب» در باب میراث خنثی و حسن بن علی بن شعبه در «تحف العقول» و غیر ایشان مثل معظمه نجیبه، حکیمه خاتون دختر امام محمدتقی علیه السلام ، جلالت شأن آن خاتون در سابق در حرم هشتم ذکر شد. و مثل امامزاده واجب التعظیم جناب عبدالعظیم که نسب شریفش به چهار واسطه منتهی می شود به امام حسن مجتبی علیه السلام و قبر شریفش در ری معلوم و مشهور است و به علوّ مقام و جلالت شأن معروف و از اکابر محدّثین و اعاظم علما و زُهّاد و عُبّاد و صاحب ورع و تقوی و قائل به توحید و عدل بوده، و از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیهماالسلام است و نهایت توسّل و انقطاع به خدمت ایشان داشته و احادیث بسیار از ایشان روایت می کند و اکثر اسناد خبر را به جناب موسی مبرقع می دهند (الی رحمه الله تعالی).

و دیگر از قبور امامزاده ها در دارالمؤمنین قم، قبرین مطهّرین محمد و احمد ابن موسی المبرقع ابن الامام محمدتقی الجواد علیهماالسلام [ست].

و دیگر قبر أحمد بن محمد بن أحمد بن موسی المبرقع می باشد، [که] در نزد پدرش محمد بن احمد مدفون است.

امّا مقبره بزرگ: اوّل کسی که در او دفن کردند محمد بن موسی مبرقع می باشد. بعد از او زوجه آن جناب، بریهه خاتون، دختر جعفر بن الامام علی النقی علیه السلام به جنبِ شوهرش، محمد بن موسی، دفن شده و برادران آن مخدّره که یحیی صوفی و ابراهیم، پسران جعفر بن هادی علیه السلام به قم آمدند و ارث بریهه را گرفتند، ابراهیم از قم رفت و

یحیی صوفی در قم ماند.

پس از آن، ابوعلی محمد بن احمد بن موسی را در مقبره محمد بن موسی دفن کردند. بعد از آن، زینب دختر موسی مبرقع را در آن مقبره دفن کردند.

بعد از آن، ابوعبدالله احمد بن محمد بن موسی وفات کرد. او را نیز در مشهد محمد بن موسی دفن کردند. بعد از آن، ام السّلمه دختر محمّد بن احمد وفات کرد، او هم در آن مقبره دفن شد.

بعد از آن، امّ کلثوم بنت محمد بن احمد وفات یافت [و] در بقعه محمد بن احمد دفن شد، و باقی قبور هم از ذریّه همان موسی مبرقع می باشد.

لکن صاحب «تاریخ قم» گوید:

«مخفی نماند که از برای محمد بن موسی اولاد و اعقابی است و نسب بنی الخشاب به محمد بن موسی منتهی می شوند و حال آن که او بلاعقب است ولا ولد از دنیا رفته است در نزد جمیع نسّابین. پس نسب بنی الخشاب باطل است».(1)

البته صاحب «عمده الطّالب» می فرماید که:

«شریف ابوحرب الدّینوری النّسابه گمان کرده برای محمد بن موسی اولادی است، اشتباه کرده است. پس از کتب انساب و رجال چنان مستفاد می شود، [که[ اعقاب و ذرّیات طیبّه موسی مبرقع از احمد است و اعقاب احمد از ابی علی بن محمد بن احمد بن موسی المبرقع می باشد».(2)

و بعضی نوشته اند که احمد بن موسی المبرقع به قم آمدنش معلوم نیست، اما پسرش که اباعلی محمد اعرج ابن احمد بن موسی مبرقع که جدّ سادات رضویّه باشد آمد به قم و نقیب و شریف بوده.

به روایت «تاریخ قم» و «عمده الطالب» و غیره که:

«اصل این شجره طیّبه در قم نشو و نما کرده، بعد از آن به اطراف عالم منتشر شده، که الحمدللّه وقتی که ملاحظه می کنی، می بینی، نیست شهری مگر آن که شاخه این

---

1- 1. همان، ص 224.
2- 2. عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص 182.

شجره طیّبه از قم کشیده شده و سایه بر آن شهرها انداخته، از هندوستان و خراسان و کشمیر و ری و همدان و سمرقند و قزوین و سایر بلاد. پس اصل این شجره طیّبه از نسل طاهره موسی مبرقع و محمد اعرج بن احمد بن موسی مبرقع می باشد، و بعضی از شاخه های آن ذکر شد که در این بقعه مبارکه معروف است به چهل دختران و زیرخاک پنهان شدند»(1)

و عبارت فرمایش مرحوم آیه الله حجه الاسلام شیرازی که در «بدرمشعشع» نقل شده آن است که:

«اولادهای او غالباً در قم و ری بودند و از آن جا به قزوین و همدان و خراسان و کشمیر و سمرقند و هندوستان و سایر بلاد منتشرند و الآن در بلادهای اعظم اعزّ طوایف سادات و اشراف اند، زادهم الله شرفاً». انتهی.

مؤلّف گوید: که بقعه موسی مبرقع نزدیک به خرابی است. پس سزاوار است که ذرّیه طیّبه او که صاحب ثروت می باشند، بقعه و عمارتی برای توقیر و احترام جدّ خود بنا کنند.

ذکر بقاع مبارکه ای که در قبرستان مالون است

مخفی نماند که قبرستان مالون واقع در درب دروازه قلعه [است]. در همان جا مدفون است، شاهزاده احمد بن قاسم بن احمد بن علی العُریضی بن امام جعفر علیهماالسلام .

در «تاریخ قم» مذکور است که:

احمد بن قاسم که به سه واسطه به حضرت امام جعفرصادق علیه السلام [می رسد] نمی دانم والد ماجد آن جناب همراه بود به قم یا نه؟

و چنین رسیده است که وی زمین گیر بود و عنّین هم بود، بعد آبله در چشمش پیدا شد و بدان سبب هردو چشمش سیاه شد و چون وفات یافت [او را] به مقبره قدیمه مالون دفن کردند و تربت او را زیارت می کردند و بر سر قبر آن جناب سایه و طاقی



---

1- 1. تاریخ قم، ص 224.

بوده و چون اصحاب خاقان مُفلحی در سنه دویست و نود و پنج به قم رسیدند آن سایه را از سر او کشیدند و مدتی او را زیارت نمی کردند، تا آن گاه بعضی از صلحا در خواب دیدند در سال سیصد و هفتاد و یک که ساکن در این تربت، مردی فاضل است و در زیارت کردن او ثواب و اجر بسیار است، پس دیگر زیارت کردن او را سرگرفتند.

و جمعی از ثقات گفته اند، جمعی که صاحب علّه بوده اند یا در اعضای ایشان علتی و کوفتی واقع شده بر سر قبر او می رفتند و طلب شفا می نمودند، از آن علت شفا می یافتند. و فاطمه، خواهرش هم وفات یافت و در آن جا مدفون گشت. حال آن مخدّره را چنین نوشته و به این عبارت فرمودند که:

فاطمه، دختر قاسم بن احمد بن علی بن جعفر است که خواهر ابوالحسین احمد که به مقبره مالون مدفون است و او را در آن جا زیارت می کنند.

در ذکر بقعه مبارکه علویّه: که مشهور است به بقعه علی بن جعفر عریضی و در این بقعه صورت دو قبر است: یکی، علی بن جعفر؛ و دیگری؛ محمد بن موسی.

مخفی نماند اختلاف است در محل قبر علی بن جعفر. چنان که در عنوان ذکر این خاتمه عرض شد، که آیا صاحب ابن قبر خود علی بن جعفر است یا یکی از احفاد اوست؟ و یا واسطه را از بین انداخته اند اینجانب که مدفون در قم است؟

آن که صاحب «صحاح الأخبار» است می گوید:

«انّ أباالحسن علّی العریضی ابن جعفر الصّادق علیه السلام و هو أصغر ولد أبیه، مات أبیه و هو طفلٌ و کان عالماً فاضلاً و خرج مع أُخیه محمد بن جعفر بمکّه، ثمّ رجع الی قم و عاش الی أن أدرک الهادی و مات علیه السلام فی زمانه. و امّا محمد الدیباج بن الامام جعفر علیه السلام فعقبه من رجلین الحسن والحسین و لهما ذیلٌ مبارکٌ و منهم نقباء قزوین و سمرقند و ساداتها و عظمائها».

و در کتاب «تعلیقه» آقای بهبهانی مذکور است که:

«جدّ من فرموده است (مراد از جدّش مجلسی بزرگ است) علی بن جعفر علیه السلام جلالت و قدرش اجلّ از آن است که ذکر شود و شنیدم آن که اهل کوفه التماس نمودند

از او که بیاید از مدینه به کوفه تشریف برده و مدتی در آن جا بماند، و اخذ نمودند اهل کوفه اخبار را از او، پس از آن اهل قم استدعا نمودند از او که بیاید در قم به جهت اخذ مسائل. به قم آمده، توقف فرمود، تا آن که به رحمت الهی پیوست رضی الله عنه».(1)

و علامه مجلسی در «بحار» می فرماید که:

«علی بن جعفر مدفون به قم است. او اشهر است از آن که محتاج به بیان باشد. و اثر قبر شریف موجود است که قدیم می باشد و اسم مبارکش بر لوح قبرش محکوک است».(2)

و ایضاً در «تحفه الزّائر» هم فرموده:

«مزاری در قم است و قبر بزرگی در آن ساخته اند و بر روی قبر کتابی هست در آن نوشته اند: قبر علی بن جعفر الصّادق علیه السلام و محمد بن موسی علیه السلام و از تاریخ آن قبر تا این زمان نزدیک به چهار صد سال می شود و در جلالت قدر و بزرگواری علی بن جعفر شکی نیست. اما این که این قبر مرقد آن حضرت باشد، زیرا که در کتب و غیر آن مذکور است که آن حضرت به این حدود تشریف آورده باشد و مشهور آن است که در عُریض مدفون است، ولکن از قدیم بودن قبر و لوحش چنین ظاهر می شود که در آن جا مدفون باشد».(3)

و لکن شیخ محمدعلی قمی صاحب کتاب «انوارالمعشعشین» گوید که:

«اگر مدفون در این بقعه خود علی بن جعفر نباشد، باید یکی از احفاد آن جناب که آن علی بن حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن الامام جعفر علیه السلام بوده است».(4) زیرا که این نسخه از ترجمه «تاریخ قم» که در نزد حقیر است، ندارد که خود علی بن جعفر به قم آمده باشد. لکن این مطب مسطور است که حسن بن عیسی به قم آمده در حالتی که پسرش همراهش بود.

بعد می فرماید که:

«از این علی بن حسن پنج پسر به وجود آمدند».(5) پس در این بقعه علویّه عالیّه

---

1- 1. انوارالمشعشعين، ج 1، ص 515.
2- 2. همان.
3- 3. همان، ص 516.
4- 4. همان.
5- 5. تاریخ قم، ص 224.

همین علی بن حسن مدفون باشد که واسطه ها را از میان انداخته اند.

و دیگر عبارتی در جای دیگر از کتاب «تاریخ قم» مذکور است که می فرماید:

«آن احمد را دفن نمودند در مقبره که در درب نزدیک علی بن الحسن العلوی العریضی است به نزدیک نهر سعد».(1)

پس این عبارت، کاشف است از این که در این بقعه شریفه علی بن الحسن بن عیسی بن محمد بن علی بن الامام جعفرالصادق علیه السلام است.

اما قبر دیگر که متصل است به قبر مذکور، صاحب آن قبر هم محمد بن موسی بن اسحاق بن ابراهیم العسکری بن موسی بن ابراهیم المرتضی بن الامام موسی الکاظم علیه السلام می باشد که از ابو محمد موسی بن اسحاق پسری و دختری به وجود آمدند، لکن اسمش را ذکر نکرده.

لکن صاحب «عمده الطّالب» گوید:

«در کنار قبر علی بن جعفر است، نزدیک به دروازه کاشان است».(2)

صاحب «تاریخ قم» گوید:

«از قراری که از کتب انساب معلوم می شود، نسب آن جناب منتهی می شود به حضرت سجاد علیه السلام از نسل فرزندش که علی بن امام زین العابدین علیه السلام می باشد و سلسله نسب او به این طریق است که ابوالعباس احمد بن محمد بن حسین بن حسن الافطس بن علی بن الامام زین العابدین علیه السلام ».(3)

صاحب «تاریخ قم» نوشته است که:

«سید احمد در مقبره ای که در درب نزدیک علی بن الحسن العلوی العریضی است به نزدیک نهر سعد مدفون است».(4) و این درب معروف است به بریهه دختر ابی علی محمد بن احمد بن موسی المبرقع. پس معلوم می شود که در زمان قدیم سعد اشعری قمی در آن جا نهری داشته است.

---

1- 1. انوارالمشعشعين، ج 1، ص 517 و تاريخ قم، ص 228.
2- 2. عمده الطالب فى انساب آل ابى طالب، ص 192.
3- 3. تاريخ قم، ص 228.
4- 4. همان و انوارالمشعشعين، ج 1، ص 517.

و اما بقعه معروفه سلطان محمد شریف: در محله ای واقع است که آن محله را به اسم او می خوانند و آن جناب از نسل عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام و نسب باهره آن جناب به این طریق است:

السلطان محمد الشریف، ابن علی بن محمد بن حمزه القمی، ابن أحمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن الامام زین العابدین علیهماالسلام ».

و کنیه سلطان محمد شریف، ابوالفضل می باشد و پدرش و دو جدّ او در قبرستان بابلان مدفونند که ذکر شد و این بزرگوار صاحب اعقاب کثیره می باشد و صاحب حشمت و جاه بودند.

در «عمده الطالب» گوید:

از بنی احمد که معروف است از حمزه القمی از برای او اعقابی است. بعضی از ایشان ابوالحسن علی الزّکی بن ابی الفضل محمد الشریف الفاضل بن ابوالقاسم علی نقیب قم [است].

و ایضاً: السید فخرالدین علی بن مرتضی بن محمد بن ابوالفضل محمد. این جمله نقیب ری و قم بودند و از ایشان است عزّالدین یحیی ابن ابی الفضل محمد بن السیّد المطهّر بن علی بن ابی الفضل محمدالشریف که خوارزم شاه او را کشت».(1) انتهی کلام «عمده الطالب».

و منتجب الدین صاحب «فهرست» در دیباچه کتاب خود، عزّالدین یحیی را بسیار مدح و ثنا گفته، چنانکه در جلد بیست و پنجم «بحارالانوار» فهرست مذکور است و فاضل مجلسی گوید:

«این فهرست را به جهت عزّالدین تألیف کردم».

الحاصل، سلطان محمد شریف امام زاده ای جلیل القدر است و شیخ محمدعلی در کتاب «انوار» گوید که: «یکی از علمای قم که جناب الأجل الشیخ محمد حسن که در محلّه چهارمردان ساکن بود نقل نمود، که: خواب دیدم وارد شدم در بقعه سلطان

1- 1. عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص 235.

محمدشریف. دیدم شخص جلیل القدری نشسته بود و یکی هم در نزد او خوابیده و قطیفه به روی او کشیده شده. شخصی هم به درب بقعه ایستاده است. سؤال کردم از آن شخصی که ایستاده بود که: این شخص کیست؟

عرض کرد که: سید سجّاد علیه السلام است و این که قطیفه بر روی کشیده، سلطان محمد شریف است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام به دیدن وی تشریف آورده است». (1).

در ذکر بقعه شریفه امام زاده حمزه و تحقیق در مدفن آن جناب

مخفی نماند که در محلّ مدفن حمزه بن موسی الکاظم علیهماالسلام اختلاف است:

صاحب «جنه النّعیم» در کتاب خود مطالبی می نویسد که می خواهد ثابت کند که حمزه بن موسی علیه السلام در ری مدفون است.

و صاحب «بدائع الانوار» در کتاب خود مطالبی ذکر می کند که می خواهد ثابت کند که در شیراز مدفون است نه در ری. و در کتاب «تاریخ قم» عبارتی است، که دلالت می کند که در قم مدفون است. و در کتب «انساب» به طریق اختلاف دیده شده است.

و اسکندر بیک منشی در جلد اول «تاریخ عالم آرا» در ذیل نسب سلاطین صفویه ذکر نموده که:

«نسب این سلسله جلیله به حضرت حمزه بن موسی منتهی می شود و مدفن آن امامزاده حمزه در قریه ای از قراء شیراز مدفون است و سلاطین صفویه از برای وی بقعه ای عالیه بنا نمودند و موقوفات زیادی از برای آن قرار دادند». (2).

و جمعی هم اعتقاد کرده اند در تُرشینر مقبره ای است از حضرت امامزاده حمزه ابن موسی الکاظم علیهماالسلام . و صاحب «مجدی» که سیدابوالحسن علی بن محمد بن علی العلوی باشد، می فرماید:

«قبر حمزه بن موسی الکاظم علیهماالسلام در اصطخر شیراز است، [و] مشهور و محل زیارتگاه نزدیک و دور است. و آن جناب را سه پسر بوده

است و هشت دختر. اما

ص: 104

---

1- 1. انوارالمشعشعين، ج 1، ص 521.
2- 2. همان، ص 522.

پسران او یکی حمزه ثانی است و او به خراسان رفته و وفات نموده و از برای او عقب اندک است در بلخ. و یک پسر دیگر آن جناب قاسم مُکنّی به ابو محمد است و از او در ری و طبرستان و دامغان اعقاب بسیار است. و قاسم را دو پسر بود: احمد و محمد، و پسر سوّمش حمزه در مملکت فارس مدفون است. صاحب کتاب «عمده الطالب»(1) گوید که:

حمزه ابن امام موسی علیه السلام مُکنّی به ابوالقاسم را سه پسر بود:

یکی: علی بود، که بلاعقب وفات یافت و در اصطخر شیراز مدفون است.

دوم: قاسم.

سوم: حمزه بود، و حمزه بن حمزه رفت به خراسان.

صاحب کتاب «لُبّ الأنساب» گوید که:

«حمزه بن امام موسی علیه السلام مادرش اُمّ ولد بود و خودش در سیرجان کرمان مدفون است».(2)

و می گوید:

«بعضی گمان کرده اند که قبرش در تُرشیز است و بعضی آن جناب را در حلّه زیارت کرده اند و این که گویند: امامزاده حمزه در ری مدفون است، متّصل به قبر حضرت عبدالعظیم است، مأخذ درستی از برای او پیدا نکرده اند و ندانیم کیست؟ و اسم مبارکش چیست؟ و مأخذ اینها کتب انساب است، در هیچ کتابی ننوشته اند که حمزه بن موسی علیه السلام در ری مدفون است و ارباب خبر و تاریخ از معاصرین و غیره نیز از کثرت شهرت جرأت ردّ ننموده اند».(3)

صاحب کتاب «انوارالمشعشعین» گوید:

«اول: آن که شیخ نجاشی به سند معتبر از احمد بن خالد برقی روایت کرده است که: حضرت عبدالعظیم از خلیفه گریخت و به ری آمد و به خانه شیعه پنهان شد و گاهی

1- 1. عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص 208. مؤلف رساله در این جا، نقل به مضمون از عمده الطالب می نماید، نه نقل مستقیم از آن.

2- 2. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 524.

3- 3. همان.

زیارت می کرد قبری را [و [می فرمود که: این قبر یکی از اولادهای امام موسی است». (1)

پس هیچ کدام از شیخ نجاشی و از محدّث مجلسی اسم نبرده اند که این قبری که حضرت عبدالعظیم زیارت می کرده همان امام زاده حمزه بن موسی علیه السلام می باشد. و اگر به احتمال است، یحتمل قبر اسماعیل بن موسی علیه السلام است، چه حمزه را ننوشته اند که در کجا مدفون است و اسماعیل را نیز معیّن نکرده اند و احتمال در او بیش تر می رود.

دوم: تمسک آن که قاضی نورالله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» گوید:

«در ری مدفن سید عبدالعظیم حسنی و سید عبدالله أبیض و سید حمزه موسوی است». (2)

اگر این امامزاده حمزه، پسر بلاواسطه موسی بن جعفر علیه السلام می شد، سید حمزه بن موسی می نوشت [و [دیگر حمزه موسوی نمی نوشت. از لفظ حسنی و موسوی فاصله آشکار است. ممکن است این حمزه بن محمد بن علی بن عبیدالله بن امام موسی علیه السلام بوده باشد و یا حمزه بن حمزه بن موسی علیه السلام باشد، یحتمل بنا به روایت «عمده الطالب» خواسته است به خراسان برود در این جا وفات یافته است، پس تفاوت نمی کند وَلد وَلد است، خواه پسر صُلبی باشد، خواه نواده. لابد مأجور است و ثواب دارد هرکه آن جناب را زیارت کند.

و در کتاب «تاریخ قم» عبارتی است [که] دلالت می کند بر آن که حمزه بن موسی بن جعفر علیهماالسلام در قم مدفون است و همین بقعه ای که نزدیک میدان کهنه قم واقع می باشد در میان آن بقعه مرقد آن جناب است و عبارت کتاب آن که، می فرماید:

«یحیی صوفی ابن جعفر بن امام علی النقی علیه السلام در قم اقامت کرد، در میدان زکریا بن آدم نزدیک مشهد حمزه بن امام موسی علیه السلام وطن و مقام گرفت و ساکن بود تا این که شهربانویه دختر امین الدوله بن ابوالقاسم بن مرزبان بن مقاتل را به نکاح شرعی خود درآورد و از او ابوجعفر و فخرالعراق و ستیّه در وجود آمدند و از ایشان فرزند به وجود آمد معروف به صفویّه... الی آخر».

---

1- 1. همان، ص 526.
2- 2. همان.

پس از این عبارت معلوم می شود، حمزه بن موسی باید در قم مدفون باشد، چنان که علی بن جعفر عریضی را بعضی عوام الناس به علی بن جعفر صادق علیه السلام شهرت داده اند». (1)

مؤلف گوید: در صورت اختلاف آنچه مشهور است، ما باید او را قبول کنیم، چنان که جماعت اهل تهران و ری از همه بیش تر مطّلعند، بلکه تمام اهل ایران، اکثر معتقدند که حضرت عبدالعظیم به زیارت موسی بن جعفر علیه السلام مشرف می شد و فقره زیارت: «یانور المشرق المُضی الانوار و یا زائر قبر رجلٍ مِن ولد موسی بن جعفر علیه السلام » بی شک و شبهه آن بزرگوار است بدون واسطه.

همچنین در «تحفه الزّائر»، مرحوم مجلسی فرموده است:

«قبر شریف امامزاده حمزه فرزند امام موسی علیه السلام ، آن بزرگوار است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام زیارت او می کرده است، آن مرقد منوّر را هم باید زیارت کرد». (2)

همچنین صاحب «جَنَّه النعیم» هم در کتاب خود بودن آن حضرت را در ری ثابت می کند. و دیگر قاضی نورالله شوشتری قدس سره در «مجالس المؤمنین» فرموده که: «ری مدفن سید حمزه موسوی و سید عبدالله ابیض و سید عبدالعظیم است». (3) و ظاهر این عبارت دلالت می کند که واسطه هم در میان نیست، اگرچه جمعی گمان کرده اند، که این بزرگوار حمزه بن حمزه می باشد و حال آن که در احوال وی نوشته اند که به خراسان رفت.

و در «روضات الجنّات» گوید:

«وکان فی مقابل قبر حضرت عبدالعظیم علیه السلام قبرُ الامام زاده حمزه بن موسی بن جعفر علیهماالسلام المدفون بالری و هو ایضاً هنالک مزار معروف الی زماننا هذا». (4)

بدان که در کتب انساب، نسل حمزه بن موسی را از دو پسر دانسته اند: حمزه و قاسم. گفته اند حمزه را پسری است علیحدّه موسوم به علی و درباب اصطخر خارج شیراز مدفون است، اما نسل ندارد و نسل حمزه اندک است و او را اعرابی خوانند.

ص: 107

---

1- 1. تاریخ قم، ص 216.
2- 2. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 532.
3- 3. مجالس المؤمنین، ص 93.
4- 4. روضات الجنّات، ج 4، ص 212.

و در کتاب «تاریخ گلشن آرا» است که:

«از امامزاده حمزه غیر از علی و قاسم عَقَبی نماند».(1) از این قرار منافی است که حمزه نام پسری داشته باشد. و در کتب رجال، حمزه نام یکی حمزه بن عبدالله بن حسین بن علی بن الحسین علیهماالسلام و دیگری حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس ابن امیرالمؤمنین علیهماالسلام . چنانچه فاضل نوری قدس سره در کتاب «نجم الثّاقب»، در ضمن حالات حضرت حجّت _ صلوات الله علیه _ و در کتاب «تحیه الزّائر»، در ضمن حالات بعضی از امامزادگان گوید که:

«امامزاده حمزه که با امامزاده احمد که در شیراز، مشهور به شاه چراغ و محمد برادرش که هرسه از یک مادرند و قبر شریفش در ری نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است و مادامی که عبدالعظیم در ری زنده بود پیوسته به زیارت او می آمد و این سید جلیل القدر الان در ری صاحب قبّه و بارگاه و ضِریح و صحن و خدمه است و هرکه به زیارت عبدالعظیم می آید قصد آن جا را نیز می کند و درک فیض زیارت او را می نماید و بسیار صاحب تعظیم و احترام است».(2)

و بدان که در جزیره که در جنوب حلّه و فرات است، قبری [است] که مشهور به قبر حمزه پسر موسی کاظم علیه السلام [است و این]، همان است که ذکر شد در ری مدفون است و این حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام [است]. کنیه اش ابویعلی بود و ثقه ای جلیل القدر است که شیخ نجاشی و دیگران در رجال او را ذکر کرده اند، چنان که تصریح به این فرموده امام عصر علیه السلام در حکایت تشرّف سیدالعلماء وحید عصره جناب سید مهدی قزوینی ساکن در حلّه سیفیّه به خدمت آن حضرت _ صلوات الله علیه _ و مجمل آن حکایت چنین است که:

«وقتی سید مرحوم به جریره تشریف بردند و میهمان شدند بر اهل قریه، پس اهل قریه، مستدعی شدند از جناب ایشان که زیارت کند حمزه را. سید امتناع نمودند و



---

1- 1. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 533.

فرمودند: نزد من به صحّت رسیده که حمزه پسر موسی علیه السلام در ری، مدفون است با عبدالعظیم علیه السلام و صاحب این مزار را نمی شناسم و لهذا زیارت نکنم. پس از آن جا حرکت نمودند و شب را در مرندیّه نزد بعضی از سادات بیتوته فرمودند. وقت سحر نافله شب را به جا آورده و منتظر طلوع فجر بودند، که ناگاه داخل شد بر او جناب صاحب الامر علیه السلام به هیئت سیدی که معروف بوده در نزد مرحوم سید از اهل آن قریه، پس؛ بعد سلام و نشستن فرمودند: یا مولانا! دیروز میهمان اهل قریه حمزه شدی و او را زیارت نکردی؟

گفت: آری.

فرمود: چرا؟

عرض کرد: زیرا که زیارت نمی کنم کسی را [که] نمی شناسم و حمزه پسر موسی مدفون است در ری.

پس آن جناب فرمودند: رُبَّ مشهورٍ لا اصل له؛ بسا چیزهایی که شهرت کرده و اصلی ندارد و این قبر حمزه پسر حضرت موسی کاظم علیه السلام نیست، هرچند چنین مشهور شده، بلکه او قبر ابویعلی حمزه بن قاسم علوی عباسی است، که یکی از علمای اجازه و اهل حدیث بود، که او را اهل رجال ذکر کرده اند و او را ثنا کرده اند به علم و ورَع، و بعد از آن سید برخاست و برفت».

تا آخر حکایت، چنانچه در کتاب «نجم الثّاقب» است. پس مؤلف گوید: از این مطالب معلوم می شود، آن که در ری قبر حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام است [و [سایر روایات که حمزه را در جاهای دیگر نقل می کنند نا معتبر است.

### در ذکر بقعه شاهزاده احمد

بقعه شریفه اش متّصل است به بقعه شاهزاده حمزه، و این شاهزاده احمد از اولادهای امام موسی کاظم علیه السلام است و در «تاریخ قم»، در ضمن اولاد موسی بن جعفر علیه السلام ، احمد نامی ذکر می کند و می فرماید: در قم وفات نمود، و محل مدفن او را معیّن نمی کند. ظاهراً مدفون در این بقعه همان احمد باشد، پس بنابراین، نسب شریف او به این

طریق است:

احمد بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام می باشد.

### بقعه سیّد سربخش

نام و نسبش به این طریق است:

محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن محمد بن جعفر صادق علیه السلام .

در کتاب «تاریخ قم» مذکور است که:

«این محمد بن عبدالله از قم به طرف بغداد رفت و او را به نهروان کشتند و تابوت او را به قم آوردند به نزدیک مسجد رضائیه دفن کردند».(1) انتهی.

چون آن جناب را شهید کرده اند، رفته رفته مشهور شده است به سید سربخش.

### بقعه شاهزاده احمد

[این بقعه] که در خاک فرج واقع است، ظاهراً نسب شریفش از این قرار است:

و هو احمد بن محمد بن علی بن عمر بن حسن بن الامام زین العابدین علیه السلام . و در «تاریخ قم» مذکور است این احمد در سنه سیصد و هفتاد و پنج در قم وفات کرد.

### بقعه شاهزاده ابراهیم

نسبتش بدین طریق است:

و هو ابراهیم بن محمد بن حسن بن ابراهیم بن احمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام لکن در «تاریخ قم» چنین اسمی از اسماء و چنان نامی از ابناء موسی کاظم علیه السلام [که] به قم آمده باشد، مسطور نیست. همین قدر نوشته است: دو [تن] از اولادهای آن حضرت به

قم و آبه آمدند. یکی از آنها اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام بود. این شاهزاده محمد نیز در قم بقعه دارد.



---

1- 1. تاریخ قم، ص 223.

### بقعه شاهزاده محمد بن حسين

آن جناب از كوفه به طلب عمويش، اسحاق بن ابراهيم، آمد و در آبه متوطّن شد و اين بزرگوار در آبه و قم زاد و ولد شدند.

### بقعه شاهزاده جعفر

صاحب «تاريخ قم» نسب شريفش را از اين قرار نوشته است:

«و هو جعفر بن حسين بن على بن محمد بن امام جعفر صادق عليه السلام.» (1) گويد: كه حسين بن على به قم آمد و وطن نمود و دختر كسرى شاهين اشعرى را به نكاح خود در آورد. شش نفر پسر از وى به وجود [آمدند]، اين جعفر يكى از اولاد او مى باشد.

### بقعه شاهزاده اسماعيل

[اين بقعه] به مقدار شش فرسخى مسافت است تا به شهر قم. در كتاب «انوارالمشعشعين» گويد كه: «آن جناب از اولاد حضرت امام جعفر صادق عليه السلام مى باشد». (2) ظاهراً نسب شريفش از اين قرار باشد: و هو اسماعيل بن أحمد بن الحسن الجزوعى بن احمد صاحب السّجاده بن حسن بن أحمد بن على العريضى بن الامام جعفرالصادق عليه السلام .

### بقعه صفورا

مشهور است كه صفورا، دختر حضرت شعيب، در قم مدفون است و [اين] غلط مشهور است.

صاحب «تاريخ قم» گويد كه:

«قبر امامزاده جعفر است. يكى از فرزندان عمر بن على [كه] وارد قم شد و در كميدان فرود آمده، وفات يافت». (3)

ص: 111

---

1- 1. همان، ص 222.
2- 2. انوارالمشعشعين، ج 1، ص 542.
3- 3. تاريخ قم، ص 238.

شیخ محمدعلی قمی گوید:

در نسخه قدیمه از کتاب «انساب» دیده ام از اولاد عمر بن علی بن ابی طالب، ابوالطیّب جعفر بن محمد الأیله بن جعفر الأیله به قم آمده. شاید آن که صاحب «تاریخ قم» گفته، همین جعفر نام بوده باشد، والله اعلم بالصواب.

بقعه ابومحمد العلوی

و هو ابومحمد احمد بن عبیدالله بن جعفر بن عبیدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام . صاحب تاریخ گوید که:

«آن جناب در قم سکنی داشت تا وفات نمود و از وی کسی باز نماند. و او را به مقبره مالک آباد در نزدیک آن قبّه که بر مردگان نماز می خوانند، دفن کردند، رحمه الله».(1)

بقعه ناصرالدین علی

که مشتبه است به بقعه احمد بن اسحاق اشعری. این بقعه درب مقابل درب مسجد امام حسن علیه السلام در بازار واقع است. احمد بن اسحاق در حلوان که اکنون پُل ذهاب می گویند؛ وفات نمود و در آن جا نیز مدفون است و در همان جا نیز بقعه محقّری دارد.

بنا به فرموده صاحب «عمده الطالب»، این بقعه ناصرالدین علی است که واقع است در محلّه سورانیک و مشتبه شده است به بقعه احمد بن اسحاق. وجه این شهرت کاذبه به اسم احمد بن اسحاق آن است که چون احمد، وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود، آن مسجد را به امر حضرت بنا نموده و بقعه نیز از برای خودش کرد، تا او را در آن جا دفن کنند.

در وقتی که از سرّ من رأی مراجعت فرمود، در منزل حُلوان وفات کرد و در همان جا مدفون گشت. بعد شاهزاده ناصرالدین علی را در بقعه وی دفن کردند. به

1- 1. همان، ص 235.

ملاحظه بانی بقعه، به بقعه احمد بن اسحاق مشهور گشته.

کما قال فی «عمده الطالب»:

«و ناصرالدین علی بن المهدی بن محمد بن الحسین بن زید بن محمد بن احمد بن جعفر بن عبدالرحمن بن محمد البطحائی، المدفون بشق قم فی المدرسه الواقعه بمحله: سوارنیک».(1)

در ذکر مشاهد اصحاب و محدّثین و فقهای امامیّه

بدان که قبرستان بلده طیّبه قم از علما و محدّثین مملو و مشحون است، چنان که علامه مجلسی قدس سره اشاره به آن فرموده؛ مانند شیخ جلیل ابوجریر زکریابن ادریس.

در «تحیه الزائر» و در «هدیّه» و غیره گویند که:

«علمای رجال تصریح به جلالت و وثاقت او [نموده اند] و خدمت چند نفر از ائمه را درک فرموده و از حضرت صادق و موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهماالسلام روایت نموده».(2) و شیخ کشّی به سند صحیح از زکریا بن آدم قمی روایت کرده، که گفت:

«داخل شدم بر حضرت امام رضا علیه السلام در اوّل شب در اوایل زمان موت ابوجریر زکریا بن ادریس. پس حضرت مذاکره فرمود او را و از من از حال او سؤال می فرمود و رحمت می فرستاد بر او و دائماً حدیث فرمود به من و من حکایت می کردم با آن حضرت تا فجر طالع شده برخاست و نماز فجر گذارد».(3)

به هر حال، جلالت شأن این بزرگوار بسیار است و قبر شریفش در وسط قبرستان شهر در میان شیخان بزرگ مشهور است و در جنب او قبور جمله ای از علما است.

شیخ معظم الثقه جلیل القدر زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد أشعری قمی که از خواص اصحاب حضرت رضا علیه السلام است و درک خدمت چند نفر از ائمّه علیهم السلام نموده و احادیث از ایشان روایت نموده و اخبار بسیاری در فضیلت او وارد شده. و شیخ کشّی به سند صحیح روایت نموده که زکریابن آدم به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد که:

---

1- 1. عمده الطالب، ص 187.
2- 2. انوارالمشعشعين، ج 1، ص 550.
3- 3. همان.

«می خواهم ازاهل بیت خود دور شوم، یعنی از قم بیرون روم؛ به جهت آن که سُفها درایشان زیاد شده! حضرت فرمود: این کار مکن، به درستی که از اهل بیت تو بلادفع می شود به سبب تو؛ همچنان که بلا دفع می شود از اهل بغداد به سبب موسی بن جعفر علیه السلام ».(1)

و نیز از علی بن مسیّب همدانی روایت کرده که:

«خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: راه من به شما دور است و همیشه ممکن نیست مرا تشرّف به خدمت شما، پس از که بگیرم معالم دین خود را؟ فرمود: یادگیر معالم دین خود را از زکریا بن آدم که مأمون است بر دین و دنیا».(2)

چنان که در حدیث هست که آن جناب در سفر مکّه با حضرت امام رضا علیه السلام هم کجاوه شده و حدیث: «المأمون علی الدین والدنیا» در حق او وارد شده و غیر این اخبار چیزهای دیگر که دلالت دارد بر نهایت وخامت شأن آن معظّم، و در رجال ابوعلی گوید:

«از [برای] او کتابی است و قبر شریفش در مکان معروف به شیخان بزرگ معروف و از برای اوست بقعه بزرگی.

و در جنب او مدفونند جماعتی از علما: از آن جمله است عالم فاضل خبیر ماهر آخوند ملامحمد طاهر قمی، مؤلف کتاب «اربعین» و کتاب «حکمه العین» و غیره. و مانند شیخ معظّم جلیل و نبیه علی بن الحسین بن بابویه قمی والد شیخ صدوق قدس سره جلالت و عظمت این پدر و پسر برهمه معلوم و ظاهر است.

و گوید شیخ یوسف بحرینی در «لؤلؤه» خود که:

«علامه حلّی قدس سره قال فی کتاب «الخلاصه»: علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی أبوالحسن، شیخ القمیین فی عصره و فقیههم و ثقتهم، کان قدم العراق و أجتمع مع أبی القاسم الحسین بن روح قدس سره و سأله مسائل، ثم کاتبه بعد ذلک سأله فیها الولد، فکتب _ صلوات الله علیه _: «قد دعونا الله لک و ترزق ولدین ذکرین خیّرین» فولد له

1- 1. بحارالانوار، ج 57، ص 221.
2- 2. مجالس المؤمنين، ص 417.

أبوجعفر و أبوعبدالله مِن امّ. و كان أبوعبدالله الحسين يقول: سمعت أباجعفر يقول: أنا ولدت بدعوه صاحب الامر علیه السلام و یفتخر بذلک له کتب کثیره، و مات قدس الله روحه سنه تسع و عشرین ثلاث مأئه. و قبره فی مقبره قم موجودٌ و علیه صندوقٌ و قبّه و قد تشرّفت بزیارته (الی رحمه الله تعالی)».(1)

و در «احتجاج» طبرسی مذکور است که حضرت عسکری علیه السلام نامه نوشتند به علی بن بابویه و در اوّل آن بعد از حمد و صلاه چنین مرقوم است:

«اما بعد یا شیخی و معتمدی، یا أباالحسن علی بن الحسین القمی، و فقک الله لمرضاته و جعل من صُلبک اولاداً صالحین برحمته».(2) تا آخر توقیع شریف که از جمله فقرات آخرش این است:

«یا شیخی وأمُر جمیع شیعتی بالصّبر».(3)

زهی شرافت علم که صاحبش را به درجه ای رساند که امام علیه السلام به او چنین مخاطبه فرماید.

در «مجالس المؤمنین» گوید:

«وفات آن بزرگوار در سال سیصد و بیست و نه اتفاق افتاد، و تاریخ وفاتش [عبارت] «یرحمه الله [است]، در آن سال علی بن محمد سَمَری نایب چهارم امام عصر و کلینی _ علیه الرحمه _ نیز وفات یافتند و آن سال غیبت کبری اتفاق افتاد».(4)

وفی «روضات الجنّات»:

«و له کتبٌ کثیرهٌ توفی علی سنه تسع و عشرین و ثلاث مأئه و قبره فی مقبره فی مقبره قم موجودٌ و علیه صندوق و قبّه و قد تشرفت بزیارته فی السنّه التی تشرفت فیها، الذی هو بجنب حرم فاطمه ابنه موسی الکاظم علیه السلام و له قّبه کبیره».(5)

مؤلف گوید: قبر شریفش در قبرستان بزرگ قم معروف است و از برای اوست

---

1- 1. روضات الجنات، ج 4، ص 275. به نقل از «خلاصه» علامه حلی.
2- 2. مجالس المؤمنین، ص 453 و روضات الجنات، ج 4، ص 273. به نقل از احتجاج.
3- 3. همان.
4- 4. مجالس المؤمنین، ص 453.
5- 5. روضات الجنات، ج 4، ص 276.

بقعه بزرگی با قبّه عالیه، و مزار نجل طاهرش رئیس المحدّثین صدوق قدس سره در ری است در جوار حضرت عبدالعظیم در وسط باغ با نظارتی، با بقعه و قبّه عالیه و زیارتگاه عامّه خلایق است. حال شریفش را در جلد دوم، در ضمن حرف الرّاء، در مشاهد ری، به توفیق خدا معروض خواهیم نمود.

و مانند شیخ جلیل محدّث محمد بن قولویه قمی، که قبر شریفش در قبرستان بزرگ قم در بابلان در میان محوّطه که تعبیر به شیخان صغیر می کنند. و این شیخ معظّم والد شیخ ابوالقاسم جعفر بن قولویه، استاد شیخ مفید است که در کاظمین مدفون است؛ چنان که در سابق به شرح رفت.

و مانند شیخ فاضل سدید قطب الدین سعید بن هبه الله راوندی، که از مشاهیر علما و مؤلف کتاب «خرایج» و «قصص الانبیاء» است.

در «رجال» ابوعلی گویند:

«و هو الشیخ الامام قطب الدین ابوالحسین سعید بن هبه الله بن الحسن الراوندی، فقیه صالح، صدوق ثقهٌ و له تصانیف کثیره».(1)

و در «روضات الجنات» گوید:

«و له تألیفات جمیله و تصنیفات جلیله»(2)، «انّه مدفون فی قم المبارکه، فی مقبره الستّی فاطمه علیهاالسلام و قبره المطهر الآن معروف یزار، و قد تشرّفت بزیارته، و اتّفق وقوعه ممایلی رجلی الحضره الفاطمیّه فی مقادیم لقبره و ممّا وقع بخداء رجلیه فی تلک المقبره المطهّره بقعه مولانا علی بن بابویه، والد شیخنا الصدوق، و ممّا ولی خلفه ایضاً مقابر جماعه من العلماء للمتقدمین و غیرهم، منهم المدفون فی مقبره الشیوخ الواقعه فی وسط ذلک المزار الکبیر، مثل أبی جریر ذکریابن ادریس و زکریا بن آدم القمی (المأمون علی الدنیا و الدین)، من اصحاب مولانا الرّضا علیه السلام و آدم بن اسحاق، و منهم محمد بن قولویه والفاضل المقدس المحدّث القمی المولا محمد طاهر القمی قدس سره والمیرزا حسن بن المولی عبدالرّزاق الحکیم المتلکم اللاّهجی و مولانا فاضل

1- 1. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 551.
2- 2. این جمله مستحق روضات الجنات نیست.

المحقق خاتمه المجتهدین المیرزا أبوالقاسم، صاحب «القوانین».(1)

بدان که از برای او تصانیفی می باشد، نزدیک به سی جلد و بسیار جلیل القدر و صاحب کرامات بوده. چنان که نقل می کنند یکی از ظلمه که در قم حکومت داشت، در خواب دیده بود که صحرای محشر بر پا شده و زنجیری از آتش بر گردنش گذاشته بودند و او را به سمت جهنّم می بردند. در آن دَم دیده بود که قطب راوندی آمد و شفاعت کرد و زنجیر از گردنش برداشت، و صبح آن شب، قبر آن جناب را بنا کرده بود. اول یک معجر کجاوه در روی قبر او ساخت و بعد از آن که بناء صحن جدید را کردند، قبر او را از سنگ ساختند و بلند نمودند و آن کجاوه ای که از چوب بود، بردند بر سر قبر آدم بن اسحاق قمی گذاردند که در شیخان بزرگ می باشد. الحال آن معجر در آن جا موجود است. اکنون مزار شریف قطب راوندی در کنار صحن جدید حضرت معصومه قم واقع و معروف است.

و مانند عالم دقیق و فاضل محقّق، خاتم المجتهدین و المحقّقین حاوی المفاخر و المکارم جناب میرزا ابوالقاسم، معروف به محقّق قمی ابن حسن الجیلافی الشفتی:

آن جناب مدتی در اصفهان در حوضه(2) درس آقا حسین خوانساری و در عتبات در نزد آقا بهبهانی نشست. بعد به بلده قم عزیمت فرمود و در آن جا اقامت نمود. مدتی به تألیف و تدریس و به نوشتن کتاب «قوانین» اشتغال داشت که کتاب «قوانین» فعلاً مرجع درس و تدریس فضلا است.

و کان میلاده سنه اثنین و خمسین بعد مأئه و ألف و توفی فی قم المبارکه سنه احدی و ثلاثین و مأتین بعد الالف.

و قیل تاریخ وفاته بالفارسیّه: «از این جهان به جنان صاحب قوانین رفت». (3)

و بالعربیّه ایضاً: «یا حبیبی ادخل فی جنّتی».

مزارش در مدرسه قم مقبره مخصوص دارد و در نزدیکی قبر زکریا بن آدم در میان بقعه ای است با قبّه عالیه و در اطراف او قبور بسیاری از علما و فضلا است.

1- 1. روضات الجنّات، ج 4، ص 8.
2- 2. حوضه = حوزه
3- 3. همان، ج 5، ص 379.

و مانند عالم محقّق و فاضل مدقق آدم بن اسحاق بن عبدالله بن سعد الاشعری:

در «رجال» أبوعلی گوید:

«از برای او کتابی است و قبرش در شیخان بزرگ قم و مثل یک کجاوه، پوششی از چوب بر روی قبر او می باشد».(1)

و مانند عالم و فاضل و حکیم علی بن ابراهیم: صاحب تفسیر و از برای او کتاب های دیگر هم می باشد. درب غسّال خانه که کنار قبرستان بابلان می باشد، شیخان کوچکی است، سنگ تاریخی هم دارد و اسم او در آن محکوک است.

و علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه ملقّب به منتخب الدین و صاحب اجازات و مؤلّفات کثیره بود. در قم مدفون است.

و مرزبان بن عمران از اصحاب رضا علیه السلام بود و در قم مدفون است.

و عبدالعزیز المهتدی از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام و وکیل وثقه و صالح، کرّات توقیعات از امام رضا و حضرت جواد علیهماالسلام به وی می رسید و در قم مدفون است (رحمه الله تعالی).

و سعید بن عبدالله بن أبی خلف القمی:

شیخ نجاشی گفته که:

«او شیخ این طایفه و فقیه رئیس ایشان بود. کرّات به خدمت امام ابومحمد علیه السلام رسیده بود و مصنّفات بسیار دارد». سنه سیصد و یک وفات یافت.

ریّان بن شَبیب؛ قاضی شهید:

در «مجالس المؤمنین» گوید که:

«وی خال معتصتم عباسی از ثقات اصحاب بود و او جمع نمود مسائل صباح بن نصر هندی را که از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال نموده بود». (2) و آخر در قم ساکن شد و در آن جا وفات یافت.

و در قبرستان علی بن جعفر سه بقعه می باشد:



---

1- 1. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 552.
2- 2. مجالس المؤمنین، ص 435.

یکی: از آنها کمال الدین.

[و دیگری] جمال الّدین

و [سوّمی] أبوالمعالی هستند. دیگر از قبور آن جا قبر قاضی ابوسعید قمی نزدیک بقعه علی بن بابویه در قبرستان بزرگ قم می باشد. و قبر فقیه الصالح، الشیخ ابوالصلت ابن عبدالقادر بن محمد در قم در دروازه ری واقع است. شیخ منتجب الدین در «فهرست» خود گوید که همان اباصلت که صحابه حضرت امام رضا علیه السلام که محبت اهل بیت علیهم السلام و شیعه متعصّب بود، قبر اوست.

مؤلف گوید: ما قبر آن جناب را در ضمن بقاع مشهدی رضوی نوشته ایم و تفصیل حال او را در آن جا ذکر کرده ایم، بلکه دیگر شخصی اباصلت نام است، والله اعلم.

و ملا محمد طاهر بن محمد حسین قمی در بقعه زکریا بن آدم مدفون است و او آن کسی است که اجازه به علامه مجلسی داده.

در «روضات الجنّات» گوید:

«المولی محمد طاهر بن محمدحسین الشیرازی، ثم النجفی، ثم القمی، من اعیان فضلاء المعاصرین، عالم، محقق، مدقّق، ثقهٌ، متکلمٌ، محدثٌ جلیل القدر، عظیم الشأن، له کتب و فیره فی الفقه و الاصول و الحکمه و التصوف و غیره و قبره فی بقعه الشیوخ المعروفه فی مزار قم المبارکه خلف مرقد زکریا بن آدم، و تاریخ وفاته مکتبوب علی لوحٍ من الحجر فی صحن جدار الأیمن من القبله، فلیلاً حظ و لیتّرحم علیه انشاءًالله».(1)

و حسین بن بسطام صاحب طبّ الائمّه.

و دیگر میرزا حسن بن مولی الحکیم عبدالرزاق لاهیجی.

و سیدابوالحسن الرضا: مدفون است در مزار موسویان شهر قم.

مولانا آقا سید احمد الحسینی الاصفهانی که «هاتف» تخلّص داشت. در فنون

1- 1. روضات الجنات، ج 4، ص 143.

حکمت مسلّم بود. با جنابین آذر و صباحی عهدی محکم بستند و بنای توطّن در کاشان داده، مکرم زیستند تا در سال یک هزار و یک صد و نود در بلده قم وفات یافت.

و مولانا آقا سید عبدالله و برادرزاده آن جناب میرزا ابوطالب والسید الجلیل المتقی آقا سیدعلی و برادرزاده آن جناب میرزا ابوطالب والسید الجلیل المتقی آقا سید علی در دارالحفّاظ مدفون است.

و میرزا محمد باقر بن محمد ابراهیم الرّضوی القمی اصلاً و الهمدانی مولداً و مسکناً: توفّی فی الثامن عشر من شهر صفر ثمان عشره و مأتین بعد الألف بهمدان و نقل الی قم المبارکه و دفن بدار الحُفّاظ.

العالم الفقیه الحکیم المتبحر السیّد ابوالخیر بن الحاج سید مهدی بن علی بن قصیم بن رفیع بن محمد زکی بن میرالمرحوم میرمحمد رضا الحسینی الخلخالی، آن جناب قبل از بلوغ به استفاده علوم در قصبه هراباد مشغول گشت، بعد دو مرتبه از برای تحصیل علم، سفر طهران نمود. علم منقول از فقه و اصول به درس آقامیرزا عبدالرّحیم نهاوندی و حاجی میزرا حسن آشتیانی حاضر می شد و برای تحصیل کلام و حکمت و ریاضی به درس آقا علی حکیم و میرزای جلوه و میرزاحسن سبزواری می رفت. بعد از آن که فارغ التحصیل شد، خواست به وطن خود مراجعت نماید، سنه هزار و سیصد و نه از وبای عراق در منزل نیکی امام وفات یافت و در آن امامزاده مدفون گشت. بعد برادر عالی مقدارش میراویس صدرالعلماء از آن مقام جعل به قم نموده و در جوار حضرت فاطمه علیهاالسلام مدفون گردید.

آقا میرزاهادی خلف صدرالممالک، ملقّب به نصرت علی اردبیلی: عارف یگانه بود، در سال هزار و سیصد و شش وفات نمود، هفتاد متجاوز از سنین عصرش گذشه بود، در بلده قم در جوار حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام مدفون گشت.

بالجمله، بسیاری از امامزاده و علما و مجتهدین و اصحاب و مشایخ و عرفا و شعرا و سلاطین که عموماً واجب الزیاره اند در قم مبارکه مدفونند، لکن فقیر به همین قدر اکتفا نموده، به تطویل نپرداختم.

ص: 120

سلاطین معروف که در جوار حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام در قم مدفون می باشند.

شاه عباس ثانی صفوی، مدت شانزده سال سلطنت کرد، سنه هزار و هفتاد و هشت وفات یافت، در معصومه قم مدفون گردید.

و دیگر از ملوک قاجار فتحعلی شاه قاجار، الملقب به (خاقان مغفور) مدت سی و هشت سال و پنج ماه سلطنت کرد. سنه هزار و دویست و پنجاه در اصفهان از مرض سینه وفات یافت، عمرش شصت و چهار سال و چهار ماه بود، در قم مبارکه مدفون گشت.

محمد شاه قاجار بعد از مدت چهارده سال سلطنت، سه هزار و دویست و شصت و چهار در شمیران رحلت کرده و در معصومه قم مدفون گشت.

منابع تصحیح

33. انوارالمشعشعین فی ذکر شرافه قم و القمیّین، شیخ محمدعلی قمی (متوفای 1335 ه .ق.)، ج 1 _ 3، تحقیق: محمدرضا انصاری قمی، انتشارات کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی(ره)، قم، چاپ اول، 1381.

34. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، داراحیاءالتراث العربی، بیروت، لبنان، 1403 هق.

35. تاریخ قم، حسن بن محمد.

36. روح و ریحان، مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم، واعظ زاده تهرانی، تحقیق: علی رضا هزار، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، چاپ اول، بهار 1382.

37. روضات الجنات، میرزا محمدباقر موسوی خوانساری اصفهانی، تحقیق: اسدالله اسماعیلیان، مکتبه اسماعیلیان.

38. عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، جمال الدین احمد بن علی الحسینی معروف به ابن عتبه (متوفای 828 ه .ق.) مؤسسه انصاریان، 1417 ه .ق.

39. طبقات اعلام الشیعه، (نقباء البشر)، آقا بزرگ تهرانی، دارالمرتضی للنشر، مشهد، 1404 ه .ق.

40. گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، چاپخانه پیروز قم.

41. مجالس المؤمنين، قاضى نورالله شوشترى، كتابفروشى اسلاميه، 1365.

42. وسائل الشيعه، محمد عاملى (متوفاى 1104 ه .ق.) مؤسسه آل البيت: لاحياء التراث، قم.

ص: 122

اشعریان قم

اشاره

آقامیرزا محمد علی معلم حبیب آبادی

تحقیق و تعلیق

ناصر باقری بیدهندی

ص: 123

اشعریان از شیعیان عرب تبار قم شمرده می شوند. آنان همواره مورد توجه رسول خدا _ صلّی الله علیه و آله و سّلم و جانشینان بر حقّش بوده اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مناسبتی در باره آنان دعاکرد و فرمود: «اللّهم اغفر للاشعرییّن صغیرهم و کبیرهم»(1) خدایا کوچک و بزرگ اشعریان را بیامرز. و در جایی درباره برخی از آنان دعای خیر فرمود و به درگاه الهی عرض کرد: «اللّهم کثّر عدده و ولده» یعنی: بارالها فرزندان مالک را زیاد فرما.(2) و در روایتی دیگر فرمود: «نعم الحیّ الازد و الاشعریون و لایفرّون فی القتال و لایغلون، هم منّی و أنا منهم.»

دیگر حضرات معصومین علیهم السلام نیز به مناسبتهایی دعا و توصیفاتی ارزنده از آنان نموده اند. فی المثل امام صادق علیه السلام درباره عمران بن عبدالله فرمود: «هذانجیب من قوم نجباء، ما نصب لهم جبار الا قصمه الله اظلک الله یوم لا ظلّ الاّ ظلّه.»(3)

و در باره عیسی بن عبدالله فرمود: در ایام زندگی و پس از فرجام آن از ما اهل بیت علیهم السلام است.(4)

امام رضا علیه السلام درباره زکریابن آدم فرمود: او در امور دین و دنیا امین و مورد اعتماد است(5) و نیز فرمود: «اهل بیتک (الاشعریون) یدفع عنهم بک کما یدفع عن



---

1- 1. بحار الانوار، ج 60، ص 220.
2- 2. تاریخ قم، ص 268.
3- 3 . همان ص 2، رجال کشی طبق نقل جامع الرواه 642. «عمران نجیبی است از طایفه نجبا، هیچ ستمگری قصد آنها را نمی کند جز آنکه خدا او را هلاک می گرداند. و در جایی دیگر فرمود: از خدا می خواهم تو و خاندانت را در سایه رحمت خویش پناه دهد، آن روز که جز سایه او پناهگاه دیگری نیست.
4- 4 . رجال کشی، ص 625
5- 5 . بحار الانوار، ج 2، ص 251، وسائل، ج 27، روایت 33442.

بغداد بأبی الحسین علیه السّلام». و امام جواد علیه السلام برای او دعا کرده، وی را از یاران با وفای خویش خواند و پس از دریافت خبر مرگش فرمود، در روز ولادت و در هنگام مرگ و در روز رستاخیز رحمت الهی بر او باد ؛ به درستی که او عارف به حق زندگی کرده، صابر بر آن و برپادارنده فرایض الهی بود و بی هیچ کژی و کاستی از دنیا رفت. خداوند پاداش نیّت و تلاشش را به او عطا فرماید.(1) امام محمّد تقی علیه السلام در حق سعد بن سعد احوص از خدا درخواست کرد که جزای خیرش دهد.(2)

اینها نمونه ای از فضائل برخی از بزرگان این خاندان است، کسانی که مشمول دعای خیر نبی ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای بر حقّش قرار گرفته و افزون بر فضایل اخلاقی از نظر عددی نیز بالغ بر شش هزار تن شده(3) و جای جای مناطق تحت نفوذ سکونت خویش را مرهون خدمات و صفات والای خود نمودند و به نشر و ترویج و تبلیغ آیین تشیع همّت گماردند به گونه ای که تاریخنگاران گفته اند اشعریان نقش حیاتی و سرنوشت ساز در احیای تشیع در ناحیه قم داشته اند. شماری از بزرگترین رجال شیعه از میان ایشان برخاسته و گروهی از اعضای این خاندان از یاران مخلص و فداکار امامان محسوب می شده و مورد توجّه واکرام ویژه ائمّه قرار گرفته اند.

جالب توجّه اینکه این خاندان اصیل و معروف هر ساله دو بار مالیات می پرداخته اند. یکی همان که مأمورین عبّاسی به اجبار از آنان می گرفته اند. دوم آن را که با رضا و رغبت می پرداختند همان وجوهات شرعیه ای بود که برای امامان علیهم السلام می فرستادند و حتی بسیاری آنچه داشتند از مزرعه و خانه به ائمه علیهم السلام بخشیدند. این نشانگر علاقه و عشق سرشار آنان به موالی خود است.

از دیگر نکات جالب این خاندان اینکه هر گاه سادات و سلاله پیامبر و اوصیای آن حضرت علیهم السلام و شیعیان دچار گرفتاری از سوی حکام می شدند به سوی



---

1- 1 . اختیار معرفه الرجال، ص 503
2- 2 . تذکره مشایخ قم ص 46

3- 3 . تاريخ قم ص 240

مأوای اشعریان قم حرکت می کردند و در سایه پر برکتشان قرار می گرفتند.(1)

به هر تقدیر به پاس قدرشناسی و تشکر و ادای پاره ای بلکه قطره ای از قطرات اقیانوس بی کران خدمات و کوششهای بی دریغ اشعریان، این سفیران نور، بجاست کتابهای مستقل در باره آنان و کارهایشان ارائه شود. خوشبختانه تاریخنگار معاصر، حضرت آقای معلم حبیب آبادی(2) اسامی جمعی از چهره های متشخص و نامی آل اشعری را از کهن ترین و معتبرترین منابع موجود چون تاریخ قم (اثر حسن بن محمد بن حسن شیبانی قمی) و برخی مأخذ دیگر استخراج کرده است. ایشان بناداشته در فرصتی مناسب کتابی مستقل درباره حیات پرشکوه اشعریان و افتخارات جاویدشان تألیف کند. امیدوارم چنین توفیقی نصیب بنده گردد.

در پایان این دیباچه شاکر خداوند سبحان هستم که مرا توانایی و توفیق تحقیق و چاپ این یادداشتهای ارزنده(3) نصیب فرمود که بی مدد لطف او هیچ کاری از من ساخته نبود.

یارب از عین عنایت نظر کن که مرا نرود بی مدد لطف تو کاری از پیش

ناصر باقری بیدهندی



---

1- 1 . در این منابع اشعریان و فضائل ایشان سخن رفته است: تاریخ قم، باب پنجم، دایره المعارف تشیع ج 2، ص 198، دایره المعارف الاسلامیه الشیعیه، ج 2 ص 5، تاریخ مذهبی قم ص 35 به بعد، مجموعه رجالیه حجت الاسلام شفتی ترجمه بعضی از دانشمندان برخاسته از این خاندان را دارد. تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، ج1، ص 181 _ 118.

2- 2 . میرزا محمدعلی بن زین العابدین حبیب آبادی دانشمند پارسا و پاک نهاد، مورخی شهیر، محققی ناقد و ادیبی اریب بود که عمری با برکت داشت. وی تا هشتاد و هشت سال در این دنیا بزیست (تولد: اواخر محرم یا اوایل صفر 1308 قمری؛ وفات: 23 رجب 1396 ق.) و بیش از سی اثر ارزنده از خود به یادگار گذاشت که مشهورترین آنها کتاب مکارم الآثار است. زندگینامه خود نوشت ایشان در جلد پنجم مکارم الآثار آمده است. علاوه بر این منبع، شرح حال این عالم عامل در منابع زیر نیز آمده است:

مقالات معنوی، از خود او، ص 363؛ تذکره شعرای معاصر اصفهان، ص 458؛ کشف الخیبه از خود او، ص 122؛ عراضه الاخوان از خود او، ص 344؛ مؤلفین کتب چاپی، ج 4، ستون 181؛ مصفی المقال، ص 336. زندگانی آیه الله چهارسوئی، ص 144؛ و فرهنگ تراجم نگاران از اینجانب.
3- 3.این رساله در اختیار حضرت استاد علامه آیه الله حاج سید محمد علی روضاتی _ زید عزه _ بود که از طریق آقای جعفریان در اختیار بنده قرار گرفت.

بسم الله الرحمن الرحیم

اسامی برخی از اشعریین مستخرج ازترجمه تاریخ قم (1) و غیره.

اول مالک بن عامر (2) بن هانی و او اول کسی است از مردم یمن که به مکه آمده ایمان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و پس از آن به یمن برگشته با قوم خود هجرت به حجاز نمود و در عداد صحابه بزرگوار در آمد. و پس از وفات حضرت در روز جنگ مداین وی اول کسی است که اسب در فرات رانده و چندتن در عقب وی چنین کردند و به آن سبب پشت مردمان عجم شکست و اعراب بر آنها چیره شدند (3) و در ترجمه تاریخ قم در موضعی از آن کتاب اخراج خمس قبل از نزول آیه (4) آن را به همین مالک بن عامر نسبت داده (5) و در موضعی دیگر به ابومالک بن عامر بن شریح نسبت داده.

دویّم: فرزندش سائب بن مالک (6)، که در جنگ با قتله حضرت سید الشهدا علیه السلام با مختار همراه (7) و هم در رکاب او در جنگ با مصعب بن زبیر در زیاتین کشته شد. در وقت زوال روز دوشنبه 14 رمضان سنه 67 (8)

ص: 128

---

1- 1 . کهن ترین و معتبرترین و پرارزش ترین کتابی که درباره تاریخ قم نوشته شده است.
2- 2 . تعبیر از او به مالک الکبیر می کنیم، منه رحمه الله.
3- 3 . ر.ک: تاریخ قم، ص 268
4- 4 . آیه شریفه 41 انفال «واعلموا انّما غنمتم من شی ءٍ فانّ لله خمسه و للرسول ولذی القربی والیتامی و المساکین و ابن السبیل»
5- 5 . ر. ک: تاریخ قم، ص 278
6- 6 . زوجه اش عایشه دختر ابو موسی اشعری است. منه ره
7- 7 . اخبار الطوال، ص 307
8- 8 . تاریخ قم، ص 284

سیّم: فرزندش محمد بن سائب که پس از شهادت پدرش، مصعب بن زبیر وی را از حبس بیرون کرد و پس از چندین سال حجاج ملعون او را کشت. (1)

چهارم: سعد بن مالک که از وجوه و اشراف کوفه بود(2) و در زمان خلافت عثمان نزدیک او گواهی دادند که امیر کوفه ولید بن عقبه خمر خورده و بر او حد براندند.(3)

پنجم: فرزندش عبدالله بن سعد.(4)

ششم: برادرش احوص الکبیر بن سعد (احوص به حاء مهمله و معجمه هر دو روایت شده) این دو برادر «عبدالله» و«احوص»از معاریف عصر خود د ر کوفه بودند. بعد از شهادت پسر عمّشان محمد، حجّاج فرمود که همه آل مالک بن عامر از کوفه بیرون روند پس آن گروه از کوفه شدّ رحال کرده اولاد سائب به ماهَیْن فرو شدند (مقصود از ماهین، ماه الکوفه است که دینور و کرمانشاه بوده و ماه البصره که نهاوند باشد) و اولاد سعد (عبدالله و احوص) به طرف قم آمده(5) تا در سه ساعت و پنجاه دقیقه بر آمده از روز شنبه اول فروردین ماه قدیم، نوروز سنه 712 یزدگردی مطابق 26 شعبان سنه 94 هجری به زایچه ذیل به ناحیه قم آمدند و با خربندان و یزدان فاذار که در آن وقت سمت ریاست در آن ولایت داشتند عهود و مواثیقی بر تعاون همدیگر بستند و پس از چندی که این دو نفر وفات کردند(6)، اولاد آنها در مقام نقض عهد برآمده خواستند آنها را بیرون کنند لاجرم احوص که مردی شجاع و دانا بود به تدابیری آنها را کشته و درست خود و تبعه اش بر ولایت قم مسلط شدند(7) و سایر بنی اعمام و اخوان خود رابدان ناحیت طلب کردند و آنها روی بدان زمین نهاده همه در قم گرد آمدند. از آن جمله اولاد سائب که در ماهین بودند و عبدالرحمن و نعیم برادران عبدالله و ابوبکر و عمران و آدم و عمر فرزندان عبدالله و حمادبن ابوبکر

ص: 129

---

1- 1 . همان، ص 258-260

2- 2 . همان، ص 290

3- 3 . همان، ص 291

4- 4 . همان، ص 37.

5- 5. همان ص 260 و این عبدالله فرزندان بسیاری داشته است از آن جمله: 1- عبدالّرحمن 2- الیاس 3 - عبدالله 4 - شعیب 5 - عبدالملک 6- داود 7 - موسی 8 - عیسی 9 - یعقوب 10_ ابوبکر 11_ الیسع 12_ عمران 13_ آدم 14_ اسحاق 15_ ادریس 16_ محمد 17_ سعد 18_ عامر.

6- 6 . که وفات یزدان فاذار روز 30 مهرماه سنه

7- 7 . تاریخ قم، ص 253- 256

مذکور و غیره و نظر به دعایی که از حضرت رسول در حق مالک شده بود(1) اولاد و القاب آنها زیاد شد تا به حدی که شمار آنان که در کتاب انساب آنها نوشته شده به شش هزار رسید، سوای آنها که به سبب غیبت و انتقال و رحلت نامشان از نوشتن افتاد و مخصوصاً سه نفر از آنها (عبدالله مرقوم - حمزه - عامر) زیاده بر صد و بیست تن فرزند داشتند. عبدالله 42 تن، حمزه[بن الیسع] 42 تن، عامر [بن عمران] 41 تن و شمار اعقاب شش تن از آنها به سه هزار و ششصد رسید(2). از آن جمله از نژاد ابوبکر و الیسع و عمران و آدم و اولاد عبدالله مزبور دو هزار و چهارصد نفر و از دو فرزند احوص مذکور که یکی مالک و دیگری احوص هزار و دویست نفر و هکذا. و از بابت شجاعت و سخاوت اتفاقی که بایکدیگر داشتند امور دیوانی قم را خود اداره نموده و هیچ وقت حاکمی بیگانه بر آنها مسلّط نبود و برخی از آنها خود بدون مانع و واسطه با دربار خلافت عباسی راه داشته امور دولتی محل خود را فیصل می دادند. و همه آنان شیعه و غالبا روات اخبار اهل بیت _ علیهم السلام _ بودند چنانچه دوارده پسر عبدالله بن سعد از روات حضرت صادق علیه السلام و زیاده از صد نفر از اولاد عبدالله و احوص و سایب بن مالک و نعیم بن سعد از باقی ائمه روایت کرده اند که در کتب رجال اسماء بسیاری از آنها عنوان شده و ما اینجا یاد می کنیم.

و علی الجمله مکانت و منزلتی بزرگ از این سلسله در آن اعصار در عراق عجم در قلوب مردم به هم رسیده بود. و اصل سبب شهر شدن قم و جدا شدن از تابعیّت اصفهان همین خانواده بودند(3). زیرا که ناحیت قم در اصل شامل چندین بلوک و دیه و مزرعه بوده و پس از ورود این جماعت اشعریّون بدان سرزمین در جایی که اینک شهر قم است هفت دیه به نام مَمّجان، قزدان(قزوان)، مالون، جمر [=کمر]، سکن، جلنباذان، کُمیدان(4) بوده و بعد از تمکّن و استیلاء آنان بر آنها کثرت عُدّت و عِدّت



---

1- 1 . حضرت در باره او دعا کرده فرمود: اللهم کثر عدده و ولده یعنی خدایا عدد فرزندان ملک را بسیار گردان. تاریخ قم، ص 268.
2- 2 . تاریخ قم ،ص 240-241.
3- 3 . تاریخ قم، فصل دوم ،ص 28.
4- 4 . تاریخ قم ،ص 23

ایشان موجب این شد که آنها به یکدیگر پیوسته و مُحاط بر حصاری گردید و صورت شهریت به خود گرفت(1). آن وقت همه آنها را به نام دیه بزرگتر کمیدان خوانده که در طرف مشرق نسبت به باقی دیهات واقع شده بود و بعد آن تخفیف در لفظ و تعریب آن «قم» گردید و اسماء دیهات مزبوره اسماء محلات شهر شد. بعد از آن آن را از اصفهان جدا کرده و در دفتر مالیات دولتی، شهر مستقل اش نمودند و هر یک از آنها دارای اموال کثیره و مزارع و قوای عدیده گردیدند. و این مرتبه و منزلت عدت و عدت اشعریون تا حدود دویست و هشتاد سال که حوالی سیصدو هفتاد و اندی هجرت باشد و سخاوت و ضیافت و اتفاق ایشان تغییر نکرده بود، باقی بود. و از آن پس در اثر تغییر اخلاق و احوال اوضاع ایشان به هم خورده و آن منزلت و مقام اولیه ایشان از بین رفت. نعوذ باللّٰه من سخطه و امتحانه

هفتم؛ آدم اول بن عبدالله که بعد از ورود به قم رُستاق قاسان برای معاش او معین شده و در رجال است.(2)

هشتم؛ ابراهیم بن حسن بن عامر که در احیاز(3) خراج مالیاتی نام او ذکر شده.(4)

نهم؛ ابراهیم بن شاذوکه، که نام وی مالک بن محمد بوده.(5)

دهم؛ ابراهیم بن الیسع، که وقتی، زمین قم را برای تعیین مالیات مساحت کرده و اثری پسندیده از خود برجای نهاد.(6)

یازدهم؛ ابوبکربن عبدالله، که گفتمیم اولاد بسیار داشته و پس از ورود به قم رستاق فراهان را به وی دادند.(7)



---

1- 1 . تقویم البلدان ،ص 410

2- 2 . از اصحاب امام صادق علیه السلام و پدر زکریا بن آدم است. تاریخ قم ،ص 263؛ رجال طوسی 142.

3- 3 . مقصود از احیاز اینکه برخی از مزارع و قرای را قسمت نموده و به یکی از آنها داده اند و او از هر شعبه ئی که بوده می گفته اند حیز فلان از آل فلان. پس ممکن بوده جند نفر از اعقاب شخص معروفی دارای چیزهایی بوده باشند که در این وقت می گفته اند حیز آل فلان و بعد از آن

می گفته اند قوم او فلان و فلان و نام حیزها را که به منزله کدخداها مثلاً بوده اند ذکر می کرده اند. منه رحمه الله

4- 4 . تاریخ قم، ص 160

5- 5 . همان، ص 104

6- 6 . تاریخ قم، ص 104

7- 7 . همان، ص 241

دوازدهم؛ ابو جُرَیر زکریا(1) بن ادریس، که در کتب رجال عنوان شده.(2)

سیزدهم؛ ابو القاسم بن ابو الصدیم حسین، که در زمان معتضد عباسی ضیعتهای اولاد آدم ابن عبدالله در دست او بوده.(3)

چهاردهم؛ ابوعلی احمد بن اسحاق، که در رجال است.(4)

پانزدهم؛ احمد بن محمد که در احیاز مالیاتی است.

شانزدهم؛ ابو جعفر احمد بن محمد که در رجال است.(5)

هفدهم؛ ادریس بن عبدالله که در کتب رجال است.(6)

هیجدهم؛ اسحاق بن احوص الکبیر که اولاد او حیز در مالیات داشته اند .(7)

نوزدهم؛ اسحاق بن سعد، که اولاد او حیزی داشته اند.(8)

بیستم؛برادرش احوص بن سعد که نیز حیزی اولادش داشته اند.(9)



---

1- 1 . از اصحاب أبی عبدالله و أبی الحسن الاول و أبی الحسن الثانی و از اعیان اشعریان قم بوده است.

2- 2 . از جمله در این منابع: اتقان المقال، ص 190 ؛ اعیان الشیعه، ج 7، ص 64 ؛ بهجه الامال، ج 4، ص 201 ؛ تنقیح المقال، ج 1، ص449 ؛ جامع الرواه، ج 1 ص 332 ؛ جامع المقال، ص 69 ؛ رجال ابن داود، ص 98 ؛ رجال النجاشی، ص 123 ؛ مجمع الرجال، ج 3، ص 58 ؛ معالم العلماء، ص 53 ؛ معجم الثقات، ص 285 ؛ معجم رجال الحدیث، ج 7، ص 275 و 21 ص 81 ؛ منتهی المقال، ص 137 ؛ منهج المقال، ص 149 ؛ نقد الرجال، ص 129 ؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 199

3- 3 . تاریخ قم، ص 160 و 40

4- 4 . پیشوای دانشمندان قم و از یاران مخصوص امام حسن عسکری علیه السلام بود که بارها خدمت امامان عصر خود رسید و از ثقات راویان و محدثین است که نزد اهل بیت جایگاه والایی داشته است. این بنده کتابی مستقل تحت عنوان احمد بن اسحاق امین امامت نوشته که در سال 1376 توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.

5- 5 . احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله، شیخ القمیین که بسیار متنفذ و معنون بوده و در زمره اصحاب امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بوده است. تألیفات ارزنده ای نیز داشته است. رجال علامه، ص 13-14، فهرست شیخ، ص 25؛ رجال برقعی، ص59، رجال کشی، 512. رجال شیخ طوسی، 336.

6- 6 . از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام و از اعلام امامیه و فردی موثق و دارای کتاب بوده است. رجال النجاشی، ص 104؛ رجال علامه ص 13، ابن داود، ص 389.

7- 7 . تاریخ قم، ص 159

8- 8 . همان، ص 159

9- 9 . همان، ص 159

بیست و یکم؛ ایوب بن موسی که میدانی به نام او در نزدیکی دروازه عراق که آن را دروازه نصر بن عامر اشعری و نیز درب جبانه می گفته اند بوده.(1)

بیست و دویم؛ بذین بن ابوخالد که نام او زکریا بن مالک در احیاز است(2) و باغاتی به نام بنین بن زکریا مزبور نیز معروف بوده که شاید هر دو(یعنی بذین و بنین) یکی باشد.

بیست و سیم؛ ابوبکر بکجه بن عمران بن ابوبکر که پلی بر در مسجد جامع به نام او بوده.(3)

بیست و چهارم؛ بکربن عبدالرحمن بن مالک که با احوص الکبیر پسر عمّش از کوفه به طرف قم آمدند.(4)

بیست و پنجم؛ جعفر بن سعد که در احیاز مالیات است.(5)

بیست و ششم ؛ حسن بن محمد بن عمران که کاریز طریق ناهید را از سلمه همدانی خریده.(6)

بیست و هفتم؛ ابو علویه حسن بن یحیی که میدانی در محله کمیدان در پای قصری به نام او معروف بوده.(7)

بیست هشتم؛ ابو صدیم حسین بن علی که در سنه 265 مسجد جامعی در بیرون شهر ساخته و منبراز مسجد دزیل بدانجا آورد.(8)

بیست و نهم؛ حماد بن ابوبکر که پس از ورود به قم رستاق ساوه را بدو دادند.(9)

سی ام؛ حمزه بن الیسع،از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده و اوست که در نزد هارون الرشید رفته و قم را از اصفهان جدا کرده، آنرا کوره ای مستقل گردانیدو منبر در مسجد جامع آن بنهاد(10) و خراج زمین آن را برای تعیین مالیات پیمایش کرده



---

1- 1 . همان، ص 27

2- 2 . تاریخ قم، ص 159
3- 3 . همان، ص 27
4- 4 . همان، ص 246
5- 5 . تاریخ قم، ص 159
6- 6 . همان، ص 86
7- 7 . همان، ص 27
8- 8 . همان، ص 37
9- 9 . همان، ص 263
10- 10 . منبر داشتن شهری علامت استقلال آن شهر از لحاظ خراج و امور دیگر بوده است. نک: تاریخ مذهبی قم، ص 118

و این اول مساحتی است که آنجا به عمل آمد. هر سال آن را در عهده گرفت و در واقع والی قم شد و پس از او فرزندش علی و پس از او عامر والی شد.(1)

سی و یکم؛زکریا بن سعد که در احیاز است.(2)

سی و دویم؛ ابو یحیی زکریا بن آدم که در رجال است.(3)

سی و سیم؛ برادرش اسحاق بن آدم که در رجال است.(4)

سی و چهارم: آدم بن اسحاق مرقوم که در رجال است.(5)

سی و پنجم؛ سعد بن مالک که نهر سعد(6) را در میان شهر قم جاری کرده و همچنین مزرعه سعد آباد بیرون دروازه طرف ری را در قم احداث کرده و حمزه اصفهانی در تاریخ اصفهان گفته که حمزه منبر در مسجد دزیل نهاده(7)، در مسجد جامع و منبر مسجد جامع را در سنه 195 نهادند.

سی و ششم؛ سهل بن ابراهیم در احیاز مالیاتی.(8)

سی هفتم؛ شعیب بن عبدالله که سرایی در محله کمیدان بنام او معروف(9) و چندی منزل حکّام و ولات قم بوده، و قریه شعیب آباد را او احداث کرده.(10)

سی و هشتم؛ عامر ابن عمران که در آخر سنه 192 هارون رشید او را والی قم نمود و پس از مراجعت به قم شروع به مساحت اراضی آن جهت مالیات کرد و قبل از انجام



---

1- 1 . همان، ص 28 و رجال طوسی، ص 178_ 347 ؛ رجال النجاشی، ص 90(ضمن ترجمه فرزندش احمد).
2- 2 . همان، ص 159
3- 3 . از عالمان و محدثان بزرگ شیعه و نزد امام رضا علیه السلام منزلتی ویژه داشت. درباره او علاوه بر مجمع الرجال، ص 123 رجال ابن داود، ص51 کتاب زکریا بن آدم اشعری به قلم آقای سید سیف الله نحوی.

4- 4 . از راویان قم و از اصحاب امام رضا علیه السلام است و کتابی داشته است، رجال النجاشی، ص 73؛ رجال ابن داود، 51، فهرست شیخ، ص15.
5- 5 . از بزرگان ثقات اسلامی و عدول راویان قم است. رجال النجاشی، ص 105؛ الخلاصه ص 13، فهرست طوسی، ص 16، رجال ابن داود؛ مجمع الرجال 1/13.
6- 6 . در کتاب قم چند بار از نهر سعد یاد می شود. نک: ص 33، 50، 52، 54، 59، 228.
7- 7 . احتمال دارد که به جای، درزبل ؛ دربل صحیح باشد در صفحه 251 تاریخ قم به صورت دربل آمده است.
8- 8 . تاریخ قم، ص 159
9- 9 . همان، ص 40
10- 10 . همان، ص 59

آن در سنه 193 وفات کرد. و این مساحت دویم بود که برای تعیین مالیات در اراضی قم نمودند. و نام این عامر و حکایتی از او با هارون الرشید در تاریخ اصفهان مافرّوخی ذکر شده.

سی ونهم ؛ عبدویه بن عامر بن سعد، که پلی به غایت محکم و عالی در رطه قم بنا نهاده و به نام او معروف شده.(1)

چهلم؛ ابو علی محمد بن عیسی که در رجال است و کاریزی احداث کرده.(2)

چهل و یکم؛ فرزندش عبدالله (بنان) بن محمد که در رجال است.(3)

چهل و دویم؛ فرزند زاده اش ابراهیم بن علی بن محمد که تفصیل بخش کردن آب کاریزهای قم در سنه 286 یزدگردی مطابق 304 یا 305 قمری از او روایت شده.(4)

چهل و سیم؛ طلحه بن عبد الله بن سائب که اولاد او حیزی در مالیات داشته اند.(5)

چهل و چهارم؛ عمر بن سائب که از جانب مختار والی ری و همدان بود.(6)

چهل و پنجم؛ عیسی بن سعد که در احیاز است.(7)

چهل و ششم؛ قتیبه بن عبدالرحمن که با احوص الکبیر به قم آمدند.(8)

چهل و هفتم؛ مالک بن احوص الکبیر که مزرعه مالک آباد سراجه(9) را در آوارده و بعد از وفات عمش عبدالله به وصایت او رئیس سلسله بوده چنانچه عبدالله پس از وفات برادرش احوص الکبیر به وصایت وی این سمت را داشته.(10)

چهل و هشتم؛ مالک بن سعد که نهر قورج را برای قریه برز آباد بلوک طبسشقوران



---

1- 1 . تاریخ قم، ص 27

2- 2 . از اعیان اشعریان قم و از اصحاب امام رضا و أبی جعفر ثانی علیهما السلام و دارای کتابی بوده است. ر.ک: رجال علامه، ص154. رجال النجاشی، ص238.

3- 3 . به احادیثش اعتماد کرده اند، تنقیح المقال، ج 1 ص 184.

4- 4 . تاریخ قم، ص 51

5- 5 . همان، ص 160

6- 6 . همان، ص 287

7- 7 . همان، ص 159

8- 8 . تاریخ قم، ص 246

9- 9 . سراجه رستاق یعنی بلوکی است از قم دارای چندین دیه و مزرعه. وجه تسمیه آن که در اول اهالی این بلوک عمارتی بنا نهاد، و گفتند سرایچه و بعد از تعریب سراجه شده. منه رحمه الله

10- 10 . تاریخ قم، ص 260

احداث کرده.(1)

چهل ونهم؛ مالک بن سعد که کاریزی در آورده.(2)

پنجاهم ؛ عبد شمس بن هانی.(3)

پنجاه و یکم؛ اسلم بن هانی و این هر دو برادران عامراند ودر موقعی که برادرزاده شان مالک خواست تا از یمن به مکّه آید و به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آرد آنها وی را بگرفتند و بسی آزار کردند و او حرف آنها را نشنیده و به مکه آمد و مسلمان شد.(4)

پنجاه و دویم: متوکه بن اسحق که در احیاز مالیاتی است.(5)

پنجاه و سیم: محمد بن احوص که در احیاز است.(6)

پنجاه و چهارم: محمد بن اسحق که در احیاز است.(7)

پنجاه و پنجم: محمّد بن سهل که در رجال است.(8)

پنجاه و ششم: محمّد بن یسع که خانه داشته و از سیل خراب شده.(9)

پنجاه و هفتم: مرزبان بن مالک که اولاد او حیزی داشته اند.(10)

پنجاه و هشتم: مصقله بن اسحق که در احیاز است.(11)

پنجاه و نهم: موسی بن عبدالله که در رجال است و اول کسی است که در قم اظهار مذهب شیعه نموده و پس از آن دیگران بدو اقتداء کردند.(12)



---

1- 1 . همان، ص 51
2- 2 . همان، ص 40
3- 3 . همان، ص 267
4- 4 . همان مصدر و همان صفحه
5- 5 . همان، ص 159
6- 6 . همان، ص 159

7- 7 . همان، ص 159
8- 8 . از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما سلام بوده و کتابی ویژه در رسائلی که از امام هشتم سئوال کرده ترتیب داده و از سخنان بزاشی بر می آید که در نقل روایت مورد اعتماد است. از او 72 حدیث در کتب اربعه نقل شده است. تنقیح المقال، (من نتائج التنقیح)، ج1 ص 138؛ رجال ابی داود، ص 316
9- 9 . تاریخ قم، ص 36
10- 10 . همان، ص 159
11- 11 . همان، ص 159
12- 12 . تنقیح المقال، ج 3، ص 257؛ رجال طوسی، ص 307؛ تاریخ قم ، ص 277_279

شصتم: نعیم بن سعد که پس از تمکّن برادر خود عبدالله به امر او به قم آمد.(1)

شصت و یکم: محمد بن احوص الکبیر که اولاد او حیزی داشته اند.(2)

شصت و دویم: حسین بن سعد که اولاد او حیزی داشته اند.(3)

شصت و سیم: سعد بن احوص که اولاد او را حیزی بوده.(4)

شصت و چهارم: عامر بن سعد که اولاد او حیزی داشته اند.(5)

شصت و پنجم: عبدالرحمن بن عبدالله که کاریزی با برادرش محمد داشته اند و پس از ورود به قم رستاق طبرش را به وی دادند و احوال او در رجال است.(6)

شصت و ششم: برادرش عمران بن عبدالله که اولادش حیزی داشته اند.(7)

شصت و هفتم: محمد بن حسن گواه ورقه.

شصت و هشتم: محمّد بن مالک که اولاد او حیزی داشته اند.(8)

شصت و نهم: موسی بن احوص الکبیر که اولاد او حیزی داشته اند.(9)

هفتادم: یسع بن عبدالله که اولادش حیزی داشته اند.(10)

هفتاد و یکم: یحیی بن عمران که از معتصم خواهش کرد تا دستوری دهد که اعراب شمشیرهایشان را حمایل کنند و او اذن داد. چون در سابق یکی از خلفا بر اعراب خشم گرفته و برای انتقام حکم کرد تا هیچ کس از عرب شمشیر حمایل نکند که ذلتی بر ایشان باشد و یحیی این ذلت را از آنها برداشت.(11)

هفتاد و دویم: یسع بن حمزه که در سنه 225 زمین قم را برای مالیات پیمایش کرد و این مساحت چهارم بود و سیم را علی بجا آورد.(12)

هفتاد و سیم: عامر که خانه یزد بن نار مجوسی را در قم خریده و آن را دار الخراج

1- 1 . تاریخ قم، ص 246
2- 2 . همان، ص 159
3- 3 . همان، ص 159
4- 4 . همان، ص159
5- 5 . همان، ص 159
6- 6 . همان، ص 159
7- 7 . همان، ص 160
8- 8 . همان، ص 159
9- 9 . همان، ص 159
10- 10 . همان، ص 160
11- 11 . همان، ص 280
12- 12 . همان، ص 29 و 102

قرار داد.(1)

هفتاد و چهارم: یسع بن عبدالله که میدانی در قم به نام او بوده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده.(2)

هفتاد و پنجم: حسن بن علی که دروازه جبال شهر قم به نام او معروف بوده.

هفتاد و ششم: حسن بن سعد که میدانی در محله قزدان به نام او بوده.(3)

هفتاد و هفتم: ابوعلویه حسین بن یحیی که پلی به نام او بوده.(4)

هفتاد و هشتم: سعد بن سعد که در رجال است.(5)

هفتاد و نهم: سهل بن یسع که در رجال است.(6)

هشتادم: علی بن حمزه که پس از پدرش والی قم شد.

هشتاد و یکم: محمّد بن عبدالله که با برادرش عبدالرحمن کاریزی داشته اند.(7)

هشتاد و دویم: علی بن آدم الاول که با اسحق کاریزی داشته اند.(8)

هشتاد و سیم: مرزبان بن عمران که در رجال است.(9)

هشتاد و چهارم: سعد بن سعد بن عبدالله که با محمد بن عیسی بن عبدالله کاریزی داشته اند.(10)

هشتاد و پنجم: موسی بن یعقوب که کاریزی داشته.(11)



---

1- 1 . همان، ص 102 و 38
2- 2 . همان، ص 27
3- 3 . همان، ص 27

4- 4 . در همین کتاب تاریخ قم سطر یازدهم، ابوعلویه الحسن نیز ضبط شده است.
5- 5 . از اصحاب و راویان امام رضا و امام جواد علیهماالسلام است و فردی است که به اتفاق علما ثقه و عادل بوده و دارای کتاب مبوب بوده است. رجال النجاشی، ص 179، جامع الرواث، ص 352
6- 6 . سهل بن یسع بن عبدالله بن سعد از جمله راویان مورد اعتماد است که رجال شناسان درباره او «ثقه ثقه» می نویسند. از زمره راویان امام موسی کاظم و امام رضاعلیهماالسلام و شاگردان فراوان و کتابی مشهور داشته است. معجم رجال الحدیث، ج 8 ص 355. مجمع الرجال 3/18، رجال ابن داود، ص 181
7- 7 . تاریخ قم، ص 41
8- 8 . همان، ص 41
9- 9 . از زمره اخیار و شیعیان قم بوده است. وی از امام هشتم علیه السلام سؤال می کند آیا من از شیعیان شما هستم و نامم نزد شما مضبوط و مکتوب است؟ حضرت فرمود: آری و از این طریق بر شایستگی او مهر تأیید زد. رجال کشی، ص 795؛ مجمع الرجال ج 6، ص 82؛ رجال ابن داود، ص 343؛
10- 10 . تاریخ قم، ص 41
11- 11 . همان، ص 41

هشتاد و ششم: آدم الثانی بن علی که کاریزی داشته.(1)

هشتاد و هفتم: برادرش محمّد بن علی که با آدم الثانی کاریزی داشته اند.(2)

هشتاد و هشتم: آدم بن علی بن آدم الثانی که با برادرش محمد کاریزی داشته اند.(3)

هشتاد و نهم: محمّد بن علی که با برادر مرقوم خود آدم کاریزی داشته اند.(4)

نودم: سعد بن عامر که با برادرش محمّد کاریزی داشته اند.(5)

نود و یکم: برادرش محمّد بن عامر که با برادر مرقوم خود سعد کاریزی داشته اند.(6)

نود و دویم: اسمعیل بن عیسی که کاریزی داشته.(7)

نود و سیم: سعد بن زیاد بن مالک الکبیر که کاریزی به نام او بوده.(8)

نود و چهارم: محمد بن علی بن ابراهیم که دیوانی در سنه 247 در قسمت آب کاریزها داشته.

نود و پنجم: یعلی بن حمّاد که مزرعه یعلی آباد را احداث کرده.

نود و ششم: عبدالله بن عامر به عبدویه که گواه صحت ورقه مالیاتی قم در شعبان سنه 255 بوده.

نود و هفتم: احمد بن اسحق گواه ورقه.

نود و هشتم: سعد بن محمّد بن حسن گواه ورقه.

نود و نهم: عیسی بن محمّد بن احمد بن محمد گواه ورقه.

صدم: عبدالله بن حسن گواه ورقه.

صد و یکم: محمّد بن سعد که اولادش حیزی داشته اند.(9)

صد و دویم: مطرف بن موسی که در احیاز است.(10)

ص: 139

---

1- 1 . همان، ص 41
2- 2 . همان، ص 41
3- 3 . همان، ص 41
4- 4 . همان، ص 41
5- 5 . همان، ص 41
6- 6 . تاریخ قم، ص 41
7- 7 . تاریخ قم، ص 41
8- 8 . تاریخ قم، ص 41
9- 9 . تاریخ قم، ص 158
10- 10 . همان، ص 159

صد و سیم: خزرج بن سعد که در احیاز است.(1)

صد و چهارم: احمد بن حمّاد که در احیاز است.(2)

صد و پنجم: برادرش عبدویه بن حمّاد که در احیاز است.(3)

صد و ششم: عمّ ایشان معاویه بن ابوبکر که در احیاز است.

صد و هفتم: برادرش عبدالله بن ابوبکر که اولادش حیزی داشته اند.(4)

صد و هشتم: حمزه بن یسع که در احیاز است.(5)

صد و نهم: عامر بن عبدالله که اولادش پس از ورود به قم رستاق دور آخر را بدو دادند و حیزی داشته.

صد و دهم: نواده اش ابوغسّان مالک بن علی بن عامر که در احیاز است.(6)

صد و یازدهم: فرزندش عبدیل بن مالک که در احیاز است.(7)

صدو دوازدهم: برادرش ابوعبدالله حسین بن مالک که در احیاز است.(8)

صد و سیزدهم: موسی بن خزرج که از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فاطمه معصومه علیها السلام در حین ورود به قم در خانه او آمده و روایت می کند از او برادرش احمد.(9)

صد وچهاردهم: برادرش احمدبن خزرج که از برادرمرقوم خود موسی روایت کرده.

صد و پانزدهم: احمد بن حمزه که در رجال است.(10)

صد و شانزدهم: اسحق بن عبدالله که در رجال است.(11)



---

1- 1 . همان، ص 159
2- 2 . همان، ص 160

3- 3 . همان، ص 160
4- 4 . همان، ص 160.
5- 5 . همان، ص160.
6- 6 . همان، ص 160.
7- 7 . همان، ص 160
8- 8 . همان، ص 160
9- 9 . بحار، ج 60، ص 219؛ «و محرابی که فاطمه علیهاالسلام نماز کرده است در خانه ای از سرای موسی ابن خزرج، تا به اکنون ظاهر است»: ترجمه کتاب قم، ص 214
10- 10 . فرزند یسع بن عبدالله صاحب کتابی به نام نوادر و از راویان بسیار موثق که در کتب اربعه 19 حدیث از او نقل شده است. وی از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهماالسلام است
11- 11 . اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری را از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهماالسلام است و کتابی داشته و فردی موثق است. رجال النجاشی، ص 73؛ تنقیح المقال (من نتائج التنقیح)، ص115-114، رجال ابن داود، ص52

صد و هفدهم: اسمعیل بن آدم که در رجال است.(1)

صد و هیجدهم: علی بن اسحق که در رجال است.(2)

صد و نوزدهم: عمران بن محمد که در رجال است.(3)

صد و بیستم: عیسی بن عبدالله که در رجال است.(4)

صد و بیست و یک: عیسی بن موسی بن طلحه که محمد بن حسن صفار راوی معروف آزاد کرده او بود.(5)

صد و بیست و دو: فرزندش علی بن عیسی که از جانب معتصم عامل قم بوده و در آن سال قم را برای مالیات مساحت کرده و این مساحت سیم است.(6)

صد و بیست و سه: فرزندش محمد بن علی که در رجال است.(7)

صد و بیست و چهار: ابوجعفر محمد بن احمد بن یحیی که در رجال است.(8)

صد و بیست و پنج: حسن بن عبدالله که در احیاز است.(9)

صد و بیست و شش: ابوعبدالله حسین بن محمد بن عامر که در رجال است و ابن



---

1- 1 . از اعیان قم و دارای کتابی بوده است. رجال النجاشی، ص 27؛ الخلاصه، ج 1، ص 9؛ تنقیح المقال (من نتائج التنقیح)، ج1، ص126.
2- 2 . فرزند عبدالله بن سعد از راویان موثق و دارای کتابی روان است.
3- 3 . از راویان ثقه واکابر عدول قم است که از امام رضا علیه السلام روایت کرده است و دارای کتابی بوده است. مجمع الرجال، ج 4، ص 272؛ رجال ابن داود، ص 263
4- 4 . از راویان موثق و عادل قم از یاران امام رضا علیه السلام بوده و از حضرتش روایت می کند. رجال کشی، ص 281؛ مجمع الرجال،ج 45 ص،302_304؛ رجال ابن داود، ص 268

5- 5 . تاریخ قم، ص 160
6- 6 . همان، ص 160
7- 7 . محمد بن علی بن عیسی قمی (=طلحی) نک: رجال النجاشی، ص 371؛ فهرست طوسی، ص 148و155؛ رجال طوسی، ص 422؛ الخلاصه ج 1، ص 160
8- 8 . رجال طوسی، ص 493؛ رجال النجاشی، ص 348؛ فهرست الطوسی ،ص 148و155؛ الخلاصه ج 1، ص 146
9- 9 . او را حسین هم نوشته اند که دو نفر باشند و شاید هم یکی باشند. منه رحمه الله

قولویه از او روایت می کند.(1)

صد و بیست و هفت: شعیب بن ابوبکر که در رجال است.

صد و بیست و هشت: عبدالملک بن عبدالله که در رجال است.(2)

صد و بیست و نه: ابویعلی حمزه بن یعلی که از محمد روایت کرده.(3)

صد و سی: محمد (شنبوله) بن حسن بن ابوخالد و که در رجال است و موسی المبرقع در خانه او دفن شده.(4)

صد و سی و یک: ابوالحسن موسی بن حسن بن عامر که در رجال است.(5)

صد و سی و دو: اسمعیل بن آدم که در رجال است.(6)

صد و سی و سه: جعفر بن محمّد که در رجال است.(7)

صد و سی و چهار: حسن بن محمّد که در رجال است و او را حسین(8) به تصغیر هم نوشته اند.

صد و سی و پنج: محمد بن اسحق که در تعلیقه در ترجمه حسن بن عبدالصمد حکایتی راجع به زکریا از او نقل می کند.



---

1- 1 . این راوی ثقه از مشایخ کلینی بوده است. رجال طوسی، ص 493؛ رجال النجاشی، ص 66؛ الخلاصه، ص 52
2- 2 . از اصحاب امام صادق علیه السلام می باشد. رجال طوسی،ص 234؛ رجال برقی، ص 24.
3- 3 . امام رضا و امام جواد علیهماالسلام را ملاقات کرده و از آن دو امام روایت نقل می کند و فردی موثق و دارای اعتبار است. کتابی نیز داشته است. رجال النجاشی، ص 141؛ الخلاصه، ص 53
4- 4 . علی لتحقیق موسی مبرقع به قم نیامده است و فرزند او محمد بن موسی است که در سرای محمد بن حسن بن ابی خالد اشعری ملقب به «شنبوله» به خاک رفته است. نک: ترجمه تاریخ قم نسخه خطی شماره

2472 کتابخانه ملی تهران، تربت پاکان ج 2، ص 78؛ منتقله الطالبیه، ص 253 چاپ نجف؛ النقض، ص 322؛ یوسف آل محمد، از اینجانب.

5- 5 . از اعلام امامیه و دانشمندی کثیر التألیف و از اصحاب عبدالصالح علیه السلام بوده است. رجال النجاشی، ص 406؛ رجال طوسی، ص 138و515؛ الخلاصه، ج 1، ص 166؛ و فهرست طوسی، ص164. معجم رجال الحدیث، ج19، ص49

6- 6 . از بزرگان اشعریان قم و دارای کتابی بوده است. رجال النجاشی، ص 27؛ الخلاصه، ج 1 ص 9

7- 7 . دارای کتابی بوده است. رجال ابن داود، 88، فهرست شیخ، ص 43؛ بشاره المؤمنین، ص 101.

8- 8 . حسین بن محمد بن عامر

صد و سی و شش: عبدالله بن عامر بن عمران که در رجال است.(1)

صد و سی و هفت: محمد بن عبدالله بن عیسی که در رجال است.(2)

صد و سی و هشت: عبدالرحمن بن محمد که در رجال است.(3)

صد و سی و نه: عبدالصمد بن محمد که در رجال است.(4)

صد و چهل: احمد بن حمزه بن عمران که در رجال است (در ضمن جدش عمران).

صد و چهل و یک: عیسی بن ابوبکر که در رجال است.(5)

صد و چهل و دو: موسی بن ابوبکر که در رجال است در ضمن برادر مرقومش

صد و چهل و سه: ابوطاهر محمد بن حمزه که در رجال است.(6)

صد و چهل و چهار: احمد بن مالک که از ابراهیم بن ابومحمود روایت می کند.

صد و چهل و پنج: فرزندش حسن بن احمد که روایت می کند از پدرش و از او علی بن بابویه.

صدو چهل و شش: ابوعامر عُبَید بن مسلم(7) بن حصار بن حرب بن عامر که پسر عّم عامر باشد. در ترجمه تاریخ قم و منهج المقال و منتهی المقال جلد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و جلد خلفاء ناسخ که اینک حاضر و آنچه در انساب و ااحوال این صد و چهل و شش نفر و باقی دیگر نوشته شده و می شود و از آنها استخراج و اختصار شده به اندازه پی نژاد آنان را مغشوش و درهم و برهم نوشته که تقریباً چیزی درست از آن نمی توان فهمید و آن چه اجمالاً بعد از تأمل زیاد گرچه مطمئن به درستی آن نمی توان شد به نظر این فقیر رسدی این که این ابوعامر همان

1- 1 . از رؤسای راویان و فردی مورد اعتماد بود، کتابی به نام نوادر داشته است و از احمد بن اسحاق روایت می کند. رجال النجاشی، ص 218؛ الخلاصه، ج 1 ص 111

2- 2 . تنقیح المقال، ج 3، ص 139.

3- 3 . رجال الطوسی، ص 419

4- 4 . از اصحاب أبی الحسن الثالث علیه السلام محسوب می شود. تنقیح المقال، ج 2 ص 154

5- 5 . عیسی بن بکر بن عبدالله بن سعد اشعری نک: رجال الطوسی، ص 127

6- 6 . رجال النجاشی، ص 460؛ الخلاصه، ج 1 ص 187؛ رجال الطوسی، ص 426

7- 7 . عبید بن سلیم بن حضار و در جمهره انساب العرب ص 397: هضّار

است که در روز حُنَین بعد از هزیمت طایفه هَوازن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رأیتی برای او بست و وی را عقب گریختگان به اوطاس که نام زمینی است در حجاز فرستاد و او با برادرزاده خود ابوموسی عبدالله بن قیس(1) بن مسلم(2) بدانجا رفته و پس از ورود به جنگ در سنه 8 در اوطاس کشته شد(3) و بنابر این ابوموسی را که پسر عم مالک نوشته اند تقریبی است و تحقیقا خانواده عمّ هم می شوند. و در این صورت عامر فرزند هانی بن حضاد بن حرب بن عامر خواهد شد. و هرگاه پس از این احوال این سلسه از این مسّوده به جایی دیگر نقل شود باید در شمار انساب روی نام هر کسی چهار عدد زیادتر از آنچه نوشته شده مرقوم دارد یعنی عامر را پنجم و عامر ذاحزان بن وائله بن جماهر بن هکذا و این سلسله از نژاد اشعریین عبدشمس (سباء الاکبر) بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن حضرت هود نبی عامر بن شالخ بن اوفخشد بن سام بن نوح بن الملک بن متوشلخ بن خنوه بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم(علیه السلام) هستند.

و برخی گفته اند که آنها از نژاد اشعریین بن سباء الاکبر نیستند بلکه از نژاد اشعربن ادد بن زید بن کهلان بن سباء الاکبراند. یعنی جماهر را فرزندان اشعر ندانسته بلکه فرزند این اشعر دویم دانسته اند(4) و در این صورت جماهر نسبت به حضرت آدم(علیه السلام) بیست و سیم خواهد شد. و در وجه تسمیه اشعر که نام او را انبت نوشته اند در روضات الجنات ص 475 فرموده که چون وقتی از مادر زاییده شد بدنش مو داشت بدین کلمه خوانده شد.انتهی یعنی اشعر افعل وصفی از شعر به فتح شین معجمه یعنی مو می باشد. و قال فی تاج العروس فی ماده بخش ما خلاصته: الاشعر بن ادد اسمه تمیم و امّه مدله بنت ذی منجشان بفتح المیم و کسر الجیم بن کله بن رومان



---

1- 1 . قبرش در قهجاورستان چنانچه در معجم البلدان است.
2- 2 . سلیم
3- 3 . ر. ک: طبقات ابن سعد، ج 2 ص 151، (چاپ بیروت 1376) سیره ابن هشام، ج 4 ص 97، چاپ حلبی 1355؛ إمتاع الأسماع، ج 1، ص 413 (چاپ قاهره 1941م)؛ جوامع السیره، ص 241، (چاپ دار المعارف مصر)؛ سیره حلبیه، ج 3 ص 199(چاپ بیروت)
4- 4 . چنان که در روضات ص 472و ص 12 فرموده از نژاد

بن وائل بن الغوث بن عریب بن رهبر بن ایمن بن الهمیسع. انتهی.

صد و چهل و هفت: جماعتی از روات که در منتهی المقال نوشته و مخصوصا از این سلسله اشعریان قم هستند. و ما نتوانستیم نژاد ایشان را به یکی از مذکورین پیوند دهیم گرچه بسیاری دیگر از اشعریان هم از معاریف و در برخی از کتب ذکر شده اند لیکن مقصود ما این اشعریان قم می باشند که از روات بوده اند. از آن جمله:

43 _ ابراهیم بن محمد(1)

44 _ برادرش فضل بن محمد(2)

45 _ ابوجعفر احمد بن ابوزاهر(3) موسی مولای(4) اشعریان

46 _ ابوعلی احمد بن ادریس بن احمد(5) وفاتش در فرعاء که آب گاهی است در راه مکه میان قادسیه و عقبه(6) سنه 306.

47 _ فرزندش ابوعبدالله حسین(7)

48 _ احمد بن عبدالله بن مصقله بن سعد(8)



---

1- 1 . از اصحاب امام موسی بن جعفر و امام رضا علیهما السلام و با برادر خود کتابی نوشته است. نک: رجال النجاشی، ص 24؛رجال طوسی، ص 451و489؛ اختیار کشی، رقم معرفی 315؛ فهرست طوسی، ص 1258؛الخلاصه، ج 1، ص 6.
2- 2 . از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است. نک: رجال النجاشی، ص 309؛ رجال طوسی، ص 489؛ فهرست طوسی 125.
3- 3 . از شخصیتهای علمی قم که کتابهایی تألیف کرده و محمد بن یحیی عمار از اصحاب او بوده است. رجال طوسی، ص 453؛ رجال النجاشی، ص 88؛ الخلاصه، ج 2 ص 203؛ فهرست طوسی، ص 25؛ رجال شیخ، 453؛ رجال ابن داود، ص 387 و 22.
4- 4 . یعنی عرب و به احتمال قوی ایرانی بوده است.
5- 5 . از فقهای امامیه و محدثین امین و از اصحاب امام حسن عسگری علیه السلام شمرده می شود و آن حضرت او را «معلم» توصیف کرده

است. این معلم برجسته شاگردان لایقی تربیت کرده است. کلینی از او روایت می کند، و معروفترین اثرش کتاب «نوادر» است که کتابی پر فایده است. ر. ک: معحم رجال الحدیث، ج2 ص 40و36؛ رجال النجاشی، ص 92؛ رجال طوسی، ص 428؛ رجال ابن داود، ص 36؛ جامع الرواه، ج 1 ص 41؛ مجمع الرجال 1/93

6- 6 . نک: اعلام الشیعه، نوابغ الروات فی رابعه المات، 19

7- 7 . از اساتید صدوق و فردی موثق بوده است. رجال طوسی، ص 467

8- 8 . رجال النجاشی، ص 79؛ الخلاصه، ج 1 ص 20

49 _ احمد بن محمّد بن عبیدالله(1)

50 _ فرزندش عبیدالله

51 _ جعفر بن محمد بن عبیدالله(2)

52 _ عمران بن موسی (ضمن حسن بن موسی خشّاب)

53 _ داود بن عامر(3)

54 _ ریان بن صلت

55 _ فرزندش ابوالقاسم سعد عبدالله بن ابوخلف(4)

56 _ فرزندش ابوالقاسم سعد(5) وفاتش روز 4 شنبه 27 شوال سنه 35 در ولایت رستم.

57 _ عبدالعزیز بن المهتدی بن محمّد بن عبدالعزیز(6)

58 _ علی بن ریان(7)

59 _ محمّد بن خالد(8)

60 _ ابوجعفر محمّد بن علی بن محبوب(9)

ص: 146

---

1- 1 . رجال النجاشی، ص 79؛ رجال الطوسی، ص 397؛ الخلاصه، ج 1 ص 19
2- 2 . فهرست الطوسی، ص 43
3- 3 . رجال الطوسی، ص 431
4- 4 . از اعیان و وجوه شیعه و معروف به شیخ الطایفه که در عصر امام عسکری علیه السلام می زیست و به فیض دیدار آن حضرت نائل آمد. جمعی چون محمد بن احمد اشعری و احمد بن محمد بن خالد برقی از او روایت می کنند. از آثار اوست: بصائر الدرجات، احتجاج الشیعه علی زید

بن ثابت فی الفرائض، الاستطاعه ،الامامه، الرحمه. رجال النجاشی، ص 177؛ ریحانه الادب، ج1، ص76.

5- 5 . رجال النجاشی، ص 101، خلاصه، ج1، ص20

6- 6 . از یاران و وکلای امام رضا علیه السلام بوده و کتابی داشته است. رجال النجاشی، ص 245؛ رجال شیخ طوسی، ص 389؛ فهرست طوسی، ص 119؛ الخلاصه، ج1 ص 116.

7- 7 . از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهماالسلام است. با برادر خود (محمد) کتاب مشترکی دارند. نجاشی او را موثق دانسته است. رجال النجاشی، ص 278 ؛ فهرست طوسی، ص 90 ؛ الخلاصه، ج 1 ص 99 ؛ رجال شیخ طوسی، ص 433 و 419.

8- 8 . رجال النجاشی، ص 335؛ رجال الطوسی، ص 386؛ الخلاصه، ج 1 ص 139

9- 9 . فقیهی ژرف اندیش و مورد اعتماد بود که آثار علمی ارزنده ای داشت. رجال النجاشی، ص 349؛ رجال شیخ طوسی، ص 494؛ الخلاصه، ج1، ص 156؛ فهرست طوسی، ص 147

61 _ محمد بن کلیب(1)ی

62 _ مفضّل ابراهیم بن قیس بن رمّانه

63 _ فرزندش ابوجعفر محمّد(2)

64 _ موسی بن محمّد مؤدّب(3)

65 _ حسین بن احمد(4)

66 _ برادرش یحیی بن احمد

67 _ محمّد بن یحیی بن عمران و این سه نفر از مشایخ شیخ صدوق اند.

68 _ ابوالحسن علی بن محمّد بن علی بن سعد فردانی قمی معروف به ابن متّویه که در هدیه الاحباب است.(5)

69 _ ابوالحسین علی بن احمد بن محمد بن ابی جید طاهر قمی که در روضات است.(6)

صد و چهل و هشت: ابوالقاسم ادریس بن عیسی که در رجال است.(7)

صد و چهل و نه: جعفر بن عمران که ابوالفضل عباس بن معروف راوی از حضرت رضا آزاده کرده او بود.

ابوالحسن یعقوب بن عبدالله راوی عن عیسی ابن عم الاشعث بن اسحق بن سعد روی عن عیسی بن جابر و روی عنه ابوالرّبیع الزهانی و غیره و توفی بقزوین سنه 74 کذا فی ترجمه قم من معجم البلدان لکن سنه وفاته غلط و الصحیح سنه 174 ظاهرا.

ص: 147

---

1- 1 . رجال طوسی، ص 392
2- 2 . رجال النجاشی، ص 340و427؛ الخلاصه، ج1، ص 154
3- 3 . از ثقات اصحاب قم و فردی عادل بوده که در شیراز سکونت کرده است. ر. ک: رجال النجاشی، ص 401، خلاصه، ج 1، ص 166؛ مجمع

الرجال، ج 6 ص 160؛ رجال ابن داود، ص 256

4- 4 . حسین بن احمد بن ادریس مکنی به ابوعبدالله از پدر خود روایت می کند و از استادان شیخ صدوق و تلعکبری (م 385) و حسین بن علی بن بابویه است. نک: رجال طوسی، ص 470؛ اعلام الشیعه، نوابغ الرواة، ص 105؛ رجال طوسی، ص 469

5- 5 . رجال النجاشی، ص 257؛ رجال شیخ طوسی، ص 484؛ فهرست شیخ طوسی، ص 89؛ هدیه الاحباب ص 97

6- 6 . روضات الجنات،ج 1 ص 293

7- 7 . رجال شیخ طوسی، ص 367؛ الخلاصه، ج1 ص 12یییی

این صد و چهل و نه نفر که نژادشان را پیوند داده ایم با بیست و پنج نفر که در عنوان نوشته شده اند و جمعا صد و هفتاد و چهار نفر می شوند اجمالاً از کتب مذکوره در عنوان استخراج او اشاره به نام آنها شده تا اگر فراغتی به هم رسید و خدای متعال توفیق داد، کتابی در احوال آنها نوشته شود و اینک فهرست اسماء آنها از این قرار است.

70 - آدم بن اسحق

71 - آدم بن عبدالله

72 - آدم بن علی بن آدم بن عبدالله

73 - آدم بن علی بن آدم بن علی

74 - ابراهیم بن حسین بن عامر

75 - ابراهیم بن شاذوکه

76 - ابراهیم بن علی

77 - ابراهیم بن یسع

78 - ابوالقاسم بن ابوالصّدیم

79 - ابوبکر بن عبدالله

80 - احمد بن اسحق بن سعد

81 - احمد بن اسحق بن عبدالله

82 - احمد بن حمّاد

83 - احمد بن حمزه بن عمران

84 - احمد بن حمزه بن یسع

85 - احمد بن خزرج

86 - احمد بن مالک

87 - احمد بن محمّد بن سعد

88 - احمد بن محمّد بن عیسی

89 - احوص بن سعدبن مالک بن احوص

90 - احوص بن سعد بن مالک بن عامر

91 - ادریس بن عبدالله(1)

92 - ادریس بن عیسی(2)ی

93 - اسحق بن آدم(3)

94 - اسحق بن احوص الکبیر

95 - اسحق بن سعد

96 - اسحق بن عبدالله(4)

97 - اسلم بن هانی

98 -اسمعیل بن آدم(5)



---

1- 1 . از محدثان عادل و ثقه قم و دارای تصنیف بوده است. ر.ک: مجمع الرجال، ج1 ص 178؛ رجال ابن داود، ص 49

2- 2 . از راویان عادل قم که به شرف ملازمت امام رضا علیه السلام مفتخر شده است. ر.ک: مجمع الرجال 1/178؛ رجال ابن داود، ص 41

3- 3 . از راویان قم و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است. ر.ک: مجمع الرجال،ج1 ص 183؛ رجال ابن داود، ص 51

4- 4 . از راویان ثقه و عادل و از اصحاب امام صادق و امام موسی کاظم علیهماالسلام بوده است. ر.ک: مجمع الرجال، ج1 ص 187؛ رجال ابن داود، ص 52

5- 5 . از اکابر محدثان و مؤلفان است که علامه در خلاصه الاقوال به عدالتش تصریح کرده است. مجمع الرجال، ج1، ص 202؛ رجال ابن داود، ص54

99 - اسمعیل بن سعد بن احوص(1)

100 - اسمعیل بن عیسی

101 - ایّوب بن موسی

102 - بذین بن ابوخالد

103 - بکجه بن عمران

104 - بکر بن عبدالله

105 - جعفر بن سعد بن سعد

106 - جعفر بن عمران

107 - جعفر بن محمد بن عیسی

108 - حسن بن احمد

109 - حسن بن سعد

110 - حسن بن عبدالله

111 - حسن بن عبدالصّمد(2)

112 - حسن بن علی بن آدم

113 - حسن بن محمّد بن عمران

114 - حسن بن یحیی

115 - حسین بن سعد

116 - حسین بن علی

117 - حسین بن مالک

118 - حسین بن محمد بن عامر

119 - حسین بن یحیی

120 - حمّاد بن ابوبکر

ص: 149

---

1- 1 . از راویان عادل و از یاران امام رضا علیه السلام بوده است که علمای رجال به عدالتش تصریح کرده اند. ر.ک: مجمع الرجال، ج1 ص 212؛ رجال ابن داود، ص 56

2- 2 . از افاضل رجال قم بوده که در خلاصه الاقوال به صراحت او را عادل معرفی کرده است. ر.ک: مجمع الرجال،ج2 ص 119؛ رجال ابن داود، ص 109

121 - حمزه بن یسع بن عبدالله بن ابوبکر

122 - حمزه بن یسع بن عبدالله بن سعد

123 - حمزه بن یعلی(1)

124 - خزرج بن سعد

125 - زکریّا بن آدم

126 - زکریّا بن ادریس

127 - زکریّا بن سعد بن مالک

128 - سائب بن مالک

129 - سعد بن احوص

130 - سعد بن زیاد

131 - سعد بن سعد بن احوص

132 - سعد بن سعد بن عبدالله

133 - سعد بن عامر

134 - سعدبن مالک بن احوص

135 - سعد بن مالک بن عامر

136 - سعد بن محمّد

137 - سهل بن ابراهیم

138 - سهل بن یسع

139 - شعیب بن ابوبکر

140 - شعیب بن عبدالله

141 - طلحه

142 - عامر بن سعد

143 - عامر بن عبدالله

144 - عامر بن عمران

145 - عبدالرّحمن بن عبدالله

146 - عبدالرّحمن بن محمّد

147 - عبدالصّمد

148 - عبدالله بن حسن

149 - عبدالله بن سعد

150 - عبدالله بن عامر بن عبدویه

151 - عبدالله بن عامر بن عمران

152 - عبدالله بن محمّد

153 - عبدالملک

154 - عبد شمس

155 - عبدویه بن حمّاد

156 - عبدویه بن عامر

157 - عبدیل

158 - عبید

159 - علی بن آدم

160 - علی بن اسحق

161 - علی بن حمزه

162 - علی بن عیسی

163 - عمر بن سائب

164 - عمران بن عبدالله

165 - عمران بن محمّد

166 - عیسی بن ابوبکر

167 - عیسی بن سعد

168 - عیسی بن عبدالله

169 - عیسی بن محمد

170 - عیسی بن موسی

171 - قتیبه

172 - مالک بن احوص

173 - مالک بن سعد بن احوص

174 - مالک بن سعد بن مالک

175 - مالک بن عامر

176 - مالک بن علی

177 - متوکه بن اسحق

178 - محمّد بن احمد

179 - محمّد بن احوص بن سعد بن مالک بن احوص

180 - محمّد بن احوص بن سعد بن مالک بن عامر

181 - محمّد بن اسحق بن سعد

182 - محمّد بن اسحق بن عبدالله

183 - محمّد بن حسن بن ابوخالد



---

1- 1 . از راویانی است که به اتفاق دانشمندان علم رجال ثقه و عادل بوده و از یاران و ملازمان امام علی ابن موسی الرضاو امام محمد تقی علیهماالسلام بوده است. ر.ک: مجمع الرجال 2/242

184 - محمّد بن حسن بن محمّد

185 - محمّد بن حمزه

186 - محّمد بن سائب

187 - محمّد بن سعد

188 - محمّد بن سهل

189 - محمّد بن عامر

190 - محمّد بن عبدالله بن سعد

191 - محمّد بن عبدالله بن عیسی

192 - محمّد بن علی بن آدم بن عبدالله

193 - محمّد بن علی بن آدم بن علی

194 - محمّد بن علی بن ابراهیم

195 - محمّد بن علی بن عیسی

196 - محمّد بن عیسی

197 - محمّد بن مالک بن احوص

198 - محمّد بن یسع

199 - مرزبان بن عمران

200 - مرزبان بن مالک

201 - مصقله بن اسحق

202 - مطرف بن موسی

203 - معاویه

204 - موسی بن ابوبکر

205 - موسی بن احوص

206 - موسی بن حسن

207 - موسی بن خزرج

208 - موسی بن عبدالله

209 - موسی بن یعقوب

210 - نعیم

211 - یحیی بن عمران

212 - یسع بن حمزه

213 - یسع بن عامر

214 - یسع بن عبدالله بن ابوبکر

215 - یسع بن عبدالله بن سعد

216 - یعقوب بن عبدالله

217 - یعلی

و اما مذکورین در عنوان 147

218 - ابراهیم

219 - احمد بن ادریس

220 - احمد بن عبدالله

221 _ احمد بن محمّد

222 - احمد بن موسى

223 - جعفر

224 - حسن

225 - حسين

226 - داود

227 - ريّان

228 - سعد

229 - عبدالعزيز

230 - عبدالله

231 - عبيدالله

232 - على بن ريّان

ص: 151

233 - عمّران

234 - فضل

235 - محمّد بن خالد

236 _ على بن محمّد

237 - محمّد بن على

238 - محمّد بن كليب

239 - محمّد بن مفضّل

240 - محمّد بن يحيى

241 - مفضّل

242 - موسى

243 - يحيى

حرره الاقل محمد بن على بن زين العابدين معلم حبيب آبادى برخوارى اصفهانى در شب دوشنبه 5 شعبان 1356

## سفرنامه قم

### اشاره

(از زنجان تا قم)*

(1335 قمری)

آیه الله سید احمد شبیری زنجانی

به کوشش سید جواد شبیری

* مؤلف خود نام این سفرنامه را جنگل مولی گذاشته است.

ص: 153

مرحوم آیه الله العظمی سید احمد حسینی زنجانی _ قدس سرّه _ فقیه پارسا و دارای تصانیف متنوع، از آغاز جوانی به نگارش خاطرات در دفترچه های یادداشت و ضبط حوادث در گوشه و کنار کتب علاقمند بوده است، پاره ای از این یادداشتها و خاطرات شکل منظم به خود گرفته به صورت کتابی درآمده است، کتاب سرگذشت یک ساله از این کتابهاست که گزیده ای از مطالب آن پیشتر به کوشش نگارنده با نام «برگی از تاریخ زنجان» انتشار یافت.

کتاب وفیات علماء و اسماء مزینه را نیز در مجموع می توان از همین آثار تفننی مصنف به شمار آورد که به کوشش آقای عبد الحسین جواهر کلام منتشر گردید.

جنگل مولی یا سفرنامه قم که اکنون تقدیم حضور خوانندگان عزیز می گردد از این گونه کتابهاست، این کتاب و نظایر آن هر چند از آثار جدی آیه الله مصنف نیست و بیشتر یادگار دوران جوانی و میانسالی آن مرحوم است، ولی اطلاعات ارزشمندی در لابلای آنها دیده می شود که شاید برخی از آنها بدین شکل در جای دیگر نیامده باشد.

نگاهی به پاره ای از موضوعاتی که در این جا از این رساله نقل می کنیم خود گویای تنوع اطلاعات آن می باشد:

شایعات درباره گنبد سلطانیه، جنگ سردار مؤید و امیر افشار، هیئت سقاهای ابهر شعبه ای از هیئت سقاهای زنجان، قتل آقا محسن برادر صدر العلماء، زورگویی قهوه چی ها در آن دوران، تعجب مصنّف از دیدن برق، داستان غرور یکی از شاهزاده ها، قضیه سردار همایون، توصیف محدوده تهران، خالی بودن مدرسه دارالشفا از طلاب قبل از ورود مرحوم آیه الله حائری به قم، مدفونین در مقابر شیخان،

بقعه علی بن بابویه، مزار شیخ حسن پسر شیخ عبد الرزاق لاهیجی و تاریخ فوت اشتباهی بر روی سنگ قبر وی، توضیحی درباره دفن علی بن جعفر و چند امامزاده دیگر در قم، توضیحی در تاریخ فوت قطب راوندی، فهرست حکام زنجان در عصر مؤلف، توصیف مردم قم و میوه و بازار قم، محدوده قم قدیم، مدارس علمیه قم، وصف خالی بودن مدرسه دار الشفاء و سکونت مردم متفرقه در آن، حلقه های مردم در مسجد شاه تهران، زیارت حضرت عبد العظیم، انتخاب وکلای طهران و سخنرانیهای جالب در حوزه انتخابی، جسد سالم شیخ صدوق پس از هزار سال _ نقل با سند _، قصه قتل مشهدی رزاق، قتلهای سیاسی مشکوک توسط کمیته مجازات به دست برخی از مشروطه طلبان، و داستانهای با سند درباره جن، ستارخان و سالارخان در زنجان، جسارت روس به بارگاه حضرت رضا علیه السلام و کیفر آن، نشانه های خشکسالی، وصف خشکسالی در سال 1336 و 1337، گفتگو درباره نزاع حضرت زهرا _ سلام الله علیها _ با ابوبکر در داستان فدک و مطاعن ابی بکر در این ماجرا، ترجمه خلاصه مقاله دکتر جوزف درباره برکات دنیوی عزاداری و راز پیشرفت مذهب تشیع، نقش اعتقاد به ظهور مهدی در پیشرفت شیعه، در احکام دینی باید مطابق دستور عمل کنیم، برخی از ماجراها و جنایتهای یپرم ارمنی در زنجان به نقل از یکی از مجاهدین همراه وی، داستان عظیم زاده اردبیلی در زنجان، یپرم و آخوند ملا قربانعلی، داستان محمد خان اوصالی.

قضایایی که در زنجان اتفاق افتاده و در این کتاب نقل شده نوعا از مشاهدات آیه الله مؤلف سرچشمه گرفته و از این رو از اعتبار خاصی برخوردار است، مثلاً در داستان محمد خان اوصالی، و قصدوی برای تصرف مدرسه سید زنجان، مؤلف می گوید: حقیر همان وقت در همان مدرسه بودم.

* * *

جنگل مولی، شرح ماجرای سفر آن مرحوم به همراه چند نفر از رفقا به قصد آستان بوسی حضرت معصومه سلام الله علیها است، این سفر حدود 40 روز به طول انجامید. عصر روز 13 شعبان سال 1335 آغاز و شب بیست و دوم ماه رمضان همان

سال پایان می پذیرد، نگارش آن نیز 3 ماه بعد به انجام می رسد. سالها بعد مؤلف به تهذیب و اصلاح این کتاب همت گماشته، حواشی ارزشمندی نیز در زیر صفحات می افزاید، از این رو قلم نگارش متی و حواشی یکسان است، ولی حواشی از دید جامع تری برخوردار بوده، از حالت جزئی نگری بیرون آمده است، مقایسه متن و حواشی با هم در پاره ای موارد بسیار جالب است، به طور نمونه در هنگام مسافرت ایشان به قم «مدرسه دار الشفا قهوه خانه رسمی شده و حجراتش را مردمان متفرقه اشغال کرده اند.

در مدرسه فیضیه نیز «ما فقط یک نفر معمم دیدیم که از یکی از حجرات مدرسه بیرون آمد، باقی خالی بود.» ولی با تأسیس حوزه علمیه قم، مدارس قم دایر می گردد: «در زمان مرحوم آیه الله حاج شیخ عبد الکریم [حائری یزدی] که قم مرکز علمی شد، هر دو مدرسه با سایر مدارس قم پر از محصل علوم دینیه گردید.» و از اینجا اهمیت تلاش مرحوم آیه الله موسس روشن می گردد.

* * *

در لابلای دفترهای یادداشت دیگر آن مرحوم نیز مطالب متفرقه مفیدی دیده می شود، ما در اینجا پاره ای از این مطالب را که نشانگر حیات مولف و گرایشهای ایشان بوده برگزیده، به ویژه سروده های مختلف ایشان را نقل می کنیم که ذوق آن مرحوم در آن جلوه گر است:

الف _ دفتر یادداشت قدیمی

این شعر را از آقا شیخ یحیی سلمه الله در یکی از یادداشتهای قدیمی می خوانیم:

بیهوده مزن سنگ جفا بر پر و بالم ما بر سر بامی که نشستیم نشستیم (1)

و در ادامه:



---

1- 1 . این شعر می باید در پاسخ این شعر معروف وحشی سروده شده باشد: دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند از گوشه بامی که پریدیم پریدیم

پریدیم از این شعر بوی بی وفایی استشمام می شود و از شعر استاد مصنّف _ قدس سرّهما _ اصرار در وفاداری. (مصحح)

این اقل احمد الحسینی او را چنین تضمین کرده ام:

بنمود نظر بار ستم پیشه به حالم سنگی زجفا زد به سر مرغ چنالم

از روی وفا گفتمش ای همزن عالم بیهوده مزن سنگ جفا بر پر و بالم

ما بر سر بامی که نشستیم نشستیم

ایضا من الشیخ یحیی سلمه الله

بود معهود قمر سیر کند در عقرب ما ندیدیم که عقرب بکند سیر قمر

ایضا اقل او را چنین تضمین کرده ام

کردم از کوچه وصلت گذر از روی طرب حیرتم داد رخ از دیدن یک صنع عجب

زان که از گردش افلاک به دیدم همه شب بود معهود قمر سیر کند در عقرب

ما ندیدیم که عقرب بکند سیر قمر

روز نهشنبه (!) طرف عصر قلمی شد 13 شهر ذی الحجه الحرام سنه 1326، کاتبه الاقل احمد الحسینی

* امشب که شب جمعه چهارم شهر ربیع المولود 1327 باشد در عالم رؤیا دیدم عازم عتبات عالیات گردیده.

... روز شنبه پنجم شهر مزبور طرف عصر خدمت آقای آقا میرزا ابراهیم ریاضی سلمه الله به جهت درس مشرف شدیم، فاذا تگرگی خیلی سخت نازل شد تخمینا بعضی اش اگر از گردو بزرگ[تر [نمی شد کوچک[تر] هم نبود.

* در این دفتر یادداشت سؤال و جوابی به طور کامل از مرحوم آخوند ملاقربانعلی _ قدس سره _ نقل شده است با این عنوان: در خصوص مشروعیت مشروطه و انعقاد انجمن از آقای حجه الاسلام مدظلّه العالی

اهالی مجلس طهران به طریق استفتا سؤال کرده جواب فرموده است: 1325

ب _ برگزیده از دفتر یادداشتی که روز 4 شنبه 6 شهر جمادی الاخر 1341 خریده شده است

* در این دفتر اعلامیه های چندی از طلاب و علماء زنجان درباره حوادث سیاسی نقل شده از جمله:

ص: 158

_ مرقومه آقایان طلاب در تبعید آمریکایی ها در بدو ورودشان به زنجان، شهر ربیع الآخر 1341 (ص 13)

_ دست خط آقایان حجج اسلام راجع به طرد مبلغین آمریکایی به سردار عظیم حکمران 14، شهر ج 2، 1341 (ص 15) [ونیز رک. ص 62 _ 63]

* امشب شب شنبه 15 ربیع الآخر 1342 در کرسف در خواب دیدم ...

روز دوشنبه 17 شهر ربیع الآخر 1342 وارد قریه شنگوری شدم.

هو الغفور

وفات مرحوم رضوان مقام آقای آقا سید عنایت الله دوسرانی والد حقیر طاب ثراه روز چهار شنبه قریب به ظهر، 20 جمادی الاولی 1343، ماده تاریخ به حساب جمل «و هو مغفور» (1343)، مطابق 25 قوس 1303.

* یادداشتی درباره یکی از مسافرتهای آن مرحوم در این دفتر آمده:

ورود به شام: 18 محرم 47

حرکت از شام طرف قدس: 11 صفر

حرکت از قدس به شام: 13 صفر

حرکت از شام به عتبات: 16 صفر

هو

وفات مرحوم آقای حاجی شیخ زین العابدین زنجانی:صبح سه شنبه، 27 شعبان 1348

احقر برای ماده تاریخ مرحوم آقای حاج شیخ زین العابدین چند بیت ساختم و آن این است

فقیه اهل بیت آن شیخ عابد که بد در راه دین از جان مجاهد

بزد پا بر جهان و هر چه در اوست به تأیید خدای فرد و واحد

به صبح بیست و هفت از ماه شعبان به سر شد عمر از او، طی گشت موعد

یتیمان بار دیگر بی پدر شد از او خالی بشد محراب و مسجد

شدم در فکر تاریخ وفاتش زغیبم گفته شد: مغفور ایزد

مغفور ایزد (1348) ماده تاریخ است.

ص: 159

* در این دفتر یادداشتی درباره سفر مکه و روز شمار این سفر و نیز تاریخ ولادت اولاد و خویشاوندان به دقت ضبط شده است.

* مرحوم آیه الله مصنف در آخر نسخه دره بحر العلوم (شماره 91) اشاره کرده اند که در سال 1351 به مشهد مقدس مسافرت کرده اند.

* در پایان این قسمت، به نقل قسمتی کوتاه از اجازه آن مرحوم به آقای آقا شیخ حسن فرید می پردازیم که مشتمل بر برخی از مشایخ اجازه ایشان است:

«قد استجاز منی السید السند الجلیل و الرکن المعتمد النبیل علم الاعلام ذخر الایام حجه الاسلام العلامه الفقیه الوحید الحاج الآغا حسن الفرید وقاه الله من شر کل جبار عنید ... فاجزت لسماحته ان یروی عنه ماسوّدته من وریقات اتت بصوره التألیف و جمیع ما تصح لی روایته عن مشایخی العظام قدس الله اسرارهم:

منهم: آیه الله الحائری الحاج الشیخ عبد الکریم الیزدی اعلی الله مقامه _ صاحب الدرر _ .

و منهم: العلامه المتبحر الحاج الآغا رضا الاصفهانی ابو المجد المعروف بالمسجد شاهی _ نور الله مرقده _ صاحب وقایه الأذهان.

و منهم: المحدث الجلیل الحاج الشیخ عباس القمی طاب ثراه صاحب سفینه البحار.

کلهم عن العلامه المحدث الخبیر الحاج المیرزا حسین النوری اعلی الله درجته صاحب مستدرک الوسائل ...

و منهم: العلامه الامین العاملی السید محسن طاب مثواه صاحب اعیان الشیعه ...

و منهم: الحجه الآیه السید العلامه السید عبد الحسین شرف الدین الموسوی العاملی اعلی الله مقامه ...

کتبه الحقیر الجانی احمد الحسینی الزنجانی فی سادس شهر رجب عام ثلاث و ثمانین بعد ثلاثمائه و الالف من الهجره (سنه 1383)

* * *

ص: 160

نگارنده در ایام تعطیل برای نشر این کتاب کوشیده، البته برای آماده سازی کار چندانی نکرده بلکه بیشتر نشر کتاب در نظر بوده است، تحقیق کتاب و ذکر منابع لازم و قرار دادن علائم نگارشی، تبدیل رسم الخط پاره ای از کلمات، افزودن چند حاشیه و آوردن مطالبی چند از سوانح متفرقه آن مرحوم و ... کارهایی است که در این کتاب انجام گرفته است، البته نگارنده مایل بود حواشی دیگری بر این کتاب افزوده، به خصوص درباره تاریخ وفات علمایی که نام آنها در این کتاب آمده تحقیقاتی صورت دهد، ولی تعجیل دوست فاضل و سختکوش جناب آقای رسول جعفریان دامت برکاته، مانع از این کار شد، از حق نباید گذشت اگر همت این دوست عزیز نبود، معلوم نبود که این اثر و چند اثر دیگر آن فقیه پارسا، در چه زمانی به طبع برسد، لذا در اینجا صمیمانه از ایشان تشکر کرده، توفیق روز افزوون ایشان را در خدمت به مکتب اهل بیت علیهم السلام از خداوند منان خواهانیم.

گفتنی است که تمام عباراتی که با علامت [] در متن یا حاشیه مشخص شده، و نیز حواشی مربوط به آدرس منابع و نیز حواشی اندکی که با امضاء مصصح آمده، از افزوده های مصحح است.

سایر حواشی و نیز عباراتی که درون () قرار گرفته همگی از قلم مرحوم آیه الله مصنف می باشد.

از پروردگار متعال می خواهیم که توفیق نشر آثار جدی آن مرحوم به ویژه آثار ارزشمند فقهی ایشان همچون «الهدی الی الفرق بین الرجال و النساء»، و «ایضاح الاحوال فی احکام الحالات الطارئه علی الاموال» را به ما نصیب گرداند.

بجاه محمد و آله

العبد الفقیر الی ربه الغنی

سید محمد جواد شبیری

شنبه 15 ربیع الثانی 1419

مطابق با 17 مرداد 1377

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمدلله و الصلاه علی رسوله و آله:

حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه والثناء در باب زیارت قبر خواهر خود فاطمه معصومه سلام الله علیها به سعد بن سعد الأحزم فرمود که، ای سعد! هر که او را زیارت کند مر اوراست بهشت. نظر به فرمایش آن حضرت با چند نفر از رفقای مشروحه الاسامی: آقای آقا میرزا ابوالقاسم آقازاده مرحوم آقای حاج میرزا ابوالمکارم اعلی الله مقامه، آقا میرزا قوام الدین ابن حاج ملا عبدالله طارمی، آقا سید جواد شالی خلخالی، آقا سید علی اکبر خمسه ای خلخالی، آقا میرزا محمد ابن مرحوم آقای حاج شیخ صادق زنجانی. عصر روز 13 ماه شعبان سنه 1335 که ساعت از نحس به سعد تبدیل یافت(1) به قصد آستان بوسی آن حضرت روان شدیم. بعضی از دوستان تا قنات حاج دین محمد و بعضی تا قهوه خانه قریه سایان بدرقه کردند. در آنجا از همه تودیع کرده در دلیجان نشسته به راه افتادیم. ولی باد می وزید، قدری از این جهت در زحمت بودیم تا سه از شب رفته به قهوه خانه بناب رسیدیم. در آنجا نماز و چایی و شام را با عجله به هم ور کرده حرکت نمودیم. شش از شب در اولین

ص: 162

---

1- 1 . روز دوشنبه بود ما حرکت کردیم و آن روز برای مسافرت مبارک است و می گویند: سعادت آن بر نحسوت آن می چربد، چنانکه در کتاب روضات الجنات [3:370] از شهید ثانی نقل نموده که من در شهر اسکدار با یک نفر مرد هندی که دارای فضل بود و معرفت به فنون کثیره از رمل و نجوم داشت اتفاق ملاقات افتاد. روزی در ضمن محاوره من به او گفتم که قاضی عسکر به من گفت که روز دوشنبه برای سفر مبارک است ولی من روز شنبه آمدم، چون روز دوشنبه سیزدهم ماه بود، به ملاحظه نحوست روز سیزده سفر در آن روز نکردم، اما قاضی عسکر می گفت که آن روز به حکم نجوم مبارک است، سعادت آن غلبه بر نحوست سیزده می کند. مرد هندی گفت: او راست گفته اما روز شنبه که تو بیرون آمدی آن هم روز خوبی است و لکن تو در این شهر زیاد می مانی. از قضا همانطور هم شد. زیرا من به انتظار شیخ حسین بیست و یک روز در آنجا ماندم.

منزل که قهوه خانه قره بولاغ بود فرود آمدیم. شش فرسخ راه آمده بودیم. خیلی خسته بودیم. بعد از صرف چایی خوابیدیم. ولی شخصی در آنجا کسی را به پشت گردن زده از قهوه خانه بیرون کرد وگفت که او دست به جیب من می برد. من بیدار شدم. خلاصه هیاهوی آنها قدری خواب ما را به هم زد. به هر حال صبح بیدار شده، بعد از نماز و صرف صبحانه یک از روز بالا آمده، اسبهای دلیجان را بستند، به راه افتادیم؛ تا در پیش قهوه خانه خیر آباد پیاده شدیم. راه آن قدر نبود، ولی صاحب دلیجان میلش این شدکه در آنجا چایی بخوریم.

### گنبد سلطانیه

نیم فرسخ از آنجا تا سلطانیه بود. گنبد سلطانیه گرچه از چند فرسخی سواد حجمش پیدا بود، ولی از آنجا پاره از خصوصیات آن نیز معلوم بود، از جمله نداشتن طوق آن. می گفتند که جهان شاه خان امیر افشار طوق آن را برده؛ نقل کردند آن کس که طوق را کنده بود از آنجا که چشمش به زمین افتاده بود ترسیده بود که در اثر آن بعد از ده روز فوت کرد.(1)

باری یواش یواش در جلگه قدم می زدیم تا اینکه دلیجان از عقب رسید سوار شدیم. هنگام ظهر در قهوه خانه هیدج فرود آمدیم. دو سه ساعت استراحت نموده، بعد از انجام وظیفه الهی و عادی از نماز و نهار و چایی و غیره، عصر به راه افتادیم.

### جنگ سردار مؤید و امیر افشار

منظره باغات و دهات ابهر رود که از دور و نزدیک به چشم بر می خورد، جنگ سردار مؤیّد و امیر افشار را به یاد ما آورد. سردار مؤید مراغه ای برادر شجاع الدوله حاکم زنجان بود. امیر افشار نیز در مرکز خود حکمران ایل بود. ابهررود نیز در تحت نفوذ



---

1- 1 . در اوایل شهر ذی القعده 1342 که حضرت آقای آقا میرزا محمود امام جمعه که از نجف اشرف مراجعت می کردند، ما تا سلطانیه از ایشان استقبال کردیم، در منزل آقای سالار امنیه که به نهار دعوت کرده بود صحبت از طوق گنبد شد. او اظهار کرد که طوق را باد انداخت و آن فعلاً

در منزل من است. فرستاد آوردند. دیدیم که از مس بوده که با رنگ فولاد رنگش کرده اند.

امیر بود. سردار خواست نفوذ او را از آنجا بریده، آنجا را در تحت قلمرو خود بیاورد، این موضوع سبب نزاع در بین آنها شد. ولی آقایان زنجانی امر را به اصلاح گذرانیدند که سردار فاتح پسر امیر به زنجان آمده از سردار ملاقات کرد و سردار هم به کرسف رفته با امیر سازش کرد، الا این که آن قدر نگذشت که باز میانه شان به هم خورد که کار به قشون کشی کشید، حاج شجاع الدوله برادر سردار مؤید حکمران آذربایجان بود، به کمک برادرش، امیر عشایر(1) و رشید الممالک برادر او و مجید خان یورتچی را با سواره هاشان فرستاد. حاج امیر تومان و صولت السلطنه و حاج سالار نصرت رئیس ایل دویرن، اینها نیز مأموریت یافته به کمک سردار شتافتند.

در نیمه اول شوال سنه 1322(2) جنگ و ستیز به شدت برپا بود. اواسط شوال پیاده های اسم آباد(3) شبیخون آورده در قریه خنداب حاج سالار نصرت را گرفتند. ولی مجید خان یورتچی چالاکی کرده فرار کرد؛ حاج سالار نصرت را پیش امیر بردند. نقل کردند که امر دادکه خفه اش کردند الله اعلم. در این گیر و دار بود که شجاع الدوله روز 20 همان ماه از تبریز به روسیه رفت و سردارنیز روز 22 از زنجان خارج شد جنگ خاتمه یافت.(4)

هیئت سقاها

باری سه ربع به غروب مانده در قریه شریف آباد ابهررود، خانه کربلایی سعادت نزول کردیم. شب در آنجا در اثنای شام صدای شیپور بلند شد؛ از کربلایی سعادت



---

1- 1 . مصطفی قلی خان معروف به بیوک خان ملقب به امیرعشایر و رشید الممالک برادر او رئیس ایل سنجبد بودند. چندین بار آمده خمسه را غارت کرده، تقریبا یاغی دولت بودند، تا اینکه به امر سردار سپه امیر عشایر را در اردبیل روز 16 ماه رمضان 1341 به دار زدند.
2- 2 . درست آن 1332 است چنانچه در برگی از تاریخ زنجان ذکر کردیم. (مصحح).
3- 3 . گویا کلمه این گونه خوانده شود. (مصحّح)
4- 4 . سردار مؤید در اواسط ماه ربیع الاول 1346 و جهان شاه خان امیر افشار در شهر رجب 1348 از دنیا رفتند [اصل: رفت]، شجاع الدوله نیز از

ایران که رفت آن قدر نگذشت که در روسیه درگذشت. این خاتمه امر آنها.

پرسیدیم که این شیپور برای چیست؟ گفت: در اینجا شصت نفر سقّا هستند(1) که از سقاباشی زنجان اجازه دارند که شبها در تکیه جمع شده سینه می زنند. شیپور برای اخبار است که آنها حاضر شده ادای وظیفه نمایند. معلوم شد که این هیئت شعبه ای است از هیئت سقای زنجان. باری چون خسته بودیم زود خوابیدیم. صبح که بیدار شدیم دیدیم آقا سید جواد لب بالایش سخت ورم کرده، از بینی گذشته، معلوم شد که دیروز در قهوه خانه خیرآباد مگس زده. باری دو ساعت از آفتاب رفته به راه افتادیم. در قهوه خانه قِروُد که آخر خاک خمسه بود فرود آمده، با دو سه استکان چایی تغییر ذائقه کرده به راه افتادیم و وارد خاک قزوین شدیم.

نزدیکی قریه گرنده راه نشیب و فراز داشت. ناچار از مرکب پیاده شده، این راه را که نشیب و فرازش اسبهای مرکب را خسته می کرد پیاده طی کردیم تا به گرنده رسیدیم. در آنجا در سر گردنه، کاروانسرای بزرگی بود، مشتمل به چند قطعه اطاق فوقانی که ایوانی نیز در جلو داشت، چون چشم انداز خوب داشت با صفا بود. می گفتند نظام السلطنه بنا کرده، ولی در آنجا نماندیم. مشهدی وهاب دلیجانچی میلش این شدکه در باغ قره باغ صرف نهار کنیم. از قضا آنجا را هم ما پسند نکردیم. او تاخت تا هنگام گرمای ظهر ما را به سیادهن(2) رسانید.

سر راه یک کاروانسرایی بود که اتاقهای خفه و کثیف داشت یکی از آنها نصیب ما شد. آنجا ماست و دوغی با آب گرم تهیه کرده و چایی با آب چاه گل آلود درست نموده، امر نهار را با آنها گذراندیم، تقریبا دو ساعت بدنامی استراحت کردیم. اسبها قورمود خورد (قورمود در اصطلاح سورچی ها(3) نیم خوراک اسبها را گویند). آنجا چارراه است. از رشت به همدان و از آذربایجان به طهران از آنجا می رود. این بود که دستگاههای بارکش زیاد از گاری و دوچرخه و اتومبیل و غیره آنجا وارد و صادر



---

1- 1 . در اصل: هست.
2- 2 . اسم این آبادی از سیادهن به تاکستان مبدل شد. چون آنجا در دفتر املاک شاهی ثبت شد، اسم و مسمایش عوض شد. آبادی غریبی یافت.
3- 3 . کلمه سورچی در اصل در همه جا سوروجی نوشته شده است. (مصحّح)

می شد. دستگاههای مسافربر نیز از کالسکه و درشکه و دلیجان و غیره بود. خلاصه در آنجا با گرما دست به یخه شدیم و جای فرار هم نبود. خیلی به زحمت افتادیم تا اینکه از آنجا مستخلص شدیم. رفته در مهدی آباد دو فرسخی قزوین، جلو قهوه خانه دو سه استکان چایی و مختصر استراحت به دست آوردیم ولی مشهدی وهاب چون میل داشت که شب را در قزوین بماند لهذا در آنجا نماند تا اینکه غروب به قزوین رسیدیم.

ورود به قزوین

نزدیکی باغات قزوین روباهی پیدا شد، یکی از روسی ها دنبال نمود که شکارش کند، ولی نتوانست. باری نیم از غروب شب شانزدهم شعبان از مرکب پیاده شده در پشت سرای سعد السلطنه خانه حاج صادق زنجانی منزل کردیم. بعد از نماز و چایی به قدم زدن برخاستیم، خیابان عالی قاپو در نظر ما خیلی جلوه کرد، چون خیابان به آن پهنایی تا آن روز ندیده بودیم. قدری گردش کرده و در مهمانخانه شام صرف نموده، مراجعت به منزل نمودیم. تقریبا ساعت چهار بود خوابیدیم. صبح که بیدار شدیم، بعد از انجام امر نماز و صبحانه چون امروز در قزوین ماندگار بودیم، خیال کردیم که از بناهای مهم آنجا دیدن بکنیم.

از جمله مسجد جمعه بود که عرض و طول مسجد را پیموده، تاریخ آن را که در کاشی ایوان بود خواندیم. سنه هزار و شصت و نه [1069] از هجرت بود (زمان شاه عباس ثانی). و از جمله مسجد شاه بود که از بناهای فتحعلی شاه بود که تاریخ آن نیز در کاشی ضبط بود، هزار و دویست و بیست و سه [1223]؛ از جمله عمارت سلطنتی بود(1) که اسم شاه عباس در سردر، در کاشی ضبط بود که فعلا ادارات دولتی از نظمیه و



---

1- 1 . در سفرهای بعد دیدیم که عمارت سلطنتی را تغییر داده اند. خیابان عالی قاپو را از وسط عمارت سلطنتی امتداد داده به خیابان رشت رسانده اند. آن اوقات که ما سفر کردیم اواخر زمان توحش (به قول جدیدیها) و اوایل زمان تمدن بود. مرکب از اسب و قاطر و الاغ گذشته و به اتومبیل و هواپیما نرسیده بود. امر مسافرت با گاری و درشکه و کالسکه و دلیجان انجام می شد. اسب و الاغ منسوخ شده بود. اتومبیل هم دایر نشده بود. در نظرم است در زنجان اول اتومبیل که من دیدم یک کامیون باری بزرگ بود

که بارش به سقف برمی خورد. خیلی تعجب کردم چون تا آن روز باری به این حجم ندیده بودم که به سقف برخورد و چرخی به این حال ندیده بودم که بدون اسب، بار بکشد. این اتومبیل در وسط خیابان ایستاده بود ومردم دورش جمع شده تماشا می کردند. من هم جزو تماشاچیان ده بیست دقیقه در آنجا درنگ کردم تا ببینم که این هیولای کوه پیکر چگونه راه می رود تا اینکه راه افتاد. دیدم مثل بچه آدم راه خود را گرفت و رفت و بار به آن قطوری را هیچ حساب نکرد. بهتم برد که خواب می بینم یا بیداریست. (مؤلف).

مالیه(1) و اوقاف و غیره در آنجا است. چون غیر از زنجان جایی را ندیده بودم این بناها در نظرم خیلی شیک و جلوه گر آمد.

شنیده بودم که در آنجا حمامی هست خیلی شیک به نام حمام حاج محمد رحیم. خواستیم هم استحمام کنیم و هم آن حمام را تماشا کنیم. در خیابان رشت پرسیدیم، دیدیم راه دور است و ما هم نابلدیم. لهذا سوار درشکه شدیم در جلوی بازارچه جنب حمام پیاده شده رفتیم حمام. آنجا هم نظر ما را گرفت چون دیدیم که رخت کن و گرمخانه، کف همه آنها از سنگ مرمر است و حوضهای کوچک از سنگ مرمر در رخت کن و حوض بزرگی در وسط بود که چند مجسمه شیر در دور آنها، قدحها از سنگ مرمر در پشت آنها؛ در گرمخانه نیز مجسمه های شیر بود. دیوار خزینه هم کاشی پر نقش و نگار بود. تاریخ آن که در کاشی به نظر رسید، هزار و دویست و پنجاه و نه [1259] بود.

نقل کردند که حاج محمد رحیم، ناصرالدین شاه را هنگام سفر فرنگستان مهمان کرده واین حمام را از لحاظ شاه گذرانده. بعضی از حوضها را هم از گلاب پر کرده بوده. باری از حمام بیرون آمده به منزل آمدیم. بعد از ناهار و خواب [و] چایی، عصر به زیارت شاهزاده حسین مشرف شدیم.

در تاریخ قزوین(2) دیدم که حضرت علی بن موسی الرضا سلام الله علیه به قزوین



---

1- 1 . اسم نظمیه به شهربانی و مالیه به دارایی تبدیل گردید.
2- 2 . التدوین 3: 428

تشریف آورده، در آنجا در سرای داود بن سلیمان نمازیِ[(1)] عبّاسی نزول اجلال فرموده و در آن تاریخ دیدم[(2)] که شاهزاده حسین در دوسالگی از دنیا رفته. اما کی و با که آمده بود، تفصیل آن در آن تاریخ نبود.

از آنجا آمده مدرسه صالحیه را هم دیدیم که سه طبقه بود. ولی طبقه پایینش نمور و از قابلیت سکونت افتاده بود. مسجدی بزرگ در مرتبه سیّم داشت حوضی بزرگ در وسط بود که چهار بازو داشت. هر بازوی آن را به طرفی کشیده بودند. گفتند: آبش دائما در جریان بود، ولی اخیرا دست عدوان تصرّفی در آن نموده آبش نوبه ای شده. بعضی از اهل علم قزوین فرمود که در آن تاریخ هفتاد و سه هزار تومان خرج بر این مدرسه گذاشته شده. مدرسه مسعودیه را هم دیدیم که مدرسه کوچک شیکی است. در بعضی از تواریخ به نظر رسیده که در قزوین قبرستان یهودی ها هست. هر وقت اسب کسی درد شکم بگیرد به آنجا می برند درد برطرف می شود.

### تاریخ بنای قزوین

و اصل بنای قزوین به موجب نوشته تاریخ[(3)] از شاپور ذوالاکتاف است. در زمانی که از روم گریخته به ایران آمد بدانجا رسید. چون هیچ جا امنیت نداشت، در آنجا بر کنار رودخانه ای به صومعه یزدان پرستی که مدتی هم مقام قلندران شده بود نزول کرد. اتفاقا وزیر و جمعی از امرا که از بیم قیصر گریخته بودند بدو پیوستند. در آنجا تهیه دیده به جنگ قیصر رفته، این دفعه مظفر شدند. شاپور چون آن زمین را بر خود مبارک دید، امر کرد آنجا را شهری بسازند. لهذا شهر قزوین را ساختند. هنگامی که معماران



---

1- 1 . نمازی مصحّف غازی است، وی یکی از روات صحیفه الرضا علیه السلام است (التدوین 3: 428)، نام وی به عنوان راوی امام رضا (علیه السلام) در اسناد زیادی وارد شده (از جمله الحضال: 179/242، عیون اخبار الرضا (علیه السلام) 1: 227/5، 281/25 2: 78/8، امالی مفید حج 12/1، 13/1، 15/1، 36/8، 37/8) در پاره ای از اسناد از وی با لقب الفواء یاد شده (امالی الصدوق حج 45/15، العیون 1: 127/22، 141/40، التوحید 68/24، 182/17) و اما توصیف وی به العباسی را در سندی ندیدم و ظاهرا تصحیف غازی بوده و جمع بین غازی و عباسی جمع بین دو نسخه بدل مصّحف می باشد. (مصحّح)

2- 2 . التدوين 3: 428 و نيز 1:56
3- 3 . التدوين 1: 41، معجم البلدان 4: 342

مشغول ساختمان بودند، دیلمان مزاحم بود. هرچه آنها به روز می ساختند، اینها به شب خرابش می کردند. حال را به شاپور عرضه داشتند. چون شاپور با اعراب و سایر طامعان ملک در زدوخورد بود، مجال نداشت که به کار دیلمان بپردازد. این بود جواب فرستاد که دیلمان را به مال مشغول گردانید. چنین کرده شهرستانی ساختند. تاریخ عمارت آن ماه ایار سنه چهارصد و شصت و سه [463] از تاریخ اسکندر.

زمانی که هارون الرشید به قصد خراسان از عرض جبال می گذشت، قلعه قزوین را بزرگ کرده، شهر جدیدی در دور شهر قدیم بساخت. تاریخ آن یکصد و پنجاه و چهار [154] از هجرت. در مدح و ذم قزوین اخبار متعارض نقل شده. از نقل هر دو صرفنظر می کنم.(1) حقیقه الامر عندالله.

روز جمعه هفدهم شهر شعبان

از قزوین راه افتاده، قریب به ظهر در مهمانخانه شریف آباد ناهار و چایی و خواب مختصری انجام داده، عصر که هوا رو به خنکی گذاشت، سوار شدیم. وقت مغرب به آب یک رسیدیم. در آنجا کاروانسرائی بود که در وسط آن آب انباری بود. پشت بام آب انبار را فرش کرده، بساط چایی و شام را آنجا چیدیم.

قتل آقا محسن

در مقدمات نماز بودیم حاج حسن صرّاف زنجانی معروف به قرابرچک لو از تهران وارد شد. در ضمن گزارشات گفت که دیروز (روز پنج شنبه شانزده شعبان) آقا محسن برادر صدرالعلماء را کشتند. بعد کیفیت قتل او را بیان کرد که پنج شش نفر از کمیته حزب دموکرات مأموریت بر این امر داشتند، تا اینکه دیروز فرصت به دست آورده، او که با قاطر می آمد میان بازار به طرف او شلیک کرده، هشت گلوله به او زده بودند. همان جا جان تسلیم نموده بود و قاتلها نیز دستگیر نشدند. بعد گفت سپهدار(2) هم در



---

1- 1 . به عنوان نمونه ر.ک. بحار 60: 228/65، 229/67 معجم البلدان 4: 343 التدوین 1: 4 _ 23.
2- 2 . سپهدار، محمد ولی خان تنکابنی که بعد سپهسالار اعظم شد و در 15 محرم سنه 1345 خود را با تفنگ کشت. در روزنامه دیدم که کسی

گفته بود که سپهسالار در عمرش که کار عاقلانه کرد، همین کار بود.

قصد قتلش بودند ولی او فرار کرد و از پیش شما رد شد. ما گفتیم: ما او را ندیدیم. مشهدی وهّاب گفت شما در مهمانخانه شریف آباد در خواب بودید. او با اتومبیل شخصی آمد و رد شد.(1) بعد حاج حسن شرح حال خود را گزارش داد. گفت: ما درشکه کرایه کرده بودیم. یکی از اسبهای آن در اینجا سقط شد. ما با درشکه چی دیگر قرار گذاشتیم که این اسب ما را که باقی است با دو اسب خود به یکی از درشکه ها ببندد. آنگاه درشکه دیگر را ردیف آن کرده تا قزوین ببرد. سه تومان به او بدهیم.

باری امشب هوا خوب بود. پشت بام آب انبار مأمون از موذیات زمین بود، و خنکی هوا نیز موذیات هوایی را دفع کرد. خیلی راحت خوابیدیم. حتی در اثر راحتی خواب نماز صبح بعضی از رفقا به قضا رفت.

باری روز شنبه هیجده شعبان صبح بعد از نماز که از بعضی اداء و از بعضی قضاء بود، صرف چایی و صبحانه کرده، خرده ریز(2) را برچیده، به قدم زدن مشغول شدیم. گویا یک میل به همان نحو راه طی کرده، به قهوه خانه ای رسیدیم. در جلوی قهوه خانه نشسته، از قهوه چی قلیان خواستیم. درست کرد و آورد. بعد از قلیان و چایی دلیجان رسید. ما سوار شده، به راه افتادیم. نردبانی که به راه گذاشتیم، مشاعره بود. از اشعار فارسی و عربی و ترکی ردّ و بدل می کردیم. تا اینکه به ینگی امام رسیدیم. در آنجا دادیم در قهوه خانه چایی دم کردند. ما به زیارت امامزاده رفتیم، ولی چون در بقعه بسته بود، نتوانستیم توی بقعه مشرّف شویم، از خارج زیارت کرده برگشتیم. تا مراجعت ما چایی دم کشیده بود. برگشته، چایی خورده، سوار شدیم.

ص: 170

---

1- 1 . آقا محسن و صدرالعلماء با امام جمعه تهران بنی عم بودند. مرحوم آقا محسن در آن تاریخ خیلی نفوذ داشت. وثوق الدوله رئیس الوزراء بود. تلفن آقا محسن متصل به تلفن او بود. اتصالاً کار برای مردم می کرد. مرد کاری و کافی بود. قتل او شاید برای ارعاب وثوق الدوله بود. ولی چه حساب بود که او را در روز روشن در میان بازار کشتند و از کشندگان او با اینکه متعدد بودند یک نفر دستگیر نشد. مرحوم صدرالعلماء چندی قبل از او وفات کرد. بعضی از آقایان زنجان در مسجد سیّد زنجان فاتحه ای برای او گذاشت. محض خاطر آقا محسن که شخصی بود با کفایت، تا اینکه از

کفایت و کارگزاری او بهره مند شود، اما قصد سوء سپهدار به چه منظور بوده معلوم نشد.

2- 2 . اصل: خورده ریز

## نزاع با قهوه چی

دلیجان که به راه افتاد، دیدیم ما را صدا می زنند. دلیجان را نگه داشتیم. یک دفعه آقا سیّد جواد با حال اضطراب خود را به روی من افکند. دیدم رنگ از رخسارش پریده. پرسیدیم چه شد؟ گفت ندیدی مگر که آن نظامی روسی تفنگ به سوی ما راست کرد. معلوم شد که آقا میرزا علی اکبر نوکر آقامیرزا ابوالقاسم، با قهوه چی داد و مقال(1) کرده. چون او غیر از آب گرم چیزی نداده بود. چون ما قند و چایی از خودمان مصرف می کردیم، او در عوض آب گرم مطالبت قیمت تمام چایی می نموده. میرزا علی اکبر هم قهر کرده، پول را انداخته، آمده. آن روسی به هواداری قهوه چی تفنگ راست کرده بود که آقا سیّد جواد را به وحشت انداخت. آقای آقامیرزا ابوالقاسم هم به میرزا علی اکبر تغیّر کرد که تو چرا او را راضی نکرده روان شدی. بالأخره آنچه را که می خواست دادیم و رها شدیم.(2)
در راه پنج رأس آهو دیدیم که در کنار جاده دارند راه می روند. یکی از رفقا گفت: اگر تفنگی داشتیم اینها را شکار می کردیم. گفتم: تنها تفنگ کافی نیست، بلکه تفنگ داشتیم و تیرانداز هم بودیم. باری، ظهر به مهمانخانه سرهنگ رسیدیم و در آنجا یک رشته بزرگ آب که از رودخانه کرج جدا کرده بودند از جلوی مهمانخانه می گذشت. درختهای سرسبز لب نهر بود. ما در سایه درختها بساط پهن کرده، برای نهار آبدوغ خیار خوب درست کردیم. خیلی هم چسبید. آب صاف و روان در پیش داشتیم. هر چه از لباس و اسباب داشتیم، شستیم. خلاصه، خوش گذشت. خوب هم خوابیدیم.

## نهر حاج میرزا آقاسی

عصر هوا که خنک شد، به راه افتادیم. بعد از ساعتی که راه پیمودیم، به کرج رسیدیم. خواستیم در یکی از قهوه خانه های آنجا چایی دم کنیم. دیدیم سالدات(3) روسی



---

1- 1 . در اصل: دمقال است که ظاهرا تغبیر محاوره ای داد و مقال است. (مصحح).
2- 2 . بعضی از قهوه چی های سر راه، مثل دزدهای سر گردنه بودند. حق و حساب سرشان نمی شد. اعمال زور می کردند. در هر دو فرسخ از این

قهوه خانه ها بود. ولی مسافرت با اتومبیل که شیوع یافت، غالب آنها از بین رفت.
3-3 . سالدات: (روسی) سرباز (فرهنگ معین).

زیادند. در قهوه خانه تصرفات مالکانه می کنند. ما رغبت نکردیم که چایی دم کنیم. ولی در جنب پل، دلیجان را نگه داشتیم. در آب رودخانه غوطه زدیم. آبش صاف و خنک و زیاد که آدم را تکان می داد. بعد از آن از روی پل قدم زنان رد شده، تماشای رودخانه و اطراف می نمودیم، تا اینکه دلیجان از عقب رسید و سوار شدیم. یک رشته نهر هم که از رودخانه کرج جدا کرده بودند. با ما رفیق راه شده، به طهران می رفت. آن را نهر حاج میرزا آقاسی می گفتند. معلوم می شود که آن را حاج میرزا آقاسی وزیر محمد شاه، از رودخانه جدا نموده است. در سر راه خیار تازه ای دیدیم که برای ما نوبر بود. چون آن طرفها فصلش نبود. قدری از آن خریده آتش حرارت را اسکات نمودیم. تا اینکه وقت مغرب به کاروانسرای شاه آباد رسیدیم. آنجا در پشت بام چایی و شام را چیدیم. نهر حاج میرزا آقاسی نیز از جلوی آن سرا می گذشت. هوا هم خوب بود. از موذیات زمینی و هوایی چیزی پیدا نبود. خلاصه خوش گذشت. ولی از جهت خواب قدری ناراحت بودیم. چون از آنجا تا طهران چهار فرسخ بود. قافله های مال التجاره و میوه و تره بار که به طهران می رفت، زنگش قطع نمی شد. گاری و دوچرخه و درشکه و سایر اسباب نقاله پشت سر هم در گذر بود. این است که این سر و صداها نگذاشت آسوده خواب راحت کنیم. با وجود این رو هم خوش گذشت.

روز یک شنبه نوزدهم ماه شعبان

بعد از ادای فریضه دوگانه و صرف صبحانه حسب المعمول راه را گرفته پیاده رفتیم تا اینکه مرکب ما رسید، سوار شدیم. آن قدر نگذشت که به قهوه خانه مهرآباد رسیدیم. یک رشته قنات در آنجا آفتابی شده بود. آبش خیلی خوب و شیرین و خنک. به یاد آقامیرزا احمد(1) چایی دم کردیم. گرچه سر قنات را سالداتهای روسی اشغال کرده



---

1- 1 . آقامیرزا احمد، از فضلای با تقوا بود. که رفیق مباحثه ما بود در زنجان. چای آب این قنات را به ما سفارش کرده بود. که از او نیز یادبود کنیم. این بود که به یاد او چایی دم کردیم. آن مرحوم در اواخر به مشهد رفت. یک سال و نیم در آنجا ماند. بعد به زنجان برگشت و بعد از سه ماه به نجف رفت. یک سال هم در آنجا ماند. بعد به سلطان آباد عراق [اراک] آمد. بعد از یک سال به آذربایجان رفت و بعد از سیاحت شهرهای آنجا به

اصفهان و شیراز و در آخر در کرمان رحل اقامت افکند. یعنی در آنجا زن گرفت. به حکم: «زن کجایی، مرد آنجایی» آنجایی شد. چند سال آنجا ماند. بعد با خانواده به مشهد مشرف شد و بعد در سبزوار هم یک سالی ماند و بعد به قم آمد و از قم به طرف کرمان رفت. ولی خاک اصفهان نگهش داشت. یعنی چند ماه در اصفهان مانده بود، گویا در حدود هزار و سیصد و شصت و هشت یا نه [1368 یا 1369] بود که تلگراف فوت او به من رسید. بی اندازه متأثر شدم. (رحمه الله)

بودند. ولی چند قدم پایین تر از آن بی مانع بود. در آنجا بساط چایی را چیدیم. تا یک ساعت و نیم به ظهر مانده آنجا بودیم. بعد به راه افتادیم.

### ورود به طهران

قدری از ظهر گذشته وارد شهر نو طهران شدیم. بعد از آن از دروازه قزوین وارد شهر شده، از خیابان دروازه قزوین و امیریه گذشته؛ در خیابان مریضخانه، روبروی میدان عشق، در فوقانیه سرای سیدآقاخان که مشرف به میدان عشق بود، منزل گرفتیم. تا جابجا شده، چایی درست کنیم، آقا میرزا علی اکبر فی الفور از چلوپزخانه نهار آورد. خوردیم و بعد خواب خوبی کردیم. چون شب خوابمان نبرده و روز هم خستگی راه ما را کوفته بود. با اینکه صدای گاری و درشکه و زنگ واگون متصل به هم بود، ولی با وجود این، چون خسته و کوفته بودیم، این سر و صداها مانع از خواب نشد. بعد که بیدار شده، صرف چایی نمودیم.

عصر با آقا سیدجواد و آقا سیدعلی اکبر در درشکه نشسته، به سراغ منزل آقا میرزا یعقوب اردبیلی(1) که در سه راه امین حضور بود، رفتیم. از قضا درشکه چی عوض سه راه امین حضور ما را به خیابان امین حضور برد. در آنجا هرچه کوچه یخچال و منزل



---

1- 1 . آقا میرزا یعقوب پسر مؤتمن الملک اردبیلی و داماد وکیل الممالک که از طراز اول اشراف اردبیل بود، تقریبا خان زاده بود. ولی شوق تحصیل علوم دینیه، از لباس خان زادگی، به کسوت روحانی کشیده بود. ذوق و هوش و ادراکش خوب بود. با ما در زنجان از رسایل و مکاسب مباحثه می کرد. بعد که در دوره شاه فقید به حکم قانون اتحاد شکل، عده کثیر از اهل عمائم که طوعا او کرها تغییر شکل دادند. آقا میرزا یعقوب هم از آن جمله بود که داخل عدلیه (دادگستری) شد. بعد از چند سال قضاوت، گرفتاری اداری پیدا کرد و دیگر نفهمیدم چه شد. بعد از مدتی شنیدم وفات کرده.

ناصرخان را که آدرس منزل آقا میرزا یعقوب بود، پرسیدیم کسی سراغ نداد. ناچار نماز نخوانده بودیم، برگشتم که مدرسه سپهسالار را پیدا کرده، هم در آنجا نماز بخوانیم و هم خیلی تعریف و توصیف از آن شنیده ایم، تماشایش کنیم. این بود که پرسان پرسان مدرسه سپهسالار را پیدا کرده، نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم و هم مدرسه را مختصرا تماشا کردیم.

بعد از غروب که خیابانها از چراغ(1)

العالم متغیر

برق روشن شد، ما را عجب و شگفتی روی داد. خیابان قزوین در نظر ما جلوه کرده بود. خیابانهای طهران را که دیدیم، آنجا از نظر افتاد. شب که به منزل برگشتیم، آقای آقا میرزا احمد زنجانی(2) تشریف آورد. قدری نشست و بعد اخوی خود آقای آقا میرزا ابوالقاسم را برد منزل خود. ما نیز

ص: 174

---

1- 1 . در زنجان چراغ برق نبود. در قزوین و طهران بود.[ادامه حاشیه در نسخه مصنف _ قدس سره _ به رشته تحریر در نیامده از این رو ما یادداشتی از مؤلف را از سوانح متفرقه که در پایان همین نسخه کتاب جنگل مولی درج شده، به تناسب نقل می کنیم:] در آغوش مادر پای چراغ روغن کرچک شیر می خورم، بعد که مکتب خانه می رفتم پای همین چراغ مشق می نوشتم، در زمان تحصیل علوم عربیه لامپا نفتی، نمره پنج، با روشنایی عجیب پیدا شد و عجیبتر از آن نمره هفت که شب را در نظر ما مثل روز روشن می کرد تا این که _ متدرجا _ چراغهای تور و برق و غیره آمد. اکنون که چشمها مأنوس به روشنایی این چراغها شده، در پای چراغهای قدیم الف را از ب نمی توانیم تشخیص دهیم. پول خیلی کم بود، پول نقره و طلا در بازار در دکان صرّافان دیده می شد و پول سیاه از مس سکه زده بودند، به قدر یک مثقال که شاهی می گفتند، بزرگتر از آن به قدر دو مثقال، به آن صد دینار می گفتند، بیست شاهی یک قران بود، گاه از ناحیه حاکم در زنجان جار می زدند که حکم حاکم است که پول سی شاهی یک قران می شد. پول که چهل یا پنجاه شاهیش یک قران می شد، مسگرها پول را در کوره مسگری آب می کردند از آن آلات سنیه درست می کردند، تا در سنه 1318 قمری که ما در مکتب خانه بودیم، پول نیکل به بازار آمد: 20 تا، یک قران. بعد پول دیگری به بازار آمد به نام ده شاهی

که دو تا از آن یک قران بود آن هم در سنین 1385 و بعد جمع شده، فعلاً که سنه 1388 است پول بازار همان قران است و اسکناس و چک.
2- 2 . آقا میرزا احمد میرزایی در کسوت روحانی بود. بعد به حکم قانون اتحاد شکل، تبدیل لباس نموده، داخل عدلیه گردید. رتبه اش در عدلیه چه بود، نمی دانم. اخیرا متقاعد [= بازنشسته] شده بود. سال گذشته 1375 وفات نمود. خداوند رحمتش کند.

فردا خدمت آقا میرزا احمد رفتیم. آقاهبه الله خلخالی(1) و آقا میرزا یعقوب اردبیلی هم آمدند.

آقا هبه الله یکی از شاهزاده ها راگفت: که به خلخال آمده بود، من بدیدن او رفتم. او از خود بینی چنین وانمود کرد که من تو را نمی شناسم. لذا ساعتی بمن توجه نکرد. بعد یکی از نوکرهایش را خواند و گفت: یکنفر بیاید آقا را معرفی کند. اشاره بمن کرد. من گفتم: پس دو نفر بیاید. یکی هم آقا را معرفی کند، اشاره به او کردم. گفت: مگر مرا نمی شناسی؟ گفتم: من به گمان اینکه شما مرا می شناسید، آمدم. حالا می بینم شما آن آدم نیستید. این است که معرف خواستم. بعد خودم را معرفی کردم. اظهار عذرخواهی نمود.

باری در نهار خدمت آقا میرزا احمد بودیم و برای خواب، نگارنده و آقا سید جواد و آقا سید علی اکبر به منزل آقا میرزا یعقوب رفتیم. در آنجا این قدر صحبت متفرقه به میان آمد تا وقت خواب گذشت. عصر آقا میرزا ابوالحسن فرزند آقای نائب الصدر(2) زنجانی که در قضیه سردار همایون(3) به طهران آمده بود، آنجا آمد.

ص: 175

---

1- 1 . آقاهبه الله را در مشهد نیز که سال کودتا 1339 مشرف شده بودم، ملاقات کردم. با مرحوم آقای حاج سید محمد زنجانی رفیق بود و غالبا به منزل ایشان می آمد، شخص خوش محضر بود. گویا در سنه 1341 در مشهد وفات نمود.
2- 2 . آقای آقا ضیاءالدین نائب الصدر از خانواده شیخ الاسلام، شخصی خوش محضر و کافی و کاری بود. فوت او در زنجان که در سنه 1348 اتفاق افتاد، خیلی به من تأثیر کرد. آقا میرزا ابوالحسن پسر او که دارای لقب ساعدالسلطنه شد و بعد که لقبها ساقط و شناسنامه ها رایج گردید، به ضیایی معروف گردید. ولی درِ خانه شان با رحلت مرحوم نائب الصدر بسته شد و ضیایی هم در... وفات کرد.
3- 3 . سردار همایون حاکم زنجان بود. چون در سنه 1334 که قشون روس در بیجار از قشون عثمانی شکست خورد، سپهدار که بسته دولت روس شده بود، از او درخواست آذوقه به قشون و مملکت روسیه کردند. سپهدار به قزوین آمده، در قلمرو خود، غله برای آنها خرید. از جمله سی هزار خروار از خمسه خرید. نرخ گندم دوازده تومان بود، او از قراری

خرواری پانزده تومان خرید. سردار همایون از هر خرواری یک تومان (نمی دانم اسمش چه می گذاشت) برمی داشت. آن هم بر مالکین خمسه گران می آید. در این اثنا در دروازه ها مأمور گذاشته از وارد و صادر، از بار و مسافر مطالبه نواقل [نواقل: ظاهرا به معنای عوارض راه می باشد.]نمود. این نیز بر مردم گران آمد. ناچار اجتماع کرده، زیر بار نرفتند. حاکم نیز برای ارعاب اینها حاج سید نعمت الله تاجر را که در حزب دموکرات دارای سمتی بود، به چوب بست. مردم ساکت ننشستند. چند نفر را که از جمله آقا میرزا ابوالحسن و حجه الاسلام بود، به طهران فرستادند تا او را عزل کرده، رقم حکومت خمسه را به نام اسعدالدوله سردار صادر نمودند. ولی نواقل را نتوانستند کاری بکنند. آن را از مردم گرفتند.

باغ سردار معتضد

بعد از انقضاء مجلس با هم در درشکه نشسته به منزل آقای امین مخصوص رفتیم. در منزل نبود. بعد گفت: باغ سردار معتضد برویم که باغ باروحی است برگشته سوار درشکه شده رفتیم به باغ. دیدیم آقای سردار معتضد خودشان هستند، پذیرایی کردند. باغ طبقه به طبقه بود. در هر طبقه حوضی در وسط و باغچه های گل در اطراف بود.

فوّاره ها به اشکال مختلفه کار می کردند. بعد چند پله می خورد می رفت به طبقه بالا. در آنجا نیز حوضی به شکل دیگر، فواره ها به ترتیب دیگر و هکذا. در انتهای باغ که بلندترین نقاط باغ بود اصطخر بزرگی بود که آب از آنجا به همه نقاط باغ سرازیر و در فواره ها جاگیر شده، به هوا می پرید. (1)

خلاصه بعد از تماشای اوضاع اینجا برگشته به منزل عزم نمودم، آقا میرزا

ص: 176

---

1- 1 . این باغ در شمال باغ شاه بود که فعلا همه آنها جزو شهر شده است. گویا حدود خیابان سلسبیل باشد. طهران در زمان ناصر الدین شاه دورش خندق بوده، بعد به حکم شاه خندقها را پر کرده اند که در جای آن چهار خیابان افتاد. خیابان چراغ برق، خیابان اسماعیل بزاز و خیابان شاپور و خیابان ری. بعد خندق دیگر به فاصله نسبتا زیاد در دور آن کنده بودند. ولی طهرانی را که ما دیدیم در اطراف دروازه داشت. از شهر نو به دروازه قزوین می رسید. دروازه مهمی بود که اطرافش کاشی و در سردرش چند میل کاشی بود. از آنجا تا چهارراه گمرک امیریه، تقریبا از چهار راه امیر تا چهار راه شاپور، این قدر مسافت بود. و همچنین مسافت بین دروازه باغ شاه که در انتهاء خیابان مریضخانه که اخیرا به نام خیابان سپه نامیده شد، بین دو چهار راه [در اصل به اندازه یک کلمه بیاض است]به همان مقدار بود، از دروازه باغ شاه که بیرون می شدی مسافتی را که طی می نمودی می رسیدی به باغ شاه. از باغ شاه مسافتی به شمال طی می نمودی می رسیدی به باغ سردار معتضد. این نقشه آن زمان طهران بود. در جهت مغرب و در جهت مشرق نیز در دور خندق که نگاه می کردیم سواد دهی از دور به نظر می رسید. گفتند: اسم آن ده دولاب است .حالا تمامی این حدود از دروازه دولاب تا خود دولاب داخل

شهر شده و خندق جدید دور شهر نیز خیابان شده، اسم این خیابانها را من نمی دانم، باید از طهرانی ها پرسید. اجمالاً خیابانهای خندق جدید نیز در وسط شهر واقع شده.

ابوالحسن نگذاشت و مستقیما ما را به منزل خود برد. آقای مجد الاسلام و آقای حاج مشیرحضور نیز آمدند. تا اینکه بعد از شام اجازه مراجعت داد. حدود ساعت چهار بود به منزل برگشتم.

روز سه شنبه 21 شهر شعبان

در خود آثار کسالت دیدم، گویا سرماخوردگی داشتم، میل به چایی هم نداشتم، همین قدر که نماز صبح را که خواندم بی آنکه چیزی از نان و چایی بخورم دراز کشیدم و تا غروب به همین منوال ماندم، تا اینکه آقای میرزا احمد به احوال پرسی آمدند و مرا تقریبا مجبور به قدم زدن کردند. با رفقا یواش یواش به گردش رفتیم، ولی مزاج که ناسالم شد انسان از سیر مراکز حساس نیز استفاده نمی تواند بکند. خیابانها هر چه خوش منظر باشد، در نظر من جلوه نداشت. ناچار از رفقا جدا شده به منزل برگشتم. همین قدر نماز را خواندم و در بستر دراز کشیدم.

روز چهارشنبه

صبح که از خواب بیدار شدم، دیدم که هنوز مزاج من به حال عادی نیامده و امروز هم باید به طرف قم حرکت کنیم. اجاره دلیجان تا طهران بود، از طهران تا قم از کالسکه و درشکه و دلیجان و گاری همه رقم مرکب در پستخانه بود. ولی هیچ کدام از آنها برای ما فراهم نشد، مگر گاری. چون بلیط آنها را قبلاً فروخته بودند، لذا بلیط گاری از پستخانه گرفتیم که عصر حرکت کنیم. با خود گفتیم که ما به زیارت شاهزاده عبد العظیم می رویم، در آنجا می مانیم تا مرکب برسد و به پستخانه خبر دادیم که ما در زاویه مقدسه منتظر مرکب هستیم، لهذا با واگون شهری به پای ماشین و از آنجا با ترن(1) به شاهزاده عبدالعظیم رفتیم.(2) در آنجا بعد از زیارت برگشته در خیابان مظفریه،

ص: 177

---

1- 1 . ترن خط آهنی بود که از طهران به شاهزاده عبدالعظیم کشیده بودند.
2- 2 . واگون شهری عبارت بود از اتاقهایی که روی خط آهن با اسب حرکت می کرد. در چند خیابان خط آهن کشیده بودند. اتاقها که ظرفیت بیست و چند نفر بود روی آن کار می کرد و هر یک از آنها را دو اسب می کشید. فقط از جلوی شمس العماره تا میدان توپخانه، چون سر به بلندی

می رفت آنجا را با سه اسب می بردند. یک اسب در مقابل شمس العماره نگهداشته بودند. واگون که از جانب بازار می آمد به آن می بستند تا میدان می برد، بعد در آنجا اسب را باز کرده بر می گرداندند به جلو شمس العماره به واگون دیگر که می رسید می بستند. وضع رفت و آمد شهری اینطور بود تا اینکه بعد از چند سال که اتومبیل به قدر کافی دایر شد خط آهن را از خیابانها چیدند، ولی خط آهن بین شهر و شاهزاده عبدالعظیم چند سال بعد از آن عمر کرد تا اینکه آن را نیز اخیرا ترک کردند، رفت و آمد منحصر به اتومبیل شد.

جلو[ی [یک قهوه خانه نشستیم.

آقایان رفقا به ابن بابویه رفتند که مزار مرحوم صدوق را زیارت کنند. ولی من چون حالم مقتضی نبود نرفتم. همانجا بودم که آقایان نهار خورده مراجعت نمودند و برای من نیز قدری فرینی سرد تهیه کرده بودند چند قاشق خوردم. از قضا دستگاه پستی نیز از وقتی که وعده داده بود تخلف نموده نصف شب رسید. بین النوم و الیقظه در گاری جابجا شده به راه افتادیم تا کاریزک که مال بندان اول بود راندیم.(1) در آنجا چون اسب آماده نبود تا طلوع آفتاب در آنجا ماندیم.

روز پنج شنبه 23 شهر شعبان

از کاریزک سوار شدیم تا قهوه خانه گردنه رفتیم. آنجا چندان لنگ نشدیم. فقط دو استکان چایی خورده به راه افتادیم، تا به مال بند دویم که حسن آباد باشد رسیدیم. در آنجا باغی بود در مقابل پست خانه، رفتیم آنجا از قهوه خانه چایی آوردند و خوردیم، تا اینکه اسبهای دستگاه را بسته به ما خبر کردند، من باز چیزی نخوردم. به همان گلوی خشک بودم تا به راه افتادیم. نزدیک ظهر به مال بند سیّم که در جنب پل رودخانه شور بود رسیدیم. هوا خیلی گرم، قهوه خانه هم پر از مگس بود. ناچار به سایه زیر پل پناهنده شدیم. در زیر پل از ماست و تخمه مرغ و خیار و سبزی نهار

ص: 178

---

1- 1 . برای دستگاههای پست در هر سه فرسخ یک مال بندان ترتیب داده بودند و در هر مال بندی سه یا چهار کمر اسب نگه می داشتند. که هر کمر چهار اسب بود همینکه دستگاه می رسید فوری اسبهای سابق را باز کرده اسب دیگری می بستند. سورچی موظف بود که دستگاه را تا مال بند برده در آنجا اسبهای خود را باز کرده برگرداند، و از آنجا هم سورچی دیگر ببرد .

خوردند. من نیز با یک مغز خیار گلو تر کردم و از قهوه خانه چایی آوردند صرف شد. آب رودخانه نهایت شور بود. آقا میرزا محمد از زور گرما در همان آب آبتنی کرد. غذای من در این سه روز منحصر به همان دو سه قاشق فرینی بود که در شاهزاده عبد العظیم خوردم و یک مغز خیار که در آنجا خوردم. دیگربه هیچ چه میل نداشتم و نمی خوردم، حتی چایی را. ولی در آنجا میرزا علی اکبر رفته از ده یک قطعه خروس گرفته آورد. آن را فی الفور سر برید، ران آن را کباب کردند، من خوردم، این خیلی چسبید و بر دل من قوت داد.

سختی سفر

تا اینکه سه ساعت به غروب مانده از آنجا حرکت نموده. نیم به غروب به مال بند چهارم که قلعه محمد علی خان باشد رسیدیم. در آنجا بی آنکه از دستگاه پائین بیاییم اسبها را عوض کردند، چون سورچی کوشک نصرت از آنجا دستگاهی به اینجا آورده بود، این بود که او دستگاه خود را به سورچی ما تحویل داد که آن را به رودخانه شور ببرد و دستگاه ما را از او تحویل گرفت که به کوشک نصرت برساند. این رسم سورچی ها بود، سورچی آن مال بندان با سورچی این مال بندان در راه یا در مرکز پست که به مقابل هم می رسیدند، دستگاهها را با یکدیگر عوض می کردند و هر سورچی که مال به دستگاه می بست، از هر مسافر ده شاهی حق انعام می گرفت. این قانون اداره بود (ده شاهی آن زمان شاید از پنج و شش قران این زمان نیرومندتر بود).

این مسافت؛ یعنی بین قلعه محمد علی خان و کوشک نصرت، خیلی به من سخت گذشت. چون شب بود، هوا تاریک و راه سر به بالا بود و باد هم به شدت می وزید و من هم تب داشتم، نمی توانستم بنشینم. و برای دراز کشیدن جا نبود، چون جا برای هر کس به قدر نشستن خود بود، آن هم به هم چسبیده که سوزن در درز آن جا نمی کرد. با وجود این راننده ها هم تند می راندند. نه تنها من در رنج و تعب بودم، بلکه رفقا نیز به زبان آمدند. آقای آقا میرزا ابوالقاسم به راننده خطاب کرد که بابا جان آهسته

بران، پنج نفر ذریه رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را کشتی(1) ولی به خرج سورچی نرفت. حتی در علی آباد هم لحظه ای نگه نداشت که چایی بخورند. به همان حال شدت می راند، تا در کوشک نصرت که مرکز او بود ما را به غریب امام رضا (علیه السلام) بخشید. تقریبا ساعت پنج از غروب گذشته بود که در آنجا پیاده شدیم. این هم مال بند پنجم بود.

این منزل نسبت به منازل دیگر که در راه قم دیدیم بد نبود، آب جاری و مختصر باغچه ای داشت. تالار خوب هم که تازه ساخته بودند با صفا بود، گرچه شب صفای آن را نفهمیدیم، چون خسته بودیم و جائی را درتاریکی نمی دیدیم. ولی صبح دیدم که اینجا در بلندی واقع شده، چشم انداز خوبی دارد. باری نگارنده همین قدر نماز را خواندم، دو استکان چایی خوردم، بی آن که شام بخورم برگشته، در توی گاری دراز کشیدم. آقایان نیز شام میل کرده، در تالار کوشک استراحت کردند.

صبح بین الطلوعین نماز را خوانده سوار شدیم. در اواسط راه یک دستگاه پستی از قم می آمد. سورچی ها اسبها را عوض کردند، تا اینکه به گل تپه که مال بند ششم بود رسیدیم. در آنجا آقایان چایی میل کردند و دو لقمه کباب هم برای من درست کردند، تا اسبها را بستند و ما را خبر کردند راه افتادیم. هوا گرم بود و آفتاب سوزان. گاری سرپوش نداشت. ما از چادر رختخواب سایبانی درست کردیم. اما چه سایبانی، تفصیلش مپرس.

بالاخره به عسگر آباد که مال بند هفتم بود رسیدیم. قریب به ظهر هوا خیلی گرم در قهوه خانه مگس امان نمی دهد. بوی بدی هم بود مزید بر علت. ناچار به زیر پل پناه بردیم. تقریبا از عقرب به مار (2) پناه بردن بود. چون رودخانه عسکر آباد آبی داشت

ص: 180

---

1- 1 . پنج نفر ذریه رسول را شمردیم، دیدیم یکی کم است، چهار نفر از ذریه است(آقای آقا میرزا ابوالقاسم و آقا سیدجواد و آقا سید علی اکبر و این عبد ذلیل). باقی که آقا میرزا قوام و آقا میرزا محمد و آقا میرزا علی اکبر از رفقا با چهار نفر دیگر که دونفر عراقی و دو نفر خراسانی از ذریه نبودند. به آقا میرزا ابوالقاسم عرض کردیم که ذریه رسول(ص) چهار نفر بود. شما چرا خون پنچ نفر را برگردن او می گذاشتی.

2- 2 . مقصود از نوشتن این گونه مطالب گرچه شرح سرگذشت است ولی خالی از فایده نیست و آن این است آنها که در این زمان با اتومبیل بنز ناز می کنند، بدانند که مردم عهد سابق به چه زحمت مسافرت می کردند تا قدر نعمتی را که خداوند امروز به آنها داده بدانند و شکر آن را بجا آورند.

خیلی شور، که آب رود خانه شور در مقابل آن رحمت می برد. به هر حال زیر پل امر نهار و چایی را گذرانیدیم، حال من هم قدری به جا آمد.

از ظهر مختصر گذشته به راه افتادیم، ولی سورچی دستگاه را از وسط جاده نمی برد. ما هم هرچه التماس می کردیم که از وسط جاده ببر تا گاری یکوری نشود که برای ما تولید زحمت کند به خرجش نمی رفت. در آخر چرخها به ریگی فرو نشست، گاری چپه شد، ولی جای شکرش باقی بود که کنار جاده قدری بلند بود، گاری را نگه داشت و نگذاشت سرازیر شود. و الا خدا می داند چه می شد، ولی ما همه به زمین افتادیم. ریگ زمین داغ، ما نیز پابرهنه، مثل اینکه پا روی آتش گذاشتیم، و باز جای شکرش باقی است که چند نفر عرابه چی(1) همان دم رسیده، کمک کرده، چرخهای گاری را از ریگ که تا به حلقوم فرو رفته بود بیرون آوردند و سوار شدیم. تا در نزدیکی قم گویا یک فرسخ به آنجا مانده قهوه خانه ای بود. در آنجا پیاده شده، چای خوردیم و دیگر معطل نشدیم.

ورود به قم

یک ونیم به غروب مانده مشرف به قم شدیم. در جنب مدرسه دار الشفاء متصل به رودخانه که از آن جا راهی هم به رود خانه بود، منزلی دارای نمره بیست وشش از آقا رضا نام اجاره کردیم، از قرار روزی یک قران. حسن این منزل نزدیکی آن بود به دارالشفاء که آب انبارش مثل یخ بود، و در آن جا یک چاه سنگ چینی هم بود که نقل کردند در زمستان از آب رودخانه در موقع یخبندان ده، بیست روز بلکه یک ماه هر روز به آن آب می بندند، تا چاه پر می شود. بعد عروق زمین آن آب را می کشد، هنگام تابستان در موقع لزوم آب که می کشند، همان آبی را که در زمستان تحویل گرفته، به همان حال سردی تحویل می دهد. ولی چون آب انبار کافی بود آب چاه



---

1- 1 . عرابه و ارابه هر دو صحیح است ولی اکنون بیشتر با الف نوشته می شود (مصحح)

مورد حاجت نبود(1).

باری بعد [از آن] که در منزل جابجا شدیم رفتیم حمام، که هم قضای غسل جمعه را بجا بیاوریم و هم گرد راه را بشوییم، و خستگی در کنیم. حمام حضرتی در نزدیکی منزل ما بود، در آنجا استحمام نموده، نماز ظهر و عصر را در آخر وقتش ادراک کردیم. هنگام غروب مشرف به حرم محترم شده، به فیض زیارت رسیدیم در صحن اتابک در سه نقطه نماز جماعت برپا بود، ما چون ائمه جماعت را نمی شناختیم، از فیض جماعت محروم بودیم. خلاصه نماز را در بالا سر خوانده به منزل برگشتیم، حال نگارنده نیز از برکت این آستانه مقدسه نسبتا خوب شد.

روز شنبه 25 شهر شعبان

صبح از خواب بیدار شده، آقایان را صدا زدم. غیر از آقا سید علی اکبر کسی جواب نداد. چون خسته بودند، خوابشان سنگین بود. لذا حقیر با آقا سید علی اکبر مشرف به حرم، بعد از نماز و زیارت مراجعت به منزل نمودیم. از صدای پای ما سایر رفقا بیدار شده، به حرم مشرف شده، نماز را در حرم خواندند(2). نگارنده که نیز از حرم برگشته،



---

1- 1 . از این چاه در قم زیاد است ولی آب انبارهای زیاد که هست احتیاج به آن چاهها نیست. آب انبارهای قم نوعا گود می شود. سی و چند پله، در زمستان آب رودخانه هنگامی که یخ می کند از آن آب در آن وقت می بندند و به همان حال تا تابستان می ماند، این است که در قم اگر یخ هم [پیدا] نشد احتیاج به آن نیست. این آب انبارها نیز اخیرا ا ز مصرف افتاد. چون آب از چاههای عمیق هشتاد متری تقریبا، وارد لوله کرده، خانه ها را لوله کشی کردند و در کوچه ها فشاری گذاشتند که احتیاج مردم از آب آب انبارها مرتفع شد.(شروع لوله کشی در سنه 1385 شد). _ حاشیه حاشیه مؤلف قدس سره _

2- 2 . در مدرسه دار الشفا آن وقت محصل نبود. در وسط مدرسه اطاق بزرگی بود که قهوه چی آنجا را اشغال کرده تا لب حوض نیمکت چیده بود. در اطاقهای دیگر از درویش و فقیر چند نفر بودند. بقیه خالی بود. در مدرسه فیضیه فقط یک حجره بود که یک نفر معمم آنجا بود. بقیه خالی بود تا در زمان مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ عبدالکریم اعلی الله مقامه که

قم مرکز علمی شد، هر دو مدرسه با سایر مدارس قم پر از محصل علوم دینیه گردید. حتی مرتبه پائین که پر شد مرتبه فوقانی مدرسه فیضیه متدرجا در عهد معظم له (از اول ورودش به قم که هزار و سیصد و چهل بود [1340] تا رحلتش که هفده ذی القعده هزار و سیصد و پنجاه و پنج [1355] باشد) ساخته و محصل نشین شد. مدرسه دار الشفا نیز که مرتبه پائینش پر شد. مرتبه بالایش بعد از وفات معظم له توسط زمامداران بعد ساخته شد. طرف رودخانه توسط آیه الله صدر اعلی الله قدره و طرف شهر توسط آیه الله بروجردی (دام ظله).

خوابیده بودم از صدای پای آقایان که از حرم مراجعت کرده بودند بیدار شدم بعد از چایی و صبحانه به زیارت اهل قبور که در جنب صحن شریف بود مشرف شدیم.

اصحاب ائمه و علمای مدفون در مقابر شیخان

وسط این قبرستان را مقابر شیخان می گویند. چون عده ای از اصحاب ائمه و علمای بزرگ در آنجا مزار دارند، به آن ملاحضه آنجا را مقابر شیخان (شیخها) می گویند. از جمله معاریف که در آنجا مزار دارد زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد اشعری قمی است که از اصحاب حضرت رضا(علیه السلام) بوده(1) و یک سال هم در سفر حج مفتخر به هم محملی آن حضرت از مکه تا مدینه شده، در خدمت حضرت خیلی محترم بوده. کشّی روایتی نقل می کند دال بر علو مقام او که نقل از او می کند که من خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کردم که من می خواهم از میان اقوام و خویشاوند[ان] خود بیرون روم. چون سفاهت در میان آنها غالب شده. حضرت فرمود: چنین مکن. خداوند به جهت تو از خویشان تو سفاهت را برطرف می کند چنان که از اهل بغداد به جهت موسی(علیه السلام) برطرف کرد.(2)

در بقعه شریفه آن جناب بعضی قبور از علمای اعلام هست. از جمله قبر محمد طاهر بن محمد حسین قمی که شیخ الاسلام و امام جمعه قم بوده، معاصر با مرحوم مجلسی که دارای تألیفات متعدده بوده در معقول و منقول. از جمله آنها کتاب حجه الاسلام است در فقه و کتاب بهجه الدارین در حکمت. وفات او به موجب نوشته ذریعه سنه هزار و نود و هشت [1098]. ولکن به موجب ماده تاریخ که به سنگ مزارش حک شده: عقل گفتا که «رونق دین رفت» هزار و صد [1100 [می شود. به هر حال در اواخر صد اول از هزار دویم وفات یافته.



---

1- 1 . رجال نجاشی: 174/458، رجال طوسی، باب الزای من اصحاب الرضا (علیه السلام)، رقم 4

2- 2 . رجال کشی: 594/1111 ذریعه 3: 162/571، 6: 257/1407 و ایضا 1: 419/2162

و از جمله قبر میرزا علی رضا بن محمد بن کمال الدین والد ماجد مرحوم حاج سید جواد از تلامذه مرحوم میرزا صاحب قوانین، به طوری که از فرزند مزبورش نقل شده که آن مرحوم محل اعتماد و ارجاع فتاوی و محاکمات از طرف مرحوم میرزا بود. وفاتش در سنه هزار و دویست و چهل و هشت [1248].

و از جمله قبر مرحوم آقای حاج آقا سید جواد مزبور است که دارای نفوذ و مرجعیت در قم بوده. تعصب او در حفظ حدود شرعیه نقل مجالس پیرمردهای قم است که عهدش را ادراک کرده اند. از تصنیفات او مقالید الاحکام در شش جلد نقل شده. بدو تحصیلش در قم و بعد در اصفهان نزد مرحوم حجه السلام حاج سید محمد باقر و دیگران و سپس در نجف خدمت مرحوم شیخ انصاری و غیر آن. بعد مراجعت به قم نموده، به ترویج و تدریس مشغول شده تا اینکه در سنه هزار و سیصد و سه [1303] از دار دنیا رفت. مرحوم حاج میرزا زین العابدین خلف بزرگ او و از جمله تلامذه مرحوم آخوند خراسانی بوده، آن مرحوم او را به عنوان طراز اول از علما (به حکم قانون اساسی بنا بوده که پنج نفر از طراز اول از علما در مجلس باشند) به طهران فرستاده بود، ولکن تقریبا یکسال بعد از انتقال به طهران انتقال به دار بقاء کرده بود. چنانکه فرزند دیگرش مرحوم حاج میرزا عبد الحسین نیز که از نجف بعد از نیل به درجه اجتهاد به قم مراجعت کرد، بعد از چهارده روز بار سفر آخرت بست.

دو قبر از خویشاوندان زکریا بن آدم در طرف غرب بقعه او است، یکی قبر پسر عم او زکریا بن ادریس بن عبدالله بن سعد است که از سه امام (صادق و کاظم و رضا علیهم السلام) نقل حدیث می کند(1) و دیگری هم قبر برادر زاده او آدم بن اسحاق بن آدم است که هر دو در کتب رجال به جلالت و وثاقت معرفی شده.(2)

و از جمله معاریف که در مقبره شیخان بقعه خصوصی دارد، مرحوم میرزا ابوالقاسم بن الحسن الجیلانی صاحب قوانین است، متوفی در سنه هزار و صد و سی



---

1- 1 . رجال نجاشی: 173/457، رجال طوسی، اصحاب الصادق (علیه السلام)، رقم 72، اصحاب الرضا (علیه السلام)، رقم 2

2- 2 . رجال نجاشی: 105/262

ویک [1131].(1) در بقعه میرزا که به زیارت قبر شریف مشغول بودیم، شیخی آن جا بود. گفت: من مدتی است مجاور قبر میرزا هستم، پسری داشتم که او وقتی فلج شد. هنگامی که من در نهایت استیصال بودم که قدرت دوا و غذا نداشتم، متوسل به روح شریف میرزا شده عرض کردم: من چندین سال است، در آستانه تو خدمتگزارم. نتیجه عمر من همین یک پسر است. شفای او را از درگاه باری تعالی بخواه، خلاصه من دامنگیر میرزا شده، شفاعت شفای فرزندم را خواستم. سه روز نگذشت که حال پسرم رو به بهبودی نهاد. آن قدر نگذشت که به حال عادی برگشت. باری از قبور شریفه رواه اخبار و علمای اخیار که در شیخان بودند، آنها را که راهنمائی کردند، زیارت نمودیم.(2) بعد از استفاضه از تربت محترم مشایخ و بزرگان سری به بازار زدیم و بعد



---

1- 1 . 1231 صحیح است چنانچه ماده تاریخی که در حاشیه آینده مصنف ذکر شده: «از این جهان بجنان صاحب قوانین رفت» بر آن دلالت می کند (مصحح)

2- 2 . قبور دیگر در شیخان آن روز بوده و بعضی هم بعد ازآن تاریخ که ما مشرف بودیم جدیدا حادث شده، زیاد است و لکن تواریخ بعضی از آنان را در اینجا ثبت می کنم که این اوراق با نام شریف آنها مزین گردد: از جمله قبر مرحوم حاج ملا محمد صادق صاحب مدرسه معروفه در قم که از اجله علمای قم بوده و در مختارالبلاد [] می نویسد(که او ده سال در اصفهان _ که غالب تلمذش به مرحوم شیخ محمد تقی صاحب هدایه المسترشدین بوده _ تحصیل نموده و بعد هفت سال هم در نجف در حوزه درس صاحب جواهر بوده. سپس که مراجعت به قم نموده چهل سال در قم مرجع فتوی و مصدر امور بوده تا در سنه هزار و دویست و نود و هشت [1298 [وفات نمود) خانواده هایی از اولاد او _ اهل علم و غیره _ در قم هستند که شهرتشان صادقی است به جهت انتساب به او، رحمه الله علیه. و از جمله قبر مرحوم میرزا ابوطالب داماد میرزا صاحب قوانین که از شاگردهای آن مرحوم و محل وثوق او بوده دارای فضل و کمال، مسجدی بنام او و آب انباری از آثار خیریه وی در پایین شهر هست. وفاتش در سنه هزار و دویست و چهل و نه [1249] و قبرش در بقعه زکریا بن آدم است. خانواده های میرزائی در قم که سلسله جلیله ای هستند، شهرتشان به میرزائی به جهت انتساب آنهاست به مرحوم میرزا به واسطه مصاهرت آن مرحوم . و

از جمله قبر مرحوم حاج ملا محمد کزازی است. در کتاب مختارالبلاد [] مختصری از ترجمه حال آن مرحوم نگاشته، خلاصه اش این است که مرحوم میرزا صاحب قوانین خواهر او را به حباله نکاح در آورد و در اثر این وصلت مرحوم کزازی در سلک محصلین علوم دینیه در آمد. بعد از چندی که صلاحیت استفاده از مجلس درس میرزا را دارا شد، در سلک شاگردان آن جناب قرار گرفت. بعد از آنکه «از این جهان بجنان صاحب قوانین رفت» او به کاشان رفته، در خدمت مرحوم حاج ملا احمد نراقی به استفاده برخاست و در ضمن به شرف مصاهرت مرحوم حاج ملا محمد بن ملا احمد رسید، تا اینکه بعد از وفات آن مرحوم به قم معاودت کرده به امامت جماعت و قضاوت و سایر امور دیانت مشغول گردید، تا اینکه در سنه ... از دنیا رحلت کرد. آب انباری در محله عشقعلی از ثلث ترکه آن مرحوم بنیاد نمودند. حاج آقا حسین فرزند آن مرحوم تاریخ فوتش در سنگ قبر او در شیخان هزار و سیصد و هیجده [1318] بود. و از جمله قبر مرحوم آخوند ملا محمد جواد از شاگردهای مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری است که از نجف بعد از نیل به درجه اجتهاد به قم مراجعت کرده، با فواید وجود خود از امامت و فصل خصومت و تکفل ایتام آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و تدریس علوم دیانت، مردم را به فیض می رسانده، تا اینکه در سنه هزار و سیصد و دو [1302] از دنیا رفت . از جمله قبر مرحوم میرزا محمد حسن صاحب کتاب مصباح الفقاهه است که رتبه او در علم از همین کتاب که در صلاه نوشته معلوم می شود. او نیز از تلامذه مرحوم شیخ انصاری بوده، بعد از آنکه دارای رتبه اجتهاد شده به قم مراجعت نموده، به خدمات دینی که در عهده صاحب این رتبه بود قیام نمود، تا در سنه هزار و سیصد و چهار [1304] (حسن با دین سالم از جهان رفت) [این ماده تاریخ با سال 1063 موافق است، ماده تاریخ صحیح چنین است: «حسن با دین سالم در جنان رفت» مقدمه مصباح الفقاهه ج 1، ص 3،]مصباح الفقاهه تالیف آن مرحوم در دو جلد به خرج فرزند محترمش مرحوم حاج میرزا ابوالحسن حجه الاسلامی به طبع رسیده و منتشر شده، اکنون اهل علم از آن انتفاع می کنند. از جمله قبر مرحوم آقا سید عبدالله است، از بزرگان علما و سادات رضویه که در زمان مرحوم شیخ انصاری مشرف به نجف شده در خدمت آن مرحوم و شیخ راضی عرب و مرحوم حاج میرزا حبیب الله رشتی استفاده علم نموده تا در سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت [1288] به قم مراجعت نموده، عهده دار امر حکومت شرعیه گردید تا در سنه هزار و سیصد و سی و سه [1333] به دار بقاء ارتحال یافت و در جنب قبر زکریا بن ادریس دفن شد. از جمله قبر مرحوم حاج سید صادق صاحب مدرسه معروفه در قم از شاگردهای مرحوم میرزای بزرگ (حاج میرزا محمد حسن شیرازی) و مرحوم حاج میرزا حبیب

الله رشتی. او و مرحوم حاج شیخ غلامرضا معروف به حاج آخوند هر دو با هم از قم برای تحصیل مهاجرت و هر دو نیز با هم بعد از فوز به مقام اجتهاد به قم مراجعت نموده اند و هر دو هم در کمال جدیت قیام به ترویج احکام دین و تربیت محصلین و سایر خدمات دین نموده، بار امانت را در کمال سلامت به منزل رسانده، تا اینکه مرحوم حاج شیخ غلامرضا در سنه هزار و سیصد و سی و دو [1332] از دنیا رفته، در بالا سر حرم مطهر به خاک سپرده شد و مرحوم حاج سید صادق در سنه هزار و سیصد و سی و هشت [1338 [وفات کرده در شیخان دفن شد. رحم الله معشر الماضین.
از جمله قبر مرحوم حاج میرزا محمد ارباب است که از اجله علمای قم بوده که زحمت او در تصحیح بحارالانوار مجلسی رتبه فضل او را معلوم می کند. مدتی در طهران و بعد در نجف تحصیل خود را به درجه اجتهاد رسانیده، سپس به قم برگشته به افاده و افاضه در مجلس بحث و منبر مشغول بوده، تا اینکه در سنه هزار و سیصد و چهل و یک [1341] به دار بقا رحلت کرد. چند نفر از اولاد آن مرحوم رشته منبر را تعقیب کرد[ند]، از جمله مرحوم آقا میرزا محمد تقی اشراقی بود که در بیست و چهار شهر رمضان 1368 در طهران سکته کرد و جنازه اش را حمل به قم نموده، در مقبره مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم به خاک سپردند. از جمله قبر مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی که اهل ذکر و فکر و مراقبت بوده کتابی به نام اعمال السنه در مراقبت و مواظبت تکالیف روزهای مخصوص سال تالیف کرده بود. حقیر آن را استنساخ کردم که اگر خود توفیق مراقبت را نداشته باشم، شاید دیگران دارای این توفیق شده باشند که از روی آن عمل کرده مرا شریک جزای اعمالشان نمایند. وفاتش در سنه هزار و سیصد و چهل و سه [1343]. نقل کردند که او عده ای از اهل علم را دعوت به نهار کرده بود. در همان دم که مدعوّین حضور داشتند، پسرش که مریض بود جان تسلیم کرده بود. او قدغن کرده بود که مبادا صدای گریه شان در بیرونی به گوش مهمانها بخورد. لهذا خود در پیش مهمانان در کمال آرامی و سکونت خاطر از مهمانها پذیرائی کرده بود، تا اینکه مهمانها در نهایت خوشحالی صرف نهار کرده بودند. سپس قضیه بر آنها مکشوف شده بود. از جمله قبر مرحوم آقامیرزا علی اکبر حکمی است. آن مرحوم در یزد متولد شده و در اصفهان نزد آقامحمد رضای قمشه ای بیست سال تدرّس علوم معقوله نموده، و بعد در طهران در مدرسه شیخ عبدالحسین تدریس می نموده تا در آخر رخت اقامت به قم کشیده، در آنجا متاهل و مشغول تدریس علوم حکمت و ریاضی گردید تا اینکه در سنه هزار و سیصد و چهل و چهار [1344] رخت اقامت به دار بقا کشید.

برگشته در صحن شریف نماز مغرب و عشا را خوانده مراجعت به منزل نمودیم.

روز یکشنبه بیست و شش شهر شعبان

سر از خواب بلند کرده، حال خود را بکلی سالم یافتم. برای ادای فریضه صبح مشرف به حرم محترم شده، بعد از انجام وظیفه واجبه و مندوبه نزدیکی طلوع آفتاب به منزل برگشته، دیدم آقایان نیز از وظایف مفروضه و مسنونه فراغت یافته مشغول چایی و صبحانه اند ولی من چایی خوشم نمی آمد، چون آب قم شور بود. چایی را بد مزه می کرد؛ خصوصا با کسالتی که بنده داشتم در ذایقه من بد مزه تر می شد، اکنون که ذایقه من به حال عادی برگشته باز طبعم قبول نمی کرد. امروز هوا خنک شده، نفسی به راحتی می توانیم بکشیم.

ص: 187

عصر بعد از انجام اعمال حرم مطهر به بقعه ابن بابویه (علی بن الحسین بن موسی) مشرف شدیم. قبه و بارگاه نسبتا بزرگ در طرف مشرق شیخان دارد. اسم شریف او در کتاب رجال و تراجم به جلالت و علو شأن ذکر شده، کافی است در جلالت شأن آن جناب توقیعی که از ناحیه مقدسه صادر شده (قد دعونا لک و سترزق ولدین ذکرین خیرین) در اثر این دعا خداوند مثل صدوق (محمد بن علی صاحب کتاب من لایحضر [5 الفقیه]) فرزندی، با برادرش حسین بن علی به او مرحمت فرموده. او با محمد بن یعقوب کلینی هم عصر بوده که هر دو در سنه تناثر نجوم (سیصدو بیست و هشت یا بیست و نه) [328 یا 329] از دنیا رفته اند. تناثر نجوم به این مناسبت می گویند که ستاره ها زیاد تساقط نموده به چپ و راست پراکنده می شده.(1)

مرحوم آقا سید محمد باقر خوانساری در روضات الجنات [5:40] نوشته که نظیر آن در شب چهار شنبه ششم شهر رجب سنه هزار و دویست و هشتاد و سه [1283] اتفاق افتاده. می نویسد من آن شب از حجره خود بیرون شدم، به آسمان نگاه می کردم که صبح را تشخیص داده به اذان مشغول شوم. ناگاه دیدم که ستاره ها به تساقط برخواسته، از طول به عرض و از چپ و راست پراکنده می شوند. مثل اینکه جو هوا پر از ستاره گردید. من حیران شدم که این چه قصه ای است، شاید خواب می بینم، چشم خود را مالیدم، دیدم در حال بیداری هستم و فرود آمدن ستاره ها دم بدم زیاد می شود، به همین حال بود که آفتاب طلوع کرد و ستاره ها در تحت الشعاع ماندند، روز که شد از اطراف و جوانب اخبار به تواتر رسید که در همه آفاق دیده شده، مردم از وجه آن در حیرت مانده فکرشان به جایی نرسید.

ص: 188

---

1- 1 . سال تناثر نجوم، سال 323 بود است، نک التنبیه و الاشراف: 338، مروج الذهب 4: 20 (سال 323)، کامل بن اثیر 8: 311، قاموس الرجال 7: 437، مجله علوم الحدیث، شماره 3، مقاله الکاتب النعمانی و کتابه الغیبه، ص 181، حاشیه 2 (مصحح)

مزار شیخ حسن پسر شیخ عبد الرزاق لاهیجی

باری در مراجعت از زیارت ابن بابویه مشرف به مزار شیخ حسن صاحب کتاب جمال الصالحین و کتاب شمع الیقین گردیدیم که بین صحن مبارک و بقعه ابن بابویه واقع بود، آن مرحوم پسر مرحوم شیخ عبد الرزاق لاهیجی صاحب شوارق است که از تلامذه ملاصدرا صاحب اسفار و داماد او بود ملقب به فیاض، چنانکه داماد دیگرش هم مولی محسن بود ملقب به فیض. ولی در کتاب روضات الجنات ترجمه مستقل برای شیخ حسن ننوشته بلکه در ترجمه والد ماجد او از ریاض العلما نقل کرده که مر او را تلامذه فضلا است از جمله ولد خلف او میرزا حسن صاحب جمال الصالحین و شمع الیقین(1). دیگر بیشتر از این چیزی ننوشته اما تاریخ وفات او در سنگ مرمر روی قبر شریف او هزار و صدو بیست و یک [1121] بود.(2) شیخ عبد الرزاق هم در قم وفات کرده به تاریخ هزار و پنجاه و یک [1051] ولکن قبرش معلوم نیست و احتمال می رود که قبر او نیز در همین حدود قبر فرزندش باشد. به هر حال دست قضا بر مزار او نیز تاخته که فعلاً اثری از آن مشهود نیست.

باری بعد از زیارت این مراقد شریفه به حرم برگشته نماز مغرب و عشا را خوانده زیارت نموده مراجعت کردیم. آقای حاج سید ابراهیم تاجر قمی(3) با آقا میرزا قوام رفیق ما غایبانه سابقه داشت. (چون معین الاسلام با او همسفر بوده، در اثر رفاقت او، آقا میرزا قوام که از رفقای معین الاسلام بود با او دوستی غایبانه پیدا کرده بود)، شب در حدود یک و نیم بود برای دیدن ما آمدند ولی نگارنده در اثر ضعفی که از کسالت



---

1- 1 . روضات الجنات.
2- 2 . اما آن سنگ را هنگامی که خیابان احداث می کردند و آن قبر هم به خیابان افتاد(خیابان ارم) شبانه بردند ولی سنگ سیاهی بعضی از ارباب خیر عوض [آن] روی قبر گذاشته، الا این که تاریخ فوت او را در این سنگ هزار و چهل و سه [1043] نوشته که این هم اشتباه است بلکه درستش همان [است [که در سنگ سابق نوشته بود که هزار و صد و بیست و یک [1121] باشد.
3- 3 . حاج سید ابراهیم داماد حاج سید علی معروف به بلور فروش که متوفی در سنه بود. او رفیقش معین الاسلام هر دو در بین همین دو سال،

سنه هفتاد و چهار و هفتاد و پنج [1374 یا 1375] همسفر راه آخرت شدند.

من باقی مانده بود حال پذیرایی نداشتم، قبلاً از رفقا عذر خواسته رفتم در پشت بام دراز کشیدم. تا این که حق مجلس دید ادا شده بود، حقیر را برای شام احضار کردند. معلوم شد که در غیاب ما گربه فرصت یافته آمده گوشت خورش را بالتمام خورده، ناچار برای خورش از بازار کباب تهیه کردند، این گربه خیلی غریب بود در کنار سفره می نشست، به اندک غفلت لقمه از دست ما می ربود. به آقا میرزا علی اکبر گفتیم: این گربه را تنبیه کن. گفت: گربه پدر سگ را از کجا پیدا کنم. گوشت را خورده مست شده، نمی دانم در کجا دراز کشیده.

روز دوشنبه 27 شهر شعبان

صبح بعد از انجام اعمال شرعیه از مفروضه و مسنونه و ادای حق صبحانه از چایی و غیره، جناب آقای آقا سید موسی قمی تشریف آورده فرمود: امروز در منزل ما مختصر آب و نانی تهیه شده، من آمده ام شما را قبلاً ببرم به دربهشت که در آن جا بعضی از قبور شریفه است، بعد از زیارت آنها برمی گردیم به منزل، سردابی هم داریم که بعد از نهار ممکن است در آنجا استراحت فرمایید.

زیارت علی بن جعفر و امامزاده های دیگر

باری در خدمت آقا سید موسی به بقعه ای رفتیم که دارای ایوان و گنبد عالی، دو قبر در جوف یک ضریح به نام علی بن جعفر الصادق و محمد بن موسی الکاظم (علیهما السلام)، چنانکه در کتیبه دور گنبد بود از داخل. ولکن احتمال قوی می رود که این علی پسر بلاواسطه حضرت صادق (علیه السلام) نباشد. چون می گویند پسر بلاواسطه آن حضرت در عریض که دو فرسخی مدینه است مدفون است، پس این قبر از اولاد آن علی است نه خود او. چنانکه در سمنان نیز قبری به این نام هست، آن هم همین طور از اولاد مع الواسطه است.(1) و همچنین محمد بن موسی مذکور احتمال



---

1- 1 . نگاه کنید به تربت پاکان، سید حسین موسوی طباطبائی، ج 2، ص 42

می رود پسر مع الواسطه حضرت کاظم (علیه السلام) باشد و در نزدیکی بقعه علی بن جعفر بقعه ای بنام ابراهیم بن احمد بن موسی بن جعفر هست.

بعد از زیارت مراقد این دو بقعه مبارکه، باغی د ر جنب آنها بود، به جانب آن باغ رفتیم. آقا میرزا قوام و آقا سید جواد چند قدم از ما عقب بودند. ما که به دلالت آقا سید موسی داخل باغ شدیم، هر چه منتظر شدیم آنها نیامدند. آقا سید موسی به سراغ ایشان برگشت، خبری از آنها نیافت، ما نیز در آن حوالی گشتیم و از مردم پرسیدم که دو نفر به این نشان دیدید، سراغی ندادند. بالاخره گفتیم: صغیر که نیستند گم شوند، ناچار پرسان پرسان منزل آقا سید موسی را پیدا می کنند. هوا هم گرم بود و رو به ظهر هم گرمتر می شد. لهذا رو به شهر قدم برداشتیم، چند کوچه که رد شدیم دیدیم گمشدگان ما در پیش یک قهوه خانه آسوده خاطر نشسته چایی می خورند. معلوم شد که آنها نیز عقب ما خیلی به چپ و راست و این طرف و آن طرف رفته، خسته شده اند تا اینکه در آنجا برای رفع خستگی نشسته اند که بعدا سراغ منزل آقا سید موسی را گرفته بیایند، پس با هم آمده سر راه به بقعه مبارکه امام زاده حمزه بن موسی بن جعفر مشرف شدیم، او نیز احتمال دارد که فرزند بلاواسطه حضرت کاظم (علیه السلام) نباشد بلکه مع الواسطه باشد. چون چند قبر به این اسم معروف است: در شیراز و در ترشیز و در ری، همگی به نام حمزه بن موسی است. جمعش به این است که یکی فرزند بلاواسطه باشد و دیگری دارای یک واسطه و سیمی دارای وسایط عدیده، و هکذا و در جنب بقعه امام زاده حمزه، بقعه دیگر به نام احمد بن موسی بن جعفر هست که احتمال دارد پد ر همان ابراهیم باشد که در نزدیکی بارگاه علی بن جعفر قبه و بارگاه دارد. و احتمال دارد که انتساب او به حضرت کاظم از باب انتساب به جد باشد که واسطه در بین ذکر نشده باشد.

باری از آنجا رخصت انصراف یافته به منزل آقا سید موسی رفتیم در سرداب عرقمان خشک شد. بعد از نهار نیز همان جا خوابیدیم تا اینکه عصر از آنجا به منزل برگشتیم. و بعد برای انجام اعمال نماز و زیارت نزدیکی غروب مشرف به حرم شدیم.

ص: 191

و سپس در صحن جدید به زیارت قبر ابو الحسین سعید بن هبه الله مشهور به قطب راوندی مشرف شدیم، تاریخ وفات او در سنگی که در بالا سر قبر بر پا بود محکوک بود سنه پانصد و چهل و هشت(1) [548] ولکن مرحوم حاج میرزا حسین نوری در جلد سیم مستدرک صفحه 491 [چاپ آل البیت 21 (=3): 90] می نویسد:(ولم اجد تاریخ وفاته، الا ان فراغه من تالیف فقه القرآن کان سنه 562) که من تاریخ وفات او را پیدا نکردم الا اینکه از تالیف فقه القران در سنه پانصد و شصت و دو فراغت یافته. از این معلوم می شود که آن تاریخ درست نیست، چون تاریخ این تالیف پانزده سال بعد از آن است، ولی در کتاب اجازات بحار [107: 19] از خط شهید نقل نموده که وفات آن مرحوم در سنه پانصد و هفتاد و سه [573] اتفاق افتاده، ابن حجر هم در لسان المیزان ج ]3] ص [302، به نقل از تاریخ الری ابن بابویه _ منتجب الدین _ [تاریخ فوت را در سال پانصدو هفتاد و سه نوشته. این با تاریخ آن تالیف سازش دارد.

باری به منزل برگشتم آقای حاج سید ابراهیم از ما وعده شام گرفته بود، خود برای راهنمایی زحمت کشید، ما با مصاحبت او به منزل وی رفتیم، آقای حاج شیخ جواد از علمای قم نیز تشریف آورد، از فیض محضر او مستفیض شدیم، در این مجلس از هر جهت روحا و جسما به ما خوش گذشت تا این که در حدود ساعت پنج از مجلس بلند شده، به منزل برگشتیم، و در پشت بام خوابیدیم.(2)



---

1- 1 . ولکن اخیرا در سنگ قبر که جدیدا نصب شده اصلاح شده.
2- 2 . بعد از ده دوازده سال که حقیر به قصد مجاورت، مشرف به ارض مقدس قم گردیدم، در کوچه حرم در خانه معروف به خانه ناظم التولیه، منزل کردیم. آقای حاج سید احمد لواسانی با چند نفر از اهل علم به دیدن حقیر تشریف آورده بودند. در این اثنا شخصی هم دق الباب کرد و پرسید که آقا سید احمد تشریف دارد. من به گمان اینکه مقصودش من هستم، عرض کردم: بلی هست. بفرمایید. او شیخی خوش قیافه بود، تشریف آورد و شروع کرد با آقای لواسانی تفریق حساب کردن که من مدتی بود، عازم بودم خدمتتان برسم. نمی شد تا اینکه امروز فرصت یافتم. آقای لواسانی گفت: من شش ماه است از این منزل بیرون رفته ام. حالا که اینجا منزل

فلانی است (اشاره به بنده) که ما به دیدن ایشان آمدیم. فرمود: بهتر، ما نیز قصدمان را عوض می کنیم. این را به پای فلانی حساب می کنیم. طلب شما باشد تا بعد تفریق می کنیم. این دیدن به حساب ما در آمد. ولی من آقای شیخ را نمی شناسم که کیست، لکن در اثنای مذاکره فرمود که فلانی به من گفت: شیخ محمد جواد، قضیه از این قرار است. فهمیدم که اسم شریف آن جناب آقا شیخ محمد جواد است. از این اینجا خاطرم افتاد که در آن سفر شخصی به این اسم از ما تفقّد فرمود. آن دم من از کسی که نزد او بودم، زیرگوشی پرسیدم که این آقا در مسجد امام نماز می خواند؟ گفت بلی، فهمیدم که همان است. آن وقت عرض کردم که من سابقه تشرف در خدمتتان دارم. سابقه را به یادشان آوردم. تجدید عهد شد. تا او در سنه هزار و سیصد و هفتاد و سه [1373] وفات یافت و در بالاسر دفن شد.

روز سه شنبه بیست و هشتم شهر شعبان

صبح بعد از انجام وظایف عادیه و شرعیه به بقعه مرحوم شیخ فضل الله نوری مشرف شدیم. شیخ از شاگردهای مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی بود. در مرکز استخوان علمی اش محکم بود. تقریبا آن روز از جهت ریاست شخص اول بود. خداوند جزای مسبّبین را بدهد که در روز سیزدهم رجب 1327 که روز عید ولادت حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) که روز سرور بود، آن مرحوم را با چند نفر دیگر (آقا سید هاشم مرحوم تبریزی، عالم محله دوچی و صنیع حضرت و آجودان باشی زنجانی و وقار الملک، برادرزاده علاءالدوله) متعاقبا به دار زدند. بعد از زیارت قبر شیخ، قبری دیگر از علمای قم در مقابل بقعه شیخ(1) آن را هم زیارت نمودیم.

قبر اتابک

شنیده بودیم که اتابک و سلاطین قاجاریه بقعه های مجللی دارند. پرسیدیم، قبر اتابک را در صحن جدید نشان دادند، جنب ایوان آیینه، رفتیم، دیدیم که دور قبر اتابک چهار ستون دارد. گفتند: اینجا اول یک ستون قطور آجری داشت که از بناهای فتحعلی شاه بود که برای آستانه مقدسه چراغ خانه ساخته بود. آن هنگام که اتابک میرزا علی اصغر خان، این صحن نو را احداث کرد. موقعیت اینجا را دید که هم به صحن قدیم و هم به صحن نو و هم به ایوان آیینه در و دست دارد، اینجا را برای مدفن خود انتخاب کرد.



---

1- 1 . قبر مرحوم حاج ملاآقا حسین از شاگردهای شیخ محمد حسن صاحب جواهر و شیخ مرتضی صاحب رسائل که قضاوت و حل و عقد امور بلد در دست او بوده، وفاتش در سنه هزار و سیصد و بیست و هفت [1327] اتفاق افتاده، آن مرحوم جد خانواده های حرم پناهی هست که در قم از معاریف می باشند.

اما در کدام نقطه اش هنوز معین نبود، تا اینکه اتابک روزی در همین نقطه نشسته بود، گفته بود: این ستون قطور اگر در وسط نبود، اینجا یک مجلس می شد. مشهدی محمد حسن معمار حضور داشته، عرض کرده: اجازه بدهید من اینجا را یک مجلس کنم. فرمود: بکن، او چهار ستون باریک با سرستونی خوشتراش که فعلا پابرجاست آنها را قبلا دستور می دهد، می تراشند. بعد به مهارت ستون آجری را از چهار طرف به تدریج تراشیده، هر یک از ستون را در یک گوشه آن قرار می دهد. آنگاه بدنه ستون را برداشته بود که اینجا یک مجلس شده بود. اتابک دید که جای آن ستون جای بکری است. آنجا را برای مدفن خود انتخاب کرد. داد تمثال خود را هم روی سنگ نقش کردند،(1) که روی قبر قرار دهند.

قبور قاجاریه

و قبر فتحعلی شاه را در صحن قدیم نشان دادند. آن هم بقعه مجللی است که سه تا در هم به مدرسه فیضیه از آنجا باز می شود. تمثال شاه تمام قد در سنگ مزارش که از مرمر صاف شفاف است، نقش کرده اند و این دو بیت هم در گوشه آن حک شده بود. نقل کردند که از انشاءات خود شاه است:

از جان گذشته ایم به جانان رسیده ایم وز درد رسته ایم به درمان رسیده ایم

ما را به سر توقع سامان خویش نیست از سر گذشته ایم به سامان رسیده ایم

و بقعه محمدشاه، آن هم در همان صحن است که تمثال تمام قد او نیز به سنگ مرمر که در روی قبرش هست، نقش شده.

قبر مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه نیز در آنجاست. سنگ قبر او نیز نقشهای غریبی در اطراف دارد. دیدنی است.

قبر عزالدوله برادر ناصرالدین شاه آن هم در همین بقعه است. فهرست حکام زنجان در عصر مؤلف

1- 1 . نقل کردند که شخصی به حجار گفت که اتابک داد تمثال او را حک کنی، تو تمثال او را گذاشته، تمثال خود را حک کردی.

او در زنجان حاکم بود. دویمین حاکمی است که من از طفولیت یاد دارم. اولش سالار الدوله بود: پسر مظفرالدین شاه، که در سنه هزار و سیصد و شانزده قمری [1316]، حکومت زنجان را داشت. من آن وقت هشت ساله بودم. (چون ولادتم در چهارم صفر سنه هزار و سیصد و هشت [1308] است) بعد از آن عزالدوله بود که تا سنه بیست [1320] به نام حکومت بود. ولی مردم از حکومت او خسته و آزرده شدند. تا اینکه عده ای از وجوه شهر به طهران رفته، رقم عزل او را از دربار صادر کردند و در جای او وزیر همایون کاشی را معین کردند.(1) (گرچه رشته مطلب از دست رفت، گذار تا برود، رفتنش مبارکه، از سفرنامه گذشت و جنگل مولی شد. شد، شد، به جایی بر نمی خورد.) او نیز دو سه سال در سریر حکمرانی بود. بعد جلال الدوله پسر ظل السلطان آمد. ولی او عمر حکومتش کوتاه شد. دو سه ماه بیشتر نشد. بعد نیّرالممالک آمد. خبر فوت مظفرالدین شاه و خطبه سلطنت محمدعلی شاه در زمان حکومت او در مسجد سید خوانده شد. بعد از آن آقا باقر قزوینی سعدالسلطنه آمد در سنه 25 [1325] و فخر الملک در سنه بیست و شش [1326] و مجدالسلطنه فرزند شاهزاده مجد الدوله در همان سال یعنی در عرض دو سال با کم و زیادش سه حاکم عوض شد.

بعد سردار مسعود ابن ظل السلطان، او نیز عمر حکومتش کوتاه گردید. چهارم ربیع الثانی سنه بیست و هفت [1327 [استقبالش کردند و در ششم جمادی الثانیه همان سال بدرقه اش .

بعد عظیم زاده اردبیلی از ناطقین و علمداران مشروطیت، گرچه عنوان رسمی حکومت را دارا نبود و لکن حکمرانی می نمود. تا در اثر جنگی که بین مسلک استبداد و مشروطیت اتفاق افتاد، کشته شد. بیست و چند نفر از طرفین در این جنگ کشته شد تا اینکه در هشتم شوال سنه بیست و هفت [1327] حاج معین الدوله برادر علاءالدوله به سمت حکومت وارد شد. در آن اوان یپریم مسیحی با عده خود از مجاهدین و سردار معتضد و عده ای از بختیاری ها وارد شد. مرحوم آخوند زنجانی (آقای آخوند



---

1- 1 . در کشف الاسرار آیتی [ ]دیدم که وزیر همایون در زمان حکومت عراقش بهایی شد و در همان دین مرد.

ملاقربانعلی) چون افق را پر ابر دید، از شهر خارج شد و لکن مجاهدین پیشرفت کار خودشان را در این دیدند که آن مرحوم را به مرکز بفرستند و در مرکز هم صلاح در این دیده بودند که به عراق بفرستند. چون در نجف درباره آن مرحوم استخاره به قرآن کرده بودند، آیه آمده بود: هذه ناقه الله لکم آیه فلاتمسّوها بسوء این بود که به موجب مخابره نجف آن جناب را به کاظمین بردند. در آنجا بود تا اینکه بعد از چهارماه تقریبا در بیست و نهم ماه ربیع الاول سنه هزار و سیصد و بیست و هشت [1328] از دنیا رحلت کرد و در رواق کاظمین علیهما السلام به خاک سپرده شد.

معین الدوله هم در پنجم همین ماه از زنجان بار حکومتش را بست و در جای او میرزا صالح خان آصف الدوله روز یازدهم جمادی الاولی همین سال بار حکومت گشاد و در اواخر شوال سنه بیست و نه [1329] بارش را بست. بعد از آن نظم السلطنه آمد، ولی ورود محمدخان اوصالو به شهر که در ماه ربیع الاول سنه سی [1330] اتفاق اتفاد که رئیس نظمیه را با چند نفر کشت، آب او را گل آلود نمود. ناچار از ترک حکومت شد. آنگاه دبیر دربار تقریبا دوماه این سمت را بر خود گرفت. تا در ماه جمادی الاولی سردار مؤید وارد شد. او عمر حکومتش نسبتا زیاد شد. نزدیک به دوسال ونیم کشید تا اینکه در آخر با جهانشاه خان امیرافشار میانه شان به هم خورد و کار به جنگ و ستیز کشید. حاج صمدخان شجاع الدوله که در آن وقت در تبریز حکومت داشت، به کمک او از آذربایجان سواره فرستاد. از قضا در همین اثناء شجاع الدوله از تبریز خارج شد. سردار مؤید نیز در اثر آن دست به کمر گذاشت، از زنجان خارج شد.

بعد سردار کبیر در مقر حکومت نشست. او برای اصلاح بین امیر و سردار آمده بود و لکن سردار که رفت او را در جای وی گذاشتند. او هم از ماه شوال سنه 32 [1332] تا پنجم ربیع الثانی سنه 33 [1333] بود. بعد آصف الدوله دوباره زمامدار شد. روز 27 رجب سنه مزبوره وارد شد و در اواخر جمادی الثانیه سنه 34 معزول. بعد حاج سعید السلطنه طباطبایی روز سیم رجب وارد شد. او نیز عمر حکومتش کوتاه شد. دو ماه و خورده شد، او هم چون با جهانشاه خان امیر آبشان از یک جوی ردّ نشد. این بود که

ایادی امیر در مرکز او را معزول و امیر را منصوب کردند. اواخر شهر رمضان سنه مزبوره او رفت و منیع الدوله از جانب امیر زمامدار امر حکومت شد. او نیز در حکومت قصیر العمر شد. روز سیم محرم سنه هزار و سیصد و سی(1) و پنج قمری [1335] [سردار همایون آمد او از کار برکنار شد. ولی سردار همایون نیز عمرش در حکومت دوماه شد. اوایل ربیع الاول سنه مزبوره او رفت. منیع الدوله مستقلاً حکمران شد. هیجدهم همین ماه (سنه 1334)، والد او مرحوم ذوالفقارخان از دنیا رحلت کرد. لقب اسعدالدوله به اضافه سرداری به او و لقب منیع الدوله به فرزند او واگذار گردید. اکنون حکومت زنجان با اوست.(2)



---

1- 1 . اصل: بیست

2- 2 . بعد از اسعدالدوله سردار نام وثوق السلطنه را در اوراق یادداشت دیدم. ولی اوراق زباندار نبود که بفهماند که حاکمی در بین بوده و یا اینکه حکومت سردار منتهی به حکومت وثوق السلطنه گردیده، به هر حال دوره حکومت او هفت ماه شد. (از 29 شعبان سنه 36 تا 29 ربیع الاول سنه 37) بعد از آن جهانشاه خان امیرافشار از جانب سپهسالار تنکابنی که والی آذربایجان بود مأموریت یافت. او نیز هشت ماه حکومت کرد. (از غره ربیع الاول [ربیع الثانی صحیح است. مصحح] سنه 37 تا آخر ذی القعده سنه 38). امیر افشار در کوفه در شهر رجب سنه 1348 و اسعد السلطنه سردار حسینقلی خان در ماه جمادی الاولی در طهران وفات کرد. سپهسالار اعظم محمد ولی خان تنکابنی شب 15 محرم الحرام سنه 1355 انتحار کرد. بعد از وی ضیاء الدوله آمد. او نیز از جانب سپهسالار مأموریت یافت. قریب یک سال هم او بود. (از اوایل ذی الحجه سنه 37 تا هیجدهم ذی القعده سنه 38. بعد از آن غفارخان قزوینی سالار منصور از اواخر رجب سنه 39 تا ماه شوال همان سنه تقریبا دو ماه حاکم شد. حکومت او در کابینه سیدضیاء بود. امیرافشار در این کابینه از جمله آنانی بود که باید حساب پس بدهد ولی امرش را طوری گذرانید که به حبس نکشید. در گوشه دفتر یادداشت تاریخ عزل سردار اعظم را دیدم که که روز دویم شوال سنه چهل و یک [1341] از زنجان حرکت کرده. اما تاریخ ورودش را ندیدم که آقا بعد از غفارخان بلافاصله آمده یا اینکه حاکم دیگری در بین بوده و همچنین امیرحشمت، عزل او در اوراق یادداشت هست که در دویم ربیع الثانی سنه چهل و پنج [1345] از زنجان رفت، امّا

کی آمده بوده، بعد از سردار عظیم بلافاصله بوده و یا اینکه حاکم دیگری نوبه پنج روزه خود را گرفته، نه در نظر دارم و نه در یادداشت. بعد از آن لسان الملک روز سیزدهم همان ماه آمد ولکن عمر حکومتش دوماه نشد. در اوایل جمادی الثانیه همان سال از زنجان حرکت کرد. بعد امیر افشار باز به حکومت معین شد. از آن به بعد دفتر یادداشت زنجان به واسطه مسافرتم به کربلا و مهاجرتم به قم بسته شد.

باری از موضع بسیار دور شدیم. از قبر عزالدوله به قهقری برگشته از حکومت او در زنجان سر در آوردیم. آنگاه از حکومت او رشته را اتصال داده تا فهرست حکّام زنجان را به آخر نرسانده دست بردار نشدیم. باری از مقبره محمد شاه به طرف قبور سلاطین صفوّیه رفتیم که در پیش روی حرم مطهّر بود. از جمله قبر شاه صفی در قبله ضریح مبارک که علامتی از قبر ندارد، جز در نصب سنگ مرمر کف زمین که صورت قبر پیداست. سابقا صندوقی داشته و از حرم با مشبک آهنی جدا بوده، ولی به امر فتحعلی شاه صندوق و مشبک را برداشته اند. اکنون تقریبا جزء حرم شده و از جمله بقعه شاه عباس ثانی پسر شاه صفی که در ضلع جنوب غربی حرم واقع است که بین آن و حرم دری است از خاتم و مشبّکی است از آهن[1] و از جمله قبر بقعه شاه سلیمان است، پسر شاه عباس ثانی و در آنجا نیز دو صندوق است. یکی روی مضجع او و دیگری روی مضجع پسرش شاه سلطان حسین و قبر شاه طهماسب فرزند او در همین بقعه است ولی علامتی روی قبر ندارد.

باری شب چهارشنبه قرار مرخصی را گذاشتیم که فردا بلیط دلیجان از پستخانه بگیریم. چون گاری مزه اش را چشیده بودیم و دیگر حاضر نبودیم که زیر بار گاری برویم. قرار بر این گذاشتیم که دلیجان بگیریم ولو اینکه چند روز معطل باشیم. روی این تصمیم به پستخانه مراجعه کردیم. گفتند: دلیجان حاضر نداریم. ولی فردا از طهران خواهد آمد. این بودکه بلیط گرفتیم تا فردا راهی بشویم.

روز چهارشنبه بیست و نهم ماه شعبان

فردا صبح از جا برخاستیم[2] که زیارت وداع نموده، مرخص شویم. از پستخانه سراغ دلیجان را گرفتیم. گفتند: هنوز نیامده. از جواب سربالایی پستخانه فهمیدیم که امروز خبری از آن نیست. باید ماندگار باشیم. بالاخره ماندیم از قضا آقای شیخ محمد جواد



---

1- 1 . ولی در این سنین اخیر آن در خاتم را به موزه بردند و در خاتم بالاسر را آوردند به جای آن و آهن مشبّک را هم برداشتند. راه بین حرم و بقعه شاه عباس باز شد.
2- 2 . اصل: برخواستیم

سابق الذکر که در منزل آقای حاج سید ابراهیم خدمتش رسیده بودیم، با چند نفر از طلاب به دیدن ما تشریف آوردند. اگر مرخصی ما امروز سر می گرفت از فیض ملاقات ایشان محروم می ماندیم. پس حسن تصادف شد. باری صحبت متفرقه به میان آمد.

### قم و مردمان آن

یکی از حضار گفت: طهران جهنّم پر نعمتی است. بنده هم عرض کردم: چنانکه قم بهشت بی نعمتی است. (چون در قم غیر از خیار زرد و گرمک کاشان که طعم آب حمام را داشت چیزی نبود)، آقا شیخ محمد جواد هم فرمود: بلی قم برای مردن خوب است. برای زیستن تعریفی ندارد.(1)

یک نفر هم گفت: قم مزرعه دارد ولی زارع ندارد. اصول فلاحت را در اینجا بلد نیستند و الاّ در السنه معروف است که [اگر ]زمین قم و آب اصفهان و زارع کاشان در یک جا جمع می شد، آن وقت معلوم می شد که زمین قم دارای چه استعدادی است. خلاصه با این مقوله مذاکرات مجلس برگزار شد. ولی از اخلاق بازاریهای قم سوء ادب دانستیم که حرف به میان آوریم. چون در شهرهای دیگر قیمت اجناس را یک خورده علاوه می گویند برای جای حرف، اما در قم قیمت را ده برابر می گویند و بالأخره در دو مقابل معامله را تمام می کنند. من با یکی از قمیها مذاکره کردم که اخبار در فضیلت قم و قمی زیاد داریم. از حضرت امیر(علیه السلام) روایت است که فرمود: «سلام الله علی اهل قم و رحمه الله علی اهل قم». ولی ما در این بازار اهل این سلام را نمی بینیم. گفت: چون اینجا شهر زیارتی است، واردین زیادند و نوعا از قیمت بازار بی اطلاعند، لهذا بازار تقلب در اینجا رایج است. در اثر رواج بازار تقلب



---

1- 1 . آن وقت وسایل نقلیه نبود. بازار قم هم خشک بود. میوه حسابی پیدا نمی شد. وقت انار و انجیر و خربزه هم نبود که قمیها از خجلت واردین بیرون بیایند. ولی اخیرا که وسایل نقلیه دایر شده، قم میوه خانه شده، از تمامی شهرهای مناسب خصوصا از اصفهان و عراق [=اراک] هر روز اتومبیلهای سنگین میوه از هر قبیل وارد می شود.

متقلبین هر شهر در اینجا بارانداز کرده، از شهرهای دیگر آمده، بازار تقلب را دایر کرده اند و همه اینها به حساب قمیها می آید و حال آنکه دامن قمی اصل از لوث اینگونه کثافات مبرّاست، دیدم حرفش بد نیست.(1)

ص: 200

---

1- 1 . خصوصا در این سنین اخیره که تحقیقا شهر قم به قدر دو مقابل سابق شده، نگارنده در سنه چهل و شش [1346] که با اهل خانه به ارض قم مشرف شدم، الان که سنه هزار و سیصد و هفتاد و شش [1376] قمری است. سی سال است که در قم مجاور هستم. قم را می بینم عوض شده. قم سنه هفتاد و شش غیر از قم سنه چهل و شش است. در سنه چهل و شش در طرف ابرقو عمارات کمی بود، شماره مجموع آنها از آحاد و عشرات تجاوز نمی کرد. حالا با مئات و الوف شمرده می شود. راه ورودش از طهران منحصر به همین پل علی خان بود که در مقابل ایستگاه راه آهن واقع است. دیوار پل متصل به دروازه ای بود که باز و بسته می شد. از آن دروازه قدم به بازار می گذاشتی و دست راست آن یک کوچه باریکی بود که منتهی به مدرسه دارالشفاء می شد که اخیرا آن را گشاد کردند. فقط نزدیکی دارالشفاء چند قدم به حال سابق مانده است و آن مقیاس کوچه سابق است که تا بازار به همین عرض بود. و در نزدیکی حمام بازارچه مسقّفی هم بود که درِ حمام به بازارچه باز می شد. و اما از دروازه مستقیما که وارد می شدی بازاری بود که منتهی می شد به بازار سلام که از جنب مسجد امام، (یعنی از در شرقی آن) شروع کرده می رفت تا وارد راسته بازار می شد. (چون از اینجا در صحن پیدا بود، لهذا رسما از آنجا به حضرت سلام عرض می کردند، بدین وجه بازار سلام می گفتند.) بقعه ای که به نام احمد بن اسحق یا شاهزاده ناصرالدین که در برابر در شمالی مسجد امام است، یک طاق بین در بقعه و در مسجد فاصله بود. خیابان آذر را که از پل شروع کردند، دو سه زرع از بقعه و ده دوازده زرع از مسجد و بازار داخل خیابان شد. این خیابان تقریبا حدّ شهر بود از طرف شمال. چون از جای آب انبار مرحوم آقای آقا نقی آن قدر نمی گذشت که آبادانی تمام می شد و از آن طرف خیابان [باجک] هم در باغ پنبه تمام می شد. و از طرف جنوب هم کوچه ارک آخرین کوچه شهر بود که راه آن کوچه به صحن اتابک از کوچه حرم بود. چون خیابان نبود، خانه های مقابل حمام ارم تقریبا از باغ معروف به باغ شاهزاده که در کنار شهر بود، اخذ گردید. مهمانخانه ارم و آب انبار سلماسی همه از آن باغ

گرفته شد. بیمارستان فاطمی و سهامی و مدرسه حکیم نظامی در زمینی نسبتا دور از شهر احداث شد. و حدّ غربی شهر رودخانه بود، در طرف غرب رودخانه کاروانسرای کهنه ای بود با مهندسیه که فعلاً تلگرافخانه و پستخانه است و بعضی از بناها هم سر راه طهران بود خیلی کم. بقیه باغ و یا صحرا بود. که اکنون از محاذات صحن گرفته تا خاک فرج رفته و همین اندازه به طرف جنوب رفته، ولی در طرف شرق سواد شهر زیاد نشده مگر تازگی که بیمارستان نیکو[یی] احداث شده و راه هم تاآنجا صاف شد. یواش یواش زمینش قیمت پیدا می کند و عمارت احداث می شود. اکنون که حد سابقی شهر معلوم شد، زاید از این حدود از ایستگاه تا خاک فرج (الاچند بناء) و از حمام ارم تا صفاییه و محله جوی شور و از آب انبار مرحوم حاج آقا نقی تا باغات شمالی همه بناهای جدید الاحداث است که کمتر از قم سابق نیست. و از جمله تصرفاتی که در شهر سابق شده احداث باغ ملی است که در جای قبرستان کردند. چون از در صحن تا نزدیکی مسجد امام قبرستان پست و بلند بود، وسط که شیخان موجود فعلی باشد، بلند بود. ولی اطرافش پست بود. این بود هنگامی که باغ ملی را احداث می کردند، وسط راه را به همان حال اولی گذاشتند. بقیه پست بلندیها را تسطیح کردند و درخت زدند. به همین حال افتاد که امروز می بینی. یک نفر از عمله های تسطیح به حقیر گفت که من در تسطیح قبرستان اتفاق می افتاد، حفر قبر می کردم استخوانی را که پیدا می شد، می آوردیم به چاهی که کنده بودیم می ریختیم. یک شب در خواب دیدم که من مشغول باز کردن روی قبری بودم. روی قبر که باز شد، مرده ای پاشد و نشست و گفت: سید حیا نمی کنی (او از سادات بود) ما را اذیت می کنی. من از ترس بیدار شدم. دیگر در قم نماندم که مبادا مرا مجبور به این کار زشت نمایند، رفتم به طهران تا این کارها تمام شد، برگشتم.

قم از شهرهای اسلامی است که در زمان عبدالملک مروان بنا شده، و اهلش از اول بنایش شیعه اثنی عشری بوده، مخالفین را راه نمی دادند، حتی در زمان بنی عباس حکامی که مذهب تشیع نداشت. آنها را به حکومت قبول ننموده مقاتله و مجادله می نمودند، چنانکه در آن زمان غیر از ناصرالدین بن حمدان که شیعه اثنی عشری بوده به کسی راه ندادند.

باری امشب شب پنجشنبه به موجب نوشته های تقاویم شب غره شهر رمضان المبارک است. احتمال قوی دارد که هلال رؤیت شود. این بود که در خدمت آقای آقا میرزا ابوالقاسم برای رؤیت هلال بالای ایوان آیینه رفتیم. در آنجا هرچه به افق چشم دوختیم و به قول ارباب لغت «مدّ العنق لرؤیه» الهلال کردیم از هلال سراغی پیدا نشد. چون هوا هم تیره گی داشت و درآن غباری بود، چه بسا مانع از رؤیت می شد. به هر حال ما ندیدیم و در آنجا هم کسی ادعای رویت نکرد. پس به حرم مشرف شده، بعد از نماز و زیارت به منزل برگشتیم. آقایان رفقا هم هر جا بودند، برگشتند و شام خوردیم و رخت به پشت بام کشیدیم و خوابیدیم.

روز پنجشنبه سلخ شعبان یا غره رمضان

به پستخانه رفتیم که از دلیجان طهران سراغ بگیریم. گفتند دلیجان نیامده. رئیس پست

هم ما را می دواند، از شب به صبح و از صبح به عصر وعده می دهد. بالأخره گفت: شما مطمئن باشید که اگر امروز دلیجان از طهران نرسید، من شما را با آن دلیجان بزرگ که مخصوص خط اصفهان است، به راه می اندازم. ما هم راحت شدیم که امروز رفتنی نیستیم. این بود که به گردش رفتیم. قدری در بازار گذراندیم. مقداری در مسجد امام نشستیم. بعد آمده در ایوان آیینه صحن اتابک جلسه نموده، در ساختمان ایوان و جزئیات آیینه کاری و حجاری آن دقت کردیم. آب هم از فوّاره حوض وسط صحن در جریان بود. گفتند: این آب را اتابک از بالای رودخانه توسط شتر گلو آورده و در صحن آفتابی کرده و احداث اصل صحن از مرحوم میرزا ابوالقاسم خان است ولی عمر او وفا نکرد. پسر اومرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک تمام کرد.

باری بعد از چندی که در گردش شمال و جنوب بودیم، به منزل برگشته نهار خوردیم و چون هوا گرم بود، پناه به آب آب انبارِ دارالشفاء بردیم که قدری از آن بر سرمان ریخته در سایه سردی آن که قدری راحت شدیم، خوابیدیم. یخ نبود ولی آب آب انبار که تازه آورده باشند، احتیاج به یخ نداشت. در نهایت سردی، گرچه شور بود. عصر هم حسب المعمول به صحن و حرم و نماز و زیارت رسیده، به منزل برگشتیم که شام خورده، برای بازدید خدمت آقای شیخ محمد جواد مشرف بشویم. این بود که آقای حاج سید ابراهیم نظر به سابقه وعده که بیاید ما را به منزل آن جناب ارشاد کند، آمد و ما را به منزل آن جناب راهنمایی کرد. رفتیم در خدمتش مجلس را به ذکر خیر آقایان مراجع تقلید خصوص آقای سید کاظم یزدی(1) مدظله برگزار کردیم. وقتی که برمی گشتیم در راه نوکر آقای آقا شیخ محمدجواد که مأمور بود ما را به منزل برساند، جانوری را در ته دیواری دید، با لگد کشتش. ولی اسمش را نیاورد که چیست. ما نیز ترسیدیم که بپرسیم چیست که مبادا بگوید عقرب، تا این که شب خواب بر چشممان حرام باشد (ازقضا همان بوده).

روز جمعه دویم ماه مبارک _ تقویما _

ص: 202

---

1- 1 . مرحوم آقا سیدکاظم صاحب عروه، متوفی [28 رجب] 1337.

در وقت عادی از خواب بیدار شده، وظایف بین الطلوعین را _ فرضا و نفلاً _ در حرم محترم انجام داده، پی دلیجان رفتیم. معلوم شد باز دلیجان طهران نیامده، ولی رئیس پست وعده دیروز را بنابه انجاز گذاشت و گفت: عصر بیایید با دلیجان خط اصفهان حرکت کنید. این بود که ما از حیث مرکب آسوده خاطر شدیم. مشغول جمع و جور کردن اسباب شدیم. آقای آقا سید موسی(1) نزدیکی ظهر بود، پیدا شد و فرمود: من برای تودیع شما آمدم. دیدیم از راه دور در هوای گرم با لب خشک روزه دار تحمل زحمت کرده، از این تفقداو خجل شدیم. فرمود: حالا برمی گردم، استراحت کنم، عصر هم اگر موفق شدم، به بدرقه می آیم. عرض کردیم: این زحمت شما در این هوای گرم با دهن روزه دار بس است. راضی به زحمت شما نیستم که دوباره زحمت بکشی. پس با ما وداع کرد و رفت. از قضا هوا در نهایت گرمی بود، باز با آب انبار دارالشفا تبرید کردیم.



---

1- 1 . آقا سید موسی برادر آقا محمود طباطبایی واعظ فرزند مرحوم حاج آقا جعفر بود که از طراز اول اهل منبر قم بود. یک کسی گفت: مرحوم آقای حاج سید صادق خیلی علاقه به منبر مرحوم حاج آقا جعفر داشت. در هر مجلس روضه که حاضر می شد غالبا در یک گوشه خلوتی می نشست و مشغول کار خود بود از جواب مکاتیب و غیره هر روضه خوان که منبر می رفت او چندان توجه به منبر نمی کرد. بلکه مشغول کار خود بود، ولی وقتیکه مرحوم حاج آقا جعفر به منبر می رفت حاج آقا جعفر به منبر می رفت، آن مرحوم توجه به منبر می کرد، مرحوم آقا سید موسی چند سال بود که در ایام عزاداریی ماه محرم و صفر به زنجان می آمد. چون در آنجا بسیار محبوب القلب بود. از قضا در بدو بروز کلاه پهلوی که فقط طرف جلوش لبه دار بود، مرحوم آقا میرزا مهدی (والد آقا نجم الدین) در روز پانزدهم ربیع الاخر سنه 1346 وفات کرد. مرحوم آقا سید موسی در مجلس ختم او به منبر رفت. عده ای از مأمورین دولت که با کلاه پهلوی که تازه گذاشته بودند، بودند. او با اینکه حرف زننده ای که خلاف سیاست باشد نزد، با وجود این حاکم وقت که معتصمی می گفتند، درباره آن مرحوم گزارش بد داده بود. مثل اینکه گفته بوده که گوشه حرف او به گوشه کلاه ما بر می خورد و در اثر این گزارش او را تبعید به قزوین کردند. در همان اوان نیز نگارنده مسافرت به قم نمودم. آن قدر از این ماجرا نگذشته بود که در قم شنیدم که جنازه مرحوم آقا سیدموسی را از زنجان آورده، در

صحن جدید به خاک سپرده اند. من تعجب کردم که او صحیح المزاج چطور شده؟ گفتند آن هنگام که مأمورین دولت او را تبعید نمودند، ترسیده بوده، لذا از قزوین که برگشت با حال نحیف و ضعیف که روز به روز بر ضعفش افزوده و بالاخره معلوم شد که از همان جریان صدمه خورده، مسؤول خون او کیست، خدا می داند!

مدرسه دارالشفاء اول مریضخانه بوده که میرزا تقی خان اعتماد الدوله مشهور به ساروتقی که از وزراء شاه صفی و شاه عباس بوده ساخته و آب انبار هم از بناهای او است که نام او تاریخ بنای آن در کاشی سردر آن ضبط است که سنه 1055 باشد، بعد فتحعلی شاه آن را تغییر داده به این صورت درآورده. مدرسه فیضیه نیز اولش کوچک بوده از بناهای شاه طهماسب که در سنه 934 ساخته، چنانکه نام بانی و تاریخ بناء در سردر ایوان جنوبی که از آنجا به صحن قدیم وارد می شوند، ضبط شده، بعد فتحعلی شاه آن را بزرگ کرده و به صورت کنونی [در] آورده(1)

نگارنده سابقا در یک کتاب که تاریخ زمان فتحعلی شاه را نوشته بود دیدم که فتحعلی شاه این مدرسه را در سنه 1215 به اتمام رسانید و در آنجا هم قصری برای خود ساخت که سه در از آن به مدرسه است و سه در دیگر در مقابل آنها به رودخانه،



---

1- 1 . مرتبه بالای آن در زمان مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ عبدالکریم بنا شد. چون قبل از آن محصل نبود در مدرسه دارالشفاء، جز یک قهوه چی در وسط مدرسه که اثاثیه آن از نیمکت و غیره تا لب حوض رسیده بود و در پیش باقی حجرات از فقرا و دراویش منزل کرده بود[ند]. ولی بحمدالله تعالی که مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که در اینجا تأسیس حوزه علمیه کرد. مدرسه ها دایر و مرتبه فوقانی نیز روی حجرات مدرسه فیضیه و مدرسه دارالشفاء بنا گردید و قصر فتحعلی شاه هم کتابخانه و جای مطالعه طلاب شد. بعد از مرحوم آقای حاج شیخ که پانزده سال زمامدار حوزه بود، آیات عظام (آقای صدر و آقای حجت و آقای آقا سیدمحمدتقی خوانساری) نیز تقریبا نه سال به معاونت هم حوزه را نگهداشتند و نگذاشتند شیرازه انتظام آن بگسلد، تا این که حوزه را تحویل آیه الله العظمی آقای حاج آقا حسین بروجردی دام ظله که خداوند وجود او را برای چنین روزی ذخیره کرده بود دادند و خودشان متدرجا دار دنیا را وداع کردند. اول از آنها آقای خوانساری بود که در هفتم ماه ذی الحجه سنه 1371 در همدان که برای ییلاق به آنجا رفته بود، به رحمت خدا رفت. جنازه اش از راه طهران که در آنجا نیز احترام لازم از اهالی طهران در تشییع اش شده بود، حمل به قم و در پشت محراب مقبره مرحوم آقای

حاج شیخ به خاک سپرده شد. بعد از آن مرحوم آقای آقا سید محمد حجت کوهکمری بود که روز سیم جمادی الاولی 1372 مرحوم شد. جنازه او را در مقبره که برای خود در مدرسه خود درست کرده بود، دفن نمودند. آخر آنها مرحوم آقای صدر بود که روز نوزدهم ماه ربیع الثانی سنه 1373 داعی حق را اجابت کرد. جنازه او را در بین قبر آقای حاج شیخ و آقای خونساری به خاک سپردند، ولی تاریخ را در سنگ روی قبر اشتباها 72 گذاشته اند.

ولی صد حیف که مدرسه محصل ندارد. ما فقط یک نفر معمم دیدیم که از یکی از حجرات مدرسه بیرون آمد، باقی خالی بود (مدارس آیات خلت من تلاوه) و همچنین دارالشفاء که اصلاً محصل نداشت ولی مدرسه فیضیه صورت اصلیه خود را از دست نداده، احتمال دارد که خالی بودن مدرسه از جهت تعطیل ماه مبارک رمضان باشد، چون در پیش حجرات مردم متفرقه سکونت ندارند و حجرات را غربا اشغال نکرده اند، به خلاف مدرسه دارالشفاء که قهوه خانه رسمی شده و حجراتش را مردمان متفرقه اشغال کرده اند. از این معلوم شود که در آنجا اوقات تحصیل نیز طلبه نیست. به هر حال ما جز این دو مدرسه که در سر راه ما بود، مدرسه دیگر ندیدیم و آنها هم خالی بود.(1)



---

1- 1 . چند مدرسه هم در قم هست که فعلاً همه آنها دایر است: مدرسه مرحوم عبدالله خان جنب گذرخان (مدرسه خان جنب گذر خان را آیه الله بروجردی تجدید بنا کردند، اصل مدرسه را از ریشه برداشته، از نو سه طبقه بنا درست کردند، فعلا مدرسه به نام مرحوم آیه الله بروجردی _ ره _ معروف شده، حقیر ماده تاریخ برای [آن] درست کرده بودم، اگر پیدا کنم در آخر همین جزوه می نویسم _ حاشیه حاشیه مرحوم مصنف قدس سرّه _ و مدرسه مرحوم حاج ملا صادق نزدیکی میدان میر، و مدرسه ستیه جنب میدان میر، و مدرسه مرحوم حاج سید صادق نزدیکی چهارمردان و مدرسه رضویه جنب بازار، و مدرسه جهانگیر خان مقابل مسجد جامع، مهمتر از همه آنها مدرسه فیضیه است و مهمتر از آن مدرسه حجتیه است که مرحوم آقای حجت روز بیستم جمادی الثانیه 1366 روز عید ولادت حضرت صدیقه طاهره (علیه السلام) اول کلنگ آن را زد و در روز چهارم شهر رمضان پی ریزی آن شروع شد، و حقیر مقداری تربت مطهر زیر پی گذاشتم و تاریخ روز و نام بانی را هم در یک صفحه نگاشته در زیر پی نهادم. مساجد مهم قم: و چند مسجد مهم هم هست: یکی مسجد امام که معروف است بنای اصلی اش به امر حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) است و دیگری مسجد جامع که در پایین شهر است. خانه مرحوم میرزا صاحب قوانین نیز در نزدیکی آن است. مهمتر از آنها مسجد جدیدالأحداث آیه الله بروجردی است [= مسجد اعظم] که حضرت معظم له کلنگ اول آن را روز یازدهم ذیقعده 1373 روز عید ولادت حضرت ثامن الأئمه(علیه السلام) زد. اکنون چهار سال است مشغول اند و شاید چهار

سال دیگر هم بکشد تا تمام بشود، بنایی در نهایت استحکام مثل این که از سرب ریخته باشند، سقف و ستونها ودیوارها همه از سیمان و شن و آهن، پایه های عریض و عمیق از آهک و آهن و سنگ ریزه. و رودخانه و خاک کف زمین مسجد را تا دو زرع برداشته، جای آن از رودخانه سنگ ریزه آورده ریختند. حتی خاک کف صحن را نیز برداشتند و بین بناء و پایه هم قیر کشیدند که اثری از رطوبت دامنگیر بناء نشود. خلاصه در استحکام اساس و بنای آن تمامی جهات احتیاط منظور گردیده، حضرت آیه الله بروجردی مرکز افاده اش بروجرد بود، ولی هنگامی که برای معالجه به زاویه مقدسه شاهزاده عبدالعظیم تشریف آورده بود، بعد از تندرستی او علما و فضلای قم عرایضی خدمتش عرض کرده درخواست نمودند که مجاورت قم را اختیار فرموده، حوزه علمیه را با فوائد وجود خود بهره مند سازد، این عرائض را قبول فرموده روز پنجشنبه 26 شهر محرم سنه 1364 در سن هفتاد و دو سالگی به قم وارد شد.

باری عصر که منزل را می خواستم تخلیه کنیم، با صاحب منزل تفریق حساب می نمودیم. دیدیم دبّه درمی آورد از آن قراری که با ما کرده تجاوز می کند، ما هم چون در سر حرکت بودیم، وجهی علاوه داده، حرفش را قطع کردیم، آمدیم پستخانه، دیدیم دلیجان طهران نیامده و بنا است که با دلیجان اصفهان برویم. پس اسباب را در وسط و زیر تخته های دو طرف جابجا کرده، روی تخته ها که برای نشستن در دوطرف قرار داده نشستیم. دیدیم بسیار گشادتر از دلیجانی است که با آن تا طهران آمدیم.

باری در شهر و دور [و] بر آن امامزاده زیاد است(1) چون اهل قم از اول شیعه بوده، از اولاد ائمه هر کدام که از سیاست حکمرانات وقت واهمه داشت، موطن خود را ترک کرده و در قم و دهات اطراف آن اقامت می کرد. این است که از ذکور و اناث اولاد ائمه از اولاد بلاواسطه یا مع الواسطه امام بسیار در زمین قم و نواحی به خاک سپرده شده اند و لکن ما موفق به زیارت آنها نگردیدیم. فقط از این مراقد شریفه به سه چهار بقعه که سابقا نگارش یافت مشرف شدیم، چون در اوایل نه ملتفت بودیم، و نه بلد و در اواخر هم نه حال داشتیم و نه مجال، راه دور بود. درشکه و واقون [= واگن] شهری که در طهران راه دور را نزدیک و امر دشوار را سهل می کرد، در اینجا وجود نداشت. هوا گرم بود، پیاده روی هم از این جهت خالی از صعوبت نبود، این بود که از اینگونه



---

1- 1 . از آن جمله چهل دختران است (چهل اختران نیز گویند) که مضاجع خانواده گی اولاد حضرت رضا (علیه السلام) است. از آنجمله موسی مبرقع و محمد بن موسی و منسوبین آنها از مردان و زنان، گرچه تاریخ قم نسخه هایش مغلوط و مختلف است، اشتباه بین موسی بن محمد و محمد بن موسی است (در تقدیم و تأخیر دو اسم و یا سقوط بعضی از کلمات) ولکن انتساب این بقعه به موسی مبرقع از قدیم الایام مشتهر است.

فیوضات محروم ماندیم و همچنین بیت النور حضرتی: آن حجره ای(1) که حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها در حین تشریف فرمایی به قم آنجا را مشرف فرموده و فعلاً زیارتگاه است

و از جمله امکنه شریفه ای که وسایل زیارتش برای ما فراهم نشد، مسجد صاحب الزمان(علیه السلام)(2) در قریه جمکران، گرچه آقا میرزا قوام یادآوریش کرد، ولی



---

1- 1 . همان خانه ای که با قدوم آن حضرت مشرف شده، منقسم به بقاع شریف دینیّه از مسجد و مدرسه شده (مدرسه ستیه مخفف سیّده)، همان اطاق مسکونی حضرت که خواص بیت النور حضرتی می گویند. عوام تنور حضرتی می گویند. این سهل است شنیده ام یک تنور هم عوام از مردم در آنجا جا گذاشته درست تنور حضرتی اش کرده اند، ولی این اواخر که از پشت زمینی خریده مدرسه را وسعت دادند، اطاق بیت النور در وسط ماند، ولی دیدند که شکل اطاق در وسط مدرسه خوشنما نیست، آن را به شکل ایوانی آوردند که هم جنبه تاریخی آن محفوظ ماند و هم در مزار بودن خوش هیأت و شکیل شود. علاوه از زیارت بقاع که از ما فوت شده، زیارت علماء عظام نیز از ما فوت شد. با این که چندین علماء باتقوی وجود داشته، حقیر در این سفر اخیر که به قصد مجاورت قم بار سفر گشودم، ادراک محضر چند نفر از آنها را که نمونه سابقین بودند کردم: از جمله مرحوم آقای حاج شیخ مهدی حکمی، متوفی در هیجدهم شعبان سنه 1360 و مدفون در مقبره مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم؛ و از جمله مرحوم آقای آقا شیخ ابوالقاسم بزرگ، متوفی در یازدهم جمادی الثانیه سنه 1353 ومدفون در مقبره مزبوره؛ و از جمله مرحوم آقا میرزا فخر الدین شیخ الاسلام نوه مرحوم میرزا ابوطالب داماد میرزا صاحب قوانین متوفی در سنه 1363 ماه شعبان واز جمله مرحوم آقای حاج میرزا محمد فیض متوفی 25، ج1 سنه 1370 و مدفون در اول ایوان طلایی و از جمله مرحوم آقا شیخ حسن فاضل متوفی در سنه 1371 و مدفون در شیخان و غیر از اینها از علمای با ورع و تقوی. حقیقت امر این است که علمای قم در تأسیس حوزه علمیه قم دخیل و ذیسهمند، چون اینها خود را زیر پرچم مرحوم آیه الله حائری (آقای حاج شیخ عبدالکریم یزدی) آورده، آن مرحوم را به پرچمداری قبول نمودند، تا این که ایشان حوزه عراق [=اراک] را به

موجب مفاد آیه ای که در استخاره آمده بود (وأتونی باهلکم اجمعین) انتقال به قم دادند.
2- 2 . تفصیل بناء مسجد جمکران که به امر صاحب الزمان شده، در کتب ارباب حدیث، (مجلسی و نوری و قمی و غیرآنها) هست و اخیرا برای واردین مرافقی از اطاقها و حوضها و آب انبارها و غیره درست شده و آقا حاج سید محمد آقازاده هم تعمیرات در وی کرده و می کنند. [به اماکن مقدسی همچون مسجد جمکران، نباید تنها با دید تاریخی نگریست (نک، بلکه این گونه اماکن بهر حال سالهای بسیار محل عبادت زاهدان و پارسایان و اظهار درد و اشتیاق دلسوختگان و جستجوگران طلعت مهدوی عجل الله تعالی فرجه بوده و بی تردید چه بسا انسانهای با اخلاص در این گونه مکانهای مقدس به آستانه آرزو گام نهاده و عنایت الهی آنان را در آغوش کشیده است، این اماکن را باید از مصادیق «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه») دانست، مرحوم مصنف در توضیحی درباره مزار قدمگاه در نیشابور چنین نگاشته اند: قدمگاه سر راه مشهد را ملاحظه کن با این که پیش مردم غالبا مورد شبهه و احتمال هم نیست مع ذلک به محض انتساب به این خانواده احترام پیدا نموده. نگارنده به قصد تماشا مشرف شدم که ببینم چه بسا در آنجا چیده اند، هنگام ورود هم چندان رعایت ادب نکردم. زیارت نامه خوان خواست زیارت بخواند، گفتم: خودم بلدم، بعد به او گفتم: می خواستی چه زیارتی بخوانی؟ «السلام علیک یا سنگ الله»، گفت: نه، ما همان زیارت متعارفه «السلام علیک یا ابا عبدالله» را می خوانیم. آن وقت بنده ملتفت شده با خود گفتم: جایی که در آنجا هر روز چند صد بار سلام حضور مبارک عرض می نمایند و ناچار به یکی از آنها جواب می آید، البته همچو جایی مورد تقدیس است آن دم در بقعه را بوسیده تدارک مافات نمودم ... [(الکلام یجر الکلام 1: 222)]

گرمی هوا حرفش را در دهان وی خشک نمود. چون مسافت بین قم و جمکران یک فرسخ چربتر بود و ما هم در این هوای گرم نه می توانستیم با پای پیاده راه برویم و نه با الاغ بارکش دهاتی که مرکوب منحصر به فرد این مسافت بود طیّ مسافت کنیم. به هر حال به این فیض نرسیدیم. ولی رفقا مطلب خودمانی باشد، این فصل که ما به قم آمدیم، فصل زیارتی قم نبود. وقت شناختن را از مقدمات می شمارند، ان شاءالله در آینده اگر چنین خیالی داشته باشید، فصل پاییز را در نظر بگیرید که هوا دامن حرارت خود را چیده باشد.

به هر حال در دل دلیجان راحت نشسته، تقریبا یک ساعت به غروب مانده از قم خارج شدیم. نماز مغرب و عشا را در قهوه خانه یک فرسخی قم خواندیم. سورچی روزه دار بود در آنجا افطار کرد. بعد حرکت کردیم. سه از شب رفته در عسکرآباد مال را عوض کردند و بدون درنگ راه افتادیم. نصف شب بود که به مال بندان کل تپه رسیدیم. در آنجا بیست دقیقه توقف کردیم، تا این که اسبها را عوض کردند. حرکت کردیم. نسیم سحری وزیدن آغاز کرد. هوا خیلی خنک شد و بلکه از خنکی گذشت و چاییدیم و لحاف بر سر کشیدیم. چون دیدیم که پیش از طلوع آفتاب به کوشک نصرت نمی توانیم برسیم. در اثنای راه پایین آمده، نماز صبح را خواندیم، تا این که یک از آفتاب به کوشک نصرت رسیدیم. چون هوا دفعه منقلب شده بود، آقای آقا میرزا ابوالقاسم را سرماخوردگی و درددل عارض شد و لکن در آنجا دو سه استکان

قند داغ میل فرمودند، عارض درددل برطرف گردید. از آنجا که به راه افتادیم باز هوا رو به گرمی نهاد، تقریبا مثل صحرای شام شد که شب از سرما و روز از گرما در رنج و تعب شدیم.

نزدیک ظهر بود، به علی آباد رسیدیم. گرچه آنجامال بند نبود، ولکن چون اصطخری و آب جاری و باغچه مختصری بود، خواستیم از موقع استفاده کنیم. این بود که برای نهار در آنجا پیاده شدیم. قهوه خانه خوبی بود که آب سرد از حوضی که در وسط آن بود می گذشت. دری از قهوه خانه به باغچه بود، در اثر آب و درخت هوا خوب بود. عرقمان خشک شد(1) ولی مع الأسف روسها سرِ قنات را اشغال کرده بودند. لذا نتوانستیم از سر قنات استفاده کنیم. سالداتها بچه آهویی را در آنجا گرفته بودند که آن را با شیر بز تربیت می کردند. آندم که بز را بیرون آوردند، بچه آهو که نظرش بر آن افتاد، با حال رقص و خوشحالی دویده خود را به پستان آن افکند. آن هم آن را مثل بچه خود شیر داد. باری به مناسبت این که سالداتها سر قنات را اشغال کرده بودند، این مصراع ترکی خاطرم(2) افتاد: (یاندیم نیه که چشمه حیوانی ایت یالار). [یعنی: ]

ما در منازل مخصوصا در منزل قم، از عقرب خیلی می ترسیدیم. چون شنیده بودیم که در قم عقرب زیاد است. ولی ما اصلاً ندیدیم، فقط یک دانه در راه که از منزل آقای آقا شیخ محمد جواد برمی گشتیم، نوکر ایشان کشت و یکی هم در این قهوه خانه پیدا شد، عقرب کوچکی بود که از بازوی آقا سید جواد بالا می رفت. انداخته کشتند. الحق در بین مال بندان و قهوه خانه های راه قم در اینجا به ما خوش گذشت. گرچه وقت رفتن از اینجا شب گذشته بودیم.

خلاصه از اینجا بعد از نهار به راه افتادیم. سه از ظهر گذشته به مال بندان قلعه



---

1- 1 . این قهوه خانه اخیرا از کار افتاده بود. بلکه در سفرهای بعدی دیدیم که آن قهوه خانه که در زیر جاده بود، از بین رفته. عوض آن قهوه خانه دیگر در بالای جاده متصل به اصطخر ساخته شده، این اصطخر و آن قهوه خانه سابق از بناهای میرزا علی اصغرخان اتابک بود و علی آباد به اسم او نامیده شده و حمامی هم در جنب آن برای آسایش مسافرین ساخته بود.

در سفر اول حمام موجود بود، گرچه درش بسته بود و کار نمی کرد ولی در سفرهای بعد از آن حمام و قهوه خانه اثری ندیدیم. بلکه در مقابل آن قهوه خانه دیگر دایر شده است که فعلاً در کار است.
2- 2 . اصل: خواطرم.

محمدعلی خان رسیدیم. ولی در آنجا توقف نکردیم. همین اسبها را عوض کردند، به راه افتادیم، تا به یک قهوه خانه در میان راه رسیدیم. در آنجا قدری توقف کردیم. نزدیکی غروب از آنجا حرکت کرده، یک از شب به مال بند رودخانه شور رسیدیم. در آنجا نماز خوانده شام صرف کرده، به راه افتادیم. آقا میرزا در آنجا بالای دلیجان رفت و در آنجا دراز کشید و خوابید تا این که پنج از شب گذشته، به حسن آباد رسیدیم. در آنجا اسبها برای عوض کردن موجود نبود. ولی سورچی این معنی را به ما اظهار نکرد که منتظر نمانده، آسوده خاطر دو سه ساعت بخوابیم. لهذا منتظرانه به حال نگرانی که الان مال می بندند تا صبح ماندیم. بعد به سورچی گفتیم که چرا ما را منتظر بین زمین و آسمان نگه داشتی. اگر مال حاضر نبود چرا به ما خبر نکردی که حال آسایشی بر خود بگیریم. به هر حال نماز صبح را خوانده از آنجا به راه افتادیم. تا در مال بند گردنه برای صبحانه پیاده شدیم.

نگارنده از طهران که حرکت کردیم چون کسالت داشتم، چایی در مذاق من در حکم دوا بود، خصوصا آب قم هم که شور بود، چایی را در همه مذاقها بی مزه می کرد و در مذاق بنده بی مزه تر. این بود که من نه در راه و نه در قم اصلاً چایی نخوردم تا اینجا، ولی در اینجا هم آبش خوب بود و هم ذائقه من به حال عادی آمده بود. این بود که در این قهوه خانه میل به چایی کردم. دو سه استکان چایی خوردم. تا این که اسبها را بستند و حرکت کردیم. و تا در مال بند کاریزک پیاده شدیم.

سورچی به ما توقف دو ساعته را وعده داد. ما نیز آسوده خاطر به تماشای کارخانه قند رفتیم. گرچه درش بسته بود، ولی از خارج اسکلت کارخانه را دیدیم. اما باغ فخرالدوله را نشان دادند، رفتیم در اواسط باغ دو قطعه بنا بود که هر یک مشتمل بر چند اطاق که ایوان دراز در جلوی آنها. گفتند: یکی از آنها مردانه است و دیگری زنانه. درختهای قطور خیابانها هم حائل در بین بود که از یکی آن دیگری دیده نمی شد. باری دیدیم که جای خوب و باصفا است. آقا میرزا علی اکبر را برای تهیه نهار فرستادیم. ولی پسری کوچک آمد، پیغام سورچی را ابلاغ کرد که تهیه نهار نبینند. بیایند برویم. حال ما عکس حال دیشبی شد. چون دیشب در حسن آباد چند ساعت به

حال حاضر باش، نگران و منتظر ماندیم که الساعه حرکت می کنیم. متأسفانه نشد. اما در اینجا دو ساعت حالت ایست بر خود گرفته بودیم، چون سورچی خودش حکم ایست صادر کرده بود. آن هم نشد که بدا برایش شد. البته مسافری که ریش به دست این سورچی ها داد، حالش اینگونه می شود. چون آنها نه عاطفه دارند، نه به وقت مردم ارزشی قائلند(1) ونه تشخیص محترم از غیرمحترم می دهند. مسافر هم چاره ندارد، جز این که سر و کارش با این اشخاص باشد و با آنها طوری به کنار آید.

باری از کاریزک نزدیکی ظهر نهار نخورده، سوار شده، تقریبا دو از ظهر گذشته، به قصبه شاهزاده عبدالعظیم رسیدیم. هوا خیلی گرم بود، با طالبی و آبدوغ خیار که بسیار چسبید، امر نهار را گذاندیم. سورچی دیگر مهلت نداد که نفسی به استراحت بکشیم. بلکه بلافاصله ما را حرکت داد تا این که عصر در سرای سیدآقا خان باز نزول کردیم. چون خسته بودیم و از راه رسیده میل به آب یخ داشتیم و خواب، این بود که آب یخی درست کردیم و خوابیدیم. نه وقت چایی درست کردن داشتیم و نه حال آن، تا این که مختصر استراحتی کرده، حالی تحصیل کردیم.

خلاصه مسافرتمان این شد که روز چهارشنبه بیست و دویم ماه شعبان از طهران به راه افتادیم و عصر روز جمعه بیست و چهارم ماه به قم مشرف شدیم. عصر جمعه دویم ماه مبارک رمضان از قم مرخص شدیم. عصر روز یک شنبه چهارم ماه در طهران بار سفر گشودیم. چون چند روز در طهران ماندگار بودیم. آقایان نمی خواستند قصد اقامه عشره نمایند، ولی من دیدم که ما نه کمتر از ده روز در طهران می مانیم و نه قضای روزه را به آسانی می توانیم بگیریم. اینست من قصد اقامه نموده، مهیای روزه شدیم. آقایان نیز همینطور، غیر از آقای آقا میرزا ابوالقاسم که فرمود: من چون قصد شمران را دارم، نمی توانم قصد اقامه عشره نمایم.

ص: 211

---

1- 1 . آقایان در این اواخر چشم باز کرده، اتومبیل سواری فرد اعلی در اختیار و یا اتومبیل بنز راحت در اجاره دارند. این مطالب را بشنوند تا قدر نعمت خودشان را بدانند. با این که نسبتا سفرمان در راحتی بوده، تقریبا سفر ما نسبت به اشخاص متوسط شاهانه بوده، علاوه از قهوه چی های

ناانصاف که قند چای از خودمان بود، برای تنها آب گرم، مطالبه قیمت تمام چایی می نمودند.

باری شب چهارشنبه بعد از شام آقا سیدجواد و آقا میرزا قوام به گردش رفتند. سایرین چون خسته بودند خوابیدند، من که خسته تر بودم نتوانستم بخوابم. چون می ترسیدم که برای سحور بیدار نشوم. بالأخره خوابم ربوده بود. آقا سید جواد و میرزا قوام برگشته، بیدارمان کردند که وقت سحور می گذرد. خودشان سحری خورده بودند. ما نیز فی الفور به مهمانخانه (رستوران مقدم لاله زار) رفته، سحری خوردیم. اسکناس مشهد دادیم.(1) یک عباسی کسر خواست ما قبول نکردیم. لذا همان اسکناس را گرو گذاشته برگشتیم. در منزل نیز به دوسه استکان چایی دستمان بند شد تا توپ صبح را در کردند.(2) ما نماز صبح را خوانده سر به بستر استراحت نهادیم.

دو سه ساعت از آفتاب رفته بود که من بیدار شدم و دیدم رفقا همه در خوابند. در این حال آقای آقا میرزا ابوالقاسم تشریف آورده فرمود که بیا به زیارت حضرت عبدالعظیم مشرف شویم. با واگون شهری تا پای ماشین رفتیم. در آنجا دیدیم که ماشین در این نزدیکی حرکت نمی کند، ما نیز معطل نشده، فسخ عزیمت نموده، برگشتیم. به منزل دوباره خوابیدیم. عصر سه به غروب مانده، بیدار شدم، دیدم که آقایان نیز یکی بعد از دیگری بیدار شدند، نماز ظهر و عصر را خواندیم. به قصد گردش بیرون شدیم. از خیابان ناصریه(3) رفته وارد مسجد شاه شدیم. دیدیم یک عده ای از دراویش و مسأله گو و تعبیر خواب گو و غیره هر کس یک حلقه ای در دور خود جمع کرده:



---

1- 1 . در زمان ناصرالدین شاه، اسکناس که با عکس ناصرالدین شاه چاپ شده بود، مختلف بود. روی بعضی نوشته بود: فقط در فلان شهر ادا خواهد شد. مثلاً در اصفهان ادا خواهد شد. این اسکناس در تبریز مثلاً یک عباسی سیصد دینار با کم و زیادش کسر قیمت داشت. اسکناس تبریز نیز در اصفهان کسر قیمت داشت. ولی بعضی شهرها اسکناسش کسر نداشت. بلکه چیزی هم علاوه می دادند. بسته به زیادی حاجت و کمی حاجت بود، اسکناس مشهد ما نیز از آنها بود.

2- 2 . در ماه مبارک رسم بود که در تمامی شهرهای ایران هنگام افطار و وقت طلوع صبح توپ در می کردند که مردم افطار کنند و یا از خورد و خوراک خودداری کنند. در زنجان و شاید شهرهای دیگر نیز همانطور عصر روزه های ماه مبارک و ثلث اخیر شبهای آن که هنگام پخت و پز بود، نقاره

می زدند که مردم به پخت و پز مشغول شوند. این نقاره ها و توپها از تشریفات ماه مبارک بود که اخیرا متروک شد ولی در قم باز توپ معمول شده.
3- 3 . به اسم ناصرالدین شاه بود، اخیرا اسم آن را عوض کرده اند، خیابان ناصرخسرو می گویند.

## حلقه های مردم در مسجد شاه

از جمله دو نفر بودند که با هم بحث مسأله می کردند، مثلاً یکی از دیگری می پرسید که چند طایفه است که مرخص است روزه اش را بخورد؟ گفت: چهار طایفه. گفت: اول از آنها کیست؟ گفت: شیخ. گفت: این حرف را نزن. شیخ با آن ریش پهن و عمامه، چگونه می تواند روزه اش را بخورد؟! گفت: اشتباه مکن! مراد از شیخ آقای شیخ معمم که نیست. گفت: پس کیست؟ گفت: مراد از آن پیرمردی است که روزه بر او سخت باشد. شرع اسلام او را اجازه داده که روزه نگیرد و برای هر روز یک چارک گندم کفاره بدهد. خلاصه بحث مسأله شان با این نحو شیرین کاری انجام می گرفت.

از جمله یکی بود که از رفیقش می پرسید: مثلاً اگر کسی در خواب گوسفندی ببیند، تعبیرش چیست؟ او یک بیت از تعبیر خواب در جوابش می خواند و بعد آن را شرح می داد.

از جمله مداحی بود که منطقه شیرینی داشت از نظم و نثر در مدیحه حضرت امیر(علیه السلام) بساطی آراسته بود.

از جمله دو نفرنابینا بود[ند] که صدای خوب و گیرا داشتند که صدای به صدای هم داده از اشعار مدح و مصائب ائمه می خواندند.

از جمله درویشی بود که از انوشیروان می گفت. دیگری از قنبر قصه سرایی می کرد و هکذا هر یک از آنها یک جوقه حلقه وار در دور خود جمع کرده، اهل آن را سرگرم کرده بود که روز را بگذرانند. علاوه بر آنها عکس فروش و مجله فروش و کارت فروش، روزنامه فروش، هر یک عده ای را سرگرم کرده بود که آفتاب روزه داران را از افق رد کند. ما نیز از این جوقه ها از دور حظّی از سرگرمی داشتیم تا این که نزدیکی غروب به منزل برگشتیم.

## شب سه شنبه، ششم ماه

بعد از افطار و نماز هر یک به جایی رفت. آقا سید جواد و آقا سید علی اکبر، به دیدن همولایتی خودشان آقای آقا هبه الله خلخالی رفتند. آقا میرزا محمد خدمت آقا میرزا

ابوالقاسم عازم شد. آقا میرزا قوام قصد حجره حاج سید حسین اردبیلی را کرد که در سرای حاج رحیم خان بود. من هم به منزل آقای مجدالاسلام رفتم. آقای حاج مشیر حضور و آقای میرزا ابوالحسن هم آمدند. آقای حاج مشیر حضور پرسید: شما چگونه روزه می گیرید، در حالتی که قصد زیارت شاهزاده عبدالعظیم را دارید و آن هم با قصد اقامه درست نمی شود. من عرض کردم: بلی فتوی مرحوم آقای آخوند زنجانی اعلی الله مقامه(1) این بود ولی فتوی آقای آقا سید کاظم یزدی(2) که مرجع تقلید کنونی است این نیست. ایشان خروج از حد ترخّص را که عن قریب برگردد، منافی قصد اقامه نمی دانند.(3)

بعد از چند دقیقه مزین السلطان و امیر بهادر جنگ (برادر امیر بهادر جنگ سابق که با محمدعلی شاه از ایران به روسیه رفت و پارسال در آنجا وفات نمود) آمدند. امیر لفظ نمه را بر زنجانیها خورده گیری کرد و گفت: زنجانیها می گویند نمه را بردار به فلانی بده، بگو نمه اش را نمه کند. مزیّن گفت: این دلیل بر فطانت آنهاست که از یک لفظ چندین معنی می فهمند. بعد گفت: در تبریز هم لفظی که به زنجانی ها خوش نمی آید، زیاد است. از قبیل اوتورمک، ساواشمه و غیره، باری تا حدود ساعت پنج آنجا بودم. بعد به منزل برگشتم؛ رفقا نیز برگشتند تا وقت سحر مشغول صحبت متفرقه شدیم. برای سحور به مهمانخانه رفتیم. اسکناس مشهد را که دیشب امانت گذاشته بودیم. آقا میرزا قوام رفته گرفته بود. ولی در بازار قبولش نکردند، گفتند: قلب است. دیگر نفهمیدیم که در مهمانخانه عوض کرده بودند و یا از اول به ماقلب داده بودند. خدا می داند.



---

1- 1 . مراد از مرحوم آخوند آیه الله آقای آخوند ملاقربانعلی زنجانی بود که در زنجان و نواحی آن مرجع تقلید بود. چون با مشروط موافقت نمی کرد، مجاهدین او را تحت الحفظ به عراق بردند. بعد از پنج ماه اقامت در کاظمین در آنجا به رحمت خدا رفت و در جوار کاظمین، علیهما السلام به خاک سپرده شد.
2- 2 . مرحوم آقا سیدکاظم نیز به مشروطه روی خوب نشان نمی داد. از مراجع تقلید عصر بود که در نجف [28 رجب 1337] به رحمت خدا رفت.
3- 3 . ولی این جواب، جواب اعتراض او نیست. جواب او این است که ما هنگام قصد اقامه، رفتن ری ما را در نظر نبود و الا قصد اقامه درست نمی شد. چون ری و طهران محل واحد نیست.

باری ازمهمانخانه برگشته، نماز صبح را خوانده، خوابیدیم. من خوابم نسبةً کم بود. در حدود ساعت چهار بیدار شده، مزاحم دیگران نشدم. به تنهایی به گردش رفتم. از خیابان باب همایون رفته به بازار داخل شدم. بعد از چندی گردش وتماشا نزدیکی ظهر به منزل برگشتم.

زیارت حضرت عبد العظیم

آقایان نیز به تدریج بیدار شده و می شدند. آقا میرزا ابوالقاسم تشریف آورد و بعد از ساعتی قرار بر این شد که به زیارت حضرت شاهزاده عبدالعظیم(1) مشرف شویم. به این قصد با واگون شهری به پا[یِ] ماشین آمدیم. ما وقتی رسیدیم که ماشین حرکت [کرده] بود. ناچار به انتظار ماشین بعدی در سالون انتظار ماندیم. چون وقت حرکت آن را نمی دانستیم، منتظرانه دقیقه شماری می کردیم که حالا درِ سالون باز می شود، آن قدر نمانده که حرکت کند. با این حرفها سه ساعت تمام در حال انتظار و ناراحتی گذارندیم تا این که در باز شد. از حبس خلاص شدیم و سوار ترن شده به راه افتادیم. نیم ساعت نشد که به زاویه مقدسه رسیدیم.

ابن بابویه و ابن قولویه از مردی از اهل ری روایت کرده اند که من خدمت حضرت امام علی نقی(علیه السلام) مشرف شده بودم. حضرت پرسید کجا بودی؟ عرض کردم: به زیارت حضرت امام حسین(علیه السلام) رفته بودم، فرمود که اگر زیارت می کردی عبدالعظیم را که قبر او نزد شماست، هرآینه مثل کسی بودی که زیارت امام



---

1- 1 . امامزاده واجب التعظیم حضرت شاهزاده عبدالعظیم از اولاد حضرت امام حسن مجتبی(علیه السلام) می باشد به چهار واسطه به آن حضرت می رسد، بدین ترتیب: «عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب(علیهم السلام) از اکابر محدثین و اعاظم علما بوده، از اصحاب امام محمدتقی و امام علی النقی علیهما السلام و مورد مرحمت آن دو بزرگوار بوده، زیاد دوستش می داشتند. او نیز در احترام آن امامان جلیلان نهایت می کوشیده، عقیده پاک خود را به حضرت امام علی النقی(علیه السلام) عرض کرد. فرمود: بخدا این دینی

است که خداوند آن را برای بندگانش پسندیده. [امالی صدوق مج 54/24، کمال الدین: 379/1، توحید: 81/37]

حسین(علیه السلام) را کرده باشد.(1)

روایت شده که حضرت عبدالعظیم از سلطان گریخت و به ری آمد. و در سکه الموالی در خانه مردی از شیعیان پنهان شد و در سرداب آن خانه روزها روزه و شبها نماز به جا می آورد و مخفیانه بیرون می آمد و قبری را که در مقابل او است زیارت می کرد و می فرمود: این قبر مردی از فرزندان موسی(علیه السلام) است(2) و پیوسته در آن خانه بود و یک دو نفر از شیعه خبردار بود تا این که اکثر مردم ری آن حضرت را شناختند. وقتی یکی از شیعیان حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) را در خواب دید، که حضرت فرمود که مردی از فرزندان من در سکه الموالی مدفون خواهد شد، در نزد درخت سیبی در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب و اشاره فرمود به همان مکانی که آن جناب در آنجا مدفون شد. پس آن شخص رفت که آن درخت و مکان را از صاحب آن بخرد. او گفت: از برای چه میخری؟ گفت: چنین خوابی دیده ام. او گفت: من نیز چنین خوابی دیده ام. محل این درخت را با تمامی باغ وقف کرده ام بر این سید و شیعیان که مرده های خودشان را در آنجا دفن کنند. پس حضرت عبدالعظیم بیمار شد و دار دنیا را وداع کرد. او را در همانجا به خاک سپردند و در جیب قبایش رقعه ای یافتند که در آن نسب شریف خود را نوشته بود. بقعه دیگر به نام امامزاده طاهر در طرف شرقی صحن عبدالعظیم زیارتگاه بود. ما نیز زیارتش کردیم. بعد به مسجد زیرزمینی که در مقابل ایوان مبارک بود، رفتیم. واعظی در منبر بود. بیان شیوای او ما را جلب کرد، در پای منبر نشسته تا آخر مجلس که منتهی به ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) نمود. چنانکه رسم تمامی اهل منبر است که مجلس را با ذکر مصائب آن حضرت خاتمه می دهند. بعد یک و نیم به غروب مانده با ترن به طهران برگشتیم.



---

1- 1 . کامل الزیارات ب 107 ثواب الأعمال: 124/1
2- 2 . در روضات الجنات [4:212] نوشته (که آن قبر حمزه بن موسی بن جعفر است که فعلاً مزار است)، در قم قبری منسوب به حضرت حمزه بن موسی بن جعفر هست، چنانکه در گزارشات (کذا) قم گذشت. احتمال قوی هست که یکی از آنها فرزند بلاواسطه آن حضرت باشد و دیگری مع الواسطه، چنانکه در خوشان نیز قبری منسوب به حضرت حمزه بن موسی

است. آن هم همینطور محتمل است مع الواسطه باشد (خوشان از ولایات طوس است که بسیاری از اولاد ائمه آنجا مدفون است).

شب چهارشنبه هفتم ماه صیام

از منزل بعد از افطار قدمی در خیابان زدیم. در اواسط خیابان چراغ برق قهوه خانه ای بود که دری به حیاط خوش قطعه ای داشت که آب جاری از آن جا می گذشت. چون از هر طبقه به آنجا رفت و آمد می کرد[ند] از اهل عمایم و تجار و غیره. ما نیز هوس کردیم که سیری از آنجا بکنیم. لذا رفتیم در یک گوشه قرار گرفتیم، مستخدمهای با ادب داشت. مقداری در آنجا تنفس کرده، با چایی و قلیان و صحبت متفرقه و تماشای واردین و صادرین برگزار کردیم. چون این برای ما تازه گی داشت، تا حال به همچو جایی که درش بر روی طبقات باز باشد، وارد نشده بودیم. بعد مقداری هم در خیابان گردش کردیم که آنهم برای ما تازگی داشت(1). بعد به منزل برگشته، باقی وقت را در منزل گذرانده.

باغ سردار معتضد

هنگام سحور به رستوران رفتیم. بعد از صرف سحری که مراجعت به منزل کردیم و چایی خوردیم، رفقا میلشان این شد که به باغ سردار معتضد برویم و آنجا بی سر و صداست، در آنجا بخوابیم. بیداری شب و درازی خیابان که با پای پیاده رفتیم ما را خسته کرد. این بود که به مجرد رسیدن باغ خواب استقبالمان کرد. هر یک زیر یک درختی دراز کشیدیم. ولی مورچه امان نداد و اتصالاً از سر و کله و گوش و چشم من راه می رفت. بالأخره خواب از چشم من پرید، نتوانستم، بخوابم. ناچار به همان حال خستگی رفقا را که گرم خواب بودند. گذاشته به منزل برگشتم، یک دو ساعت بود خوابیده بودم. آقای آقا میرزا ابوالقاسم تشریف آورده، بیدارم کرد. من ماجرای باغ را



---

1- 1 . ما اهل زنجان، چون در زنجان غیر از بازار سرپوشیده و کوچه های باریک و تاریک چیزی ندیده بودیم، مخصوصا ما که از زنجان قدم به خارج ننهاده بودیم، این بود که در قزوین خیابان عالی قاپو در نظر ما خیلی جلوه کرد. از آنجا که به طهران آمدیم. چشممان که به خیابانها و مغازه ها و میدانها افتاد، بهتمان برد. دهن ما باز ماند. هر چه را که می دیدیم، به نظر تعجب نگاه می کردیم و به یک دیگر نشان می دادیم. تا این که شهرها را

دیدیم و خیابانها پیمودیم. چشممان سیر شد. اکنون خیابان طهران و بازار زنجان در نظر ما یکسان است.

عرض کردم. فرمود: من هم میل دارم آن باغ را ببینم. این دفعه با درشکه رفتیم، دیدیم آقایان رفقا همانطور گرم خوابند، خواستیم: کفش آقا میرزا محمد را از پایش درآریم. بیدار شد، آقا میرزا قوام هم از همهمه ما بیدار شد. آقاسید جواد را هم بیدار کردیم و شروع کردیم در باغ گردش نمودن. آقا میرزا ابوالقاسم روزه دار نبود. با طالبی صرف نهار نمود. ما نیز در حوض آب تنی کردیم و قدری راحت شدیم. خلاصه تا دو به غروب پوست و پلاسمان در باغ بود. بعد به طرف منزل عازم شدیم. آنجاها چون خارج شهر بود. درشکه در آنجا پیدا نمی شد، اتفاقا از باغ یک درشکه بر می گشت. جای سه نفر بود. قرار گذاشتیم آقا میرزا قوام و آقا میرزا محمد در خدمت آقا میرزا ابوالقاسم به منزل بروند و تهیه افطار ببینند و من با آقا سیدجواد قدم زنان برویم. الحاصل آنها بساط افطار را چیده بودند، ما به سر سفره رسیدیم.

شب پنجشنبه هشتم ماه

بعد از افطار آقای اعتضاد دفتر؛ پسر آقای اسعد الذاکرین آمد (اسعد الذاکرین طهرانی است، چند سال است می آید در دهه محرّم به امیر افشار روضه می خواند و بعد از دهه برمی گردد، در زنجان تا آخر صفر در مجالس به روضه می رود، سابقه مان با او از این راه بود). حال آقای اسعد را پرسیدیم. گفت: به مشهد مشرف شده، آقای اعتضاد با این که به زنجان آمده بود و با او سابقه شناسایی داشتیم و او هم مدیر مدرسه داریوش بود که در نزدیکی منزل ما بود و ما هم هر یک چندین بار از در آن مدرسه عبور می کردیم. او گفت: من نیز غالبا در درِ مدرسه می ایستم. با وجود این در این مدت اتفاق ملاقات با او نیفتاده بود.

انتخاب وکلای طهران

باری او گفت: امشب حوزه انتخاب وکلای طهران در مدرسه ما است. بد نیست که شما هم تشریف بیاورید. ما هم وعده دادیم که بعد از دو سه ساعت که حوزه منعقد می شود، حاضر باشیم. پس اعتضاد بعد از چند دقیقه رفت. من و آقا سیدجواد و آقا

سید علی اکبر به دیدن نصرت لشکر و منصور لشکر؛ فرزندان مرحوم نصیر لشکر که با آقا سید جواد سابقه ارتباط خلخال داشتند (چون در آنجا علاقه ملکی داشتند) رفتیم، از آنجا به مدرسه داریوش برگشتیم، رفقای دیگر نیز آمدند. بعد از انجام مراسم مجلس شخصی به نام آزاد مراغه ای تقریبا یک ساعت در اطراف انتخاب وکیل نطق کرد(1).

از جمله حرفی که زد این بود که در مقدمه نطقیش گفت: متقدمین از حکماء اصول موجودات عالمِ عناصر [را]، به سه قسمت تقسیم کرده اند: جمادات و نباتات [و] حیوانات. و لکن متأخرین از آنها تکثیر اقسام کرده، فاصله هایی را در بین آنها یافته اند. مثلاً مرجان می گویند: فاصله است بین جماد و نبات، و میمون فاصله است بین انسان و حیوان (مقابل انسان) و هکذا اکنون ملاحظه کنیم که ما داخل کدام یک از این طبقات هستیم تا آخر آنچه که گفت. (نگارنده این حرف را تازه شنیدم. بعضی گفتند: این حرف یا نظیر آن از داروین است که می گوید اصل انسان میمون بوده، به هر حال اصل انسان میمون باشد و یا میمون موجودی باشد بین انسان وحیوان، در میان افراد خود انسان هستند افرادی که فاصله بین انسان و حیوان هستند).(2)

بعد از او شیخی پیرمرد به نطق برخاست.(3) (زیرگوشی پرسیدیم که این کیست؟ گفتند: آقای حاج میرزا حسن رشدیه است)، چون اول مدرسه جدید به نام رشدیّه، او در ایران تأسیس نموده، لهذا شهرتش رشدیه شده.(4) او نیز نطقی کرد، از جمله حرفهایش این بود که گفت وقتی که در محفلی که جمعی از علما و مجتهدی بودند،(5) شخصی پرسید که تعرفه گرفتن، حکمش چیست؟ آقایان رو به من کردند که مشروطه خواه تر از ما شما هستید. جواب این سؤال با شماست. من گفتم: تعرفه



---

1- 1 . آن زمان نطق می گفتند، حالا سخنرانی می گویند.
2- 2 . اصل: است
3- 3 . اصل: برخواست
4- 4 . مرحوم حاج میرزا حسن در اواخر که عمامه را تبدیل به کلاه پهلوی کرده بود، با ریش بلند و کلاه پهلوی به قم آمد و در آنجا مجاور بود، تا این که وفات کرد.
5- 5 . اصل: بود

گرفتن واجب است. آقایان به همهمه افتادند که دلیل بر وجوب آن چیست؟ من گفتم: دلیل بر آن این آیه شریفه است: «یا أیها الذین آمنوا انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا [حجرات/13]» یعنی ای آنانی که ایمان آورده اید، ما شما را خلق کردیم، از مرد و زنی و شما را شعبه ها و قبیله ها قرار دادم تا این که تعرفه بگیرید. بعد گفت که خداوند در کلام بعدی که فرموده: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» حال وکیل را بیان نموده و فرموده که وکیل با تقوی را انتخاب کنید. تا آخر آنچه که ذکر نمود.

ولی آیه شریفه درباره ثابت بن قیس شماسی نازل شده، چون به نسب مردی از اصحاب استهزاء کرد. این آیه وارد شد. مفاد آن این است که ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم، یعنی نسب شما بالأخره به یک مرد و یک زن منتهی می شود و شما را شعبه ها و قبیله ها قرار دادیم تا این که به نام شعبه و قبیله یک دیگر را بشناسید، نه این که با آن به یکدیگر تفاخر کنید. پس این آیه به موضوع تعرفه و وکالت مربوط نیست.

باری از آنجا به منزل برگشتیم. آقا صفی اخوی زاده آقا هبه الله خلخالی و آقا شیخ مرتضی پسر مرحوم آخوند ملاعلی نهاوندی (صاحب تشریح الاصول) آمدند. قدری در خدمت آنها بودیم تا این که تشریف بردند و آقا صفی ما را فردا برای افطار به منزل آقا هبه الله دعوت کرد.

روز پنجشنبه هشتم ماه مبارک

ثلث روز با خواب و ثلث دیگرش را با گردش که منتهی به سواری ترن شد که ما را به زاویه مقدسه رسانید و ثلث آخر را هم در زاویه مقدسه گذراندیم، ولی هنگامی که در اطاق خط آهن بودیم همه تشنه بودیم. الا این که در ورود شاه عبدالعظیم قبل از زیات به حمّام رفتیم. در آنجا قدری در آب سرد شنا و آب تنی کردیم که به کلی عطش ما زایل شد. با این که حمام عطش می آورد، ولی چاله حوض حمام معامله به عکس آن کرد، یعنی عطش ما را زایل نمود. خلاصه با التهاب عطش وارد حمام شدیم بی آنکه از تشنگی اثری مانده باشد، بیرون شدیم و در کمال راحتی مشرف به حرمین شریفین

(شاهزاده عبدالعظیم و حمزه) شدیم.

قبر ناصرالدین شاه را که مجسمه او از سنگ مرمر روی قبر بود زیارت و تماشا کردیم و در مقبره ناصرالدین شاه قبر مرحوم حاج ملاعلی کنی را(1) زیارت کردیم و قبور دیگر از علماء و غیره در همین بقعه بود، زیارت نمودیم. در مقبره سپهسالار مجسمه او را هم تماشا کردیم. بعد در صحن مبارک لب نهر (نهر بزرگی است که از جلو ایوان مبارک می گذرد) نشسته منتظر شدیم که آقا سیدجواد بیاید به شهر برگردیم. آقا میرزا قوام و آقا میرزا محمد بنا داشتند که شب در زاویه مقدسه باشند، ولی ما چون وعده افطار داده بودیم، مجبور بودیم که به شهر برگردیم. این بود که آنها از ما جدا شدند و من و آقا سید علی اکبر به انتظار آقا سید جواد نشستیم تا این که آمد ولی ما تا پای ماشین برسیم، سوت(2) حرکت ماشین را زدند. دست ما نرسید. وسیله دیگر هم نبود، غیر از الاغ آنهم اولاً بیشتر از دو تا پیدا نشد، و اگر هم پیدا می شد، معلوم نبود که تا موقع افطار ما را به وعده گاه ما برساند. این بود که از انجاز وعد معذور و ناچار ماندنی شدیم. پس برگشتیم. به زحمت میرزا قوام و میرزا محمد را پیدا کردیم تا لوازم افطار تهیه نموده به ابن بابویه رفتیم.(3)

در آنجا نهر جاری در وسط صحن بود، هوا هم صاف و نور ماه در شب نهم از نصف دایره گذشته بود. خلاصه آخر به خیر شدیم و خیلی خوش گذشت. چون دم دروازه صحن قهوه خانه بود. چایی و قلیان از آنجا می آوردند. حوائج دیگر نیز از آنجا [رو] براه می شد،



---

1- 1 . مرحوم حاج ملاعلی کنی، از معاریف علماء دوره ناصرالدین شاه بوده، از شاگردهای صاحب جواهر، هر سال شاه دوبار به منزل او می رفته، تفقد از او می کرد. احکامش را به اجرا می گذاشت. او بعد از مراجعت از نجف دست به امر زراعت می زند. در این امر هم خوش اقبال بوده، زمین بایر یا ده خرابی بی آب را که برای زراعت خریده بود، در اینجا قناتی احداث کرده بود. از اقبال او قناتی که آب پرزور داشته، در ملک او بیرون آمد، از این ناحیه به ثروت معتنابه، دست یافته بود. علمای طهران همه احترامش کرده، خاضع بودند تا این که در 27 محرم سنه 1306 وفات کرد. [روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه]

2- 2 . اصل: سود

3- 3 . در اینجا علامت حاشیه زده شده و در حاشیه حدود پنج سطر بیاض است.

حزار ابن بابویه

بعد از افطار مشرف به مزار مبارک ابن بابویه شدیم. این محمد بن علی بن الحسین است صاحب کتاب من لایحضر الفقیه، از اجله محدثین است. قبر والد بزرگوراش را در قم زیارت کردیم و قبر خودش را در اینجا.

از مرحوم شیخ بهایی نقل نموده اند که فرمود: وقتی کسی از من پرسید که صدوق افضل است یا زکریا بن آدم، من گفتم: زکریا بن آدم به جهه توافق اخبار از ائمه (علیه السلام) به مدح او، شبی مرحوم صدوق را در خواب دیدم که به من عتاب کرد و فرمود: تو از کجا دانستی زکریا بن آدم افضل از من است، آنگاه از من روگردان شد.

جسد سالم شیخ صدوق

در کتاب روضات الجنات [6:140] می نویسد که در حدود سنه هزار و دویست و سی و هشت [1238] از شدت بارندگی و طغیان سیل رخنه در قبر شریف بروز نمود، خواستند آن را مرمت نمایند، اطراف آن را کندند، به سردابی رسید که مدفن آن بزرگوار بود. در آنجا جسد شریف او را سالم یافتند که عاری از کفن شده، ولی مکشوف العوره نیست. در انگشتان وی اثر خضاب بود و در اطراف انگشتان رشته هایی از کفن پوسیده، مانند فتیله باقی مانده. در طهران این خبر که شایع شد جماعتی از علما و اعیان مرکز داخل سرداب شده، مشاهده کردند؛ حتی فتحعلی شاه هم خودش خواسته داخل سرداب شود، ولی رجال و ارکان دولت صلاح ندیدند که او به سرداب داخل شود، اما به تواتر، مطلب به مرتبه عین الیقین رسید. پس شاه امر فرمود، آن رخنه را گرفتند و بقعه شریفه را تزیین نمودند.

استاد ما حضرت آقای آقا شیخ زین العابدین زنجانی از استاد خود آقای شریعت اصفهانی که فعلاً در نجف مدرس و در عداد مراجع تقلید است(1) او هم از پدر آقای



---

1- 1 . مرحوم آقای شریعت اصفهانی بعد از وفات مرحوم آقا میرزا تقی شیرازی که 10 ذیحجه 1338 اتفاق افتاد مرجعیت تقلیدی پیدا کرد و لکن

«خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» هشتم ربیع الثانی 1339 وفات کرد.

حاج شیخ رحیم که در کربلا فعلاً پیشنماز است، نقل کرد که گفته بوده من خودم از جمله داخلین در سرداب بودم که جسد شریف آن جناب را زیارت و مخصوصا دست به بازویش زدم که چاق و سمین بود. باری وفات صدوق در سنه سیصد و هشتاد و یک [381] اتفاق افتاده رحمه الله علیه.

بعد از چند ساعت برگشته به زیارت حضرت عبدالعظیم، شب جمعه بود که بساط سینه زنی در بالاسر حرم و دعای کمیل در بعضی از حجرات صحن برپا بود. ما نیز در گوشه و کنار استفاده می کردیم. بعد لب حوض صحن نشسته، بعضی از مراسلات که لازم بود، از جمله مرقومه حقیر خدمت استاد محترم آقای شیخ زین العابدین لازم بود که عرض کنم، مشغول نوشتن آنها شدیم. تا این که وقت سحر در چلوپزخانه صرف سحری کرده و در قهوه خانه چایی خوردیم و در مسجد زیرزمینی نماز صبح را خواندیم. و همانجا هم دراز کشیده تا نزدیکی ظهر خوابیدیم. بعد [رفقا] می خواستند به شهر برگردیم. ولی من دعا و زیارت عصر جمعه را مغتنم می دانستم. این بود اینقدر بگو بشنو کردم که ماشین ظهر حرکت کرد و آنها هم ناچار ماندنی شدند، تا این که بعد از تکمیل نماز و دعا و زیارت با ماشین عصری به شهر برگشتیم. ولی در پا[ی] ماشین آقا میرزا ابوالقاسم را ملاقات نکردیم که از شهر آمده بود. ما می رفتیم او وارد شده بود و الا اگر ملاقات می کردیم با او به صحن مراجعت می کردیم. به هر حال شب و روز نهم را در شاهزاده عبدالعظیم گذراندیم.

شب شنبه دهم ماه مبارک

در افطار از شاه عبدالعظیم ماست آورده بودیم، دوغ درست کردیم. در اینجا حرف کسی را یادآوری کردند که گفته بود: من کباب را فقط برای این می خورم که مرا به خوردن دوغ به اشتها بیاورد. من گفتم: آن شخص دوغ را خوب شناخته ولکن کباب را خوب نشناخته که این را مقدمه آن قرار می داده. بعد از افطار آقا سیدجواد و آقا سیدعلی اکبر به منزل آقا سید هبه الله رفتند که عذر دیشبی ما را که نتوانستیم به افطار به منزل ایشان برسیم، بخواهند. حقیر هم با آقا میرزا قوام و میرزا محمد به منزل آقای

مجدالاسلام رفتیم. آقا میرزا احمد و آقا میرزا ابوالقاسم نیز آمدند. تا ساعت چهار و نیم از شب آنجا بودیم. بعد باقی شب را در مدرسه سپهسالار برگزار کردیم، تا این که در کافه صرف سحری و در منزل صرف چایی کرده، نماز صبح را خوانده خوابیدیم.

روز شنبه دهم ماه

بعد از انجام وظایف لازمه از خواب و غیره، قدم زنان از خیابان باب همایون سیر نموده از جلو در الماسیه رد شده در نزدیکی نقاره خانه،(1) آب شاه را دیدیم که در آنجا آفتابی شده، آبش خنک بود. قدری به سر و صورت زدیم و خنک شدیم. بعد به سرای حاج رحیم خان رفتیم. در آنجا لب حوض نشسته بودیم. آخوند ملاوهاب زاهد آمد(2) گفت: من چهارصد تومان به آقا یوسف پسر حاج مناف داده بودم که به طهران حواله داده بود. پیش از اخذ وجه حواله قصه قتل مشهدی رزاق علاف اتفاق افتاد. از آن وقت تاکنون سه ماه است سرگردان مانده ام. نمی دانم عاقبت امر یوسف چه خواهد شد.

قصه قتل مشهدی رزاق علاف

اما تفصیل قتل مشهدی رزاق آن است که او علاّف بود. معامله گندم می کرد. از ارباح این معاملات وجهی به دست آورده بود. ولی چون خود عرضه معاملات مهمّه را نداشت، با حاج مناف صراف که عرضه دار بود شرکت نموده بود که با اربابها و مالکین دهات به دستیاری او به خرید و فروش غله دست رس شود. از قرار نقل راوی (العهده علیه) که او ده دوازده هزار تومان هم به حاج مناف داده بود که چرخ صرافی خود را با آن به راه انداخته بود. تا این که حاج مناف وفات کرد. آقا یوسف پسر او رشته او را در دست گرفت. چهار پنج سال بود که طرف معامله مشهدی رزاق آقا یوسف بود



---

1- 1 . بنایی بود در فوقانی که در آنجا در اوقات مخصوصه نقاره می زدند در شهرهای دیگر هم بود، ولی در این سنوات اخیره متروک و آن بنا هم برداشته شد.

2- 2 . ملاّ عبدالوهاب متهّم به بابیّت بود. ولی در پیش ما اظهار برخلاف آیین اسلام نمی کرد والعلم عندالله، هفت هشت سال قبل در اصفهان

مرد.

و آقا یوسف هم در تجارت شهرتی بسزا یافت که مردم او را یکی از ثروتمندان گمان می کردند.

راوی می گفت: ده پانزده هزار تومان جنس تجارتی او در راه همدان به دست قشون روس افتاد که به غارت بردند. ولی آقا یوسف این را به روی خود نیاورد که مبادا اعتبارش در بازار صدمه بخورد، الاّ این که رزاق از ماجرا خبردار شد و در صدد تفریق حساب با او برآمد. او نیز حساب این را کرد که اگر طلب او را بدهد، مایه تجارتش از دست خواهد رفت. فکر به این رسید که رزاق را از بین ببرد تا این طلب از بین برود. این بود که شب چهارشنبه دهم جمادی الثانیه هزار و سیصد و سی و پنج [1335] او را به منزل خود دعوت کرد. در آنجا به دستیاری بعضی از خویشانش او را خفه کرد. از قضا فردای آن روز شیرینی خورانی صبیه رزاق هم بود که از مردم دعوت کرده بود. از رزاق چند روزی خبری نشد. به نظمیه خبر دادند. نظمیّه بو برد که یوسف باید خبر داشته باشد. یوسف را به پای استنطاق بردند. طوری به آرامش دل و پیشانی باز استنطاق داد که بر همه مردم برائت او محقق شد. حتی مردم عوض او سوگند می خوردند که یوسف اهل این جنایت و خیانت نیست.

هفده روز از این ماجرا گذشت. از طهران به اسعد الدوله حکمران وقت امر اکید صادر شد که معمای کار رزاق باید حلّ شود. زنده و یا مرده بودن وی کشف شود. سردار باز یوسف را تحت توقیف و استنطاق کشید. حتّی اجزای تظمیه خانه او را با دقت جستجو کردند. اثری از جرم پیدا نکردند. این وقت کوزه کسان یوسف آب گرفت. مطلّب عموی وی در میدان به حکومت علنا فحش داد. فردای آن روز که روز بیست و نهم ماه مزبور باشد، کنیز او را استنطاق کردند. او با اشاره مطلب را فهمانید. آمدند در خانه یوسف آستانه یکی از درهای اطاق را شکافتند. پای رزاق ظاهر شد. همانطور گذاشته به علما و تجار و بازاریان خبر کردند. همه آمده مشاهد نمودند. آنگاه نعش او را بیرون آوردند و چندین عکس از آن برداشتند که سر و پایش به هم پیچیده بود.

بعد کنیز تفصیل ماجرا را گفته بود که اول او را به چاه افکندند. بعد از دو سه روز

ترسیدند که مبادا در آنجا پیدایش کنند. این بود که شبانه نعش را از چاه بیرون آوردند و در آستانه در گذاشتند و چون در آنجا نمی گنجید، لذا با شال و طناب سر و پای او را بهم پیچیده در آنجا جاگیرش نمودند و روی آن را هم با گچ سفید کردند. چون عمارت تازه ساخت بود، گچ آنجا با سایر نقاط فرقی نداشت. این بود که این جنابت بر گردن یوسف ثابت شد. پس او را در طهران برده زندانی کردند.(1) پول ملاوهاب زاهد نیز از این جهه در هوا مانده تا عاقبت چه شود.

قتلهای سیاسی مشکوک

باری با ملاعبدالوهاب از سرای حاج رحیم خان بیرون آمده، به منزل برگشتیم. در آنجا خبر آوردند که امروز بعد از ظهر منتخب الدوله، برادر امیراعلم را کشته اند. تفصیل را چنین نقل کردند که او در درشکه کرایه از خیابان امیریه می رفته، سه نفر از پشت درشکچی را صدا کردند که نگهدار. او نگه نداشت و بلکه به سرعت راند. آنها از عقب رسیده، یک تیر به پای درشکچی زده بودند، افتاده بود. آنگاه پای به رکاب گذاشته از دو طرف تیر زده، کارش را تمام کرده بودند.

دو سه ماه قبل نیز متین السلطنه، مدیر روزنامه عصر جدید را کشتند. نقل کردند که کشنده او اول پاکتی روی میز وی گذاشته بود. او دست بلند کرده بود که پاکت را بردارد. این با دو سه تیر کار او را ساخته بود. نوکر او خواسته بود او را دستگیر کند، با یک تیر دیگر او را هم کشته بود. این قتلها از کجاست و برای چه منظور است؟(2)

ص: 226

---

1- 1 . یوسف در زندان نظمیه بود، تا این که شب کودتا که قشون ریخته نظمیه را گرفته بودند، او به گمان این که اینها بولشویکها هستند، فریاد زده بود که زنده باد برادران بولشویک. قزاق با تیر زده بود و همانم جان سپرده بود.

2- 2 . اسرار این قتلها که از کجا بوده و برای چه منظور بوده، در چند شماره طهران مصور (از شماره 450 تا شماره 471) فاش شده، خلاصه آنچه در آنجا درج شده این است که سه نفر از آزادیخواهان (محمدنظرخان مشکوه الممالک مفتش وزارت مالیه، پسر فضل الله خان اعتماد الملک و میرزا ابراهیم خان پسر میرزا کریم خان منشی، مدیر کل انبار غله و

اسدالله خان تبریزی پسر ابوالفتح) کمیته سری تشکیل می دهند به نام کمیته مجازات؛ به منظور خدمت بر مملکت که به قول خودشان عناصر ناصالح را که خیانت بر مملکت می کنند از بین ببرند. برای اجرای این منظور کریم دواتگر را در نظر می گیرند. چون او تیری به طرف مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری خالی کرده بود، لذا او را اهل این معنی می دانسته، پس او را استخدام می کنند. در روی این قرار اولین مأموریت او قتل (ق م ر) بوده (نمی دانم مقصود که بوده) ولی کریم آن را با دفع الوقت گذرانیده، اقدام ننموده بود. اما میرزا اسماعیل خان مدیر انبار غله را که مأموریت داده بودند، کشته بود. بعد توسط کریم چند نفر وارد کمیته شده بود، از جمله بهادر السلطنه که از خوانین اکراد بود. ولی کریم کمیته را به فشار آورده از آنها پول زیاد می خواسته، اینها هرچه خواسته اند او را راضی کنند، نشده. بالأخره مبادا که او اسرار کمیته رافاش کنند. رشیدالسلطان را مأمور بر دفع آن می کنند. رشیدالسلطان شبی پاسی از شب گذشته با او بعد از خوردن مشروب به گردش می روند، تا این که در نزدیکی کلیسای ارامنه با یک تیر از پشت سر کار او را تمام می کنند. از ناحیه خطر کریم هم که آسوده می شوند، قتل متین السلطنه مدیر روزنامه عصر جدید را در نظر می گیرند. او را هم (به وسیله ای که تفصیل نداده بودند) ترور می کنند. بعد کمیته ده نفری دیگر پیدا می شود که آنها هدف اولشان ترور کردن مرحوم آقا محسن برادر صدرالعلماء بود و این دو کمیته در ظاهر ائتلاف کردند و لکن در ترور کردن آقا محسن اتفاق نداشتند، بلکه آن بدون اطلاع کمیته مجازات توسط حسین لله واحسان الله خان انجام گرفته بود. تفصیل آن را از حسین لله چنین نقل کردند که گفته بود من و احسان الله خان و حاج علی اصغر زنجانی در بازار که آقا محسن با قاطر می آمد، با او روبرو شدیم. با چند تیر که من و احسان الله خان خالی کردیم کار او را تمام کردیم، ولی حاج علی اصغر کاری نکرد. بهادر السلطنه با منتخب الدوله خورده حسابی داشته، او را هم ترور کرده بود، بدون این که کمیته مجازات خبردار باشد و بلکه اینها می گفتند: ما از کشته شدن منتخب الدوله خیلی نگران شدیم. در حقیقت کشته شدن او لطمه به حیثیت کمیته مجازات زد. اما بهادر السلطنه حساب کار خود را کرد که مبادا گرفتار سرنوشت کریم شود. رفته از شهربانی تأمین جانی گرفته، صورت اعضای کمیته را داده بود، ولی اسم کمیته مجازات دولتیان را مرعوب کرده بود. حتی صمصام السلطنه رئیس الوزرا جرأت نکرده بود که سر پاکتی را که اسامی اعضای کمیته در تویش بود باز کند. بلکه همانطور سربسته آن را به شهربانی فرستاده و امر به دستگیری آنها صادر و دستگیرشان کردند. ولی بعد از دستگیری باز کسی جرأت نمی کرد که آنها را استنطاق کند، حتی چند نفر که استنکاف از استنطاق آنها نمودند، از

خدمت دولت برکنار شدند تا این که بعد از سه چهار ماه میرزا احمد صفا به بازجویی آنان اقدام نمود و لکن او نیز در یکی از کوچه های تنگ و تاریک که به خانه خود می رفت به وسیله ساعد الدوله ترور شد. عاقبت امر این شد حسین لله بدار زده شد و میرزا ابراهیم خان معروف به منشی زاده و اسدالله خان معروف به ابوالفتح زاده را مأمورین دولت به عنوان این که آنها را به کلات می برند، سوار اسب نموده، به راه انداخته بودند. بعد از چندی آنها را بین سمنان و دامغان از پشت تیرباران کرده بودند. این اجمال آن تفصیلی است که در طهران مصور بود، راست باشد یا دروغ به حقیر مربوط نیست. العهده علی الناقل.

چندی قبل هم مرحوم آقا میرزا محسن را کشتند.

ص: 227

باری به منزل برگشتیم، دیدیم آقا میرزا یعقوب به منزل ما آمده و چیزی نوشته بود که آمدم تشریف نداشتید. این بود که ما شب یکشنبه یازدهم شهر رمضان بعد از افطار به منزل آقا میرزا یعقوب رفتیم. در آنجا صحبت از ترور منتخب الدوله شد، هر کس حدسی زد که این از کجاست و برای چه منظور است. من چون این حدسها را سنگ بر تاریکی انداختن می دانستم، مستمع آزاد بودم. گوش می دادم تا این که آقایان سیاسیّون حرفها و سیاست بافیهاشان تمام شد و در حدود پنج از شب قدم زنان و گردش کنان از راه خیابان به منزل آمدیم.

روز یکشنبه

اعتضاد دفتر به منزل ما آمد و ما را به مدرسه داریوش برد. در آنجا وضع اطفال و چگونگی تدریس و کیفیت امتحان آنها را به ما گزارش داد. چون مدرسه سرداب خنکی داشت، اعتضاد ما را به آنجا برد و با هوای خنک آنجا از ما پذیرایی کرد. حقیقتا پذیرایی گرمی شد، برای این که ما روزه دار بودیم. غیر از جای خنک و آزاد چیزی به درد ما نمی خورد. این بود که قسمت عمده روز را در آنجا گذراندیم. بعد عصر به منزل برگشتیم و به انتظار آقا میرزا یعقوب که وعده داده بود بیاید، نشستیم، آن هم نیامد.

شب دوشنبه دوازهم ماه

بعد از نماز و افطار به منزل آقا میرزا احمد رفتیم. در آنجا در ضمن نقل حرفهای مختلف پای حرف جن به میان آمد.

داستانهایی از جن

آقای آقا میرزا احمد داستانهایی از جنها نقل کرد و فرمود: آنها مدتی زیاد دست تعرض به مرحوم عمّم آقای حاج میرزا ابوطالب باز کرده بودند. سنگ و کلوخ به عمارت ایشان می انداختند و به مجمعه نهار و شام آن مرحوم ریگ و خاشاک می ریختند. ولی آن مرحوم اصلاً واهمه نداشت، حتی از نوکرها خواسته بودند که

شبها در خدمتش باشند، اجازه نداده بود. بلکه خود تنها شب را در عمارت روز می کرد، در حالی که سنگ و کلوخ از اطراف می بارید. روزی فرموده بود: تا کی سنگ می اندازید، گاهی پول هم بیندازید. با تمام شدن این حرف یک سنگ بزرگی به جلوی آن مرحوم انداخته بودند، تا این که روزی مردی آمده، گفته بود: من چاره آن را می کنم، به شرط این که تمام اهل منزل از زن و مرد، کوچک و بزرگ از پیش من بگذرند. آنها هم یکی یکی، حتی نوکر و کلفت از مقابل آن گذشته بودند تا این که نوبت رسیده بود به یک نفر از کلفتها، او گفته بود: هر چه هست در سر این است. این را از این خانه بیرون کنید تا آسوده شوید. همانطور کرده، از تعرض آنها راحت شده بودند. آقا میرزا احمد فرمود: مرحوم آقا تفصیل این مطالب را به مرحوم آقای والد (مرحوم آقای حاج میرزا ابوالمکارم)(1) نوشته بود. همان نوشته را من دارم.

نگارنده هم درباره جن حکایتی نقلاً از مرحوم آقای حاج میرزا ابوالمکارم شنیده بودم، نقل کردم و آن این بود که استاد ما آقای شیخ زین العابدین از آن مرحوم نقل فرموده که ما در مراجعت از زیارت بیت الله در کشتی بودیم. روزی انتشار یافت که مرحوم آقای آخوند ملاعلی قارپوزآبادی (صاحب صیغ العقود و معدن الاسرار) وفات یافته، ما تعجب کردیم که چند روزی است ما در کشتی هستیم. وسط دریا منقطع از اخبار جهان این انتشار یعنی چه؟ فرمود: ما تاریخ گذاشتیم، بعد معلوم شد که آن مرحوم همان روز انتشار خبر(2) وفات کرده، معلوم شد که این خبر از ناحیه جنها رسیده (چون آن زمان نه تلگراف و تلفن بی سیم بوده و نه رادیو بوده)

حکایت دیگر که آقای نظام العلماء(3) فرموده بود، من نقل کردم. فرمود: من در قریه مشکین بودم، از علاء الدوله حکمران، به من کاغذی رسید که جشن قرن دویم اعلیحضرت همایونی (ناصرالدین شاه) منعقد است، لازم است که شما در شهر



---

1- 1 . مرحوم آقای حاج میرزا ابوطالب شب پانزدهم ربیع الثانی سنه 1329 و مرحوم آقای حاج میرزا ابوالمکارم روز بیست و هشتم ربیع الاول سنه 1330 به رحمت خدا رفت.

2- 2 . روز هشتم محرم سنه هزار و دویست و نود و یک [1291]

3- 3 . مرحوم آقا سیدابوجعفر نظام العلماء زنجانی در ماه شوال 1352 وفات کرد.

باشید. من مهیا شدم که به شهر بروم، ملا ملک آمد و گفت: ملاّ الله یار می گوید: نون رفت. شاه را می کشند. من ملاّ الله یار را احضار کرده از او پرسیدم که نون رفت یعنی چه؟ گفت: یعنی ناصرالدین شاه را می کشند. باری من به زنجان آمدم. چند روز که جشن بود، من روزی برای عرض تهنیت خدمت علاءالدوله رفتم. دیدم که او با حال انقباض و پریشانی نشسته، من که نشستم، رو به من کرد و گفت: خاک بر سر ایران شده، آنگاه تلگرافی را به من داد که خبر کشته شدن شاه بود، لهذا جشن مبدل به عزا و تهنیت مبدل به تعزیت شد. فرمود: بعد که مظفرالدین شاه به سلطنت رسید. او از تبریز حرکت نکرده بود، من به مشکین برگشتم. بعد از چند روز باز کاغذی از علاءالدوله رسید که مظفرالدین شاه از میانج(1) حرکت نموده، من به استقبال رفتم، شما نیز به زنجان معاودت کنید، من می خواستم به شهر برگردم. ملاّ الله یار را خواستم از او پرسیدم که این شاه حالش چگونه است؟ گفت: این یا چهار سال عمر دارد یا دوازده سال. از قضا همانطور شد.(2) ملاالله یار شخصی بود که خفّتی در عقل داشته، می گویند: جنها با این گونه اشخاص سر و کار پیدا می کنند. آقای نظام العلماء فرمود: اهالی مشکین از او قضایایی نقل می کردند، من باور نمی کردم. ولی این دو قضیه را خودم از او شنیدم.

باری مجلس با این قبیل گزارشات برگزار گردید و بعضی از کتابهای عتیقه نیز آقا



---

1- 1 . میاج، معرب میانه است، هاء غیر ملفوظ در هنگام تعریب به جیم تبدیل می شود، مثلا کلمات ساده، تازه، برنامه در تعریب به صورت ساذج، سازج، برنامج در می آیند. سر این تبدیل در این است که هاء غیر ملفوظ در فرس قدیم «گ» بوده است، شاهد آن هم تبدیل هائ به گان در هنگام افزوده شدن حرف یا حروفی به آخر کلمه است، همانند: سادگی، سادگان (نسبت به ساده و جمع آن)، به تعبیر علماء ادب عرب، نسبت و جمع کلمات را به اصل خود باز می گرداند، از این رو از نسبت و جمع و ... می توان به اصل کلمات پی برد، باری حرف «گ» که در لغت عربی وجود ندارد در هنگام تعریب، به حرف جیم که از نظر مخرج نزدیک به آن می باشد تبدیل می شود همانند جرجان معرب گرگان، بنابراین کلمه میانه در هنگام تعریب میانج شده، واژه میانجی در نسبت برمیانه نیز از همین تعریب ناشی گردیده است. (مصحح)

2- 2 . ناصرالدین شاه روز هفدهم ذیقعده سنه هزار و سیصد و سیزده [1313] کشته شد و مظفرالدین شاه، سنه هزار و سیصد و بیست و چهار [1324 [وداع جهان کرد.[

میرزا احمد به ما نشان داد، از آن جمله دیوان حافظ بود که به آقا میرزا ابوالقاسم هدیه کرد. تا این که از منزل آقا میرزا احمد در خدمت خود آن جناب بیرون شدیم. قدری گردش کردیم و قدری هم در پیش یکی از حجرات مدرسه سپهسالار نشستیم. نزدیکی سحر از آقا میرزا احمد جدا شدیم. به رستوران آمدیم که سحری بخوریم، دیدیم که طبخ آنجا تمام شده، نان هم پیدا نکردیم. ولی در نزدیکی خیابان امیریه، چلوپزخانه پیدا کردیم. چلوکباب خوبی داشت. در آنجا صرف سحری کرده، برگشتیم. در منزل هم صبح نشده، دستمان به چایی رسید. از قافله عقب نماندیم، تا این که نماز صبح را خوانده خوابیدیم.

روز دوشنبه دوازدهم

در حدود ظهر از خواب بیدار شده، به حمام رفتم. از آنجا سری به منزل آقا میرزا یعقوب زده، نماز ظهر و عصر را آنجا خواندم، چند قطعه عکس در آنجا دیدم؛

سرانجام ستارخان و سالارخان

از جمله عکس ورود ستارخان سردار مشروطه و باقر خان سالار مشروطه بود به طهران که استقبال مفصلی از آنها نموده بودند، در زنجان نیز استقبال باشکوهی کردند. طاق نصرت ترتیب داده بعضی از کوچه های سر را ه را آئین بندی کرده بودند. اغلب اهالی شهر از وجوه و اعیان بودند. سواره و سرباز نظام نیز صف سلام بسته بودند. خلاصه با این جلال و احترام از شهرهای سر راه گذرانده با شکوه تمام وارد مرکز نمودند.

در زنجان سید عبدالله نام از کسی شکایت داشت. عریضه تظلم در این باب به ستار خان نوشته بود. او در حاشیه آن خطاب به عدالت الملک که آن روز رئیس عدلیه بود کرده نوشته بود:

ای خواجه، ای عدالت این ملک تار ومار بنگر ، به سوگواری این سید نزار

حکمی در این خصوص به قانون عدل کن مشعوف ساز خاطر ستار خاکسار

در سال هشتم از ده سیم ز چارمین صد از هزار دویم و سیزده هم از بهار

(اگر خود او نوشته باشد، معلوم می شود که شخصی ادیب بوده، ولی احتمال می رود که کس دیگر از ادبا که مصحوب او بوده، نوشته باشد.

باری روز نوزدهم ماه ربیع الأول سنه 1328 به زنجان وارد شدند و روز بیست و دویم که روز سیزده بهار بود، از زنجان به طرف طهران حرکت نمودند.

مقصود از احضار آنها به طهران جدا کردن آنها بود از تبریز که مرکز نفوذشان بود. چون مشروطه طلبها از نفوذ آنها حداکثر استفاده را کردند و مشروطه شان را گرفتند و خرشان را از نهر گذراندند، دیگر احتیاج به این نفوذ نداشتند. وجود امثال آنها مانند چتری بود که برای استفاده باز کرده بودند، وقتی که باران قطع شد، چتر را جمع می کنند. این بود که باران سیاست چون قطع شده بود، وقت جمع کردن این چتر بود، لهذا آنها را با این جلال و حشمت به طهران وارد کردند که نفوذشان را بگیرند. آنها هم باور کرده بودند که واقعا این قدر جاه و جلال پیدا کرده، در مرکز مشیر و مشار و حکمران خواهند بود، ولکن یک سال نگذشت که از آنها اسلحه خواستند و آنها ندادند و مقاومت کردند. در جنگ پای ستارخان را گلوله توپ یا تفنگ شکست و اسلحه او را هم از او گرفتند. آخر رفت گویا در رشت، وفات کرد. از اواخر امرشان خبر ندارم. شاید در کتب تواریخ مشروطیت باشد.

باری در منزل آقا میرزا یعقوب عکسهای علمداران مشروطیت را تماشا می نمودیم. آقا سیدجواد هم آمد. بعد با هم به مصاحبت آقا میرزا یعقوب بیرون آمده، قدری در خیابان و بازار قدم زده، روز روزه را به غروب رسانیدیم. از خیابان باب همایون بیرون آمده، در میدان توپخانه از آقا میرزا یعقوب جدا شدیم. در راه یک نفر را دیدم، نمی دانم گبر بود، یا نصرانی، با زنش سوار درشکه بود، سگی هم پهلوشان بود که قلاده نقره در گردن داشت. از دیدن آن، دوچیز خاطرم افتاد: یکی آنکه وقتی یک بیت شعری خیلی خوش مضمون دیدم که شاعرش آن را در مدح بنی امیه که اصلاً مناسبت با آن نداشت ساخته بود. حسن مدح و بدی ممدوح من را متأثر ساخت. در حاشیه آن نوشتم که این بیت درباره بنی امیه به قطعه جواهر می ماند در گردن سگ.

و دیگری از سعادتمندی این سگ آن سگ سعادتمند خاطرم افتاد که دو سه سال

قبل در روزنامه ای خواندم که یک نفر از اهل بوستان(1) که گویا از شهرهای روسیه باشد، تمامی مایملک خود را به سگ خود که نامش بیت باشد، وصیت کرده بود و حکومت هم وصیت او را امضا نموده و عایدات املاک موصی هر سال دوازده هزار فرانک است. من از این وصیت تعجب می کردم که این مال به چه درد آن سگ خواهد خورد. بعد با خود گفتم: تعجب ندارد، مالی که برای خرج نباشد، فرق نمی کند که صاحبش کسی باشد که نتواند خرج کند و یا سگی باشد که نتواند خرج کند.

شب شنبه، سیزدهم

آقا میرزا قوام برخلاف عادت همیشگی امشب نماز مغرب و عشا را مقدم بر افطار قرار داد. بعد از افطار با آقایان خلخالیها (آقا سیدجواد و آقا سیدعلی اکبر) به منزل آقا هبه الله خلخالی رفتیم. او خیلی آدم گرم و خوش محضر بود. میلش این بود که غالبا با او تماس بگیریم.(2) و ما نیز به ملاحظه میل او بی میل نبودیم که خدمتش برسیم. باری تا ساعت چهار و خورده ای آنجا بودیم. بعد به منزل برگشتیم. آقا سید جواد مباحثه را سر کرد. خطاب به من که این چه روزگاری است که شما بر سر ما آوردید. چون آقا سید جواد خیال نداشت که کمتر از بیست روز در طهران بماند و میل هم نداشت که بیشتر از نه روز قصد اقامه کرده باشد، تا این که کلاه بر سر روزه ماه مبارک بگذارد. من هم دیدم که خیال اقامت بیست روز به قصد اقامه ده روز امکان پذیر نیست. این بود که



---

1- 1 . شاید مراد بوستون باشد که شهری است در ایالات متحده امریکا. (مصحح)

2- 2 . مرحوم آقا هبه الله، اخیرا به ارض اقدس مشهد مشرف شده و مجاورت آنجا را اختیار کرده بود. یک روز در مشهد سخن از توپ بستن سرکرده روس به گنبد سلطان طوس افتاد. مرحوم آقا هبه الله گفت: یکی از ادبا این داستان را که منتهی به سقوط تزار (امپراطور روس) گردید به نظم آورده، بعد پاره ای از اشعار آن را خواند. از جمله ماده تاریخ خوبی گفته بود که آن را به خزینه خاطرم سپردم و آن این است: برآمد صدایی زپطرگراد که شه اشک ریزان زتخت اوفتاد «شه اشک ریزان»، مراد از آن کلمه «شه» است که نقطه اش ریخته باشد، می شود «سه» و آن هم به حساب جمل شصت و پنج [65] می شود. چون از کلمه «تخت» که آن هم

به همان حساب هزار و چهار صد [1400 [می شود افتاد، باقی می ماند هزار و سیصد و سی و پنج [1335] که سال خلع سلطنت امپراطور روس است به سال قمری هجری

نگذاشتم کلاه بر سر روزه بگذارد، ولی او هر روز که تشنه می شد با من مباحثه می کرد که این چه مصیبتی است که تو بر سر ما آوردی. امروز هم چون قدری عطش داشته، بدین جهت تشنه مباحثه با من بود. من هم اقناعش می کردم. ولی باز هر وقت تشنه می شد، مباحثه را از سر می گرفت.

روز سیزدهم: غالب اوقات روز را در منزل بودیم. با مطالعه و گفت و شنود متفرقه روز را گذراندیم.

شب چهارشنبه چهاردهم ماه

وعده داده بودیم که به منزل آقای اعتضاد دفتر برویم. در این اثنا که عازم بودیم، نوکر آقای مجدالاسلام آمد که آقای مجد می فرماید: تشریف بیاورید اینجا، ما عذر خواستیم که با کسی وعده ملاقات داریم. پس با رفقا به منزل اعتضاد رفتیم. یک نفر جوانی هم آمد. اعتضاد گفت: پسر شهزاده رکن الممالک است. او نیز آدم اصیل و نجیب بود، با ما خوش برخورد کرد و بعد فهمید که ما اهل زنجان هستیم. گفت: حکومت زنجان را در این نزدیکی به والدم پیشنهاد کردند، قبول نکرد و گفت در آنجا صدرالعلماء یا صدرالاسلام، غرض کسی است که لقب صدر دارد. او مانع پیشرفت حکومت است. لذا حکومت زنجان را قبول نکرد، به حکومت کاشان منصوب شد. من فهمیدم که مقصودش آقای نایب الصدر(1) بوده، چون از صاحبان القاب صدر کسی که حاکم از او ملاحظه داشته باشد فقط نایب الصدر است که با حکام سر به سر می گذارد. من این رشته به دستم آمد که بودن مردان بانفوذ و باعرضه در شهری حکومت آن شهر را کم ارزش می کند. چون حاکم خیلی آزاد و تام الاختیار نمی شود.

باری از شب تقریبا پنج ساعت رفته بود از منزل اعتضاد بلند شده به منزل برگشتیم. به عادت هر شب باقی شب را در منزل گذرانیده و سحری را در رستوران خورده، برای چایی به منزل برگشتیم. بعد از دعا و نماز سر به بستر استراحت گذاشتم.



---

1- 1 . مرحوم آقا ضیاء الدین نایب الصدر روز بیستم صفر (روز اربعین) سنه هزار و سیصد و چهل و هشت [1348 ]وفات کرد.

روز چهارشنبه چهاردهم شهر صیام

خوابم بیشتر از سه ساعت نشد، بد خواب شدم. دیگر خواب به چشمم آشنا نشد. لؤلوه البحرین کتاب اجازه صاحب حدائق رفیق سفرم بود. خود را به مطالعه آن مشغول کردم تا این که رفقا بیدار شدند. پا شدیم، با میرزا قوام و میرزا محمد در سرای حاج رحیم خان به حجره آقای حاج سید حسین اردبیلی(1) رفتیم، در آنجا مذاکره تنزل قیمت منات روس شد. گفتند: قیمت منات از شش قران به شش شاهی رسیده (بیست شاهی یک قران است)، گفتند: این هم در اثر هرج و مرجی است که در روسیه حکم فرماست. امپراطور را از سلطنت خلع کرده اند. لهستان را آلمان و اطریش از دست روس انتزاع نموده اند. عده کشتار و زخمی و اسیرشان به چند میلیون رسیده. گفتم: این خسارت در اثر آن جسارتی است که روسیها به بارگاه حضرت رضا(علیه السلام) کردند. روز دهم ربیع الاول سنه هزار و سیصد و سی [1330] روسیها توپ به قبه و بارگاه آن حضرت بستند و چه قدر مردمان بی تقصیر در خارج و داخل صحن مبارک هدف گلوله ستم شدند. این ظلمها و هتک احترام فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نتیجه اش همین می شود که می شنوی و در روزنامه ها می خوانی. یکی از ادبا این معنی را به بیان ساده به نظم آورده، می گوید:

اعلان جنگ روس به سلطان طوس داد توپش به گنبد رضوی بانک کوس داد

بعد از دو سال شاه خراسان جواب او با بمب آسمانی و توپ پروس داد

از آقای ملک التجار نقل کردند که گفت: یکی از صاحب منصبان روسی بعد از بمباران قبه رضوی با زبان استهزاء گفت: که شما عقیده تان این بود که هر کس تیر به این قبه رها کند، تیرش به قلب خودش برمی گردد. حالا چطور شد که ما این قدر تیر به طرف آن رها کردیم، یکی از آنها به سوی ما برنگشت. گفت: این حرف او در دلم خیلی تأثیر کرد. چون نقدا جواب نداشتم، ولی خداوند این حرف او را بی جواب نگذاشت. چون آن قدر نگذشت که گذار من به جهت معالجه چشمم به روسیه افتاد.



---

1- 1 . آن مرحوم با والدم در یک روز وفات کرد [وفات ایشان در 20 جمادی الاولی 1343 بوده است، چنانچه در مقدمه گذشت].

همان صاحب منصب را دیدم که در یکی از جنگها هدف تیر شده، در نهایت فلاکت نزدیک هلاکت است. رفتم پیش او گفتم: دیدی تیر آن قبه و بارگاه چگونه به سوی صاحبش برمی گردد.

باری رشته حرف در حجره آقای حاج سید حسین که یک دو ساعت بودیم، در اطراف جسارت و خسارت روس کشیده شد تا این که «مجلس تمام گشت و به آخر رسید وقت». از آنجا پا شده، به منزل برگشتیم.

شب پنجشنبه پانزدهم

چیز تازه ای که اتفاق افتاد، گرفتن ماه بود. که تمام قرصش گرفته شد. ما بیرون بودیم. وقتی دیدیم که ماه روشنایی اش کم می شود، متوجه شدیم که ماه گرفته تا ساعت چهار از شب همه ماه گرفته شد. ما فی الفور به منزل برگشته، پیش از آنکه شروع به انجلا و باز شدن بکند، نماز آیات را خواندیم. گرچه بعضی از علما وقت نماز را تا تمام شدن انجلا می دانند، ولی مشهور این است که وقت ادا تا شروع به انجلا است و بعد از آن قضا است. این بود که ما عجله کردیم که وقت ادا را درک کنیم و هر کس در هنگام گرفتن ماه یا خورشید اگر ملتفت نباشد و بعد از باز شدن بفهمد که قرص گرفته بوده قضا ندارد، مگر این که تمام قرص گرفته شود، در این صورت قضا دارد. چه در وقتش بداند و یا نداند، من سوره را تبعیض کردم و در هر رکعت یک حمد و یک سوره خواندم با پنج رکوع. اما رفقا در هر رکعت پنج حمد و پنج سوره خواندند با پنج رکوع، چون هر دو جورش جایز است.

ترتیب سحری و غیره مثل روزهای سابق، ولی بین الطلوعین به گردش رفتیم. از خیابان علاء الدوله تا جلوخان پارک اتابک در خیابان ناصریه (ناصر خسرو) رفتیم و برگشتیم. نقل کردند که پارک را با تمامی اسباب از فرش و مبل و میز و آلات طبخ و ادوات سفره و غیره همانطور دربست به سفیر روس فروختند به مبلغی هنگفت. و لکن می گفتند: این مبلغ به آن هنگفتی اش در مقابل آنچه که از لوازم زندگانی در پارک بوده خیلی ناچیز بوده، تقریبا باد آورده بوده، به باد رفته، آخر دنیا همین است.

روز پنجشنبه

من در وقت عادی بیدار شده بودم، دیدم آقا میرزا قوام و آقا سیدجواد نیز بیدار شدند. با آنکه آنها عادتا دیر بیدار می شدند. به هر حال با هم به منزل آقا میرزا یعقوب رفتیم.

نشانه های خشکسالی

آقا میرزا یعقوب گفت: امسال در طهران به صلوه استسقاء خارج شدند. ولی باران نیامد. من گفتم: در زنجان نیز از هشتم رجب سنه 1335 تا دوازدهم به نماز طلب باران بیرون شدند. باران نیامد، مگر به پاره ای دهات شرقی زنجان. خیلی از شهرها و قصبات را نقل کردند که به نماز استسقاء خارج شده اند. جواب رد بر سینه آنان گذاشته شده، واقعا خشک سالی غریبی است. دعاها نیز محبوس شده، نمی دانم جامعه مردم چه گناهی کرده اند دعاشان محبوس شده، به هدف اجابت نمی رسد. بوی گرانی و قحطی(1) در می آید. مگر این که خداوند رؤوف رحم کند.



---

1- 1 . بلی در اثر این خشک سالی که تخم در زمین به همین حال خشک ماند گرانی غریبی شد. در خمسه مقدمات دیگر نیز به وجود آمده بود. از آن جمله جنگ روسیها با عثمانی ها که در کردستان شد. رعایای خمسه و کردستان را بی پا نمود و از آن جمله سی هزار خروار غله بود که روسیها از خمسه خریدند. نرخ گندم دوازده تومان بود. آنها سه تومان علاوه کرده، مردم را تطمیع کردند و خریدند، چندین مقابل این هم به خارج حمل شد و انبارها تقریبا خالی شد. آنگاه در سال آینده هم در اثر خشک سالی محصول نیامد. تخم در زمین خشک و خالی ماند و یا اینکه روییده شده بود، چون باران نیامد، خشک شد. وقت خرمن قیمت صد من تبریزی سی و پنج تومان رسید. با اینکه قیمت متعارفی هشت تومان الی ده تومان می شد. وحشت و اضطراب بر مردم روآور شد. هر که هم چند من از سابق ذخیره داشت، از فروختن آن خودداری کرد. تقریبا غله نایاب شد. در زنجان ما کمیسیونی به نام کمیسیون ارزاق تشکیل دادند، از اعیان و ارباب، هر یک فراخور حال خود مقداری گندم اسم نویسی کرد که توسط اعضای کمیسیون به نانواها بدهند. از قرار خرواری بیست و هشت تومان و آنها هم از قرار منی دو قران ودو عباسی به مردمان بی بضاعت بدهند و آنهایی که قوه خرید دارند از بازار آزاد به قیمت روز بخرند. مدتی، کار بدین منوال

گذشت. ولی فقرا از دهات و اطراف ریخت به شهر و دیگر کار از حیّز نظم و اداره بیرون شد و گرسنگی زور آورد. کشتار شروع شد. دیدند که غله کافی نیست، سیب زمینی خریدند به نانواها دادند که قاتی خمیر کنند. آن هم به جایی نرسید. خصوصا سال بعد هم به خشکی گذاشت. سنه هزار و سیصد [و سی] و شش و سی هفت [1336-1337 [هر دو سال گرانی شد. نرخ گندم تا به صد و پنجاه تومان رسید که صد و پنجاه تومان آن زمان بر دو هزار تومان این زمان می چربد و عده کشتار گرسنگی روزی به صد و ده بیست نفر رسید. خلاصه در زنجان از گرسنگی به موجب احصائیه، هیجده هزار و خورده ای تلف شد. چون از دهات اطراف نیز خیلی به شهر ریخته بودند که تلف شدند، خون ذبایح رزق حلالشان شده بود. یک قطره نمی گذاشتند بر زمین بریزد. استخوان می خوردند، (زیر سنگ خوردش کرده می خوردند) نقل کردند که در یک ده یک مرد و یک زن گوشت بچه شان را خورده بودند. خلاصه محشری بود، خداوند دیگر مانند چنین روز را نیاورد. (یوم یفر المرء من اخیه و امّه و بنیه) هر کس در هول جان خود بود. از انصاف نگذرم، مردم هم نوعا به قدر قوه کمک می کردند و لکن به جایی نمی رسید (مرده از بس که فزون است کفن نتوان کرد).

در خبر وارد است که هیچ سال باران از سال دیگر کمتر نمی شود الا این که در بعضی از جاها گناه و معصیت زیاد می شود. خداوند عالم باران آنها را به کوهها و دریا و سایر جاها می فرستد.(1)

پنج سال قبل بر این در خمسه خشک سالی شد. روز دوشنبه شانزدهم شهر جمادی الثانیه سنه 1330 به نماز استسقاء بیرون شدند، همان روز ابر پیدا شد ولی بارانش را به دهات بالای زنجان تحویل داد. روز دویم نیز رفتند، ابرها ظاهر شد و اطراف را سیراب کرد. روز سیم باران کافی به شهر و اطراف آمد. اما این دفعه هرچه زدند نگرفت. نه در نمازها اثری شد و نه دعاها به اجابت رسید. مثل این که مردم مشمول غضب الهی شده اند که عرایضشان در پیشگاه قدس الهی پیش نمی رود، تا عاقبت این امر به کجا منتهی شود. خدا می داند.

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

سال پر بارش

از قضا در بین این دو سال خشک سالی (سنه 1330 و سنه 1335) سال پربارشی قدم به عرصه وجود نهاد و آن سال هزار و سیصد و سی و سه [1333]، بود از ششم جمادی الأولی تا روز بیست و دویم آن ماه شب و روز علی الإتصال به زنجان باران بارید. (گویا طهران و شهرهای آذربایجان هم همین طور بوده و لکن من آنچه را در زنجان دیده ام می نویسم). تمامی سقفها چکه کرد و دیوارها خیس شد و تیرها به دیوار فرو

ص: 238

---

1- 1 . المحاسن 116/122، امالی صدوق مج 51/2، کافی 2: 272/15.

نشست و لکن چون تیر پوش بود خراب نشد و الا اگر طاق بود، طاقت نمی آورد و فرود می آمد. مردم جای نشستن نداشتند، چون قطرات چکه همه نقاط اتاق را می گرفت، تا این که تمهیدی که کردند این بود که جاجیم پشمی بالای سرشان در وسط اطاق کشیدند که چکه ها بر آن می ریخت و آب آنها به وسط جاجیم سرازیر شده از یک نقطه می ریخت و زیر آن یک نقطه نیز ظرفی گذاشتند که آب در آن جمع می شد، پس بیرون می ریختند و آنگاه اهالی خانه در زیر اطراف جاجیم نشسته از چکه محفوظ می شدند.

باری از روز بیست و دویم شهر مزبور تا آخر ماه، هوا باز شد و باران قطع گردید. آفتاب هم تابید و قدری از سقفها و دیوارهای خیسیده را خشک نمود. از اول ماه باز باران و دریچه اش باز شد، تا هفدهم ماه جمادی الثانیه، باز به همان منوال متصل بارید. این دفعه مسجدها و حمامها که مسقف به اطاقهای ضربی بودند، آنها هم چکه کرد. ترس خرابی در آنها بود، الا این که به آن حدّ نرسید.

بنازم خداوند فیروز را پریروز و دیروز و امروز را

پریروز از بی بارانی و دیروز از باران و امروز نیز از قطع باران مردم را تنبیه کرد. اگر متنبه باشند.

در منزل آقا میرزا یعقوب در اطراف همین خشک سالی مذاکره داشتیم که خداوند باران رحمتش را قطع کرده، در این اثناء آقای وثوق همایون اردبیلی وارد شد و گفت: ما امشب انجمنی داشتیم، بیست و چهار نفر حضار مجلس بود[ند]. فقط دونفر از آنها روزه دار بوده، سردار معتضد و ارفع الدوله، باقی روزه نگرفته بودند. منتهی بعضی با بهانه ای که به عهده لقمان الدوله ها می انداختند (که طبیب اجازه نداد) و بعضی هم بدون بهانه و البته این گروه مستحق تنبیه اند، گرچه تر نیز با آتش خشک می سوزد.

بعد از چند دقیقه شیخ العراقین زاده(1) وارد شد. بعد از تبادل تعارف از من پرسید که از جمله مطاعن أبی بکر این را می شمارند که از حضرت زهرا(علیه السلام) شاهد

1- 1 . آن وقت معمم بود، بعد تغییر لباس کرده، تجدد را برای خود نام خانواده گرفته، داخل خدمات دولتی شد، فعلاً در غیر لباس اهل علم است.

طلبید، در صورتی که شاهد طلبیدن وی مطابق قاعده بوده، چون حضرت صدیقه طاهره ادعای نحله کرد. او نیز گفت: شاهد بیاور. من عرض کردم: فدک در زمان حیات رسول(صلی الله علیه وآله) در تصرف آن مخدره بود. دو سال بود که حضرت صدیقه طاهره فدک را در ید تصرف مالکانه داشت. ابوبکر فرستاد عمال حضرت را از فدک بیرون کردند. این خود خلاف قانون بود. بعد بینه خواستن از متصرف آن هم خلاف قانون دیگر، حضرت امیر(علیه السلام) با ابی بکر در این باب احتجاج کرده، خلاصه قدری در اطراف این موضوع مذاکره کردیم.

بعد از تفرقه مجلس با آقا میرزا یعقوب بیرون آمدیم. قدری در خیابان گردش کردیم، بعد در میدان توپخانه با هم خداحافظی کردیم. وسط توپخانه چند عرابه توپ بود که لوله های قطور داشت. ما از دور تماشا نمودیم. چون سربار در دور آن نگهبان بود، نمی گذاشت مردم نزدیک بیایند. این بود که ما از دور لوله آنها را به سه ذرع تخمین می زدیم.(1) بزرگتر از میدان توپخانه میدان مشق است، آن تقریبا بیابانی است که دورش دیوار کشیده اند. من طاق نماها را که در دیوار اطراف آن بود، شمردم یک صد و بیست [120 [طاق نما در طول، هشتاد [80] طاق نما در عرض بود. و هر طاق نما هم تقریبا بلکه تحقیقا چهار زرع و نیم [5/4]، پس طولش پانصد و چهل [540] و عرضش سیصد و شصت [360] زرع می شود. پس مساحت آن نزدیک به دویست هزار [200000 [زرع می شود.(2)

شب جمعه، شانزدهم

بعد از نماز و افطار به منزل آقای مجدالاسلام رفتیم. چون شبهای جمعه روضه هفتگی داشت. برای استفاده آقای ضیاء الواعظین ذکر مصیبت کرد. روضه خوان دیگر



---

1- 1 . اخیرا توپها را از آنجا برداشته، در جای آنها حوضی خیلی بزرگ بنا کرده اند و لکن لبهای حوض را به قدری بلند کرده اند که آب حوض دیده نمی شود. می گویند، شاه فقید گفته بود: این حوض را برای که ساخته اید؟ مردم که آبش را نمی بینند.

2- 2 . اخیرا از عرض و طول آن بریده، عمارات دولتی درست کرده اند، حالا به آن بزرگی نیست.

نرسید، ولی تا ساعت چهار و نیم قعده داشتیم. از آنجا به منزل آقا میرزا یعقوب نیز سری زدیم و به منزل برگشتیم. در خیابان چراغ برق یک قهوه خانه را دیدیم که در پیش آن ازدحامی است. مردم از دوش یکدیگر گردن دراز کرده، مثل این که به منظره عجیبی تماشا می کنند. ما نیز روی انگشت پا ایستاده، گردن دراز، راه چشمی پیدا کردیم. دیدیم تعزیه خوانی می کنند (شبیه امام و زینب و غیره)، مجلس گرمی دارند. در زنجان هم شبیه خوانی می کنند، اما نه در قهوه خانه. تعجب کردیم که اهل قهوه خانه با تعزیه سر و کار دارد[ند].

### برکات دنیوی عزاداری (خلاصه ترجمه مقاله دکتر جوزف)

داستان کربلا در عالم تشیع به چندین مظاهر قدم به عرصه بروز می گذارد. روضه خوانی و تعزیه خوانی و نوحه خوانی و دسته در کردن، سینه زدن، زنجیر زدن، قمه زدن (گرچه اخیرا آن را دولت قدغن کرده) با شؤون زیاد از طوق و علم و بیرق و چراغ و غیره به جریان می افتد و از این راه بهره کاملی عاید این مذهب گردیده، حتی از ملل خارجه نیز پی بر این مطلب برده، چنانکه عالم فرانسوی (دکتر جوزف) در مقاله ای که ترجمه عربی اش در مجله العلم درج شده بود، شرح می دهد که خلاصه اش این است که بعد از رحلت محمد بن عبدالله؛ رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) مسلمین درباره خلیفه وجانشین او اختلاف کردند. جمعی به خلافت داماد او علی (علیه السلام) قائل شدند و جمعی دیگر پدر زن او ابوبکر را به خلافت شناختند. از اینجا شکافی در وحدت آنها بروز کرد که روز به روز این شکاف باز و مبانیت در میان آنها آغاز گردید. تا آن ایام که علی(علیه السلام) داماد او زمام امر خلافت را در دست گرفت، زن حضرت، عایشه دختر ابوبکر بر داماد او علی خروج کرد. برادر زن دیگرش معاویه در شام ادعای استقلال نمود. جنگهای خونین در میان آنها شد. پس یکی خود را شیعه نامید و آن دیگر سنّی.

عداوت در میان آنها چنان حکم فرما گردید [که] معاویه سلطان شام هر جا از پیروان داماد محمد(صلی الله علیه وآله) پیدا می کرد می کشت و اموال او را غارت

می نمود و آن حضرت را در منبرها سبّ می نمود و این سبّ تا هزار ماه دوام یافت و شیعه نیز تنفر از رؤسای آنها را از امور حسنه شمرد و از این که برای شیعه اقتداری نشد، مگر زمانی اندک که مدت خلافت علی بن ابیطالب (علیه السلام) باشد و در این عهد نیز نفوذ تام برای آنها نشد (چون جنگ جمل و صفین مانع از اقتدار گردید)، لذا پراکنده و از ترس جان خودشان پنهان شدند، تا این که سبط محمد(صلی الله علیه وآله) حسین بن علی با اصحابش به حکم یزید بن معاویه سلطان شام در نزدیکی کوفه به قتل رسید. این حادثه حائز اهمیت بزرگ شد. چون پیروان علی بیدار شدند و نیرومند گردیده به مقاتلت برخواستند، (انتقام از کشندگان حسین کشیدند)، اقامه عزا بر حسین کردند و از این که شیعه اعتقادشان این است که پیشوای دین بعد از پیغمبر دوازده نفر هستند: علی و اولاد او از فاطمه(س) و قول آنها مانند قول خدا و پیغمبر واجب الاطاعه است و آنها هم تأکید در اقامه عزا بر حسین کرده، نهایت اهمیت دادند. پس این امر جزء مذهب و ارکان وبلکه از بزرگترین ارکان گردید، (این امر با این که امریست مستحب، ولی هزار واجب از آن به عمل می آید، پشتیبان همه واجبها است).

### ارزش تقیه در حفظ مذهب

این فرقه در قرنهای اولیه اسلامیه مثل آن فرقه دیگر بارز و آفتابی نبود، چون ریاست که موجب ازدیاد تبعه است، در دست آن فرقه بود که از قتل و غارت این فرقه فروگذاری نمی کردند. ولی در اوایل قرن دویم یکی از ائمه شان تقیه را بر آنها لازم نمود که آنها اصلاً، قولاً و عملاً خودشان را از آن فرقه امتیاز ندهند. پس این موجب نیرومندی اینها گردید. چون دشمن با آن قدرت و قوت که داشت متمکن از بین بردن آنها نشد و آنها در باطن و محرمانه عزاداری و بر امام حسین(علیه السلام) و اصحابش سوگواری می نمودند. تا این که این عاطفت در دلهای آنها مستحکم گردید تا به تدریج نیرو گرفته، صاحب تخت و تاج شدند. پس از امیر تیمور که سلاطین صفویه روی کار آمدند ایران مرکز شیعه گردید.

بعضی از علمای فرانسه تخمین می زنند که شیعه به قدر سدس مابین مسلمین

باشند. (چنانکه مسلمین نیز به قدر سدس بشر می باشند، مترجم) و پس نظر به این ترقی که شیعه در اندک زمان کردند، می توان گفت که به زودی آنها بر سایر فرق تفوق کنند. یک قرن یا دو قرن نمی گذرد که آنها به سبب همین اقامه عزا پیش می افتند. چون هر یک از ایشان در این سوگواری داعی مذهب و مبلغ آن است. امروز جایی پیدا نمی شود که در آنجا یک نفر یا دو نفر از شیعیان باشند که در آنجا بساط عزا را برپا نکنند و در این راه مالهای زیاد خرج می کنند. من خودم در مارسل یک نفر شیعه عربی را دیدم از اهالی بحرین که به تنهایی عزاداری می نمود و به منبر می رفت و کتابی می خواند و گریه می کرد و بعد طعامی حاضر نموده بود، آن را بر فقرا قسمت می کرد.

این طایفه به دو طریق در این راه مال صرف می کنند: یکی بذل از مال شخصی خودشان است که هر کس از مال خالص خود به فراخور استطاعت و مکنت خود بذل می کند. وجوهی که این طور مصرف می شود، از دو میلیون فرانک بیشتر می شود و دیگری اوقافی است که برای این موضوع ثبت می کنند. عوائد این اوقاف اضعاف آن قسم اول می شود و شاید تمامی فرق مسلمین من حیث المجموع آن قدر در راه تأیید مذهبشان خرج نمی کنند که این طایفه به تنهایی خرج می کنند (اگر مخارج زیارت قبور ائمه و تعمیر قبه و بارگاه و تزیین مشاهد مقدسه را هم روی خرج عزاداری بکشند، کمیت تخمینشان لنگ می گردد و چون بی باکانه خرج می کنند به حد حدس و تخمین نمی آید)

### هر عزادار یک مبلغ مذهب است

پس در حقیقت هر یک از شیعه دعوت بر مذهب خود می کند بی آنکه خود و فرق دیگر ملتفت این معنی باشد. چون شیعه منظورش از این عمل اجر و ثواب اخروی است. دیگر توجه ندارد که چه فایده امروزه بر این عمل مترتب است و معلوم است که هر چیز اثر طبیعی در عالم اجتماع دارد و آن اثر بر آن چیز مرتب خواهد شد، چه صاحبش قصد آن را داشته باشد یا نه، پس مذهبی که پنجاه یا شصت میلیون داعی و مبلّغ داشته باشد، معلوم است که آن به تدریج ترقی می کند. به قدری که شایسته شأن

آنها است. حتی این که رؤسای روحانیین و سلاطین و وزراشان نیز از وصف داعی بودن کنار نیستند و بلکه سعی فقرا و ضعیفان ایشان در اقامه عزا کمتر از اعیان و اکابر نیست و بلکه بیشتر از آنها است. زیرا که آنها در این امر هم خیر دنیا می بینند و هم خیر آخرت.

این است که اکثر عقلای این فرقه را می بینی که شغل و کسب و کار خود را گذاشته، سرگرم عزاداری شده، خطبای این فرقه نیز بر جمیع خطبای فرق اسلامیه برتری دارند. چون آنها در جمع و جور کردن مطالب سودمند با عبارات شیوا و جملات زیبا زحمت می کشند و تحمل مشقت می کنند. این است که خطیب ورزیده می شوند و از این که تکرار یک امر ملال آور می شود، برای تجدید مطلب از مسائل اسلامیه و تواریخ گذشتگان (و اشعار پند و نصایح و مدایح بزرگان) در منابر به هم مخلوط می کنند که مجالس تازه می شود. حتی عوام این فرقه از برکت این مجالس و فیض این منابر بر مسائل مذهب خودشان اعرف از تمامی فرق مسلمین گردیده اند.

آنها به هیچ طایفه ای داخل نمی شوند، مگر این که عواطف را در دلهای آنها جاگیر می کنند. اینقدر شیعه که در هند می بینیم، اینها همه در اثر اقامه ماتم است. شیعه ها مذهب خودشان را به زور شمشیر نشر نداده، حتی در زمان صفویه هم که صاحب اقتدار شدند. بلکه آنها به این درجه از ترقی محیّر العقول نرسیدند، مگر به زور بیان و تبلیغ که از تیغ برنده تر است و اهتمام این فرقه در ادای مراسم مذهبشان به درجه ای رسیده که دو ثلث از مسلمین را تابع سیره خود کرده اند و بلکه بسیاری از هنود و مجوس نیز با آنها در این امر شرکت می نمایند و معلوم است که بعد از قرنی این عمل بالوراثه به اولاد آنها منتقل می شود و ناچار به این مذهب اعتقاد کرده، تصدیقش خواهند کرد. و شیعه در سختی و شداید پناه به ائمه می برند. بزرگان دین را وسیله انجام مقاصد می دانند و از آنها استمداد می کنند. این مطلب نیز از آنها به سایر فرق که در این اعمال با آنها شرکت دارند، سرایت کرده (در قفقاز و غیره که شیعه عزاداری می کند، از اهالی ملل خارجه از روسی و ارمنی، قند و پول به مجالس عزا می فرستند به غرض حصول مقصودشان) و معلوم است هنگامی که از این راه مقصودشان حاصل شده، عقیده شان بر این مذهب رسوخ پیدا می کند.

ص: 244

و این فرقه در خارج از ایران پیش از یک قرن یا دو قرن تقیه می کردند؛ چون قدرت نداشتند که شعائر مذهب خودشان را اظهار نمایند و لکن از روزی که دول غربیه بر ممالک شرقیه استیلا یافته و به جمیع مذاهب آزادی داده، این فرقه از تحت تقیه بیرون آمده، شعائر مذهب خودشان را در هرجا آشکار می کنند و آنها از این آزادی فایده تمام برده اند و برای همین جهات این فرقه به مقتضیات وقت اعرف از دیگران شده اند، حتی در طریق تحصیل کسب و امر معاش آنها واردتر از دیگران و آشناتر از آنهایند. این است که عمال این فرقه را بیشتر از دیگران می بینی و این هم از جمله چیزهایی است که به امر آنها پیشرفت می دهد. چون ممارست بر عمل و کسب و کار موجب احتیاج دیگران می شود بر آنها و این هم موجب خلطه و آمیزش اینها با آنها می شود که در نتیجه در مجالس و محافل آنها حاضر می شوند و به اصول مذهب آنها آشنا می گردند و با عبارات و کلمات آنها انس پیدا می کنند و در آخر میل به طریقه آنها می کنند و این همان وتیره دعات است که جمیع سیاسیّون غرب در ترقی دین مسیح پسندیده اند.

### نقش تعزیه در رواج مذهب

از جمله امور سیاسیه که بزرگان فرقه شیعه چند قرن است آن را در عناوین مذهبی ابراز می کنند، قاعده تمثیل و شبیه است که در ماتم حسین(علیه السلام) معمول می دارند. این نیز در جلب قلوب دور و نزدیک بسیار مؤثر است. تمثیل و شبیه اصلش از حکمای هند است که به جهه منظورهایی که اینجا جای ذکر آن نیست به کار می زدند و آن هم از اجزای عبادت آنها شده بود. اروپاییها نیز این را از آنها اخذ کردند. لکن به صورت تفریح و تماشا که تقریبا یک تیر دو نشانه بود که هم مردم را با آن سرگرم تفریح و تفرج می نمودند و هم به امور سیاسیه جلب قلوب می کردند. شیعه نیز از این عمل فایده زیاد برده، چون اقامه ماتم و ذکر مصایب وارده بر بزرگان دین و نقل ستمهایی که بر حسین(علیه السلام) شده با آن اخباری که در فضل گریه بر مصایب اولاد پیغمبر، وقتی که منضم شد بر تمثیل و شبیه، معلوم است که تأثیرش زیاد و رسوخش در دلها بیشتر می شود و لذا شنیده نشده که احدی از شیعه دین اسلام

ص: 245

را ترک کند و یا این که داخل سایر فرق اسلامیه گردد.

اینها تمثیل را به اقسام مختلف اقامه می کنند. گاهی در امکنه معیّنه و گاهی در کوچه ها و خیابانها می گردند تا فرقه های دیگر که شرکت در مجالس خصوصی آنها نمی کنند، آنها نیز از مصایب وارده بر بزرگان اینها متأثر شوند و حتی از هندیها و بعضی از فرق اسلامیه نیز در این امر با شیعه شرکت می کنند و این در هند رواجش بیشتر از جمیع نقاط است و اشتراک سایر فرق اسلامیه با شیعه در آنجا بیشتر از سایر ممالک است. گمان می رود که اصل تمثیل و تشبیه در میان شیعه از زمان سلاطین صفویه متداول شده باشد. چون آنها اول کسی هستند که به نیروی مذهب به سلطنت رسیده اند و این امر نیز در نیروی مذهب آنها دخل مهم دارد. علما و رؤساءِ روحانیین نیز اجازه بر این عمل داده اند.

علاوه از آن اجتماع یک نمایش باشکوهی دارد که دلهای سایر فرقه ها را جلب می کند. خصوصا که با سر و صدا و علم و بیرق باشد. مثلاً اگر در یک شهر ده هزار نفر اشخاص متفرق باشند و در جایی هزار نفر مجتمع البته شوکت هزار نفر مجتمع، از ده هزار متفرق در انظار بیشتر می شود. خصوصا عده دیگر نیز از سایرین به جهه تماشا یاملاحظه رفاقت و صداقت با افراد این جمعیت یا اغراض دیگر به مقدار همان جمعیت بر دور [و] بر آنها جمع می شوند که بر شوکت آنها می افزاید و از این جهت است جماعت شیعه را هر جا که می بینی عده شان دو برابر به نظر می آید و قوت و شوکت آنها ده برابر و این یگانه سببی است در معروفیت آنها و بالأخص که غرض آنها از این اجتماع اظهار مظلومیت بزرگانشان است. چون هر کس بالطبیعه دست مظلوم را می گیرد و مایل می شود که ضعیف و مظلوم غلبه بر قوی و ظالم کند و از ظالم و ستمکار تنفر می کند و از انتقام آنها خوشحال می شود، این فطری بشر است. همین مورخین اروپا که در کتابهای خود تفصیل مقاتله حسین و یارانش را می نویسند _ با این که اعتقاد مذهبی به آنها ندارند _ با این حال از تعدی و ستمی که به آنها شده، نهایت متأثر می شوند و کشندگان آنها را بی رحم و قسی القلب می دانند واسامی آن بی رحمها را ذکر نمی کنند مگر با اظهار نفرت.

## اجتهاد سبب تازگی مذهب

و از جمله اموری که در اصلاح جامعه شیعه کاملاً دخالت دارد، قول به اجتهاد است که آن این مذهب را از اندراس و کهنگی بیرون آورده، در هر زمان لباس تازه در برش می کند. تمامی ارباب معرفت عقیده مندند که ریشه مذهب شیعه به برکت اجتهاد استحکام یافته، اجتهاد در میان اممی که اعتقاد دارند بر این که صلاح و فلاح آنها با امور روحانیّه است، حکم کبریت احمر را دارد. اجتهاد نواقص مذهب را اصلاح و مقتضیات وقت را مراعات می کند و مذهب را از اندراس که لازمه مرور زمان است حفظ می کند و در موارد سیاسیه دولت را با ملت هم آهنگ می کند و فرقه شیعه مجتهد را بسیار اهمیت می دهند، از بزرگترین ارکان و نایب امامش می شمارند و اگر در میان مجتهدین و سلاطین اختلاف نشود و همگی از روی بصیرت در ترقی دولت و ملت کوشش نمایند، نهایت ترقی را می کنند. به شرط این که هر دو از اهل علم و بصیرت باشند و در صلاح جامعه قدم بردارند (و سیاستمداران شأن مذهب را محترم شمارند).

## نقش اعتقاد به ظهور مهدی در پیشرفت شیعه

از جمله چیزهایی که به شیعه پیشرفت می دهد، اعتقاد بر ظهور مهدی است. آنها عقیده شان این است که مهدی ظهور خواهد کرد و تمامی دول و ملل را تحت فرمان خود خواهد آورد. آنها شب نمی کنند مگر این که به انتظار فرج آن را به روز می آورند و معلوم است که این عقیده آنها را همواره زنده و تر و تازه نگه می دارد. چون نومیدی و یأس سبب هر بلا و ذلّت است، بخلاف امیدواری که به نجات و رستگاری می کشد و آنها با این امیدواری که روزی تمامی دول و ملل پیرو آنها خواهند بود و هر روز به انتظار آن صبح می کنند، البته یأس و نومیدی ندارند که آنها را افسرده و پژمرده کند. بلکه با این امید همواره قوی و زنده دل می باشند و البته روزی هم پیش می آید که اسباب طبیعیه برای آنها مهیا می شود. پس این اعمال و عقاید مذهبیه که آنها دارند، زود است که در عقاید مذهبیه شرقیه تأثیر کامل کند که بعد از دو قرن حظّ کامل از ترقی را دارا بوده، از حیث عدد و قوت و قدرت بر فرق دیگر برتری داشته باشند.

این خلاصه ترجمه مقاله دکتر جوزف فرانسوی که حاصل آنکه عزاداری و سوگواری و دسته در کردن علاوه از فواید اخروی آثار سیاسیه عقلائیه هم دارد که در ترقی و پیش افتادن آنها دخالت تمام دارد. این حرف فرنگیها، اما حرف فرنگی مآبها و منوّرالفکرها و کاسه گرمتر از آش ها چه باشد؟!

روز جمعه شانزدهم شهر

چون دیروز یک دستگاه دلیجان تا زنجان به هفتاد و پنج تومان اجاره کردیم که امروز عصر حرکت کنیم، بدین لحاظ به مقدّمات حرکت پرداختیم. آقای آقا میرزا ابوالقاسم آمد، با هم رفتیم بازار که بعضی از لوازم بخریم. نزدیکی تیمچه حاجب الدوله سرایی بود، در آنجا سماور در جوش و چایی در گردش بود. ما به گمان این که غربا و مسافر[ین [در طهران زیاد می شود، بدین جهت قهوه خانه دایر است. بنده که روزه داشتم، آقا میرزا ابوالقاسم فرمود: حالا که برای خاطر غربا و مسافرین قهوه خانه را دایر نگهداشته اند، خوب است من هم یک چایی در اینجا بخورم. من لب حوض نشستم. آقا میرزا ابوالقاسم در پیش یکی از حجره های تجارتی نشست و با تاجر مشغول صحبت شد و ضمنا هم به قهوه چی فرمود: چایی برای او بیاورد. ولی قهوه چی امتثال ننموده، مشغول چایی دیگران شد. در این اثنا آقای میرزا ابوالقاسم پرسید: اسم این سرا چیست؟ گفت: سرای ارامنه. آندم ملتفت شدیم که (به قول تبریزیها بارا قویموشوق) اشتباه کرده ایم. اهالی آنجا همه ارمنی بوده و چایی در ماه مبارک مخصوص آنها است، نه برای غربا و مسافرین که ما گمان می کردیم. پس بلند شدیم. آن تاجر هم فهمید که ما اشتباه کردیم. ولی گفت: مگر چایی نفرمودید بیاورد. تشریف داشته باشید تا چایی بیاورد. گفتیم: حالا کار داریم، وقت دیر است.

باری از بازار آنچه لازم بود خریدیم. نزدیکی ظهر به منزل برگشتیم. آقا میرزا ابوالقاسم به منزل آقا میرزا احمد، آقا میرزا قوام به منزل حاج سید حسین رفت. سه بعد از ظهر دلیجانچی اسبهای دلیجان را بسته، دم منزل ما آورد. ما نیز خورده و اثاثیه را به دلیجان بستیم. ولی از آقا میرزا ابوالقاسم و آقا میرزا قوام خبری نشد. دلیجانچی

شروع کرد به قورقور. حق هم داشت. چون در هوای گرم، اسبها را بسته. بلاتکلیف مانده بود. به هر حال نیم ساعت مهلت خواستیم. گفت: عیب ندارد، ولی می رویم در خیابان جنّت گلشن زیر سایه درختها توقف می کنیم. آقا میرزا علی اکبر را در منزل برای هدایت آنها گذاشته، سوار شدیم. در خیابان مزبور تقریبا نیم ساعت ایستاده بودیم که آقا میرزا ابوالقاسم با آقا میرزا احمد در درشکه آمدند. اما از آقا میرزا قوام خبری نیست که آقا میرزا علی اکبر هم به انتظار آن در منزل مانده، چه بکنیم، جز این که تجدید مدّت کنیم. باز قدری از دلیجان مهلت گرفتیم.

خلاصه بعد از سه ربع ساعت که به انتظار آقا میرزا قوام ایستادیم، او آمد، ولی غرق عرق است. از سرای حاج رحیم خان تا سرای سیدآقاخان پیاده آمده، دیده که ما حرکت کرده، از آنجا با آقا میرزا علی اکبر باز پیاده آمده، ما دیدیم غرق عرق خجلت از یک طرف و عرق راه رفتن و گرمی هوا از طرف دیگر، ما هم اگر مذمتش کنیم، یک عرق نیز از آنجا پیدایش می شود. این است دم نزده، سوار شدیم. ولی بعد از این که عرقش خشک شد، تازیانه مذمت به جانش کشدیم. اما آقا میرزا قوام این حرفها به خرجش نمی رود. به هرحال که به راه افتادیم، گمان کردیم، راحت شدیم. الا این که در دروازه قزوین مصیبت ما تازه شد. دم دروازه جلو ما را گرفتند که باید خورده ها را تفتیش کنیم که قاچاق نداشته باشید. ما هم نمی دانیم که کدام جنس قاچاق است. ولی گشتند ولی چیزی پیدا نکردند، جز این که زحمتی برای ما تولید کردند که اسبابها را در وسط روز گرم باز کردیم و بستیم. گفتند: قند طهران قدغن است به خارج ببرند. آنها قند را تفتیش می کردند.

باری هر طور بود از این عقبه آخری رد شدیم. لکن خیلی تشنه شدیم. چون روزه دار بودیم و بعد از ظهر آغاز سفرمان شده بود، لهذا نمی توانستیم افطار کنیم. هوا گرم بود، ما هم تقلاّ می نمودیم. اینها همه از موجبات تشنگی است. نزدیکی غروب که به مهرآباد رسیدیم، دلیجانچی یک ربع بیشتر بنا نداشت توقف کند. من در همان یک ربع از فرصت استفاده کرده، لخت شده، لنگ بسته، وارد نهر شدم. چند دقیقه که آب تنی کردم، آتش عطشم خاموش شد. رفقا نیز به سر و صورتشان آب زدند، به راه

افتادیم. وقت افطار به قهوه خانه معروف به شاه رضا رسیدیم. در آنجا افطار کرده، نماز خوانده، به راه افتادیم، تا این که ساعت چهار از شب به کلک رسیدیم. چون خیلی خسته بودیم، همینقدر دو سه استکان چایی خوردیم، دراز کشیدیم. شب هم هوا خوب بود، خوب خوابیدیم. پشه و موذی دیگر هم نبود. این بود خوش گذشت.

روز شنبه 17 شهر

یک ساعت از آفتاب رفته از قهوه خانه کلک به راه افتادیم. با خود می گفتیم که به کرج که رسیدیم، از آب رودخانه استفاده می کنیم، در آب غوطه می خوریم. از قضا به آنجا که رسیدیم، دیدیم هوا زننده است به سردی مایل است. اصلاً مقتضی غوطه خوردن نیست.

باری در پهلوی رودخانه کرج زنجیر کشیده، سر راه را گرفته، مطالبه باج نمودند. دلیجانچی باج را به عهده ما حواله نمود. ما گفتیم: این باج، باج مسافر نیست، باج دستگاه است. آن هم به عهده تو است، چنانکه در وقت آمدن، مشهدی وهاب دلیجانچی ما خودش داد، بی آنکه به عهده ما حواله کند. ولی خرج دلیجانچی نرفت. ما نیز چندان ایستادگی نکرده، سه تومان دادیم، زنجیر را برداشتند، رد شدیم و در کرج چندان توقف نکردیم. رفته در ینگی امام رحل اقامت افکندیم. ساعت پنج بود به آنجا رسیدیم، ولی چه ینگی امام، نه آبی و نه درختی و نه جای مسقفی، فقط یک قهوه خانه بود که آنجا را هم روسیها و روسی مآبها اشغال کرده بودند. بعد به دلالت مردی غرفه ای پیدا کردیم. اسباب و اثاثیه را آنجا کشیده، به زحمت جارو نموده، فرش انداختیم.

هنوز ننشسته بودیم، رئیس تلگراف پیغام داد که بیرون شویم. با این که مزاحم حال او نبودیم و غرفه هم خالی بود، محض احتیاج او هم نبود، ولکن بسکه بدجنس بود از رنج ما لذّت می برد. جز این که با لباس ما عناد داشت، محمل دیگر بر این کار او نبود. به هرحال از آنجا پایین آمده، زیر یک درختی بی سایه، صرف نهار و صرف دو ساعت وقت که اسبها اقلاً خستگی در کنند، نمودیم. بعد که اسبها تازه نفس شدند،

مرکب را مهیّا نمودند، سوار شدیم. تا این که دو ساعت به غروب مانده، در جلوی قهوه خانه آب یک پیاده شدیم. در جنب قهوه خانه پیش آب انبار بساط چایی را چیدیم. این دم، مسافرین که بعد از ما تازه راه افتاده بودند نقل کردند که در طهران آقا محسن صدرالعلماء که سوار قاطر بود، می آمد و او را روز روشن ترور کردند.

یک ماجرای جالب

دلیجانچی اسبها را بست و کاه و جو پیش آنها ریخت و رفت. آن قدر نگذشت که یکی از اسبها مطلق العنان پیش آب انبار آمد. ما به گمان این که این اسب آب نخورده است، آمده آب بخورد، یک سطل آب دادیم و خورد. در این اثنا مردی آمد یال اسب را گرفت و بیرون کشید. ما پرسیدیم: کجا می بری؟ گفت: ناخوش است. من هفت قران گرفته ام سر این را ببرم. ما حواسمان پریشان شد که این مرد ناچار بار چهار اسب را دوش سه اسب گذاشته، ما را لنگ لنگان خواهد برد و یا برای تحصیل یک اسب دو روز در قزوین لنگ خواهد کرد. ما در این گفتگو بودیم، دیدیم دلیجانچی وارد شد، گفتیم: به اسب چه شده بود؟ گفت: هیچ. گفتیم: پس چرا اسب را دادید بکشند. گفت: من نداده ام. دیگر معطل نشد، دوید بیرون. چند دقیقه گذشت، دیدیم خنده زنان اسب را آورد. گفتیم: قصه چه بود؟ گفت: اسب دیگر ناخوش بوده، صاحبش به او دستور داده که آن را سر ببرد. او به گمان این که این اسب همان است، این را برده خوابانده بود که ذبح کند. من اگر دو دقیقه دیر رسیده بودم، اسب را کشته بود. ما نیز خوشحال شدیم و حواسمان جمع شد.

باید به دستور عمل کنیم

باری روز گرچه هوا گرم بود، ولی شب در پشت بام خوابیدیم. هوا نیز بسیار خوب و خنک شد. در کمال راحتی گذراندیم. وقت سحر قهوه چی برای خوردن سحری بیدار شد. ما نیز بیدار شدیم. دیدیم چایی خوب دم کرده، ما نیز شریک چایی او شدیم. تا این که صبح دمید. قهوه چی صدا به اذان بلند کرد. الا این که در اذان عوض اشهد ان

محمدا رسول الله گفت: محمدا حبیب الله. گفتیم: محمد حبیب الله در اذان درست نیست. گفت: چرا درست نیست؟ مگر محمد حبیب خدا نیست و اگر نیست، پس چرا خداوند او را در شب معراج حبیب من خطاب فرمود؟ گفتیم: محمد حبیب خدا است ونبی خدا است و لکن دستور در اذان این است که محمدا رسول الله بگوییم و اگر نبّی الله بگوییم یا حبیب الله بگوییم، به دستور عمل نکرده ایم. خود پیغمبر و ائمه هدی(علیهم السلام) دستورشان همین طور بوده، عمل می کردند و به ما هم این جور دستور داده اند و ما هم چون پیروان آنها هستیم، اعمالمان باید مطابق دستور آنها بشود والا از خودمان چیزی زاید یا ناقص و یا تغییر و تبدیل بدهیم، پیروی آنها نکرده ایم. آن وقت اعمال به خرج آنها گذاشته نمی شود. آن مرد گرچه عوام و ساده بود، ولی خیلی بد ادراک نبود. مطلب را حالی شد و گفت: من نمی دانستم که دستور غیر از این است. آنگاه به ما دعا کرد. باری بعد از نماز صبح هنوز آفتاب نزده از آب یک به راه افتادیم.

روز یک شنبه 18 شهر رمضان

سه ساعت از آفتاب رفته، در پیش قهوه خانه شریف آباد پیاده شدیم. دلیجانچی به اسبها (به اصطلاح خود) قورمود داد و ما نیز از خیابان قدم زنان تا دم در باغ رفتیم. گفتند: باغ مال سپهسالار است (محمدولیخان تنکابنی) و خودش در باغ است. ما برگشتیم، دیدیم که مشهدی علی اکبر چایی را داده قهوه چی دم کرده و آن هم دم کشیده بود، آورد لب جوی زیر درختها فرش انداختیم، نشسته صرف چایی نمودیم. بعد سوار شده، طی طریق کردیم. حدود ظهر که گرما باز شدت یافته بود، به قزوین رسیدیم.

در آنجا باز در همان منزل که وقت رفتن منزل کرده بودیم، منزل کردیم. هندوانه آبدار و شیرین پیدا کردیم. (گرچه کمیاب نبود که ما پیدا کرده باشیم، بلکه نوع هندوانه از نوع شیرین و آب دار بود). چون هوا گرم بود و ما هم خسته، همین قدر امر نهار را با هندوانه برگزار کردیم. دیگر منتظر چایی نشده، خوابیدیم تا دو به غروب

بیدار شده، چایی خوردیم. نزدیکی غروب به مسجد جامع رفته، منتظر وقت نماز مغرب شدیم تا این که اذان گفته شد. نماز در آنجا خوانده، برای شام به چلوپزخانه رفتیم. بد نبود، تالار و صحنی هم داشت. در آنجا صرف شام نموده به منزل برگشتیم و چون شب، شبِ نوزدهم بود، شب احیا بود. ما گرچه توفیق احیا را نداشتیم، ولی برای این که از دعای مختصر شب محروم ننمائیم به حرم شاهزاده حسین مشرف شده، دعاهای مختصر را خواندیم. دو نفر آقا آنجا بود (آقای آقا سید عبدالحسین واعظ و آقای ارفع) به ما قلیانی مایه گذاشتند، تا نزدیکی ساعت چهار آنجا بودیم. بعد مراجعت کرده، خوابیدیم.

روز دوشنبه نوزدهم ماه

دو ساعت از آفتاب رفته، از قزوین به راه افتادیم. در آنجا یک نفر هم بر عده ما افزود. آن جوانی بود تبریزی که پهلوی دلیجانچی نشست.

هر روز به دنگی

او از قراری که تقریر کرد چندین رنگ بر خود گرفته: اسمش حسین خان بود. می گفت: من در زمان استبداد از آدمهای حاج شجاع الدوله حکمران تبریز بودم. بعد جزو مجاهدین الله یار خان، به کرمانشاه رفتم و در جزو مجاهدین یپرم به زنجان رفتم. آن هفت هشت سال پیش از این بود. یپرم مسیحی رئیس مجاهدین با سردار بهادر(1) بختیاری و سردار معتضد با سه هزار قشون از مجاهدین و بختیاری روز دویم ذی القعده سنه هزار و سیصد و بیست و هفت [1327] وارد زنجان شد. فردا جار زدند که مردم باید سر قبرِ عظیم زاده حاضر شوند. چون عظیم زاده اردبیلی از مجاهدین بود. چند ماه پیش در زنجان کشته بود. اجمالی از قصه او این است:



---

1- 1 . سردار بهادر بعد از وفات پدرش سردار اسعد بختیاری، ملقب به لقب او گردید و در عهد رضا شاه، وزیر جنگ شد و در زمان وزارت، مغضوب و محبوس گردید و بالأخره روز 15 ذی الحجه در زندان کشته شد.

آن هنگام که سپهسالار از جانب مشروطه خواهان بر ضد محمدعلی شاه قیام کرد. اول آمد به قزوین، شب چهاردهم ربیع الثانی 1327 که جشن ولادت محمدعلی شاه بود، شیخ الاسلام حاج میرزا مسعود را کشت.(1) بعد عزیمت مرکز کرد و همان ایام عظیم زاده را با علی اکبر خان زنجانی و عده ای دیگر برای تحکیم امر مشروطیت به زنجان فرستاد.

گرچه بعد از فتح قزوین روز هیجدهم همان ماه بیرق مشروطیت در زنجان برپا کرده و شب نوزدهم و بیستم را هم چراغانی کردند، ولی باز برای تحکیم امر عظیم زاده را فرستادند. او نیز اول آمده، عنوان کرد که من از جانب سپهسالار آمده ام که قاتل مرحوم آقا شیخ حسین جوقینی را پیدا کرده، به مجازاتش برسانم (چون شب چهارشنبه هفتم جمادی الاولی سنه مزبوره دو سه نفر در حدود ساعت چهار به دم در مرحوم آقا شیخ حسین رفته بودند که ما پیغامی از شاهزاده «سردار مسعود» حکمران داریم، خدمت آقا برسانیم. با این بهانه او را بیرون آورده بودند، به مجرد این که در را باز کرده بود، با دو سه تیر کار او را ساخته در رفته بودند) ولی مأموریتش باطنا این نبود. بلکه آمد، نطقهای آتشین کرد و مردم شهر را جمع کرده به آنها مشق قشونی می داد از جمله منیع الدوله، اسعدالدوله، سردار فعلی و علی اکبر خان مسعودالملک و عاصم السلطنه و حاج باباخان امجد لشکر و غیر از اینها از وجوه و اعیان شهر، همه را به مشق نظام حاضر کرد. تا اینکه مرحوم آخوند (آقای آخوند ملا قربانعلی) پیغام داد که از شهر برود، او نیز ایستادگی کرد تا این که جنگی برپا شد. بیست و شش نفر کشته شد. عظیم زاده و علی اکبر خان و آقا عبدالله پسر مرحوم حاج عبدالرسول با ده نفر دیگر از آن طرف و اسدالله خان قولی قسه ی از این طرف و چند نفر هم از قبیل کاظم نجار و صلاح قصاب و نوروز ریشی و غیره در تماشا و غارت اسلحه کشته شدند. عظیم زاده روز یازدهم جمادی الأولی 1327 وارد زنجان شد و روز هفدهم جمادی الثانیه کشته شد.

ص: 254

---

1- 1 . مرحوم مصنف قدس سره در سوانح متفرقه آورده: قتل حاج میرزا مسعود شیخ الاسلام قزوین به دست کسان سپهسالار محمد ولی خان تنکابنی شب 14 ربیع الثانی سنه 1327

پیرم و مرحوم آخوند ملا قربانعلی

پیرم مردم را به سر قبر عظیم زاده دعوت نمود. در آنجا نطقها کرده بودند و ضمنا توپها را سوار کرده بودند که گنبد مدرسه را به توپ ببندند. مرحوم آخوند، قضیه را اینجور دید، از شهر خارج شده شب در دیزج ماند و فردا به قریه قلابرود رفتند. از آنجا به قصد کرسف مرکز امیر افشار عازم بودند. جهانشاه خان، امیر افشار پسر خود صارم السلطان را فرستاد که مرحوم آخوند را در کالسکه نشانیده، آورده به تحویل مجاهدین داد. مجاهدین نیز او را آورده، دو روز در زنجان نگهداشتند. بعد به طهران می فرستند.(1) ولی در کرج امر آمده بود که به نجف ببرند. لذا او را از همانجا به قصد نجف برده بودند. الا این که در کاظمین اجبارا یا اختیارا مانده بود، تا این که روز بیست و نهم ربیع الاول سنه 1328 به رحمت خدا رفت و در جوار جوادین(علیهما السلام) به خاک سپرده شد.

اما حال سایر اهالی زنجان، همان روز که مرحوم آخوند از زنجان خارج شد، مجاهدین وجوه و اعیان شهر منجمله مرحوم اسعد الدوله و مرحوم شیخ الاسلام و مظفر الدوله و امجد لشکر و آقای امام جمعه و نظام العلماء همه اینها را زیاده از یک ماه توقیف کردند واز اسب و اسباب خانه، آنچه به دستشان آمد، بردند. غیر از آقای نایب الصدر که او در روز ورود این اردو(2) با آقای عمادالاسلام بیراهه به عتبات رفتند. بعد از نه ماه که قدری امور شهر صورت گرفت، مراجعت کردند.

جنایات مجاهدان مشروطه در زنجان

و اما گزارشات اردو، در میدان حکومتی چوبه داری نصب کردند. روز شانزدهم ذی القعده 1327 یدالله را که قاتل مردی بود، به دار زدند. فردای آن روز نزدیکی غروب نایب آقا را که سردسته محله پایین شهر بود، بدار زدند ونایب شعبان را که آن هم از سردسته های محله بالا و در توپخانه صاحب منصب بود، روز بیست و هشتم همان



---

1- 1 . اصل: می فرستادند
2- 2 . اصل: اوردو

ماه به دار زدند.(1) روز هفدهم که روز دار زدن نایب آقا بود، مقدمه قشون بایپرم به طرف اردبیل رفت. مقارن همین احوال نقل کردند که در تبریز نیز رحیم خانه چلبیانی را کشتند.

باری از قرار نقل حسین خان، رفیقِ جدید ما (که در این قضایا که نگارنده، خودم حاضر بودم، او در زنجان بوده و بعد با یپرم به اردبیل رفته است) از جمله چیزی که این رفیق ما گفت، این بود که گفت: در زنجان تیمچه حاج شعبان معروف به سرای چهاردری را من آتش زدم. در عشر اول ذی القعده سنه 1329 تیمچه مزبور آتش گرفت و بازارچه اطراف آن منجمله بازارچه میوه فروشها همه طعمه آتش گردید. تقریبا صدهزار تومان خسارت به مردم متوجه شد. این رفیق بدبخت اقرار می کرد که من آتش زدم. اگر راست می گوید، بدا به حالش و اگر دروغ می گوید، باز بدا به حالش که دروغ می گوید. اجمالاً آن اوقات حریقهایی در مملکت اتفاق افتاد. می گویند: عمدی بوده، از جمله حریقی بود که آمل را پامال نمود. چندین صدهزار تومان خسارت به اهالی آنجا وارد و مقارن دیگر حریق در ارومیه، آن نیز همانطور. آن روزها غزلی در یکی از روزنامه ها دیدم که مطلعش این بود:

ای رویت از شراره آمل حکایتی وی خویت از حریق ارومیه(2) آیتی

باری، ظهر گذشته بود، به سیادهن(3) رسیدیم. این دفعه در ده منزل گرفتیم. چون آن دفعه در قهوه خانه خوش نگذشت. ولی این دفعه در ده خیلی خوش گذشت. برای شام هم آبگوشت بار کردیم. اول قصدمان این بود که نصف شب به راه افتیم. ولی



---

1- 1 . در سوانح متفرقه می خوانیم: نایب آقا که از داش مشهدیهای زنجان بود، تقریبا رئیس داشهای محله پایین زنجان بود او را به جرم همین ریاست داشها با این که خطایی از دستش صادر نشده بود، روز هفدهم ماه ذی القعده سنه 1327 مجاهدها به دار زدند. نایب شعبان هم تقریبا رئیس داشهای محله بالای زنجان بود، او را نیز به جرم داشی روز بیست و هشتم ماه ذی القعده سنه 1327 بدار زدند.
2- 2 . نام ارومیه به رضاییه تبدیل شد [و پس از پیروزی انقلاب دوباره به نام نخست بازگشت، و اسم صحیح آن نیز اورمیه است _ به تقدیم واو بر

راء _. مصحّح].
3- 3 . شاه فقيد كه اين قريه را مالک شد، نام آن را عوض كرد، تاكستان گذاشت و بلكه خود قريه را مثل اين كه عوض كرد، آباد نمود.

همین که سر به بستر استراحت گذاشتیم، دیدیم ما مرد این میدان نیستیم که خواب شیرین را گذاشته به راه بیفتیم. ماندیم تا مثل هر روز آفتاب یک نیزه بالا آمده، به راه افتادیم.

روز سه شنبه بیستم ماه مبارک

یک ساعت تقریبا از آفتاب رفته، از سیادهن به راه افتادیم. آقا میرزا قوام در توی دلیجان از بازوی آقا سیدجواد یک ویشگن برداشت. او خواست تلافی کند، از پای آقا میرزا علی اکبر، عوض پای میرزا قوام، سخت ویشگن(1) برداشت. چون آقا میرزا علی اکبر پیرمرد بود، اهل شوخی نبود و منتظر چنین عملی نبود، یک دفعه پرید، ولی آقا سید جواد هم خجل شد، عرق بر پیشانی اش آمد.

باری در نزدیکی ظهر به شریف آباد رسیدیم. دیگر فرصت نبود به ده برویم. بنا شد که در قهوه خانه سر راه چند لقمه ناهار بخوریم و بگذریم. آقا سید جواد قرآنش در منزل کربلایی سعادت، میزبان ما مانده بود. (چون وقت رفتن شب در خانه او ماندیم) رفت قرآنش را آورد، کربلایی سعادت آمد، از ما احوال پرسی کرد. ضمنا آیینه ای تعارف کرد. معلوم شد که میزبان ما حلاق بوده و ما نمی دانستیم. دیدیم رفقا به گوشه چشم به همدیگر نگاه می کنند ولی خودداری از خنده می کنند. تا این که آقا میرزا ابوالقاسم به او تعارف چایی کرد. ما در اینجا بهانه برای خنده پیدا کردیم. چون او روزه بود، تعارف موضوع نداشت. مشهدی حسین دلیجانچی خستگی راه تأثیرش نموده بود. قهوه چی هم روزه حوصله اش را برده بود، به بهانه جزئی صداشان بلند شد. ولی ما هر دو را ملامت کرده، اصلاح ذات البین شان دادیم. غرض در آنجا نهار خورده، به راه افتادیم.

مقداری راه طی کرده بودیم. مشهدی حسین ملتفت شد، جوالش در شریف آباد مانده، برادر کوچکش را فرستاد آن را بیاورد. آن هم رفت و زود جوال را آورد، معلوم



---

1- 1 . ویشگن، در اصل نیشگون (= همانند نیش) بوده که در تداول مردم بدین صورت در آمده. (مصحح)

که جوال در راه افتاده بود. خوب شد. معطل نشدیم و گذشتیم. اواسط روز بود که گرما شدت داشت. اسبها هم تشنه بودند. چرخ دلیجان را به زحمت می کشیدند. ولی در کنار جاده به نهر رسیدیم. همگی پایین آمده، آبی برای خنک شدن به سر و صورت زدیم. اسبها هم آب خوردند. به راه افتادیم. تا این که دو سه ساعت از ظهر گذشته، وارد خرمدره شدیم.

چند نفر از اهالی آنجا دور ما را گرفته، به خانه خود دعوت می کردند. بالأخره قسمت ما در آب و خورش منزل کربلایی عظیم نام بود. ما را به آنجا کشید. دستگاه دلیجان را در آنجا باز کردند. ما نیز در باغ افتادیم. الحق خرمدرّه اسم مطابق با مسمی، هوای لطیف، آب فراوان، باغات باطراوت، دو طرف رودخانه درختهای سرسبز، باغهای متصل به هم مانند باغات زنجان که در طرف رودخانه به هم متصل، بی آنکه دیواری در بین حائل باشد. نهر عمیقی از رودخانه جدا کرده بودند. آبش خیلی صاف، کفش شن و ریگ، من با آقا سیدجواد از فرصت استفاده، رفتیم توی آب. تقریبا نیم ساعت با آب ور رفتیم. برگشتیم آقا میرزا علی اکبر چایی را دم کرده، و آقا میرزا ابوالقاسم هندوانه ای را پاره کرده بود. به قسمت خود از چایی و هندوانه رسیدیم. در این مدت مسافرت چنین جای با صفایی را ندیده بودیم. حتی در طهران باغ سردار معتضد، دارای این چنین حسن طبیعی نبود. آقا سیدعلی اکبر به حفظ الصحه علاقمند بود، میل نداشت که در آب غوطه بخورد. ولی بعد از فکر و تأمل زیاد بالأخره نتوانست از آب چشم بپوشد، الا این که وارد شد و یک غوطه خورد و فی الفور بیرون آمد، بی آنکه در آب درنگ کند. با این همه خیال سرماخوردگی در نظرش مجسم شد. به همین خیال لحاف بر سر کشید که باید عرق کنم.

باری بعد از چایی و نماز قدم زنان به قریه رفتیم. در جنب رودخانه قهوه خانه باصفایی بود. اطرافش را آب پاشی کرده، اهالی منتظر بودند که اذان مغرب را شنیده، افطار نمایند. خلاصه اوضاع طبیعی آنجا خیلی جالب بود. من به رفقا گفتم که اگر من در دره اختیار سکونت کنم، در مثل چنین ده سکونت می کنم.

ص: 258

شب چهارشنبه بیست و یک ماه مبارک

در باغ کربلایی عظیم ماندیم. امشب هم موفق به احیاء نشدیم. چون خداوند بر مسافر از تکالیف واجبه تخفیف داده، روزه در حال سفر نخواسته، نماز را شکسته خواسته، تا برسد به مستحبات. دو ساعت از شب آخوند ملاخلیل خرّمدرّه ای برای احوالپرسی آمد. از او پرسیدیم که خرمدره، چه قدرش مال ملکه است (مادر سلطان احمد شاه)؟ گفت: خرمدره به چهل و هشت دانگ تقسیم می شود. چهار دانگ از آن مادر شاه است. باقی [از آن] خرده(1) مالک است. با حساب ما هر دانگ دو شعیر است. (چون در غالب دهات خمسه، هر ملک را به نود و شش جزء تقسیم می کنند و هر جزءش را شعیر می گویند، اما در اینجا ملک را به چهل و هشت جزء قسمت می کنند هر جزأش را دانگ(2) می گویند، پس هر دانگ آنها دو شعیر ما است.) بعد گفت: در اینجا یک قطعه زمین هست، هر دانگش که دو شعیر باشد، به دو هزار و هشتصد [2800] تومان خرید و فروش می شود، قطعه دیگر هست، به دو هزار [2000] تومان معامله می شود. باری جناب آخوند ملاخلیل تا سه و نیم تقریبا بود. محبت و مهمان نوازی کرد، بعد که او تشریف برد، ما نیز خوابیدیم.

روز چهارشنبه

ما اول صبح بیدار شده، نماز را خوانده، به مقدمات و مقارنات چایی مشغول شدیم. تا این که آفتاب دمید. اسباب را در دلیجان جا کرده، مهیا شدیم که اسبهای مرکب را ببندند. دیدیم مشهدی حسین اسبها را نمی بندد. نفهمیدیم منظورش چیست، آیا گله از ما داشت و یا می خواست دبه زده، وجه اجاره را گران کند. خلاصه بدون جهت یک



---

1- 1 . اصل: خورده
2- 2 . در نسخه اصل در اینجا دانگ به گونه روشن نوشته شده، در سایر موارد دانک نوشته شده که گویا بازمانده رسم الخط قدیمی است که بین کاف و گاف در نگارش فرقی نمی نهادند، بهرحال این کلمه ظاهرا در اصل همان دانه می باشد که هاء غیر ملفوظ کنونی، در زمانهای گذشته گاف تلفظ می شده چنانچه در برخی از حواشی پیش اشاره کردیم. (مصحح)

ساعت خود را و ما را معطل کرد. بالأخره کار به اوقات تلخی کشید، تا این که از خر شیطان پیاده شده، اسبها را بست. ولی همین که به راه افتاد یکی از اسبها معلق زد و با کله به زمین آمد. من در دل خود گفتم که خداوند تنبیه اش کرد. ما را رنجانید، لذا به این حادثه مبتلا شد. گرچه این بلا مشترک الورود بود. چون ما نیز معطّل شدیم. ولی بلا اول دست مشهدی حسین را بوسید، بعد پای ما را گرفت.

باری پایین آمده، دیدیم ریسمان و تسمه آلات نیز بر سر و پای اسب پیچیده دولایش کرده، ولی صدمه جانی به اسب نرسیده بود. بلندش کرد، آن را مخاطب قرار داد و گفت: پدر سگ باید می گذاشتم پوست تو را در آب یک می کندند. (چون این همان اسب بود که در آب یک می خواستند اشتباها پوست بکنند) ما یواشی گفتیم: آن وقت به آنچه می شد از دست تو خلاصی می یافت. تو پوستت کنده می شد که باید عوضش را بخری. باری سوار شدیم.

### داستان محمد خان اوصالی

در حدود ظهر به قهوه خانه سلطانیه رسیدیم. نهار و چایی را در آنجا خورده به راه افتادیم. از زیر خیر آباد که می گذشتیم، داستان محمدخان اوصالی یاد افتاد. چون همان محل میدان جنگ او بود با جهانشاه خان امیرافشار. او و قاسم خان(1) عموزاده بودند و هر دو از سواره های نامی امیرافشار بودند. در هر حادثه که برای امیر اتفاق افتاد، اینها را می فرستاد. اینها هم جسور و بی باک بودند، از جنگ و خونریزی مضایقه نداشتند. نمی دانم چه مقدمه پیش آمد که محمد خان از امیر قهر کرد و به او یاغی شد و بر دور خود عده ای جمع کرد، بنای معارضه با او گذاشت و چون معارضه با امیر برای



---

1- 1 . قاسم خان، و پسرش غلامحسین خان در بیست و یکم آذر سنه 1324 که توده ها تبریز را تصرف کرده، از دولتیان خلع سلاح کردند، او داخل توده شده، زنجان را تصرف نمود. او آنجا دست به کار بود تا این که سال دیگر که دولتیان توده را از ایران خارج کردند، او نیز با توده ها از ایران فرار کرده به روسیه رفت. از انصاف نگذرم، غلامحسین خان آدم صحیح العقیده بوده و گمان ندارم که خللی در عقیده داشته باشد. الا این

که سوء جریان امور حکومتها این قبیل مردم را از بی پناهی پناهنده به آنها نمود. اینها تقریبا از عقرب به مار پناه برده اند.

او امر سهلی نبود. ناچار بود که تکیه گاهی محکم برای خود پیدا کند. این بود که خود را به داراب میرزا که سمت انتساب به دولت روس داشت، چسبانیده، به قصد تصرف زنجان افتاد (مثل این که دولت روس نیز آب ایران را گل آلود می کرد که برای محمدعلی شاه ماهی بگیرد).

این بود چندی در دهات اطراف زنجان بودند تا این که شب نوزدهم جمادی الأولی سنه 1329 محمدخان با دوازده سواره، پنج از شب رفته، وارد شهر شد. چون مدرسه سید سنگر خوبی بود، خواست آنجا را به تصرف بیاورد، ولی نتوانست، چون درِ مدرسه محکم بسته بود (حقیر همان وقت در همان مدرسه بودم) از آنجا متوجه دار الحکومه گردید. در آنجا هم نتوانست کاری بکند. چون مجاهدین از بالای بام و اطراف شلیک نموده، جلوش را گرفتند. از کسان او رستم نام انگورانی با دو نفر دیگر زخمی داشته، در قیصریه ماندند و از آن طرف هم نورالله خان زخمی شد، بعد از سه روز درگذشت. ولی محمدخان از خیال خود منصرف نشد. رفت خانه حاج نصرالله را سنگر کرد. صبح قزاقها توپ به بام سرای حاج عبدالباقی کشیده، خانه حاج نصرالله را هدف توپ قرار دادند. دیگر تاب مقاومت نیاورده، رو به هزیمت نهاد. شعبان جولا از مجاهدین او در پشت بام سرای سنگ در سنگر بوده، وقتی که دید محمدخان فرار می کند، فحشش داده بود که کجا فرار می کنی، او در همان حال برگشته، کار شعبان را با یک تیر ساخت و در رفت.

یک سال و خرده ای(1) از این ماجرا گذشت. او دوباره به فکر تصرف زنجان افتاد. این دفعه به پشت گرمی شجاع الدوله حکمران آذربایجان که به او لقب سالار نظام هم داده بود، وارد کار شد. نقل کردند که از ناحیه سالار الدوله نیز دلگرم شده بود. از خوانین گرمرود از قبیل صارم السلطان و صولت نظام و حشمت دیوان و غیر از اینها از سواره های آذربایجان جمعی به او دست به دست داده، از دهات خمسه نیز از آنهایی که نان را راحت نمی توانند بخورند، عده ای به دور خود جمع کرده، در ماه



---

1- 1 . اصل: خورده ای

شوال هزار و سیصد و بیست(1) و نه [1329]، زنجان را محاصره کرد و لکن آصف الدوله حکمران زنجان به پشتیبانی اهالی به مدافعه برخواسته، نگذاشت قدم به شهر بگذارد. یک ماه مردم شهر بین خوف و رجا و او در اطراف به همین نحو گذرانید، تا این که امیر افشار عده ای در تحت ریاست پسرش به زنجان فرستاد. از آن طرف هم خبر شکست سالار الدوله به آنها رسید.(2) دیگر امید آنها مبدل به یأس شد. جمعیت شان از هم پاشید. در همین اوان بود که تیمچه حاج شعبان آتش گرفت. چنانکه شنیدی که رفیق سفر ما گفت: من آتش زدم.

چهار پنج ماه گذشت. محمدخان باز به هوای سابق افتاد. این دفعه نقل کردند که عمده محرّک، شجاع الدوله بود که او را وادار به این کارها می نمود و گویا منظورش عودت دادن محمدعلی شاه بود. ولی این دفعه حاکم شهر نظم السلطنه بود، سوء تدبیر او که به او اجازه ورود به شهر داد، در اثر آن نفوذ حکومت او از بین رفت. چون قوچعلی خان (موفق الدوله) آن وقت در زنجان بود، محمدخان محرمانه با او قول [و[ قرار گذاشتند که دارالحکومه را تصرف نمایند. لهذا یک هفته بعد از ورودش (روز شانزدهم شهر ربیع الاول سنه 1330) او، میرزا علی خان رئیس نظمیه را کشت.(3) نورالله پسر محمد قلی عطار و نایب ابوالقاسم دیزجی در این میان هدف گلوله

ص: 262

---

1- 1 . در اصل: سی

2- 2 . مرحوم آیه الله مصنف _ قدس سره _ در سوانح متفرقه آورده اند: سالار الدوله به عزم تسخیر طهران از اکراد کردستان و کلهر و گروس عده ای قشون که به قرار سی و دو هزار نفر [قریب به بیست و چند هزار] نقل کردند جمع نموده از کرمانشاهان حرکت کرد ولی در اوایل ذی القعده هزار و سیصد و بیست و نه [1329 [در نزدیکی ساوه شکست خورد [و گویا در همان اوان نیز از ایران خارج شد [حاج علی رضا خان گروسی با سالار الدوله بود، بعد از شکست خوردن سالار الدوله که او مراجعت کرده، در یکی از دهات با اندک سواره اطراق کرده بودند، چون ما بین او و امیر افشای همواره ضدیت بود، امیر چون او را مغضوب دولت دیده بود از فرصت استفاده کرده، شب عده ای بر سر او _ علی الغفله _ ریخته او را گرفته بود، [پیر مرد بی آن که مهلت به آن پیر مرد بدهد داده بود خفه اش کرده بودند.] در اواسط شهر ذی القعده می بوده داده بود

خفه اش کرده بود 1329. تذکر: عبارات داخل کروشه از یادداشتهای دیگری در سوانح متفرقه افزوده شد.
3- 3 . میرزا علی خان از قرار نقل خودش به طوری که نقل کردند، قاتل مرحوم آقا شیخ حسین جوقینی بوده که تفصیلش گذشت.

هوایی یا عمدی شده، کشته شدند. فردای آن روز، امر کرد محکمه مرحوم آخوند (آقا آخوند ملاقربانعلی) را باز کردند. اهل شهر ریخته، مجلس سوگواری و ترحیم گذاشتند. چون در هنگام وفات او مانع شده، نگذاشته بودند که مردم حق سوگواری او را ادا کنند. بلکه یک دو مجلسی که آن هنگام تشکیل داده بودند، جماعتی را برای همین عمل گرفته، زندانی کردند. این بود که مردم تشنه چنین فرصتی بودند، ریخته حقش را ادا کردند و محمدخان هم به این جهت محبوبیتی در شهر پیدا کرد. نظم السلطنه روز بیست و دویم همین ماه زنجان را ترک کرد و محمدخان چون داغ دل از ارباب خود امیر افشار داشت. با میرزا علی خان کمال (ارفع دیوان) بنای حمله به امیر افشار، گذاشتند.

روز بیست یکم شهر ربیع الثانی سنه 1330 هر دو با عِدّه و عُدّه شان به طرف سلطانیه رهسپار شدند. امیر نیز از قصد و غرض اینها باخبر شده بود. لهذا عباس خان صارم السلطان(1) را فرستاده بود که در خیر آباد کمین کرده بود، اینها خالی الذهن می رفتند. به محض این که تیررس شده بودند از کمینگاه خیرآباد تیرها را خالی کرده، محمدخان و ارفع دیوان هر دو را کشتند(2) و قشون آنها شکست خورده، برگشتند.

ص: 263

---

1- 1 . صارم السلطان لقب فرزند مرحوم جهانشاه خان امیرافشار بود. وقتی که او در سنه 1328 وفات کرد. امیر لقب او را به همین عباس خان داده، به منظور این که این به جای فرزند من است. او در اواخر ذی الحجه سنه 1335 بر سر غلامحسین خان پسر قاسم خان اوصالی از جانب امیرافشار مأموریتی داشت، به اجرای آن می رفت. همین که به قریه اوسبرین، محل سکونت او وارد شده بود، با دو تیر کار او را ساختند. غلامحسین بعد از قتل صارم السلطان، در آنجا نتوانست بماند. هرچه از سواره و تبعه و کس و کار داشت، برداشته، نزد میرزا کوچک خان جنگلی رفت. از آنجا کی برگشت و چگونه برگشت، اطلاعی ندارم. در اواخر با توده ساخته بود، بعد از خروج پیشه وری از ایران او نیز با آنها به روسیه رفت. ولی عاقبت کار میرزا کوچک خان این شد که شاه فقید در زمان وزارت جنگش به دفع او رفت و قوای او را متفرق و اسلحه او را ضبط کرد. او خود با ده دوازده نفر در جنگل متواری گردید، تا این که در کوه گیلوان گرفتار برف و باد و سرما شده، از حس و حرکت افتاده بود. همان افتادن بود که دیگر بلند نشد. اوایل شهر ربیع الآخر هزار و سیصد و چهل

[1340 ]جهان را به همین نحو وداع نمود. مقصود از ضبط تواریخ گذشتگان، عبرت گرفتن آیندگان است که دنیا با مردم چگونه بازی کرده، تا خیلی دل بر آن نبندند.

2- 2 . در یادداشت سوانح متفرقه این حادثه ذکر شده و آورده: روز 23 ربیع الثانی از کمین خیرآباد هر دو آنها را هدف تیر کرده، به خاک هلاکت انداختند.

سواره های امیر تا دروازه زنجان آنها را دنبال کردند تا این که خودش به زنجان آمد. قوچعلی خان و دیگران نیز متفرق شدند. تقریبا دو سال بعد از قضیه شنیدم که قوچعلی خان در یکی از جنگهای تبریز کشته شده است.

باری از خیر آباد گذشتیم در زیر جاده قناتی بود متعلق به یوسف آباد، در آنجا پیاده شده، پا تا زانو و سر تا سینه به آب رفتیم. قریب یک ربع در آنجا تبرید و شستشو کردیم. مشهدی حسین نیز چرخهای دستگاه را می شست. تا این که به راه افتاد. به قهوه خانه بناب رسیدیم. در آنجا توقف کردیم. ولی قهوه خانه لخت و عریانی بود که هیچ چیز نداشت. نه کاه و یونجه برای اسبها بود و نه قند و نان برای ما، الا این که ما خودمان قند مختصری داشتیم. امر چایی را با آن برگزار کردیم. یک ساعت و نیم به غروب مانده، از آنجا حرکت کرده، یک ساعت و نیم از شب بیست دویم شهر رمضان 1335 رفته، وارد دارالسعاده زنجان شدیم.

تمّ بالخیر والسعاده فی 22 شهر ذی الحجه الحرام سنه 1335. کتبه الأحقر الجانی احمد الحسینی الدوسرانی عفی الله عن جرائمه و آثامه بمحمد و آله الطاهرین.(1)

[یادداشت پایانی مرحوم مصنف _ قدس سره _]

باری حقیر چیزی در تاریخ فوق نگاشته بودم، ولی راستی جنگل مولی شده بود. شاخه های درختانش توی هم رفته، محتاج اصلاح و پاک کردن بود. الا این که مرا مجال و حوصله این کار نبود تا این که امسال ایام تابستان که حوصله ام به اشتغال کتب علمی وفا نمی کرد و از بیکاری نیز حوصله ام سر می رفت. خاطرم افتاد که جنگل مولی را اصلاح کنم. این بود که شاخه های زیاد[ی] آن را زده، در جای آن زیر خط نهال تازه نشاندم، شد اوراق که در تحت نظر تو است. حرره الاقل احمد الحسینی الزنجانی روز یکشنبه، 22 شهر محرم الحرام 1377



---

1- 1 . در زنجان که بودم در امضای خود دوسرانی می نوشتم. دوسران دهی است در 6 فرسخی زنجان که مرحوم والدم از آنجا آمده، در زنجان دارای اهل و اولاد شده. به قم که آمدم زنجانی امضا می کنم که شهریست معروف نه دوسرانی که دهی است غیر معروف.

مخفی نماند تواریخ که در اینجا ضبط شده، سنین اش قمری هجری است. والسلام

در پایان نسخه جنگل مولی این اشعار که ماده تاریخ مدرسه خان (= مدرسه آیه الله بروجردی می باشد با توضیح مرحوم آیه الله مصنف _ قدس سره _ درج شده است: حقیر ساختم برای تاریخ تجدید مدرسه خان.

مدرسه خان معلی مقام خدمت خود را چو نمودی تمام

در اثر ریزش و فرسودگی ساکن وی را نَبُد آسودگی

بس که بنا بود نمور و خراب اهل خودش را بنمودی جواب

بعضی از ارباب صفا اهل خیر وضع قدیمش چو نمودند سیر

آنچه برشتند و بهم بافتند عمر وی آخر شده دریافتند

خاک وی از بیخ برانداختند جای وی این طرح نوین ساختند

عمر «هنر» بود، هنر شد تمام ماده تاریخ بیاب از کلام

مدرسه خان بشد از نو بناء حرف بد از نسخه آن شد جدا

مصراع اول که ماده تاریخ است هزار و سیصد و هشتاد و چهار [1384] است ولی بد که شش است از آن کم کنی می شود 1378.

چون تاریخ بناء مدرسه هزار و صد و بیست و سه بود [1123]، «خاک وی از بیخ» سنه هزار و سیصد و هفتاد و هشت [1378 [انداخته، پس عمر مدرسه دویست و پنجاه و پنج سال بود، مطابق کلمه «هنر» (عمر هنر بود، هنر شد تمام) اشاره به تاریخ اصل بنا و رفع بنا است، مدرسه به نام خان بود ولی بعد از تجدید بناء به نام مرحوم آیه الله بروجردی نامیده شد.

ص: 265

سفرنامه قم

کامران میرزا نایب السلطنه

به کوشش

ایرج افشار

ص: 267

این سفرنامه کوتاه، یادگاری است از فرزند مشهور و مقتدر ناصرالدین شاه. آن پادشاه به سه فرزند خود مقامات مهم داد:

مظفرالدین میرزا ولیعهد بود و مقیم تبریز.

مسعود میرزا ظل السلطان حاکم مستبد اصفهان و فارس (و به قول معروف نیمی از ایران) بود و مقیم اصفهان.

سومی کامران میرزا ملقب به نایب السلطنه بود که در تهران می زیست و مناصبی از قبیل حکومت تهران و وزارت جنگ را در عهده داشت و لقب امیرکبیر هم گرفت.

او متولد 1272 بود و در 1307 شمسی (1347 ق) در گذشت.

کامران میرزا در دوره سلطنت مظفرالدین شاه از کارها برکنار بود ولی در دوره مشروطیت به مدت کوتاه وزیر جنگ شد و در دوره پادشاهی احمد شاه به والیگری خراسان رفت.

عکس این سفرنامه کوتاه را فاضل گرامی آقای ماشاء الله کامرانی در اختیار من گذارده است.

ایرج افشار

ص: 269

به تاریخ روز سه شنبه چهارم شهر صفر المظفر 1320 روزنامه سفر خیریت اثر زیارت حضرت معصومه علیها السلام است که به طور اختصار نگارش می رود.

.......

صبح روز سه شنبه چهارم شهر صفرالمظفر 1320 با اینکه کمال کسالت را از بیخوابی شب داشتم برخاستم. از خانه مهرانگیز خانم آمدم به اندرون سرور الدوله و حضرت خانم.

با اینکه چند روز بود مبتلای مردم بودم باز مرا ول نکرده اجتماع غریبی و ازدحام زیادی کرده بودند. بعد از تودیع از سرکار خانم و سرورالدوله تا قریب به ظهر درگیر ارباب رجوع و اهل توقع بودم. قریب به ظهر سوار کالسکه چاپاری شده به اتفاق مشهدی جون راندیم. دلیجان همراهان از راه دیگر، و ما از راه دروازه خانی آباد به راه افتادیم.

احتشام نظام و نایب کالسکه خانه محمد حسین بیک و حاجی الله و چند نفر کالسکه چی هم بودند. گداها هنگامه داشتند. هوا گرم بود. تا درب دروازه همراهان را هم مرخص کرده آمدیم تا به حضرت عبدالعظیم علیه السلام. به زیارت مشرف شده و سوار شدیم آمدیم تا به کهریزک. یکی از گاریهای آبدارخانه قهوه خانه را آنجا دیدم. در باغ کهریزک پیاده شده پسر صاحب دیوان را دیدم که آمده می خواهد برود به عراق نزد پدرش. قدری با او صحبت کرده حسین آبدار آب یخ خوبی رسانید. هنوز دلیجان و سایر گاریها نرسیده چهار ساعت به غروب مانده بود، دلیجان و گاریها رسیدند. ناهار را عصر بود صرف کردیم.

همراهان این سفر از این قرار است: انتظام العلماء - آقا شیخ محمد علی طبیب نوری - مؤتمن الاطباء - صدیق الممالک - حاجی اعتماد الملک - مشکوه الممالک - عمید خاقان - حاجی حسین خان - مهدی خان - اسمعیل خان - آغا سلطان - ابوالقاسم خان - علی احمد خان - وجیه الله خان - مصطفی خان - غلامرضا - نایب مراد علی فراش - محمد حسین بیک نایب اصطبل و عملیات - شاطرها - قراولها - نصرت الله - احمد میرزا - وجیه کوچک - محمد آقا - کاکا - عبدالحسین خان - عبد الله خان - غلامعلی - میرزا رضا خان - پسر حاجی حسین خان - حسنعلی بیک -

ابوالقاسم و غیره.

بعد از صرف ناهار دیدیم حاجی منصور خواجه و اندرونی که به زیارت حضرت معصومه علیها السلام مشرف بودند در کهریزک رسیدند: لیلی خانم - عشقی (؟) خانم - رقیه خانم - نساء خانم - شاه باجی، از دیدار آنها مسرور شدم. ساعتی با هم نشسته صحبت کردیم. دو ساعت به غروب مانده آمدیم با هم سوار شده دلیجان آنها به طرف طهران و دلیجانهای ما به طرف قم حرکت کردند.

موسیو پوتو [را] که سابقا در فشنگ سازی بود اینجا دیدم. از طرف کمپانی در کارخانه قند سازی مستحفظ است. من و مشهدی جون آمدیم در دلیجان نشستیم. عوض ماها آغا سلطان و مشکوه الممالک و صدیق الممالک در کالسکه نشستند. دلیجان بسیار خوبی است و شانزده نفر به راحتی می تواند در این دلیجان مسافرت نماید.

محمد حسین بیک نایب کالسکه را که از بین راه برای تحقیق حرفهای بی معنی فتح الله خان به چاقر خان و آن دهات فرستاده بودم نزدیک کهریزک به ما رسید. از قراری که می گفت همه حرفهای فتح الله خان دروغ و کذب بوده است.

یک ساعت از شب گذشته بود که به حسن آباد رسیدیم. حضراتی که اسب سوار شده بودند و از جلو رسیده بودند دیده شدند، از قبیل علی احمد خان و وجیه الله خان و غلامرضا و غلام بچه هایی که در گاریها نشسته بودند. قرار دادیم اسب سوارها با دلیجان سوارها در منازل عوض و بدل شوند.

قیمت جو، کاه و یونجه: جو خرواری چهارده تومان - یونجه ده تومان - کاه خرواری پنج تومان - نان هشت عباسی - گاری فرش و فراشخانه را جلو برده اند.

....

شب چهارشنبه را الحمدلله در کمال خوبی و هوای بسیار خوب به سر بردیم. گل سرخ حسن آباد تازه باز شده است و حالا که اواخر ثور است هوای اینجا ییلاقیت دارد. شب چهارده درجه هوا بود. صبح که هوا بسیار خنک بود با مشهدی جون و همراهان سوار دلیجان شده راندیم تا قعله

محمد علی خان. هوا بسیار خوب بود و بیشتر راه را با انتظام العلماء و آقا شیخ محمد علی مشغول خواندن رساله و گفتگوی

ص: 271

مسائل شرعی بودیم.

ناهار را در قلعه محمد علی خان صرف کرده سوار شدیم تا به علی آباد رسیدیم. هوای علی آباد به شدت گرم بود و زراعت اینجا را درو کرده اند و گل سرخش تمام شده. توت رسیده است. عمارتی هم در پائین باغ ساخته بودند سابقا ندیده بودم. به اتفاق مشهدی جون رفتیم به تماشا و نماز ظهر عصر را اینجا کرده و غروب بود سوار دلیجان شدیم.

مستأجر علی آباد حاجی محمد علی خان نامی است که حالا در طهران است. برادر او علی اکبر بیک و پسر او میرزا نصر الله خان در علی آباد بودند. بره، زردآلو، میوه آورده بودند. انعام داده شد. یک ساعت و نیم از شب گذشته به کوشک نصرت وارد شدیم. الحمد لله با سلامتی مشهدی جون. اما هوا بسیار گرم است و بیست و هشت درجه حرارت دارد و پشه و جانور فرصت تحریر نمی دهد و هوا ابر است و بسیار گرم. فردا انشاء الله تعالی به قم خواهیم رفت.

....

روز پنجشنبه ششم صبح زود از کوشک نصرت سوار شده با مشهدی جون سوار شده به طرف قم راندیم. هوای صبح خنک بود. در راه هم هوا الحمد لله مساعد بود. آب دریای قم خیلی کم شده است. قبل از ظهر به منظریه رسیدیم. منظریه هم هیچ آب ندارد. با آب چاه زندگی می کنند. هوا بد نیست، اگر مگس بگذارد که شخص زیست نماید.

ناهار را صرف کرده با مشهدی جون و مسافرین سوار دلیجان شده آمدیم. هوا گرم شد. و رسیدیم به رودخانه و پل بزرگ آنجا پیاده شده و تجدید وضو کرده سوار شدیم. در دو فرسخی قم آقا سید حسین و میرزا محمد علی را دیدیم، استقبال آمده بودند. یک فرسخی قم اعتضاد الدوله و والی حاکم قم را دیدم استقبال آمده اند. بعد از طی تعارفات آمدیم.

دو ساعت به غروب مانده بود که وارد قم شده به زیارت حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدیم. الحمد لله که به این آرزو و افتخار نایل شدیم و مشرف شده بعد از زیارت و آستان بوسی آمدیم به خانه های جناب اتابک اعظم که منزل پارسالی ما

بود. الحمد لله زنده مانديم و بار ديگر به زيارت مشرف گشتم.

درب منزل جناب نايب التوليه را با پسر ايشان ديدم. به اتفاق اعتضاد الدوله، والی حاکم و نايب التوليه آمديم منزل. آنها که رفتند جناب متولی باشی آمدند با ايشان صحبت کرديم. حاجی اسد الله معمار را هم که به کربلا مشرف شده بود در اينجا ديدم که به طهران می رفت. رختخواب و لباس مؤتمن الاطباء را که در گاريها بار کرده اند معلوم شد گم شده است و معلوم نيست در راه گم شده است يا در طهران مانده است.

.....

حالا که شب جمعه هفتم است خيال داريم قدری که خلوت شد ان شاء الله به زيارت مشرف بشويم. با اينکه ساعت چهار بود به حرم مشرف شدم. باز جمعيت بود و ازدحام. گداها و اصرار و ابرام آنها نمی گذارد که زيارت با حضور قلب بشود. نماز خوانده دعای کميل را هم در ايوان طلا خوانده به منزل مراجعه کردم. صبح زود که برخاستم از شدت کسالت نتوانستم به حرم مشرف شوم. نماز صبح را در منزل خوانده خوابيدم.

هنوز از خواب برنخاسته والی حاکم و اسنفديار خان سردار بختياری و شهاب السلطنه بختياری و جماعتی از علماء و خدام و غيره ازدحام کرده آمدند. از طرف متولی باشی و نايب التوليه، امام جمعه و شيخ الاسلام و ساير علماء متصل سوهان، کاسه نبات و بره و تعارفات می آوردند و حاکم و غيره. بعد از رفتن حضرات رفتيم به حمام آقا سيد تقی امين التوليه غسل جمعه کرده آمدم. مشهدی جون هم به تماشای حمام آمده بود.

ناهار را خورده به حرم مشرف شدم و از اينجا رفتيم خانه های همايون ميرزا و غيره را که سال گذشته بيعانه داده بوديم بخريم ببينيم. حاجی اسد الله هم بود. اين خانه ها را نپسنديدم. از آنجا به سر مقابر محمد شاه مرحوم و مرحومه مهد عليا و مرحومه فخر الملوک و افسر الدوله و فخر الدوله آمدم. ياد سابق افتاده بی اختيار گريه زيادی کردم و از آنجا به مقبره مرحوم فتحعلی شاه رفته فاتحه خوانده به مقبره مرحوم امين الملک آمده به منزل آمده رفتم خانه های اعتضاد الدوله را ديدم. مشکل

است معامله بشود و بگذرد.

مراجعت به منزل کرده جناب آقا حسین مجتهد و پسرشان و جمعی از علماء آمدند. تا غروب صحبت علمی شد. غروب احمد علی میرزا پسر اعتضاد الدوله مشقی کرده بود آورد . عوض ساعت هر سالی پانزده عدد پنج هزاری دادم. اعتضاد الدوله آمد. والی آمد. جلیل الممالک پسر مرحوم حاجی اسحق خان سر رشته قم و جماعتی آمدند. بعد رفتیم به حرم. گداها دیگر بنای جنگ، نزاع دارند. هر طوری بود زیارت کرده نماز را در ایوان مطهر خوانده جناب متولی باشی حاضر بودند. قدری صحبت کرده با والی، نایب الحکومه به منزل مراجعت کردیم. مشهدی جون هم به سلامتی به زیارت مشرف شدند. حالا به سلامتی خوابیده مشغول روزنامه نویسی هستم.

نایب حسین طویله را فرستادم برود ببیند کوه حضرت خضر علیه السلام می شود رفت یا نه؟ می گفت راه بدی دارد تا خدا چه بخواهد.

.....

روز شنبه هشتم اذان صبح به حرم مشرف شده نماز صبح را در ایوان مبارک خواندم. ازدحام گداها مانع است که نمازی یا زیارتی با حضور قلب بشود. مراجعت کرده خوابیدم. علما دیگر اجماعا آمدند. حضور و صحبت علماء تا ظهر طول کشید. حاکم، شاهزاده ها و خوانین قم را آورده معرفی کرد.

حاصل قم امسال خوب و بی آفت است. ناهار خورده از شدت گرمای هوا قدری خوابیدم. عصر سوار شده رفتیم به اراضی میرزا حسن پسر جناب آقا حسین مجتهد. می گفت برای خریداری خوب است. الحق باغ خوبی است. موسوم است به باغ دلگشا. اما سر زمین را خود جناب آقا حسن خریداری کرده خانه می سازد. اگر سر زمین را ایشان نخریده بودند جای خوبی بود. ممکن بود خریده بشود. بنای عمارتی بشود. در گفتگو و سؤال و جواب هستند تا چه شود. با آقا حسن مجتهد و جمعی تا غروب در همان باغ و خانه های اطراف گردش می کردیم. گداها مجال صحبت و گردش هم نمی دهند. مشهدی جون ابتدا همراه بود و زود به منزل مراجعت کرد.

سرتیپ تلگرافخانه جواب تلگرافها را آورده بود. یک تلگراف هم از جانب

اشرف اتابک اعظم داشت که از وینه نموده بود. جواب نوشته و داده شد. از همانجا به زیارت مشرف شده هوا خیلی گرم بود و به منزل مراجعت کردیم. اعتضادالدوله همراه بود. والی هم آمد. تا ساعت چهار از شب گذشته، بودند و رفتند. قدری از ظروف و از متاع قم برای سوغات خریدیم. شام خورده خوابیدیم. هوا بسیار گرم است. اقل تاج که به مجاورت آمده، عروس(1) که مجاور است دیدیم و انعام دادیم.

.....

روز یکشنبه نهم اذان صبح به حرم مشرف شده نماز خوانده از گداها و ابرام آنها زودتر به منزل آمدم. تا همه گداها را که جمع کرده پول می دادم آفتاب بیرون آمد خوابیدم. باز جماعتی از علماء قم به اتفاق حاکم به دیدن آمدند. ملاقات ایشان هم تا ظهر طول کشید.

جناب شیخ الاسلام ناخوش هستند. طبیب به عیادت ایشان فرستادم و حالا خیال دارم به اتفاق مشهدی جون ان شاء الله به زیارت دوره برویم. درجه هوا در سایه سی و چهار درجه است و خیلی گرم است.

دو ساعت و نیم به غروب مانده با مشهدی جون سوار شده رفتیم اول به شاهزاده حمزه علی مشرف شدیم و امامزاده دیگری که موسوم است به شاهزاده احمد زیارت کرده نذری کردم که انشاء الله برآورده گردد. از آنجا به علی بن جعفر علیهما السلام که با محمد بن موسی الکاظم علیه السلام با هم مدفون هستند. گداها هنگامه دارند. به هیچ وجه ممکن نیست از دست گداها زیارتی از روی قاعده بشود. از آنجا شاهزاده سید علی بن ابراهیم بن جعفر بن عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شده، از آنجا به زیارت شاهزاده احمد بن محمد حنفیه علیه السلام و از آنجا در صحن مشهور به ملا آقا بابا که در این مکان چهار تن از اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام مدفون هستند :شاهزاده حسن - شاهزاده حسین - شاهزاده ابراهیم - شاهزاده جعفر. از آنجا به خاک فرج مشرف شده شاهزاده احمد را زیارت کرده و درویش هندی که



---

1- 1. یک کلمه ناخوانا.

حرف نمی زد و مشهور است دیدیم و ملاقات شد. شاهزاده احمد از اولاد حضرت سید سجاد علیه السلام است. بعد از آنجا به قبرستان بزرگ در «شیخان» آمده فاتحه خواندیم. زکریابن آدم، آدم بن اسحق، ابوجریر بن ادریس.

الحمدلله در امروز یازده بزرگوار امام زاده را زیارت کردیم. دو ساعت نیم از شب گذشته بود به منزل آمدیم. تجدید وضو کرده با والی به حرم مشرف شدیم. حرم خلوت(1) بود. زیارتی خلوت کرده نماز را در ایوان مبارک خوانده به منزل آمده خوابیدیم. درجه هوا بیست و نه بود.

.......

امروز دوشنبه دهم، صبح به حرم مشرف شده نماز خوانده به منزل آمده خوابیدم. بعد از بیدار شدن جناب شیخ الاسلام آخوند ملا علی مجتهد آمدند. بعد از ساعتی به اتفاق مشهدی جون سوار کالسکه شده رفتیم به زیارت قدمگاه و مسجد حضرت صاحب صلوه الله و سلامه علیه. هوا به شدتی گرم بود که توی بازار نزدیک بود خفه بشوم. من مشهدی جون را باد می زدم، مشهدی جون مرا.

متصل آلوبالوی خشک می خوردیم و خیار قم که تازه بیرون آمده. تا رسیدیم به... ناهار خورده نماز مخصوص را مشهدی جون و من الحمدلله به عمل آورده سوار اسب شدیم. (مهر نماز من از جیبم افتاد توی مسجد. گفته شد آن شکست، من هم مهر نماز را گذاشتم در مسجد). از راه هادی مهدی و جمکران آمدیم. هوا کم کم خوب شد. باد خنک سر کرد. هوا خوب شد. ابرها متفرق شدند تا رسیدیم به جمکران که قدیم دهی بود. و حالا جزئی باغی از آن ده باقی است.

در هادی مهدی هم زیارت کردم. اسامی امامزاده های واجب التکریم هادی مهدی، ناصرالدین اولاد حضرت سید سجاد علیه السلام، شاهزاده جعفر، سکینه خاتون از اولاد سید ناصرالدین هستند. تا رسیدیم به پای کوه حضرت خضر علیه السلام. تا قدری راه را با اسب رفتیم. بعد پیاده شده با مشهدی جون پیاده تا بالای کوه.

1- 1. اصل: خلوط.

راه این کوه از راه تاریخی آزادبر و بلندی امامزاده سپهسالار(1) و هم بیشتر است. الحمدلله به قله کوه رسیدیم. دو مقام دارد. هر دو را زیارت کردیم.

دهات کهک و غیره از بالای کوه پیدا بود که در جنوب شرقی قم واقع است. باز پیاده مراجعت کردیم. مغرب بود به پای کوه رسیدیم. سوار شده آمدیم به شهر. از پلهای کوچک، نهرهای دهات که از رودخانه قم به شمس آباد و جمکران و دهات دیگر می رود عبور کردیم. هوا تاریک شد. در سر نهر شمس آباد تجدید وضو کرده سوار شدیم. هوا بسیار سرد شد و الحمدلله از گرمای دو روزه خلاص شدیم. اما به قدری گرد و خاک بود که هیچ چشم نمی دید. چشمها هم پر از گرد و خاک شد.

ساعت دو از شب گذشته رسیدیم به حرم مطهر. والی حاضر بود و باد بسیار سرد می وزید و کم کم شروع کرد به باریدن. زیارت و نماز را به جا آورده به منزل آمدیم. درب اطاق را بستم و هوا الحمدالله بسیار خوب شد. شام خورده خوابیدیم.

......

صبح زود به حرم مشرف شده نماز صبح و زیارت به عمل آمد. آمدیم منازل، جماعتی از علماء تشریف آوردند. نایب التولیه، آقا سید عبد الله مجتهد، ابو محمد و پسرهای ایشان و سرکشیکها و والی و اعتضاد الدوله و غیره و غیره. حالا که قریب(2) به ظهر است متفرق شدند. ناهار خورده مشغول دادن انعامات اهالی قم و همراهان شده. همه را الحمدلله دادم آسوده شدم، مگر کرایه گاریها باقی ماند. عصر هم سوار شده به تماشای باغ شاهزاده شدم. خوب جایی است. اگر ان شاءالله معامله بشود ان شاءالله مبارک است. از آنجا رفتم به بیرون شهر با مشهدی جون. والی هم با آدم جناب اتابک اعظم همراه بودند. رفتیم باغ نایب التولیه قدری میوه خورده استخاره کرده آمدم رفتم حمام غسل کرده از حمام به حرم مشرف شده نماز را در بقعه شاه عباس نموده به منزل مراجعت کردم. تلگرافهای طهران را جواب دادیم. شام را خورده خوابیدیم.

.....

1- 1. آزادبر و تکیه سپهسالار در دوره لورای کرج واقع است.
2- 2. اصل، غریب.

روز چهارشنبه دوازدهم صبح زود به حرم مشرف شده به منزل آمدیم. امروز را در منزل مانده جنابان سید هندی و سید آشور آمدند ملاقات شد. اعتضاد الدوله، والی آمدند. تکلفات و خلاع حاکم و علماء و متولی باشی را دادیم. عصر هم به حرم مشرف شده نماز مغرب عشا را هم در بقعه شاه عباس خوانده، گداها روز به روز از اطراف زیاد می شوند. شب و روزی ششصد نفر هفتصد نفر را الحمدلله پول می دهم و خیلی زحمت می دهند. انشاء الله اجر دارد. مؤتمن الاطباء هنوز ناخوش است. من معالجه می کنم بهتر است. خودم هم سرما خوردم. ماشاء الله هوا بسیار خوب است.

.....

روز پنجشنبه سیزدهم هم دو گوسفند قربانی کرده بقیه انعامات و خلعتها را دادیم.

سیف نظام مباشر دهات ساوه بود خواسته بودم احکامات لازمه، دستور العمل را به او داده حسنعلی بیک هم مأمور آنجا نمودم که سه ماه آنجاها باشد. امروز هم عیال حاجب الدوله و افتخار الممالک از طهران به قم وارد شدند. در مهمانخانه عرض راه کسان آنها با مأمورین راه نزاع کرده هنگامه کرده اند به من عارض شدند. گفتم من درویش و زوارم، کاری به این کارها ندارم. عصر هم میرزا باجی سرکار خانم که همراه عیال حاجب الدوله به قم آمده بود با آغا سلطان آمد نزد ما. پرتقال حضرت خانم التفات کرده بودند رسانید. انعام داده شد. صحبت کردیم. به زیارت مشرف شدیم. جناب متولی باشی بود. والی و غیره.

به واسطه شب جمعه جمعیت کثیری بود. زیارت کرده جناب آقا حسین و آقا حسن را هم ملاقت کرده با متولی باشی حاجی نایب التولیه و سایرین خیلی صحبت شد. نماز را در بقعه شاه عباس نموده دعای کمیل را در ایوان طلا خواندیم. اینقدر مشهدی جون و خودم ماندیم تا همه رفتند. احدی باقی نماند. الحمدلله زیارت کاملی خلوتی به طور دلخواه به عمل آمد. رفتیم منزل. بعد از شام خوابیدم. به واسطه اینکه زود قدری خوابیده بودم تا صبح هم خوابم نبرد، بیدار بودم. ابوالقاسم خان و اعتماد الملک خوابشان برده بود و رفتم بالای سر مشهدی جون، عبدالحسین خان را از خواب بیدار کرده آمد مشت و مال کرد، اما خواب نیامد.

صبح را به حرم مشرف شده به منزل مراجعت کردیم خوابیدم. بعد از خواب والی، اعتضادالدوله، احمد میرزا پسرش، جماعتی از اهل قم، خوانین قصیده ها گفته و شعرها خواندند. پولها گرفتند. بعد جناب سید هندی درویش آمدند، اما هیچ حرفی نمی زند. هر چه جواب است باید بنویسد. صحبت خیلی طول می کشد.

از ظهر ساعتی گذشت جناب سید رفته. تعمیرات کوه حضرت خضر علیه السلام را پول دادم بسازند. ناهار قابلمه صرف شد. جناب سید میرزا احمد آمدند. ساعتی هم با ایشان صحبت شد. ناخوش هستند. وعده دادند که انشاء الله تا اواخر ماه به طهران بیایند. بعد وضو گرفته برای مرخصی به حرم مشرف شدیم با مشهدی جون. گداها هنگامه دارند. به هر طور بود در بالای سر نماز ظهر و عصر را خوانده وداع کرده از آستان ملایک پاسبان با کمال افسوس مرخصی حاصل کرده آمدیم سوار شویم. گداها نزدیک بود شخصی را خفه کنند. والی، اعتضادالدوله، افتخار الممالک با سوارهای نظام و فراشان که با عیال حاجب الدوله آمده اند همراه ما آمدند. در خارج شهر مرخصشان کرده من و مشهدی جون سوار کالسکه شده آمدیم. حضرات که هم سوار دلیجان و گاریها شدند. در بین راه به واسطه رعد و برقی که شده باران زیادی آمده بود سیل از همه طرف جاری شده بود. صحرائی که در وقت رفتن قطره ای آب ندیدیم در مراجعت چندین سنگ آب باران جاری شده بود.

نیم ساعت به غروب مانده به منظریه رسیدیم. گنبد مطهر را هم از منظریه زیارت کرده وداع کردیم. جعبه پرتقال لیموی احتشام همایون از شهر فرستاده بود در این منزل پست رسانید. غروب بود از منظریه سوار شدیم. هیچ اثری از دلیجان همراهان نیست. به قراسوران و غیره سفارش کردم که تأکید کنند به ما برسند. بعضی از سربازها و شاطرها هم پیاده می آیند.

دو ساعت نیم از شب گذشته شب شنبه پانزدهم الحمدلله به سلامتی وارد کوشک نصرت شدیم. الحمدلله هوا بسیار خوب و خنک، هیچ دخلی به هوایی که می رفتیم ندارد. گاری فراشخانه، کارخانه رسیده اند. با وجیه الله خان و احمد علی خان - مصطفی خان - غلامرضا - عبد الله خان - نصرت و نایب مراد علی و عزیز خان

گاری خوابگاه و دلیجان، و همراهان هیچ معلوم نیست کی برسند.

الان باد زیادی می آید و من با مشهدی جون مشغول چایی خوردن و روزنامه نوشتن هستیم و شکر خدای را به جا می آوریم. هر چه منتظر شدیم که عقب مانده ها برسند نرسیدند. مشهدی جون به سلامتی خوابیدند بدون رختخواب. من هم نماز کرده، از دور خیلی راه دور چراغ دلیجان پیدا بود. هر چه با دوربین نگاه کردم جز دوری مسافت و یقین بر نرسیدن عقب مانده ها چیزی معلوم نشد. شام حاضر بود، شام خورده من هم بی رختخواب خوابیدم. خواب و بیدار بودم دلیجان مسافرین رسید و رختخواب آبداری را آوردند. قدری با حضرات مسافرین که تازه رسیده بودند صحبت کرده خوابیدم.

.... صبح زود بیدار شده حضرات را برای نماز صبح بیدار کردم. نماز خوانده مشهدی جون هم امروز خیلی زودتر از هر روز بیدار شد. چای خورده اول دسته سوار شدیم. اسبهای کالسکه ما بسیار اسبهای بدی بودند. قدم به قدم می ایستادند. تا مسافتی طی شد. بالاخره به سورتچی گفتم هر اسبی که بد است او را باز کن رها کن تا پیاده شد و اسب را خواست تنبیه نماید. چوب پشت پای اسب افتاد میان دست و پای اسب. اسب بنای لگد زدن را گذاشته هر چهار اسب وحشی شده بی هوا بنا کردند به دویدن و سورتچی را هم لگد زده انداختند زمین. مثل باد صر صر اسبها کالسکه را برداشته رفتند. هر چه شعبان جلوگیری می کرد اسبها اطاعت نمی کردند و مشهدی جون توی کالسکه خواب بود. من خیال می کردم که عاقبت کار به کجا خواهد رسید و کجا کالسکه خورد خواهد شد. حال ما و مشهدی جون چه خواهد شد. متوکلاً علی الله خودداری کرده تا به فضل الهی الحمدلله اسبها ایستادند کالسکه ما از خطرات الحمدلله محفوظ ماند.

تا به قلعه محمد خان رسیدیم اسبها را عوض داده آمدیم به حسن آباد. با مشهدی جون ناهار مختصری صرف شد. شکر خدای را به جای آورده سوار شدیم. در بین راه خواب بودم بیدار شدم، دیدم از دماغ مشهدی جون خون می آید. تا رسیدیم به عبدل آباد مشیر خلوت که حالا مال صنیع الدوله است. آب نه بود راندیم. نزدیک کهریزک

قنات آبادی جاری بود که گفتند قنوات خیرآباد است. آنجا پیاده شده تطهیر کردیم وضو گرفته توی آفتاب نماز کردیم. آجودان مخصوص و کسانش به قم و کاشان می رفتند. بعد از ناهار سوار شده آمدیم به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشرف شده توی کوچه آقا سید جعفر معین التولیه را دیدم. مطالب حرفها از بابت اراضی قوچ حصار می گفت. ما را قدری معطل کرد. سوار شدیم نیم ساعت به غروب مانده روز شنبه 15 شهر صفر بحمدلله وارد طهران شدیم. همراهان عقب مانده اند. الحمدلله صحیحا سالما حضرت خانم سرورالدوله اهل و عیال را ملاقات کردیم. شکر خداوند را که سفر کوچک قم به انجام رسید.

ص: 281

سفرنامه قم

(1300)

جعفرقلی خان معین السلطان

به کوشش

حسین متقی

ص: 283

مقدمه

سفرنامه ای که از نظر می گذرد گزارش سفر به قم مقدسه در سال 1300 ه . ق و یکی از چندین سفرنامه نگارنده آن می باشد که در مجموعه شماره 11154 با عنوان «روزنامه سفر خراسان و قم» فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه اللّه العظمی مرعشی نجفی (ره) ثبت شده است؛ این نسخه در اثر رطوبت خیلی از برگهای آن به هم چسبیده و قابل انفکاک نیست و برگهایی هم که جدا شده اثرات شدید رطوبت و بدی خط و غلطهای بی شمار و جمله بندی های ناقص کار تحقیق را دوچندان مشکل نموده است.

این نسخه شامل یک سفرنامه به قم و چند سفرنامه به خراسان می باشد؛ در این مجلد از میرث اسلامی ایران سفرنامه قم یا «روزنامه سفر قم» تقدیم می شود و اگر توفیقی باشد چند سفرنامه بعدی در مجلدات دیگر مجموعه گرانسنگ «میراث اسلامی ایران» انشاءاللّه از نظر خواهد گذشت. این رساله گزارش سفر «جعفرقلی خان معین السلطان فرزند عیسی خان اعتمادالدوله قاجار» از تهران به قم می باشد؛ در این سفرنامه گزارشی از تفریح و تفرّجهای حین سفر و شکار و ... داده شده و در قم به مواردی از مکانها و شخصیتها و بعضی آداب اجتماعی مردم قم اشاراتی می نماید که به نظر می رسد حاوی اطلاعاتی هرچند محدود برای روشن شدن بعضی نکات تاریخی و حلقه های مفقوده تاریخی باشد. نگارنده گزارش روزنامه سفر حاج جعفرقلی خان اعتمادی (جلال الملک _ معین السلطان) متولد در حدود سال

ص: 285

1280 ه . ق پسر عیسی خان(1) والی، اعتمادالدوله قاجار قویونلو و برادر اندر مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه که ابتدا از پیشخدمتان ناصرالدین شاه بود، پس از مهدی قلی خان (مجدالدوله) برادر خود، غلام بچه باشی(2) [= رئیس غلام بچه های اندرون شاه] شد. در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا در سال 1290 ه . ق به سمت پیشخدمت و در سفر دوم در سال 1295 ه . ق سمتش غلام بچه باشی و از همراهان شاه به اروپا بود. جعفرقلی خان در سال 1301 ه . ق ملقب به جلال الملک و در سال 1310 ه . ق پس از عزل حسینعلی خان حاجب الدوله پسر علاءالدوله در سن 30 سالگی حاجب الدوله (فرّاش باشی شاه) شد. جعفرقلی خان سمت مزبور را تا پس از کشته شدن ناصرالدین شاه (1313 ه . ق) داشت؛ در زمان سلطنت مظفرالدین شاه سمت و لقب مزبور را در این سال به مصطفی خان قاجار دولو حاجب الدوله دادند و بعد جعفرقلی خان ملقب به معین السلطان گردید. نامبرده مرد معمولی و برادر مجدالدوله بود و از یک پا هم قدری می لنگید و در تهران درگذشت.(3) باتوجه به دستخط و امضای وی در این مجموعه خطی او تا سال 1347 ه . ق زنده بوده است.

حسین متّقی _ قم

25/2/77

ص: 286

---

1- 1 . رک. شرح حال رجال ایران 510/2.
2- 2 . خانه شاگردهای اندرون شاه را سابق غلام بچه می گفتند.
3- 3 . رک. شرح حال رجال ایران 244/1 و فرهنگ رجال قاجار ص 176.

این روزنامه سفریست که انشاءاللّه تعالی به قم مشرف شده زیارت آستانه حضرت معصومه سلام اللّه علیها؛ حرکت از طهران صبح سه شنبه 26 ربیع الثانی 1300 ه . ق خیلی مختصرا همراه علی خان میرآخور و صادق ... و ایلی بیک[؟ [جلودار غلام حسین ...، باقر مهتر به[حرم] حضرت عبدالعظیم مشرف شده [و [زیارت نموده [و سپس] نهار صرف نموده [نمودیم]. شش [ساعت [به غروب مانده حرکت در کهریزک، است یرقه(1)سواری خودم از پایش لنگیده، عوض کرده، علیخان [اسب را[ برد شهر [تا در [عوض،] اسبِ [ابراهیم خانی را بیاورد. شب در آنجا پیش جناب معیر و آقا میرور مانده [ماندیم] خوش گذشت. صبح بعد از نهار [نماز] سوار شده شب [را در] حسن آباد بوده [بودیم]. فردای آنروز از راه جدا شده به شکار آهو رفته [رفتیم]، بعد از نهار نزدیک کاروان سرای خراب حوض سلطان به دسته آهوی [آهویی] با هزار زحمت رسیده [رسیدیم، تیری] انداختم نخورد. شب را به علی آباد که منزل است آمده [آمدیم [صاحب جمع آنجا بودند. با هم شام خورده [خوردیم [خوش گذشت. صبح زودی برخواسته آدمها را روانه نموده با ایشان خدا و حافظ کرده [خداحافظی کردم] به کنار دریاچه آمده [با] یک باقرقره تاخت زدم ماشاءاللّه خوب زدم. اینقدر مرغ آبی توی دریا هست که لا تعدّ و لا تهسا [تحصی [حساب ندارد لاکن ممکن نیست بشود زد به جهت اینکه تا شخص می خواهد نزدیک شود می روند وسط، کنار هم نمی شود رفت چه رسد به وسط آب، فرو می رود؛ باید شخص از دور دور تمام



---

1- 1 . نیکو راه رونده = رهوار (= یورغه).

اینها را تماشا کند. هیچ کاری نمی توان جز اینکه اگر ... یا قایق بود آنوقت خوب شکار می کرد. باری از کناره خیلی آمدیم قافله ساربانی بار گرفته بودند از آنها جویا شدم آهویی چیزی دیدید؟ گفتند: الآن دسته[ای] از اینجا گذشت. نشان دادند. قدری رفته گردانیده، خیلی ناپاک شده اند هیچ جلو نداده آخر تاختم. بعد از خیلی تاخت و تاز یکی را زخمی کرده رفت بدست نیامد. باری نزدیک منظریه دیدم از میان راه چیزی گذشت، تاخته دیدم کفدار [کفتار] بزرگی است، رسیده به او تیر زدم زخمی شد ایلی [بیک جلودار] رسید تیری انداخت دو تیر، من تفنگ را از او گرفته تیری انداختم خورد، باز از علیخان تفنگ توپر را گرفته انداختم نیفتاد لاکن مردن مردن خودش را به سوراخی رسانیده به توی او رفت، در سوراخ را سنگ چین نموده که صبح برویم مرده یا زنده اش هرکدام باشد بیاوریم انشاءاللّه تعالی بعد از شکار کردن او از همانجا به قم خواهیم رفت؛ بعد از یکی دو روز حضرت اقدس والا تشریف خواهند آورد، الآن در کمال آسودگی هستم، شام صرف شده، استراحت کردم.

صبح زودی برخواسته بعد از نماز قرآن خوانده سوار شدم برف می آید از اوّل شب تا صبح نباریده بود از وقت اذان می آید در میان برف مه گرفته بود؛ سواره به سوراخ کفتار رفته دیدم همانطور که سنگ چین کرده بودیم همانطور است معلوم می شود همان آخر سوراخ مرده است. باری باز محض احتیاط دو ... بسته سوار شدیم به طرف راه از صحرایی آمدیم یک فرسنگ که آمدیم نهر آبی جلو آمد خیلی دو طرفش بلند به ایلی گفتم ایلی جلو برو، هر کار کرد اسبش نرفت خودم قمچی(1) کرده، تا رفتم اسب در گل و لات [لای] چپید در این بین یک مرغ آبی از جلو برخواست به هوای او رفتیم تا بالای رکاب توی گل، آنوقت از روی اسب خود را میان گل انداخته بیرون آمدم اسب بیچاره با هزار مرارت بیرون آمد لاکن مثل موش آب کشیده یک ساعت ایستاده با چاقو گل هایش را پاک کردیم. سوار شده دست راست آن نهر را گرفته تا آمدیم از پل گذشته، یک فرسنگ که آمدیم به پل بزرگ رسیده آنجا باز اسب



---

1- 1 . شلاق زدن = تازیانه.

درشکه سواره شده برای چهار ساعت به غروب مانده وارد قم شدیم. تا آخر نزدیک قم برف آمد راه گِل شده خیلی مشکل حرکت می شود. عصری به حمام رفته بعد به حرم مشرف شده نماز عصر را خوانده در ایوان جدیدِ امین السلطان(1) ایستاده تماشا کردم الحق خیلی خوب ساخته اند؛ از آنجا بر مقبره مرحوم مهدعلیا رفته فاته [فاتحه] خوانده [خواندم]؛ محمدهادی میرزا را دیده، حاجی رضا خان آمد قدری حرف زد؛ بعد باز به حرم مشرف شده زیارت نموده نماز خوانده؛ آقا حسین(2) پیش نماز را ملاقات نموده حاجی خان پیش خدمت حضرت والا ظل السلطان(3) پیش، از اصفهان آمده است به طهران بروند دیده شد، با من به منزل یعنی مهمانخانه هستم آمده صحبت داشتیم وقت شام رفتند. بعد از شام [تا]ساعت پنج استراحت شد. صبح نماز خوانده چای خورده به حرم رفته زیارت نموده قدری در ایوان و صحن جدید گردش نموده [سپس] به طرف منزل آمده، میرزا کاظم خان ... حاجی رضا خان، چون تنها بودم با مشارالیه صحبت کردیم قدری باروت خوب آوردند خریده [خریدیم]. بعد از صرف نهار ساعتی استراحت کرده، سه ساعت به غروب مانده برای ملاقات آقا حسین رفته در خانه حاجی رضا خان بوده دو ساعت صحبت داشتیم از آنجا برای عدای [ادای [نماز زهر [ظهر] و عصر به حرم مشرف شده، زیارت نموده، نماز خوانده [خواندیم]. بعد به سر مقبره خاقان مغفور [فتحعلی شاه(4)] رفته، قدری با محمدهادی میرزا صحبت کردیم. در سر مقبره امین السلطان مرحوم که برای خودش درست نموده بود و نصیبش نشد اینجا دفن شود حال مادر این امین السلطان است اینجا مدفون است؛ رفته نماز مغرب را در آنجا خوانده. آدم امیرزاده حاکم که پسر حضرت والا رکن الدوله(5) است آمد که می خواهند منزل آمده ملاقات شود پیقام



---

1- 1 . شرح حال رجال ایران 2/1.
2- 2 . احتمالاً الحاج آقا حسین القمی الطباطبایی باشد. رک ĵ اعیان الشیعه 168/6 و المسلسلات فی الاجازات 145/2.
3- 3 . شرح حال رجال ایران 78/4.
4- 4 . شرح حال رجال ایران 61/3، شخصیتهای نامی ایران ص 361.
5- 5 . فرهنگ رجال قاجار ص 80 و شرح حال رجال ایران 496/2.

[پیغام [دادم تشریف بیاورند به منزل آمده قدری که نشستیم آمدند، صحبت داشتیم بسیار مفصل است؛ وزیر بسیار خوبی دارد، حقیقت شخص بسیار قابل است. از طهران تلگراف رسیده بود الحمدللّه تعالی فرزندی امیر و سایر همه سلامت هستند. از قراریکه سرهنگ تلگراف خانه اینجا پیش من آمده بود می گفت: در روز گذشته حضرت والا از مورچه خورد[ت] حرکت نموده اند انشاءاللّه چند روز دیگر من باید منتظر باشم خوب است زیارت می شود. شام خورده استراحت شد. صبح بسیار زودی برخواسته بودم به آن واسطه شب را راحت خوابیدم.

یوم دوشنبه صبح بسیار زودی برخواسته نماز خوانده قدری گذشت؛ متولی باشی به دیدن آمدند در مهتابی فرش انداخته آفتاب رو نشسته با ایشان صحبت داشتیم، برادر ایشان هم که امسال گذشته به مکه معظمه مشرف شده بودند همراه آمده بودند خیلی دلتنگ هستند لکن سید بسیار خوبی می باشند [از [خانواده قدیم می باشند خوب نیست به اینها سخت گیری زیاد کنند. باری بعد از ساعتی تشریف بردند، نهار صرف نموده، چهار ساعت به غروب مانده سوار شده به طرف رودخانه سرا بالا رفتیم قدری گردش نموده چیزی نبوده [که] تفنگ انداخته شود. عصری به بازدید جناب متولی باشی رفته برای نماز زهر [ظهر] و عصر به حرم مشرف شده زیارت و نماز گذارده، همانجا باز سر مقبره مادر جناب امین السلطان نشسته تا وقت نماز مغرب و عشا گردید باز مجددا به حرم مشرف شده بالای سر، عقب سر آقاحسین نماز خوانده زیارت شد. از دست گداها پیاده بدون چراغ در کمال تندی به منزل مراجعت شد. امروز در باب گداها خبری گذشت که باید نوشته شود، حقیقت نمی شود مثل گدای قم سمج، یک فرسنگ در صحرا با من آمدند چندین دفعه به رودخانه پیدا شدند. هیچ کجا اینطور گدا نیست، حقیقت انسان هیچ چاره ندارد تا نگیرند دست بردار نیستند. امسال الحمدللّه تعالی زراعت قم خیلی خوب شده است الآن طوری است می شود به اسب داد. از قراری که زارئین [زارعین [می گفتند الحمدللّه تعالی چندین سال است به این خوبی نشده. بعد از صرف شام استراحت شد هوای امشب خیلی سرد است جزئی ابری، لاکن نبارید.

امروز سه شنبه چهارم شهر جمادی اول است چند روز است وارد قم شده ام، امروز صبح حاجی محمدحسین عراقی(1) به دیدن آمد بسیار خوب آدمی است خیلی خوش بند است، قدری صبحت داشتند. سال گذشته به اصفهان رفته از اوصاف بندگان حضرت والا ظلّ السلطان روحنا فداه نهایت تمجید می کردند به طهران هنوز نرفته است بنا است این چند وقت تشریف بیاورند. بعد از ساعتی رفته سواره بازدید حاکم رفتیم. خانه کوچکی منزل کرده اند. قدری صحبت کردیم از ییلاقهای قم تعریف می کردند از آنجا برای زیارت به حرم مشرف شده بعد از زیارت عزم کردم بالای گل دسته های جدید که جناب اجلّ امین السلطان ساخته بروم، خیلی بلند است با هزار زحمت رفته صد و چهل پله می خورد. از میان سحن [صحن] ... تا بالای بالایش به قاعده سی و هشت زرع می شود خیلی بلند است. باری مراجعت به مهمانخانه نموده نهار صرف کرده، چون از تنهایی و از دست گداهای اینجا به تنگ آمده بودم اسب خواسته سواره از پشت مهمانخانه به طرف خاک فرج صحرایی تا نیم فرسنگ رفته، قدری تفنگ انداخته، چیزی که قابل باشد شکار کنیم نبود، زودتر مراجعت به منزل کرده چای خورده برحسب رسم برای زیارت به حرم مشرف شدم. بعد از زیارت به سر مقبره مرحوم مهدعلیا و شاه مرحوم رفته فاطه [فاتحه [خوانده از آنجا به مقبره مرحوم اعتضادالدوله(2) رفته، صورت [عکس [خودش هم دو نوع آنجا بود خیلی شبیه کشیده اند از آنجا به عمارات ایوانی اندرونی و برونی همه را در کمال دقت گردش نموده تازه تعمیر کرده اند حضرت والا نائب السلطنه کار خوبی کرده اند. اینجا مدرسه بزرگی است دارالشفا می گفتند لاکن اسم بدون معنی بود؛ نایب السلطنه(3) برای آنجا حکیم و دوا معین کرده اند. از خودشان ماهی گفتند هفتاد تومان می دهد ناخوش داری می کنند، امروز هم چند نفر ناخوش دیدم برای همه لحاف و کرسی و غیره و غیره تمام حاضر بود الحق بسیار خوب کاریست به شرط آنکه همیشه باشد.

باری تلگرافی از ناظم خلوت از طهران رسید جواب مفصل مشروحی نوشتم.



---

1- 1 . فرهنگ سخنوران ص 4.
2- 2 . شرح حال رجال ایران 10/4.
3- 3 . شرح حال رجال ایران 149/3.

عقب آقا حسین نماز خوانده مجددا زیارت نموده معاودت به منزل شد، از تنهایی بد می گذرد انشاءاللّه تعالی از قراریکه مذکور شد پس فردا صبح یا وقت نهار بندگان حضرت والا به سلامتی وارد می شوند امروز یوم چهارشنبه است صبح نماز خوانده اول حاجی رضا خان آمد، قدری گذشت، آقا نور که دیروز وقت خواسته بودند تشریف آوردند بعد از ساعتی به خانه آقا حسین دیدن رفته؛ آقا نور هم پدرزن ایشان است همراهی کردند. قدری نشسته برخواسته بازدید حاجی آقا حسین عراقی رفته از آنجا رو به منزل آمد گفتم: صادق رفت نهار حاضر کند، به حرم مشرف شده زیارت نموده معاودت گردید، نهار صرف شده قدری پیاده به باغ جنب مهمانخانه گردش رفتیم چیزی نبود تفنگ بیاندازم، به حمام رفتیم، به حرم مشرف شده آدمهای حضرت والا خیلی آمده اند از جمله میرزا حسین دکدُر(1)[دکتر] هم آمده است، بنا است فردا صبحی تشریف بیاورند؛ شب را خانه حاجی رضا خان باسرار [به اصرار[ مهمان هستم؛ بعد از نمازها و زیارت به آنجا رفته، شام صرف نموده خیلی از قدیم صحبت کرد؛ چهار ساعت از شب گذشته از دروازه آقا حسنی آمده از رودخانه گذشته به منزل وارد شده، استراحت شد.

روز پنج شنبه صبح بسیار زودی به زیارت مشرف شده نماز [را] عقب آقا حسین خانده [خوانده [سوار گردیده به استقبال حضرت والا ظلّ السلطان بیرون رفته بعد از رفتن یک فرسنگ تشریف آوردند قدری که آمدیم به نهار افتادند در حضورشان نهار صرف کرده به قم وارد شده به حرم مشرف شدند زیارت نمودند به خانه فخرالملوک(2) تشریف بردند، [سپس] مراجعت فرمودند، سوار شده در خدمتشان در کالسکه نشسته چهار [ساعت [به غروب مانده منظریه رسیده یک ساعت مانده، اسبها را عوض کردند باز در خدمتشان نشسته از راه کنار دریا به علی آباد آمدیم، نیم ساعت به غروب مانده وارد شدیم، شب را مانده صبح زودی نماز خوانده سوار شدیم، [هوا[ خیلی سرد بود به حسن آباد رسیده اسبها را عوض کردند از آنجا من از کالسکه خسته



---

1- 1 . شرح حال رجال ایران 378/1.
2- 2 . مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی از آغاز تا مشروطه ص 181.

شده [شدم]، عرض کردم مرخّص فرمایید سوار شوم؛ تا نزدیک [حرم] حضرت سید عبدالعظیم سواره آمده، آنجا حضرت والا اسب حقیر را سوار شده به باغ مرحوم مهدعلیا وارد شده، نهار خواستند قدری پنیر و دو عدد نون [نان [آوردند. ایستاده میل فرمودند من هم قدری خورده آمدیم؛ زیارت نمودند کالسکه[ای] از شهر پیش آورده بودند؛ اقبال الملک(1)، بنان الملک(2)، سراج الملک(3) هم آمده بودند. سوار بر درشکه اقبال المک شدم عقب سر حضرت والا به دوشان تپه که بندگان همایونی تشریف برده بودند، رفتند. در باغ دوشان تپه رسیده آنجا را دیده سؤال فرمودند، گفت بندگان أقدس شاهنشاهی عصرانه افتاده اند، درشکه ساعدالدوله(4) آنجا بود. چون اسبهای کالسکه مانده بودند [درشکه] او را سوار شدند، بنده هم در خدمتشان بازنشسته رزمگاه فرخ خان به حضور بندگان شاهنشاهی مشرف شدیم(5)، دم کالسکه فرمایشات شد تا دوشان تپه؛ بعد حضرت والا به کالسکه خودشان نشسته مجدالدوله(6) را هم بردند آنجا، بنده تا نزدیک شهر صحبت سفر قم را به عرض حضور شاهنشاهی می رساندم؛ یک ساعت به غروب مانده بیشتر مانده بود، وارد شهر شده فورا حمام رفتم.

الحمدللّه تعالی این سفر خوش گذشت از قم به طهران در حقیقت یک روز آمدیم، خیلی تند حرکت فرمودند اسب لاچین(7) ایلی بیک [جلودار] همراه تا شهر آمدند، حقیقت اسب خیلی هنر کرد.



---

1- 1 . فرهنگ رجال قاجار ص 33 و شرح حال رجال ایران 217 _ 216/3.
2- 2 . لقب 2 نفر پدر و پسر. رک. 1 أ_ فرهنگ رجال قاجار ص 55. 2_ دانشمندان و سخن سرایان فارسی 317/2 و شرح حال رجال ایران 1/2.
3- 3 . لقب دو نفر. رک. 1 أ_ شرح حال رجال ایران 28/2 و فرهنگ رجال قاجار ص 91. 2_ شرح حال رجال ایران 300/1 و تاریخ مشاهیر کرد 454/3.
4- 4 . فرهنگ رجال قاجار ص 86 و بزرگان تنکابن ص 79 و شرح حال رجال ایران 303/1.
5- 5 . عبارت چنین است.
6- 6 . لقب دو نفر. رک. 1 أ_ شرح حال رجال ایران 167/1. 2_ فرهنگ رجال قاجار ص 151.
7- 7 . لاچین = شاهین شکاری أ در اینجا اسب رهوار.

تنزیه القمیین

اشاره

تألیف

العلامه الشَّریف ابی الحسن الفتونی العامِلی

المتَوفّی 1138ه_

تَحقیقُ

کاظم الشیخ مُحمَّد تَقی الجواهِری

ص: 295

بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدّمه التحقيق

الحمدلله ربّ العالمين وصلّى الله على خاتم الأنبياء والمرسلين محمّد وآله الأطيبين الأطهرين.

رغم أنّ التاريخ الفقهى الشيعى لم يُدوّن بأُسلوب علمى متكامل، ولم يخضع لمنهجيه متبلوره الأركان، ممّا حال دون سبر الغور فى أعماقه وخصائصه _ ذات المضامين الرفيعه والمفاهيم الجليله _ بالكيفيه الملائمه والطرح المرموق.

إلاّ أنّ هذا لم يقف حائلاً ولم يشكّل عائقاً نحو إمكان تمييز مراتب الرقىّ ومراحل التطوّر التى أصابته منذ عصر ظهور الإسلام إلى يومنا هذا.

ولقد تنوّعت الآراء واختلفت الأقوال فى تصنيف عوامل تطوّره ونهضته؛ فمن مذهبٍ قائلٍ بإرجاعها إلى أشخاص الفقهاء الأعاظم، وآخر إلى عناوين خاصّه _ مثل: مرحله النشوء، النمو، التكامل... _ وثالث إلى المدارس والمعاهد، إلى غير ذلک.

ولعلّ المذهب الأخير أقرب إلى الدرک وأنسب للقبول، لِما فيه من العموميه والشموليه للقولين الأوّلين.

ولو استقصينا الجدول الزمنى والمسيريه التاريخيه للفقه الشيعى، لوجدنا أنّ المدارس التى قامت ونشأت فى هذه الفتره وتلک، فى هذا البلد وذاک، كانت ولا زالت هى المحاور الرئيسيه فى إكسابه ما وصل إليه من منزله ساميه ومكانه شامخه، فاق بها طرّاً سائر الفرق والمذاهب، من حيث سعه المحتوى وعمق المطالب ومتانه الاستدلال ورفعه الطرح و تنوّع

الأساليب؛ المنصبّه جميعاً فى قناه إثبات المُدّعى ونقض المخالف.

ومدرسه قم _ التى ازدهرت فى الربع الأوّل من القرن الرابع حتّى منتصف القرن الخامس _ وبعد انتقال حركه التدريس والتأليف إليها من المدينه والكوفه، استطاعت أن تُظهر فاعليةً كبيرةً ودوراً مؤثّراً فى تطوير الفقه الإمامى وإرساء قواعده المتينه وأُطره الرصينه.

ولعلّ من أهمّ العوامل التى ساهمت فى منح هذه المدرسه مكانتها المذكوره: هو ولاء قم _ ومشهوريه انتمائها _ لمذهب أهل البيت عليهم السلام ؛ حيث كانت ولا زالت تعدّ حصناً من حصون الشيعه المنيعه وثغراً من ثغورها الشامخه؛ والروايات الوارده عن الأئمّه الأطهار عليهم السلام فى عظم منزلتها وشرفها كثيره ومعروفه.

كما كانت تعدّ آنذاک الركن الآمن الذى اطمئنّ إليه فقهاء آل البيت عليهم السلام بعد ما لاقوه من شتّى صنوف القسوه والإرهاب من بنيالعبّاس وسوء معاملتهم لهم.

مضافاً إلى ذلک، فقد كانت قم مركزاً فقهيّاً كبيراً، لا سيّما فى عهد النوّاب الأربعه؛ إذ حفلت بالكثير من أعاظم الفقهاء وأجلّتهم، أمثال: الكلينى والصدوق ووالده وابن قولويه وابن الجنيد وعلى بن إبراهيم وغيرهم.

وقد ساعد وجود الدوله البويهيه حينذاک على نموّ المدرسه الفقهيه الشيعيه فى قم والرى، لما كانت تمتاز به من الولاء والانقياد لمذهب أهل البيت عليهم السلام .

أمّا أهمّ ملامح مدرسه قم وأبرز خصائصها التى امتازت بها عن أقرانها فيمكن الإشاره إلى جانبين منها:

الجانب الأوّل: تدوين الحديث وتبويبه وتجميعه وتنظيمه، وقد تجلّى ذلک فى موسوعه الشيخ الصدوق (ت 381 ه_) الحديثيه الشهيره من لا يحضره الفقيه.

الجانب الثانى: فاعليه ونشاط حركه الرسائل الفقهيه الجوابيه حينذاک، فكانت الأسئله ترد على الفقهاء فيكتبون أجوبتها على هيئه رسائل فقهيه، وهذا ما كان له أعمق الأثر فى تطوير البحث الفقهى وإنمائه، بالرغم من

محدوديه هذه الرسائل من حيث عرضها لِما صحّ من الروايات والأحاديث فقط.

إنّ هذا المختصر الذى استعرضناه عن قم ومدرستها الفقهيه ما هو إلاّ زاويه صغيره توخّينا منها بيان مصداقيه من مصاديق الحقيقه الكليّه التى احتضنها التاريخ بكلّ قطع

ص: 298

وثبات، حقيقه أنّ قم ومدرستها كانت محوراً أثرى الجبهه الفقهيّه الشيعيه بأفضل مؤن التطوّر والازدهار على يد أجلّ الفقهاء والعلماء الكبار.

وبالتأمّل الدقيق فى ما أوردناه آنفاً يظهر أنّ ما ذهب إليه السيّد المرتضى (ت 406ه_) _ من وصف القمّيين _ باستثناء الصدوق _ بالمجبّره والمشبّهه، وأنّ يونس بن عبدالرحمن والفضل بن شاذان كانا يقولان بالقياس ويعملان به _ ما كان إلاّ لمجرّد التباس الأمر عليه _ إن صحّ التعبير _ وليس عناداً منه عليهم.

وإلاّ فماذا يعنى كون الكثير الكثير من القميّين من خواصّ الأئمه عليهم السلام وأعيان شيعتهم وثقاتهم؛ بالنصّ القطعى الوارد عنهم عليهماالسلام ؟! مضافاً إلى شهاده ذوى الفضل والجلاله من كبار علماء الرجال وأشياخهم، كالنجاشى والكشّى والعلاّمه وابن داود، المدّونه فى اسفارهم ومصنّفاتهم، التى أثبتوا فيها بصريح العباره: أنّ الكثير من فضلاء الطائفه وجهابذتها كانوا من أهل قم وأنّهم أهل علم وفقاهه وصحّه حديث، على طبق أمتن المبانى الرجاليه والقواعد الاستدلاليه القطعيّه التى لا تقبل النقض بأىّ حال من الأحوال، فكانت مورد الاتّفاق والإجماع.

وهذه الرساله تنزيه القمّيّين قد شيّدها العلاّمه، المحقّق، الرجالى، المدقّق، الثقه الثقه، البحّاثه، الفقيه، أبوالحسن الشريف العاملى النجفى، جدّ شيخنا صاحب الجواهر؛ لبيان حال القمّيّين وردّ ما نسبته إليهم زعيم الطائفه ورئيسها السيّد المرتضى علم الهدى قدس سره .

وقد رتّبها رحمه الله على مقدّمه وفصلين وخاتمه:

المقدّمه كانت فى بيان أنّ نسبه القمّيين إلى المجبّره والمشبّهه كان منشؤها المخالفين؛ تهمةً منهم للعلماء المكرمين وافتراءً على الأئمّه المعصومين عليهم السلام ، وأنّ نقلهم _ أى القمّيين _ الأخبار المتضمّنه للجبر والتشبيه فى كتبهم لا لأجل اعتقادهم بها وتديّنهم بظواهرها، بل لغرض وصولهم إلى محامل وتأويلات صحيحه لها، أو لتورّعهم عن ردّ خبر منقول عن الأئمّه عليهم السلام لمجرّد عدم فهم المعنى.

والفصل الأوّل: فى ذكر المعتبرين من أشاعره قم.

والفصل الثانى: فى ذكر المعتبرين من سائر القمّيّين.

والخاتمه: فی ذکر بعض الأخبار المرویّه عن یونس بن عبدالرحمن والفضل بن شاذان

ص: 299

فی إبطال القیاس وعدم جواز العمل به؛ ردّاً لِما نسبه إلیهما السیّد المرتضی قدس سره من استعمالهما القیاس.

سلک المصنّف فی رسالته الجلیله هذه _ وعلی طول محاورها الأربعه _ مسلک التحقیق الدقیق والاستدلال القویم، علی أساس النصّ الروائی الجلی، والقرینه الواضحه، والشاهد المبین، والمؤیّد المتین؛ بأرقی القواعد وأوثقها، وأرسخ المبانی وأتمّها، علی نحو لا یدع للریبه والشکّ أی مجال.

ترجمه المؤلّف

اسمه: الشریف(1)، کنیته: أبوالحسن، وهو لیس من الساده الأشراف کما قد یتبادر من اسمه، یوصف فی بعض التراجم بالعدل، وعشیرته «آل الفتونی» کثیرون فی جبل عامل(2).

اسم أبیه: الشیخ محمّد طاهر بن عبدالحمید بن موسی بن علی بن محمّد بن معتوق بن عبدالحمید.

وأُمّه: العلویه أخت الشریف المیر محمّد صالح بن عبدالواسع الحسینی الخاتون آبادی، جدّ صاحب الجواهر لأُمّ والده الشیخ باقر، التی اسمها آمنه بنت فاطمه بنت المولی أبی الحسن الفتونی.

وقیل: إنّ أُمّ الشیخ باقر والد صاحب الجواهر هی بنت الشیخ الفتونی، فیکون الفتونی جدّ صاحب الجواهر، أو جدّ والده الشیخ باقر.

ولادته:

قال فی الذریعه: کانت ولادته بأصفهان؛ لأنّ والده تزوّج _ فی أوان إقامته بأصفهان _ السیّده أُخت الأمیر محمّد صالح الخاتون آبادی، فرزق منها الشریف، وکان یسکن محلّه «درب إمام» بأصبهان، ولذا یقال له: الشریف الإمام، ولم نعثر علی تاریخ ولادته معیّناً، ولعلّها کانت حدود سنه 1070 کما یظهر من تواریخ إجازات مشایخه له من سنه 1096 إلی سنه 1107ه_ .



---

1- 1 . ذکر صاحب الروضات: 7 / 142، وصاحب ریحانه الأدب: 2 / 321 أنّ: الشریف صفته لأنّ والدته علویه النسب.

2- 2 . أعيان الشيعه: 7 / 343.

ويظهر من الإجازه الثانيه له من العلاّمه المجلسى فى سنه 1107 أنّه كان فى ذلك التاريخ مجاوراً للغرى، وأيضاً يظهر من تلك الإجازات أنّ آباءه كلّهم علماء أجلاّء، ترجمهم سيّدنا الصدر فى تكمله الأمل(1).

مشايخه:

يروى بالإجازه عن العلاّمه محمّد باقر المجلسى صاحب «البحار».

وعن المحدّث الحرّ العاملى صاحب «الوسائل».

وعن الشيخ أحمد بن محمّد بن يوسف البحرانى.

وعن خاله السيّد الأمير محمّد صالح الحسينى الخاتون آبادى.

وعن المحدّث السيّد نعمه الله الجزائرى.

وعن المولى الفيض الكاشانى صاحب «الوافى» و «الصافى» و «الشافى».

وعن المحقّق آقا حسين الخوانسارى.

وعن الشيخ محمّد حسين بن الحسن بن إبراهيم بن عبدالعالى الميسى.

وعن الشيخ صفيّالدين بن فخرالدين الطريحى.

وعن الحاج محمود بن على الميبدى المشهدى.

وعن الشيخ قاسم بن محمّد الكاظمى.

وعن الشيخ عبدالواحد بن محمّد بن أحمد البورانى.

تلامذته والراوون عنه:

تلمّذ عليه وروى عنه الكثير من أجلّه الطائفه وفضلائها، نذكر منهم:

1 _ الشيخ أبوصالح محمّد مهدى العاملى الفتونى.

2 _ السيد محمّد بن على بن حيدر العاملى.

3 _ الشيخ أحمد بن إسماعيل الجزائرى.

ص: 301

---

1- 1 . الذريعه: 2 / 371.

4 _ المولى محمّد إبراهيم بن غياث الدين الحويزاوى.

5 _ السيّد نصرالله الموسوى الحائرى.

6 _ السيّد حسين القزوينى، أحد مشايخ العلاّمه بحرالعلوم.

7 _ السيّد محمّد بن أمير الحاجّ شارح قصيده أبى فراس.

8 _ الشيخ أحمد بن الشيخ حسن النحوى.

قال صاحب «التكمله»: إنّه استقصى فى كتابه «بغيه الوعاه فى طبقات مشايخ الإجازات» مشايخه وتلامذته(1).

بعض أقوال العلماء فيه:

قال الشيخ يوسف البحرانى صاحب «الحدائق»: كان محقّقاً مدقّقاً، ثقه صالحاً، عدلاً(2).

وقال السيّد بحرالعلوم فى إجازته للشيخ محمّد اللاهيجى: الشيخ الأعظم، رئيس المحدّثين فى زمانه، وقدوه الفقهاء فى أوانه(3).

وقال صاحب «الروضات» رحمه الله : الفاضل العرّيف، الباذل جهده فى سبيل التكليف... من أعظم فقهائنا المتأخّرين وأفاخم نبلائنا المتبحّرين...(4).

أمّا صاحب «الجواهر» فقد قال فيه: جدّى الفاضل المتبحّر الآخوند الملاّ أبوالحسن الشريف(5). وأثنى عليه المحدّث النورى واصفاً إيّاه ب_ : أفقه المحدّثين، وأكمل الربّانيين، الشريف العدل... أفضل أهل عصره وأطولهم باعاً(6).

وقال السيّد عبدالله آل السيّد نعمه الله الجزائرى: سُئل والدى يوماً: أيّهما أفضل، الشريف أبوالحسن أو الشيخ سليمان؟ فقال: أمّا الشريف أبوالحسن فقد مارسته كثيراً فى اِصبهان وفى المشهد وفى بلادنا لمّا قدم إلينا وأقام عندنا مدّه مديده فرأيته فى غايه الفضل والإحاطه وسعه النظر؛ وأمّا الشيخ سليمان فلم أره...(7).

1- 1 . تکمله أمل الآمل: 443.
2- 2 . لؤلؤه البحرین: 107 رقم 40.
3- 3 . حکاه عنه فی أعیان الشیعه: 7 / 342.
4- 4 . روضات الجنّات: 7 / 142 _ 144.
5- 5 . جواهر الکلام: 29 / 313 و 323.
6- 6 . خاتمه مستدرک الوسائل: 2 / 54.
7- 7 . الإجازه الکبیره: 207.

مؤلّفاته:

1. الفوائد الغرويه والدرر النجفيه:

مرتّب على مقصدين فى مجلّدين: أحدهما فى أُصول الدين والآخر فى أُصول الفقه، وهو كتاب حسن فيه ما يستفاد من الأحاديث من القواعد الفقهيه والمسائل الأُصوليه _ أى أُصول الفقه _ وفيه تحقيقات رائقه وفوائد فائقه تدلّ على مهارته فى العلوم العقليه والنقليه، فرغ منه سنه 1112ه_ (1).

2. رساله فى الرضاع (الرضاعيه):

مسهبه غرّاء، اختار فيها القول بالتنزيل (أى نزّل ما يحرم بالمصاهره ما يحرم بالنسب) فرغ منها فى النجف 25 المحرّم سنه 1111ه_، و قيل: سنه 1109ه_، ذكر فيها: أنّه ألّفها بعد استخاررات عديده عند رأس الأمير عليه السلام .(2)

3. شرح على «كفايه المقتصد» للمحقّق السبزوارى:

من أوّل كتاب المتاجر...والظاهر أنّه لم يخرج منه إلاّ شرح المتاجر هذا، واعتمد فى بقيّه الكتب على ما فصّله السبزوارى فى «ذخيرته» كما استظهر ذلك صاحب «لؤلؤه البحرين»(3).

4. ضياء العالمين فى بيان إمامه الأئمّه المصطفين:

قال السيّد محسن الأمين فى «الأعيان»: رأيت منه نسخه مخطوطه فى النجف الأشرف في مكتبه الحسينيه الشوشتريه فى ثلاث مجلّدات كبار سنه 1352 وكتب المؤلّف فى بعض فصوله ما يقرب من ثلاثين صفحه فى إيمان أبيطالب(4).

وقال صاحب «الذريعه»: ضياء العالمين فى مجلّدين، فى أكثر من 65000 بيت يوجد فى مكتبه الإمام أميرالمؤمنين العامّه بالنجف، والمكتبه الجعفريه فى كربلاء، ومكتبه كاشف الغطاء والمكتبه التستريه، وهو مرتّب على مقدّمه ومقصدين وخاتمه(5).

وتوجد مصوّره منه فى مكتبه مؤسّسه آل البيت عليهم السلام العامره مقتناه من مكتبه أميرالمؤمنين عليه السلام فى النجف الأشرف.

---

1- 1 . الذریعه: 16 / 353.
2- 2 . المصدر السابق: 11/188.
3- 3 . المصدر السابق: 14 / 35، لؤلؤه البحرین: 109.
4- 4 . أعیان الشیعه: 7 / 343.
5- 5 . الذریعه: 15 / 124.

5. بشریعه الشیعه ودلائل الشریعه:

قال آغا بزرک فی «الذریعه»: شرح ل_ : «مفاتیح الشرائع»، خرج منه شرح الباب الأوّل منه فی سنه 1129ه_، ویتلوه الباب الثانی فی مقدّمات الصلاه.

وقال الشیخ یوسف البحرانی فی «اللؤلؤه»: وهو یشهد بفضله وتحقیقه، ودورانه مدار الأخبار المأمونه عن العثار فی جلیله ودقیقه، ولا أعلم هل برز منه غیر هذا أم لا(1).

6 . کتاب الأنسباب:

ذکر فی أوّله بعد خطبه مختصره أنّه: رأی فی کربلاء کتاب «حدائق الألباب فی معرفه الأنساب» وفیه مشجّرات الملوک والمشاهیر والسادات علی طرز غریب یعسر الوصول منه علی المراد،وطلب منه بعض السادات أن یؤلّف فیه کتاباً یسهل الوصول إلی ذخائر کنوزه ویکشف النقاب عن وجوه رموزه، فألّف هذا الکتاب، ورتّبه علی جملتین: الأُولی منهما فی آباء السبطین، والثانیه أبنائهما(2).

وذکر آغا بزرک رحمه الله أنّه: لم یسمّ المؤلّف الکتاب باسم خاصّ، لکن رأیت بعض الفضلاء عبّر عنه ب_ : «حدیقه النسب» ولو سمّاه ب_ : «کشف النقاب» عن وجه رموز حدائق الألباب _ کما وصفه المؤلّف به _ لکان أوْلی.

ولمّا رأیت حسن ترتیبه وهو مسطّر جعلته بهذا الترتیب مشجّراً بخطّ دقیق فی خریطه طویله إذا نشر طیّها یری فیها الأسماء متّصله بآبائها إلی آدم بسهوله، وسمّیته: «شجره السبطین وشرعه الشطّین»(3).

7. مرآه الأنوار ومشکاه الأسرار:

تفسیر جلیل للقرآن، مقتصراً علی ما ورد فی متون الأخبار، لم یخرج منه إلاّ شیء یسیر من أوائل سوره البقره(4) بعد مجلّده الأوّل الکبیر الذی هو فی مقدّمات التفسیر والعلوم المتعلّقه بالقرآن، لم یعمل مثله، طبع المجلد الأوّل منه وحده فی إیران سنه 1303، ونسبته

1- 1 . الذريعه: 14 / 187، لؤلؤه البحرين: 109.
2- 2 . المصدر السابق: 2 / 371.
3- 3 . المصدر السابق: 14 / 372.
4- 4 . قال آقا بزرک الطهرانی: وهو فی نسخه شیخنا العلاّمه النوری من أوّل سوره الفاتحه إلى أواسط سوره البقره فی مجلد کبیر، وفی نسخه أخرى إلى الآیه الرابعه من سوره النساء، «مثنى وثلاث ورباع». الذریعه: 20/264.

إلى الشيخ الكازرونى _ على ما كتب عليه _ غلط وافتراء، هكذا ذكر السيّد محسن الأمين فى «الأعيان»(1).

وقال المحدّث النورى رحمه الله فى حاشيه «الخاتمه»: ومن الحوادث الطريفه والسرقات اللطيفه أنّ مجلّد مقدّمات تفسير هذا المولى الجليل المسمّى: «مرآه الأنوار»، موجود الآن بخطّ مؤلّفه فى خزانه كتب حفيده شيخ الفقهاء صاحب «جواهر الكلام» طاب ثراه، واستنسخناه بتعب ومشقّه وكانت النسخه معى فى بعض أسفارى إلى طهران، فأخذها منّى بعض أركان الدوله وكان عازماً على طبع تفسير «البرهان» للعالم السيّد هاشم البحرانى، وقال لى: إنّ تفسيره خالٍ عن البيان، فيناسب أن تلحق به هذه النسخه ليتمّ المقصود بها فاستنسخها، ورجعت إلى العراق، وتوفّى هذا البانى قبل إتمام الطبع، فاشترى ما طبع من التفسير، ونسخه المرآه من ورثته بعض أرباب الطبع، فأكمل الناقص وطبع المرآه فى مجلّد.

ولمّا عثرت عليه فى المشهد الغروى رأيت مكتوباً على ظهر الورقه الأُولى منه: كتاب «مرآه الأنوار» و«مشكاه الأسرار»، وهو مصباح لأنظار الأبرار، ومقدّمه للتفسير الذى صنّفه الشيخ الأجلّ، والنحرير الأنبل، العالم العلاّمه، والفاضل الفهّامه، الشيخ عبداللطيف الكازرونى مولداً والنجفى سكناً... إلى آخره.

فتحيّرت وتعجّبت من هذه السرقه فكتبت إلى بانى الطبع ما معناه:

إنّ هذا التفسير للمولى الجليل أبى الحسن الشريف، وأمّا عبداللطيف فلم أسمع بذكره، ولم نره فى كتاب، ولعلّ الكاتب السارق المطفى ء لنور الله اشتبه عليه ما فى صدر الكتاب بعد الخطبه من قوله: يقول العبد الضعيف، الراجى لطف ربّه اللطيف، خادم كلام الله الشريف... إلى آخره، فظنّ أنّه أشار إلى اسمه فى ضمن هذه العباره، ولكن النسبه إلى كازرون لا أدرى ما منشؤها؟!

فوعدنى فى الجواب أن يتدارک ويغيّر ويبدّل الصفحه الأُولى، ويكتب على ظهرها اسم مؤلّفه وشرح حاله الذى كتبته سالفاً على ظهر نسختى من التفسير، وإلى الآن ما وفى بعهده، وأعدّ نفسه لمؤاخذه المولى الشريف فى غده.

1- 1 . الذریعه: 20 / 264، أعیان الشیعه: 7 / 343.

فليبلّغ الناظر الغائب أنّ التفسير المطبوع فى سنه 1295ه_ فى طهران _ المكتوب فى ظهره ما تقدّم _ للمولى أبى الحسن الشريف، الذى يعبّر عنه فى «الجواهر» بجدّى العلاّمه، لا لعبد اللطيف الكازرونى، الذى لم يتولّد بعد، وإلى الله المشتكى وهو المستعان(1).

8 . حقيقه مذهب الإماميه:

وبيان أساسه الذى مَن ضلّ عنه ضلّ.

أوّله: الحمدلله الذى لم يخلق الخلق إلا ليعبدون...

فرغ منه يوم الجمعه آخر شعبان 1138ه_ ، ويظهر من تاريخ وفاته أنّه آخر تصانيفه(2).

9 . شرح الصحيفه:

ذكرها الشيخ آقا بزرک فى «الذريعه»(3).

10. نصائح الملوک وآداب السلوک:

فى شرح العهد المنسوب إلى أميرالمؤمنين عليه السلام الذى كتبه لمالک الأشتر حين ولاّه مصر، ألّفه بالفارسيه باسم السلطان حسين الصفوى المتوفّى سنه 1135، ومعلوم من آخر النسخه أنّه أنهاه فى سنه 1118، والذى يحتوى على حدود 325 بيت(4).

11. الكشكول:

يحتوى على 540 صفحه، وهو موجود فى مكتبه كاشف الغطاء بالنجف، والظاهر أنّ النسخه بخطّه الشريف(5).

12. معراج الكمال:

ذكره آقا بزرک رحمه الله ، وقال: إنّ النسخه كانت عند الحاجّ مولى على محمّد النجف آبادى قدس سره كما يظهر من فهرست كتبه(6).

13. تنزيه القمّيين:

وهو الكتاب الماثل بين يدى القارى ء الكريم، أشرنا إليه فى صدر البحث.



---

1- 1 . خاتمه مستدرک الوسائل: 2 / 55.
2- 2 . الذريعه: 7 / 49.
3- 3 . المصدر السابق: 13 / 346.
4- 4 .المصدرالسابق: 24/171، انظر:فهرس النسخ المخطوطه لمكتبه سپهسالار2/33 و5/715 رقم النسخه 766.
5- 5 . المصدر السابق: 18 / 70.
6- 6 . المصدر السابق: 21 / 232.

### وفاته ومدفنه:

قال صاحب «الأعيان»: إنّه توفّى سنه 1139. وقيل سنه 1138 كما أرّخه بعض أحفاده بخطّه على ظهر «الفوائد الغرويه»(1)، وفى «تتمّه أمل الآمل» توفّى فى أواخر العشر الأربعين بعد المائه والألف(2).

قال صاحب «نجوم السماء»: دفن بالنجف الأشرف(3).

### النسخ المعتمده فى التحقيق:

اعتمدنا فى تحقيقنا هذه الرساله الشريفه على مصوّرتى النسختين التاليتين:

1 _ النسخه المخطوطه المحفوظه فى مكتبه آيه الله العظمى المرعشى قدس سره بقم المشرّفه برقم 5459، كتبها عبدالله الموسوى الاشتهاردى سنه 1357ه_، تحتوى على 16 ورقه فى 17 سطراً بحجم 22×17 سم.

أشرنا إليها فى الهامش بلفظه: المخطوط.

2 _ النسخه المطبوعه بقم المشرّفه سنه 1368ه_، بتصحيح الشيخ محمّد على الرازى القاسانى.

أشرنا اليها فى الهامش بلفظه: المطبوع.

### منهجيه التحقيق:

أجرينا مقابله بين المخطوط والمطبوع، وثبّتنا الاختلافات الموجوده بينهما.

ثمّ قمنا باستخراج الآيات والنصوص الروائيه والأقوال من مصادرها.

واتّبعنا منهج التلفيق بين المخطوط والمطبوع والمصدر لغرض الحصول على المتن الأنسب والأقرب إلى الصواب واستفدنا من اختلافات النسختين مع المصادر فثبتنا الراجح فى المتن، و أشرنا إلى المرجوح فى الهامش.

وقمنا كذلك بتصحيح بعض الاختلافات الرجاليه التى واجهتنا اثناء العمل.



---

1- 1 . وکذا فی نسخه «ضیاءالعالمین» بخطّ الشیخ محمّد حسین الجواهری.
2- 2 . أعیان الشیعه: 7 / 342.
3- 3 . نجوم السماء: 218.

وترجمنا أيضاً للطوائف والفرق التى أوردها المصنّف فى المتن.

سائلين المولى تبارک وتعالى أن يتقبّله بأحسن قبوله.

والحمدلله ربّ العالمين والصلاه والسلام على محمّد وآله الغرّ الميامين.

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدک اللّهمّ على ما هديتنا إلى فصيح المقال، لإفاده صحيح الأحوال، ونشكرک على ما حفظتنا من تفضيح حال الرجال، بإشاعه قبيح الأقوال.

ونصلّى على حبيبک النبىّ الذى قبلت لمحبّه ضعيف الأعمال، وعدّلت بشريعته عوج الأديان غايه الاعتدال، وعلى آله الجارين على ذلک المنوال، فى جميع الأقوال والأفعال، صلاةً مترادفةً متواردةً على الاتّصال.

وبعد:

فإنّى لمّا رأيتُ كلام الفاضل الشريف المجتبى، والسيّد المنيف المرتضى، أبيالقاسم على بن الحسين الموسوى، الملقّب ب_ : علم الهدى، رضى الله عنه وأرضاه، وجعل الجنّه مقرّه ومأواه، فى بعض فوائده المكتوبه لبيان عدم جواز الاعتماد على أكثر ما يستفاد من الروايات. أعنى قوله: إنّ أعظم الفقه وجمهوره، بل جميعه، لا يخلو سنده ممّن يذهب مذهب الواقفه(1) وإلى غلاه(2) وخطّابيه(3) وإلى قمّىّ مشبّه مجبّر، وإنّ القمّيين كلّهم أجمعين، من غير استثناء لأحد منهم _ إلاّ أبا جعفر بن بابويه رحمه الله _ بالأمس كانوا مشبّهه مجبّره، وكتبهم



---

1- 1 . الواقفه: هم الواقفون على الإمام موسى بن جعفر عليه السلام أنّه الإمام القائم، ولم يأتمّوا بعده بإمام ولم يتجاوزوه إلى غيره، وقد قال بعضهم ممّن ذكر أنّه حىّ: إنّ الرضا عليه السلام ومن قام بعده ليسوا بأئمّه، ولكنّهم خلفاؤه واحداً بعد واحد إلى أوان خروجه، وأنّ على الناس القبول منهم والانتهاء إلى أمرهم. انظر: فرق الشيعه: 81 .
2- 2 . الغلاه: هم الّذين قالوا: إنّ الائمّه عليهم السلام آلهه وإنّهم انبياء و إنّهم رسل وإنّهم ملائكه، وهم الذّين تكلّموا بالأظله وفى التناسخ فى

الارواح، وهم أهل القول بالدور فی هذه الدار وإبطال القیامه والبعث والحساب. انظر: فرق الشیعه: 36.

3- 3 . الخطّابیه: هم أصحاب أبی الخطّاب محمّد بن أبی زینب الأجدع الأسدی، الّذی ادّعی النبوّه ثمّ الرساله ثمّ ادّعی أنّه من الملائکه وأنّه رسول الله إلی أهل الأرض والحجّه علیهم. انظر: فرق الشیعه: 42.

وتصانیفهم تشهد بذلک... إلی آخره(1).

التزمتُ علی نفسی تفتیش حال هؤلاء الأعلام، لتحقیق هذا الکلام؛ لظهور کونه من الأُمور العظام، فشرعتُ فی تفحّص أحوالهم من کتب علمائنا المعتمدین، وتتبّع مرویّاتهم فی أُصول الدّین؛ إذ کان ذلک أدلّ دلیل علی الرشد والقبول، وأوضح سبیل إلی ما هو المأمول.

فرأیت _ فیما رأیتُ _ صحّه عقائد کثیر منهم، سیّما رواه الأخبار، ودریت _ فی ما دریت _ کمال الوثوق بغفیر منهم، بحسب أخبار الائمّه الأخیار، کما سیظهر علی من اجتنب الاعتساف، ولزم الإنصاف.

فحینئذ عزمت علی بیان ما ظهر لی من تلک الأحوال، حتّی یتورّع المتورّع عن أن ینسب إلیهم مثل ذلک المقال، وإلاّ فکلام من مطلبه العناد والجدال، لا یخلو أصلاً من القیل والقال، وکذا من لا یعرف الرجال بالحقّ بل ینظر دائماً إلی من قال.

وإنّی بعد أن جزمت بوجوب هذا الأمر، اجترأتُ بتحریره فی ما أسطُر، «فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر»(2).

فهاهنا مقدّمه وفصلان، ومن الله التوفیق وعلیه التکلان:

أمّا المقدّمه:

ففی بیان ما یدلّ علی أنّ نسبه ذلک المذهب إلیهم إنّما نشأ من المخالفین؛ تهمهً علی العلماء المکرمین، وافتراءً علی الأئمه المعصومین علیهم السلام .

وأنّ نقلهم تلک الأخبار المتضمّنه _ ظاهراً _ لذلک المذهب فی کتبهم لیس لکونهم معتقدین بها ومتدیّنین بظواهرها، بل إمّا لوصولهم إلی محامل وتأویلات صحیحه لها، أو لتورّعهم عن ردّ خبر منقول عن الأئمه علیهم السلام بمحض عدم فهم المعنی.

قال الصدوق أبوجعفر بن بابویه رحمه الله فی دیباجه کتاب توحیده: إنّ الذی دعانی إلی تألیف کتابی هذا، أنّی وجدت قوماً من المخالفین لنا ینسبون عصابتنا إلی القول بالتشبیه والجبر؛

---

1- 1 . رسائل الشریف المرتضی: 3 / 310.
2- 2 . سوره الکهف، 18: 29.

لِما وجدوا فی کتبهم من الأخبار التی جهلوا تفسیرها، ولم یعرفوا معانیها، ووضعوها فی غیر موضعها، ولم یقابلوا بألفاظها ألفاظ القرآن، فقبّحوا بذلک عند الجهّال صوره مذهبنا، ولبّسوا علیهم طریقتنا، وصدّوا الناس عن دین الله، وحملوهم علی جحود حجج الله، فتقرّبتُ إلی الله تعالی بتصنیف هذا الکتاب فی التوحید ونفی التشبیه والجبر(1).

وقال فی مبحث إبطال الرؤیه وتأویل آیاتها وطلب موسی إیّاها: وأمّا الأخبار الّتی رویت فی هذا المعنی، وأخرجها مشایخنا _ رضی الله عنهم _ فی مصنّفاتهم، عندی صحیحه، وإنّما ترکت إیرادها فی هذا الباب خشیه أین یقرأها جاهل بمعانیها فیکذّب بها، فیکفر بالله عزّوجلّ وهو لا یعلم.

وکذا الأخبار التی ذکرها أحمد بن محمّد بن عیسی فی نوادره، والتی أوردها محمّد بن أحمد بن یحیی فی جامعه فی معنی الرؤیه، صحیحه؛ لا یردّها إلاّ مکذّب بالحقّ أو جاهل به، وألفاظها ألفاظ القرآن، ولکلّ خبر منها معنیً ینفی التشبیه والتعطیل ویثبت التوحید، وقد أمرنا الأئمّه صلوات الله علیهم أن لا نکلّم الناس إلاّ علی قدر عقولهم(2).

ثمّ قال: ومعنی الرؤیه الوارده فی الأخبار: العلم(3).

أقول:

وسیرشدک إلی صدق ما ذکره _ رحمه الله علیه _ ما سنشیر إلیه عند ترجمه الأسامی من الأخبار التی رواها هؤلاء فی ردّ الجبر والتشبیه، ورؤیه الذات، وکفر قائلها؛ إذ معلوم أنّ کلّ من اطّلع علی هذه الروایات لا یعتریه شکّ ولا تبقی له شبهه أصلاً، فضلاً عن الاعتقاد بضدّها. وظاهرٌ أنّ ذکرهم تلک الأخبار المتشابهه غیر مضرّ بعد ظهور کونهم راوین لخلافها ومعتقدین له. ألاتری إلی الکلینی رحمه الله کیف روی أیضاً بعضها مع حسن عقیدته جزماً؟! فهکذا غیره من أرباب الحدیث.

وقد روی الصدوق عن جمع منهم _ أیضاً _ ما یدلّ علی المقصود، ک_ : ما رواه عن أحمد بن هارون الفامی، قال: حدّثنا محمّد بن عبدالله بن جعفر الحمیری القمّی، عن أبیه، قال:

1- 1 . التوحيد: 17.
2- 2 . المصدر السابق: 119.
3- 3 . المصدر السابق: 120.

حدّثنا إبراهيم بن هاشم، عن علی ابن معبد، عن الحسین بن خالد(1)، عن أبی الحسن بن موسی الرضا علیه السلام ، قال: قلت له: یابن رسول الله! إنّ الناس ینسبوننا إلی القول بالتشبیه والجبر؛ لِما روی من الأخبار التی رویت عن آبائک الأئمّه علیهم السلام .

فقال علیه السلام : «یابن خالد! أخبرنی عن الأخبار التی رویت عن آبائی الأئمّه علیهم السلام فی التشبیه والجبر أکثر أم الأخبار التی رویت عن النبیّ صلی الله علیه و آله وسلم فی ذلک؟».

فقلت: بل ما روی عن النبیّ صلی الله علیه و آله وسلم فی ذلک أکثر.

قال: «فلیقولوا: إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کان یقول بالتشبیه والجبر إذن».

فقلت له: إنّهم یقولون: إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لم یقل من ذلک شیئاً، وإنّما روی علیه.

قال: «فلیقولوا فی آبائی علیهم السلام أیضاً: إنّهم لم یقولوا من ذلک شیئاً، وإنّما روی علیهم».

ثمّ قال علیه السلام : «من قال بالتشبیه والجبر فهو کافر مشرک، ونحن منه براء فی الدنیا والآخره.

یابن خالد! إنّما وضع الأخبار عنّا فی التشبیه والجبر الغلاهُ الّذین صغّروا عظمه الله، فمن أحبّهم فقد أبغضنا ومن أبغضهم فقد أحبّنا، ومن والاهم فقد عادانا ومن عاداهم فقد والانا، ومن وصلهم فقد قطعنا ومن قطعهم فقد وصلنا، [ومن جفاهم فقد برّنا ومن برّهم فقد جفانا، ومن أکرمهم فقد أهاننا ومن أهانهم فقد أکرمنا، ومن قبلهم فقد ردّنا ومن ردّهم فقد قبلنا، ومن أحسن إلیهم فقد أساء إلینا ومن أساء إلیهم فقد أحسن إلینا] ومن صدّقهم فقد



---

1- 1 . فی المخطوط والمطبوع: الحسن بن خالد البرقی، وفی المصدر: الحسین بن خالد _ بدون تقیید بالبرقی _ وهو مردّد بین الحسین بن خالد الخفّاف، والحسین بن خالد الصیرفیِ. قال الوحید البهبهانی فی ترجمه

الحسين بن خالد الصيرفى: الظاهر أنّ الحسين ابن خالد الذى يظهر من رواياته فى التوحيد فضله، هو هذا الرجل. تعليقه الوحيد: 155. وقال حجّه الإسلام العلاّمه الشفتى _ بعد ذكر روايات الحسين بن خالد من غير تقييد، عن الرضا عليه السلام ، وذكر روايه التوحيد ضمن هذه الروايات _: إنّ الراوى عن الحسين بن خالد المقيّد بالصيرفى الراوى عن مولانا الرضا عليه السلام ، هو الراوى عن الحسين بن خالد المطلق الراوى عن مولانا الرضا عليه السلام ، وكذا الحال فى الراوى عن الراوى، فيظهر منه أنّ الحسين بن خالد فى المقامين واحد. والحاصل أنّ الطريق إلى الحسين بن خالد المقيّد بالصيرفى الراوى عن أبى الحسن الرضا عليه السلام ، هو الطريق إلى الحسين بن خالد المطلق الراوى عن أبى الحسن الرضا عليه السلام ، وهو دليل على أنّ الحسين بن خالد المطلق الراوى عنه رحمه الله هو المقيّد المذكور. الرسائل الرجاليه: 389.

كذّبنا ومن كذّبهم فقد صدّقنا، [ومن أعطاهم فقد حرمنا ومن حرمهم فقد أعطانا].

يابن خالد! من كان من شيعتنا فلا يتّخذنّ منهم وليّاً ولا نصيراً»(1). ولا يخفى أنّ هذا الخبر كالصريح فى أنّ انتسابهم إلى ذلك المذهب تهمه من العامّه، وهم كانوا يتبرّؤون منه.

لا يقال:

إذا كان حالهم على ما ذكرتم فلِمَ لم يسقطوا ذكر تلك الأخبار من كتبهم، حتّى لا يقع الناس فيهم، سيّما مع دلاله هذا الخبر على كونها موضوعه؟!

لأنّا نقول:

لو كان جميع تلك الأخبار موضوعه لكان كما تقول، لكنّه ليس الأمر هكذا، إذ كثير منها كانت مرويّه عن الأئمّه عليهم السلام بطرق لم يكن لهم طريق إلى ردّها، فلم يمكنهم إلاّ ذكرها، وإن لم يكن لهم علم بتأويلها، كما أشار إليه الصدوق(2)، وورد فى الأخبار الكثيره من لزوم قبول الأحاديث المنسوبه إلى الأئمّه عليهم السلام ، وترك تأويلها إليهم حين لم يعلم، وأنّهم عليهم السلام كانوا يتكلّمون على سبعين وجهاً، وأنّ حديثهم صعب مستصعب لا يحتمله كلّ أحد.

على أنّ ذلك ليس مختصّاً بهم، بل جارٍ فى كلام جميع المحدّثين كما أشرنا، فتدبّر.

وقد ورد مجملاً فى بعض الأخبار أيضاً ما يشعر بحسن حال القمّيّين، وكون الائمّه عليهم السلام عنهم راضين:

كقول الصادق عليه السلام ليونس بن يعقوب _ حين سأله عن عمران بن عبدالله الأشعرى القمّى _: «هذا نَجيبُ قومٍ نجباء، ما نَصِبَ لهم جبّار إلاّ قصمه الله»(3) يعنى أهل قم، والأشاعره منهم.

وكقول أبى جعفر الثانى عليه السلام لعلى بن مهزيار فى توقيعه إليه: «قد فهمت ما ذكرت من أمر القمّيّين _ خلّصهم الله وفرّج عنهم _ وسررتنى بما ذكرت من ذلک»(4)... الخبر.

وغير ذلک ممّا لا يسع المقام ذكره.

ص: 312

---

1- 1 . التوحيد: 363 ح 12، وما بين المعقوفين غير موجود فی المخطوط والمطبوع، أضفناه من المصدر.
2- 2 . كما مرَّ فی صفحه: 186.
3- 3 . رجال الكشّی: 333 رقم 609.
4- 4 . المصدر السابق: 550 رقم 1040.

أعنى من انتسب إلى سعد بن مالك بن الأحوص بن السائب بن مالک ابن عامر بن أبى عامر عبيد بن ذخران بن عوف بن الجماهر بن الأشعر.

إذ سعد هو أوّل مَن تحوّل من الكوفه، و سكن بقم بعد ان كان جدّه سائب بن مالک تحوّل من الحجاز اى الكوفه، وقد نقل: أنّ أبا عامر كان صحابيّاً.

قال النجاشى: روى أنّه لمّا هزم هوازن يوم حنين عقد رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لأبى عامر الأشعرى على خيل فقُتل، فدعا له، فقال: «اللّهمّ اعطِ عُبيدک عبيداً أبا عامر واجعله فى الأكثرين يوم القيامه»(1).

فمن هؤلاء: عيسى بن عبدالله بن سعد الأشعرى القمّى، وهو بالاتّفاق من خواصّ أصحاب الصادق عليه السلام .

قال على بن أحمد العقيقى فى رجاله _ على ما نقل عنه العلاّمه فى «الخلاصه» _: إنّ عيسى بن عبدالله كان يشبه أباه، وكان وجهاً عند أبى عبدالله عليه السلام مختصّاً به(2).

وقال النجاشى: عيسى بن عبدالله الأشعرى: روى عن أبى عبدالله وأبى الحسن عليه السلام وله مسائل عن الرضا عليه السلام (3).

وروى الكشّى عن محمّد بن مسعود العيّاشى، عن على بن محمّد، عن أحمد بن محمّد،



---

1- 1 . رجال النجاشى: 82 رقم 198.
2- 2 . رجال العلاّمه الحلّى: 123 رقم 7.
3- 3 . رجال النجاشى: 296 رقم 805.

عن موسى بن طلحه، عن أبى محمّد أخى يونس ابن يعقوب، عنه، قال: كنت بالمدينه فاستقبلنى جعفر بن محمّد عليه السلام فى أزقّتها، فقال: «اذهب يا يونس! فإنّ بالباب رجلاً منّا أهل البيت».

قال: فجئت إلى الباب فإذا عيسى بن عبدالله القمّى جالس، قال: فقلت له: من أنت؟

قال: أنا رجل من أهل قم. قال: فلم يكن بأسرع من أن أقبل أبوعبدالله عليه السلام فدخل على الحمار الدار، ثمّ التفت إلينا فقال: «ادخلا»، ثمّ قال: «يا يونس بن يعقوب! أحسبک أنكرت قولى لک: إنّ عيسى بن عبدالله منّا أهل البيت؟!».

قال: قلت: إى والله جعلت فداک، إنّ عيسى بن عبدالله رجل من أهل قم.

فقال: «يا يونس! عيسى بن عبدالله هو منّا حىّ، وهو منّا ميّت»(1).

وقد روى أيضاً عن يونس بن يعقوب بسند صحيح واضح، أنّه قال: دخل عيسى بن عبدالله القمّى على أبى عبدالله عليه السلام فأوصاه بأشياء ، ثمّ ودّعه وخرج عنه، فقال لخادمه: «ادعه» فانصرف إليه فأوصاه بأشيائ، ثمّ قال له: «يا عيسى بن عبدالله! إنّ الله عزّوجلّ يقول: «وأمُرْ أهْلَکَ بالصّلوهِ»(2) وإنّک منّا أهل البيت، فإذا كانت الشمس من هاهنا من العصر فصلّ ستّ ركعات». قال: ثمّ ودّعه، وقبّل ما بين عينى عيسى فانصرف.

قال يونس: فما تركت الستّ ركعات منذ سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول ذلک لعيسى بن عبدالله(3).

لكنّه قليل الروايه.

وكذا ابنه، وهو: محمّد بن عيسى الذى هو من أجلّه شيوخ قم، ومدحه كلّ العلماء، ودخل على الرضا عليه السلام وسمع منه، وروى عن الجواد عليه السلام ، والأخبار الدالّه على كونه بريئاً ممّا ذكره السيّد متعدّده، سنذكر بعضها فى سعد بن عبدالله، وبعضها فى ابنه الذى كثرت رواياتنا عنه:

وهو: أبوجعفر أحمد بن محمّد بن عيسى، ولقد وثّقه أهل الرجال ومدحه كلّهم بكونه: وجيهاً، فقيهاً، من أكابر شيوخ أهل قم، وإنّه كان غير مدافَع،

وكان الرئيس الذی يلقی السلطان، ولقی الرضا، والجواد، والهادی عليهم السلام ، وصنّف كتباً كثيره، منها كتاب «التوحيد»، وقد

ص: 314

---

1- 1 . رجال الكشّی: 332 رقم 607.
2- 2 . سوره طه 20: 132.
3- 3 . رجال الكشّی: 333 رقم 610.

أخرج بعض أخباره علماؤنا فی کتبهم، ولنذکر منها بعض ما یدلّ علی بُرئه ممّا ذکره السیّد.

روی الصدوق فی «التوحید» عن أحمد بن هارون، عن محمّد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن أبیه، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن غیر واحد، عن أبی عبدالله علیه السلام .

وبالإسناد المتقدّم عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن خالد البرقی، عن ابن أبی عمیر، عن مفضّل بن عمر، عنه علیه السلام ، قال: «مَن شبّه الله بخلقه فهو مشرک، ومَن أنکر قدرته فهو کافر، إنّ الله تبارک وتعالی لا یشبه شیئاً، ولا یشبهه شیء، وکلّ ما وقع فی الوهم فهو بخلافه»(1).

وروی عن أبیه، عن سعد بن عبدالله، عن [أحمد بن محمّد بن أبی نصر(2)]، عن أبی الحسن الموصلی، عن أبی عبدالله علیه السلام فقال: یا أمیرالمؤمنین! هل رأیت ربّک حین عبدته؟!

فقال علیه السلام : ویلک، ما کنت أعبد ربّاً لم أره.

قال: وکیف رأیته؟!

قال: ویلک، لا تدرکه العیون بمشاهده العیان، ولکن رأته القلوب بحقائق الإیمان»(3).

وروی عن محمّد بن الحسن بن الولید، عن محمّد بن الحسن الصفّار وسعد بن عبدالله جمیعاً، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أبیه والحسین بن سعید ومحمّد بن خالد البرقی، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن سالم، قال: دخلت علی أبی عبدالله علیه السلام ، فقال لی: «أتنعت الله؟».

فقلت: نعم.

فقال: «هات».

فقلت: هو السمیع البصیر.

قال: «هذه صفه یشترک فیها المخلوق».

---

1- 1 . التوحيد: 76 ح 31 و ص 80 ح 36.
2- 2 . فى المخطوط: أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أبى نصر. والظاهر أنّه تصحيف، والصحيح ما أثبتناه بين المعقوفتين، من المصدر وكتب طبقات الرجال.
3- 3 . التوحيد: 109 ح 6.

قلت: فكيف تنعته؟

فقال: «هو نور لا ظلمه فيه، وحياه لا موت فيه، وعلم لا جهل فيه، وحقّ لا باطل فيه».

فخرجت من عنده، وأنا أعلم الناس بالتوحيد(1).

وعن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن محمّد بن يحيى العطّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن مروک بن عبيد، عن جميع بن عمير، قال: قال لى أبو عبدالله عليه السلام : «أىّ شىء من الله أكبر؟».

فقلت: الله أكبر من كلّ شىء.

فقال: «وكان ثمّ شىء فيكون الله أكبر منه؟!».

فقلت: فما هو؟

قال: «الله أكبر من أن يوصف»(2).

وروى عن أبيه ومحمّد بن الحسن بن الوليد، عن سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميرى جميعاً، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن على بن فضّال، عن أبى جميله المفضّل بن صالح، عن محمّد ابن على الحلبى، عن أبى عبدالله عليه السلام ، قال: «ما أمر الله العباد إلاّ بدون سعتهم، وكلّ شىء أمر الناس بأخذه فهم متّسعون له، وما لا يتّسعون له فهو موضوع عنهم، ولكنّ الناس لا خير فيهم»(3).

وروى عن على بن عبدالله الورّاق، عن محمّد بن جعفر بن بطّه، عن محمّد بن الحسن الصفّار ومحمّد بن على بن محبوب ومحمّد بن الحسين بن عبدالعزيز المهتدى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسى الجهنى، عن حريز بن عبدالله، عن أبى عبدالله عليه السلام ، قال: «إنّ الناس فى القدر على ثلاثه أوجه: رجل يزعم أنّ الله عزّوجلّ أجبر الناس على المعاصى، فهذا قد ظلم الله فى حكمه، فهو كافر.

ورجل يزعم أنّ الأمر مفوّض إليهم، فهذا قد أوهن الله فى سلطانه، فهو كافر.

ورجل يزعم أنّ الله كلّف العباد ما يطيقون ولم يكلّفهم ما لا يطيقون، وإذا أحسن حمد الله، وإذا أساء استغفر الله، فهذا مسلم بالغ»(4).

ص: 316

---

1- 1 . التوحيد: 146 ح 14.
2- 2 . المصدر السابق: 313 ح 2، الكافی: 1 / 91 ح 9.
3- 3 . المصدر السابق: 347 ح 6.
4- 4 . المصدر السابق: 360 ح 5.

والأخبار من هذا القبيل عنه كثيره سيّما فی «توحید الصدوق»، و«الکافی»، وربّما نشیر إلی بعضها فیما بعد أیضاً، فتأمّل فیها حتّی یظهر لک حسن عقیده الرجل، وأبیه، وأنّه فی غایه الرفعه عن انتساب تلک الأباطیل إلیه.

علی أنّه کیف یجوّز العقل أن یکون مثل هؤلاء الرجال _ الّذین لقوا غیر واحد من الأئمّه، حتّی صاروا من خواصّهم وناشری أحکامهم _ معتقدین لأمر باطل مخرج عن الإسلام فضلاً عن الإیمان؟! والإمام یتغافل ویسکت مع علمه بأنّهم یطیعونه فی کلّ ما یقول من أُمور الدنیا والدین، ویسألونه عن الحقّ والیقین، ویوصلون عنه إلی سائر المؤمنین.

هذا، مع أنّ الأئمّه کانوا فی کمال الشفقه علی شیعتهم، خصوصاً علی أصحابهم، ولم یرضوا لهم أدنی رزیه.

وقد نقل أیضاً أنّ أحمد هذا کان فی غایه التدیّن، حتّی أخرج جمعاً من قم لأجل فساد مذاهبهم، وضعف فتاویهم وروایاتهم، وکان یسأل الأئمّه عن أمثال هذه العقائد ویعمل بأوامرهم.

روی الکشّی عن العیّاشی: أنّه کتب أحمد بن محمّد بن عیسی إلیه _ یعنی الهادی علیه السلام _ فی قوم یتکلّمون ویقرءُون أحادیث وینسبونها إلیک وإلی آبائک، فیها ما تشمئزّ منها القلوب، ولا یجوز لنا ردّها إذ کانوا یروونها عن آبائک، ولا قبولها لِما فیها الخبر... .

إلی أن کتب: فإن رأیت تبیّن لنا وتمنّ علینا بما فیه السّلامه لموالیک ونجاتهم من هذه الأقاویل التی تخرجهم إلی الهلاک.

فوقّع علیه السلام : «لیس هذا دیننا فاعتزله»(1).

وإشعار الخبر وتأییده لِما نحن فیه أیضاً غیر خفی.

ومن هؤلاء: أبو یحیی زکریّا بن آدم بن عبدالله بن سعد الأشعری، الذی کان من خواصّ أصحاب الرضا علیه السلام ، حتّی إنّه جعله زمیله سنهً فی طریق الحجّ، ولقی أبا جعفر علیه السلام أیضاً، وکان یتولّی أُمورهما، وقد وثّقه علماء الرجال، وذکروه بأحْمدَ الأحوال، ورووا فیه مدائح عظیمه کثیره.

1- 1 . رجال الكشّى: 516 رقم 994.

منها: ما رواه الكشّى عن محمّد بن قولويه، عن سعد بن عبدالله، عن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن الوليد، عن على بن المسيّب، قال: قلت للرضا عليه السلام : شقّتى بعيده، ولست أصل إليک فى كلّ وقت، فممّن آخذ معالم دينى؟

فقال عليه السلام : «من زكريّا بن آدم القمّى، المأمون على الدين والدنيا».

قال على بن المسيب: فلمّا انصرفت قدمت إلى زكريّا بن آدم فسألته عمّا احتجت إليه(1).

و ما رواه عنه، عن سعد بن عبدالله بن أبى خلف، عن محمّد بن حمزه، عن زكريّا بن آدم، قال: قلت للرضا عليه السلام : إنّى أُريد الخروج عن أهل بيتى فقد كثر السفهاء فيهم.

فقال: «لا تفعل! فإنّ أهل بيتک يُدفع عنهم بک كما يُدفع عن أهل بغداد بأبى الحسن الكاظم عليه السلام »(2).

وما رواه عن أبى طالب بن الصلت القمّى، قال: دخلت على أبى جعفر عليه السلام فى آخر عمره، فسمعته يقول: «جزى الله صفوان بن يحيى، ومحمّد بن سنان، وزكريّا بن آدم، وسعد بن سعد، عنّى خيراً فقد وفوا لى»(3).

ومنها ما رواه الشيخ فى كتاب «الغيبه»، والكشّى أيضاً، إنّه لمّا مات زكريّا بن آدم خرج محمّد بن إسحاق والحسن بن محمّد بن عمران نحو الحجّ، وكان ذلک بعد موته بثلاثه أشهر، فتلقّاهما كتابه عليه السلام فى بعض الطريق، فإذا فيه: «ذكرت ما جرى من قضاء الله تعالى فى الرجل المتوفّى رحمه الله عليه يوم ولد، ويوم قبض، ويوم يبعث حيّاً، فقد عاش أيّام حياته عارفاً بالحقّ، قائلاً به، صابراً، محتسباً للحقّ، قائماً بما يجب لله ولرسوله، ومضى رحمه الله عليه غير ناكث ولا مبدّل، جزاه الله أجر نيّته، وأعطاه خيراً بنفعه(4)»(5).. الخبر.

وسيجى خبر آخر أيضاً فى زكريّا بن إدريس.

وقد كان له كتاب معتبر أيضاً، ورواه عنه جماعه من أصحابنا؛ منهم ابن عمّه، الّذى هو _ باتّفاق أهل الرجال _ من ثقات أهل قم، وعيونهم، وشيوخهم، ومصنّفيهم:

---

1- 1 . رجال الكشّى: 594 رقم 1112.
2- 2 . المصدر السابق: 594 رقم 1111.
3- 3 . المصدر السابق: 503 رقم 964.
4- 4 . فى الغيبه: «جزاء سعيه» وفى رجال الكشّى: «خير أُمنيّته».
5- 5 . الغيبه _ للشيخ الطوسى _: 348 ذيل ح 303، رجال الكشّى: 595 رقم 1114.

أعنى: سعد بن سعد بن الأشعرى: وهو أيضاً من أصحاب الرضا والجواد عليهماالسلام ، وروى روايات كثيره، وقد مرّ آنفاً ما يدلّ على حسن حاله.

وروى الصدوق أيضاً فى توحيده عنه أنّه قال: سألت الرضا عليه السلام عن التوحيد، فقال: «هو الذى أنتم عليه»(1).

ومن هؤلاء: أبو جرير زكريّا بن إدريس بن عبدالله الأشعرى، الذى وثّقه وأباه كلّ علماء الرجال، وروى عن الصادق والكاظم والرضا عليهم السلام بقولِ جمعٍ كثيرٍ.

ولقد كفى فى حسن حاله وصحّه عقائده ما رواه الكشّى عن محمّد بن قولويه، عن سعد، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد ابن حمزه بن اليسع، عن زكريّا بن آدم، قال: دخلت على الرضا عليه السلام من أوّل الليل فى حدثان موت أبى جرير، فسألنى عنه، وترحّم عليه، ولم يزل يحدّثنى وأُحدّثه حتّى طلع الفجر، فقام عليه السلام فصلّى الفجر(2).

ومن هؤلاء: أبو على أحمد بن إسحاق بن عبدالله بن سعد الأشعرى، الذى وثّقه وأباه كلّ علماء الرجال، وكان وافد القمّيّين وكبيرهم، وروى روايات عن الجواد والهادى عليهماالسلام ، وكان من خاصّه أبى محمّد عليه السلام ورأى صاحب الزمان، وصار وكيله، ومن خواصّه، وسفرائه، واستمرَّ على هذه الحال حتّى مات رحمه الله .

قال فى «ربيع الشيعه»: إنّه من الوكلاء، وإنّه من السفراء، والأبواب المعروفين، الّذين لا يختلف الشيعه القائلون بإمامه الحسن بن على عليهماالسلام فيهم(3).

وروى الكشّى عن محمّد بن مسعود العيّاشى، عن على بن محمّد، وروى الشيخ فى كتاب «الغيبه» عن أحمد بن إدريس جميعاً، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن عيسى، عن أبى محمّد الرازى، قال: كنت أنا وأحمد بن أبى عبدالله البرقى بالعسكر، فورد علينا رسول من الرجل، فقال لنا: الغائب العليل ثقه، وأيّوب بن نوح، وإبراهيم بن محمّد الهمدانى، وأحمد بن حمزه بن اليسع، وأحمد بن إسحاق، ثقات جميعاً(4).

وروى الكشّى عن محمّد بن على، عن أحمد بن الحسين بن ابى القاسم القيم، قال: كتب

---

1- 1 . التوحيد: 46 ح 6.
2- 2 . رجال الكشّی: 616 رقم 1150.
3- 3 . إعلام الوری بأعلام الهدی (ربیع الشیعه) 2 / 259.
4- 4 . رجال الكشّی: 557 رقم 1053، الغيبه: 417 ح 395.

محمد بن احمد بن الصلت القمّى إلى الدار كتاباً، ذكر فيه قصّه أحمد بن إسحاق القمّى وصحبته، وأنّه يريد الحجّ، واحتاج إلى ألف دينار، فإن رأى سيّدى أن يأمر بإقراضه إيّاه ويسترجع منه فى البلد إذا رجعنا.

فوقّع صلوات الله عليه: «هى له منّا صِله، وإذا رجع فله عندنا سواها»(1).. الخبر.

وروى أيضاً عن جعفر بن معروف الكشّى، قال: كتب أبو عبدالله البلخى إلىّ يذكر عن الحسين بن روح القمّى أنّ أحمد بن إسحاق كتب إليه أى الصاحب عليه السلام _ يستأذنه فى الحجّ، فأذِن له وبعث إليه بثوب، فقال أحمد بن إسحاق: نعى إلىّ نفسى. فانصرف من الحجّ، فمات بحلوان(2).

فانظر أيّها اللبيب المنصف! هل يمكن نسبه مثل هذا الرجل إلى تلك العقائد الفاسده بعد هذه الدلالات؟!

فكيف تردّ الروايات وهذا من أعاظم الرواه؟!

ومن هؤلاء: أحمد بن حمزه بن اليسع بن عبدالله بن سعد الأشعرى، الذى وثّقه وكذا أخاه محمّد بن حمزه أبا طاهر كلّ أهل الرجال، وكان هذا من أصحاب الهادى عليه السلام ، وبقى إلى زمان الصاحب عليه السلام ، وهو الذى خرج فيه التوقيع الذى مرّ فى أحمد بن إسحاق، وكفى ذلک.

مع أنّه لم يروِ كثيراً، وروى أبوه عن الرضا عليه السلام ، ووجدنا فى باب صيد الحَرَم من «الكافى» روايته عن أبى عبدالله عليه السلام أيضاً(3).

ومن هؤلاء: أبو جعفر محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران بن عبدالله بن سعد الأشعرى، الذى وثّقه كلّ علماء الرجال، وصرّحوا بأنّ ليس عليه مطعن فى نفسه بشىء، غير أنّه كان يروى فى بعض الأوقات عن الضعفاء، ويعتمد المراسيل، وهو راوى روايات كثيره، ومصنّف كتب كبيره، منها: كتاب «نوادر الحكمه»، المعروف عند القمّيّين بـ : «دبّه شبيب»، المعمول ما فيه عندهم، سوى ما استثناه منه ابن الوليد.

وقد كان جدّه عمران بن عبدالله من أصحاب الصادق عليه السلام حتّى روى أنّه دخل يوماً عليه عليه السلام فبرّه وبشّه وقرّبه وسأله عنه وعن ولده وأهل بيته وبنى أعمامه وحدّثه مليّاً، فلمّا

---

1- 1 . رجال الكشّى: 556 رقم 1051.
2- 2 . المصدر السابق: 557 رقم 1052.
3- 3 . الكافى: 4 / 238 ح 28.

خرج سأل الأصحاب عنه، فقال: «هذا نجيب قوم نجباء، ما نصب لهم أحد إلاّ قصمه الله»(1).

وفی روایه: أنّه أهدی له علیه السلام فی منی مضارب وخیاماً، فقبض علیه السلام علی یده، ثمّ قال: «أسأل الله أن یصلّی علی محمّد وآل محمّد، وأن یظلّک وعترتک یوم لا ظلّ إلاّ ظله»(2).

لکنّه هو.

وکذا ولده مرزبان بن عمران، الذی روی الکشّی عنه أنّه قال للرضا علیه السلام : أمن شیعتکم أنا؟ فقال: «نعم»، قال:(3) اسمی مکتوب عندکم؟ قال: «نعم»(4).

وکذا سبطه عمران بن محمّد بن عمران، الثقه الراوی عن الرضا والجواد علیهماالسلام (5).

کلّهم(6) قلیل الروایه جدّاً، والذی کثرت روایته من هؤلاء هو أبو جعفر محمّد بن أحمد المذکور؛ ولنذکر بعض ما یدلّ علی کونه بریئاً ممّا توهّم فی هؤلاء.

روی الصدوق فی توحیده عن محمّد بن الحسن بن الولید، عن محمّد بن یحیی العطاّر، عن محمّد بن أحمد بن یحیی، عن محمّد ابن عیسی، عن هشام بن إبراهیم، قال: قال العبّاسی: قلت له _ یعنی أباالحسن علیه السلام _ : جعلت فداک، أمرنی بعض موالیک أن أسألک عن مسأله.

قال: «ومن هو؟».

قلت: الحسن بن سهل.

قال: «فی أیّ شیء المسأله؟».

قال: قلت: فی التوحید.

قال: «وأیّ شیء من التوحید؟».

قال: یسألک عن الله جسم أو لا جسم؟

قال: فقال لی: «إنّ للناس فی التوحید ثلاثه مذاهب: مذهب إثبات بتشبیه، ومذهب النفی، ومذهب إثبات بلا تشبیه، فمذهب الإثبات بتشبیه لا یجوز، ومذهب النفی لا یجوز،

ص: 321

---

1- 1 . رجال الکشّی: 333 رقم 608 و 609.
2- 2 . المصدر السابق: 331 رقم 606.
3- 3 . فی المصدر زیاده: «قلت:».
4- 4 . رجال الکشّی: 505 رقم 971.
5- 5 . رجال الشیخ: 381 رقم 21، جامع الرواه: 1 / 643.
6- 6 . أی: عمران بن عبدالله، وولده مرزبان، وسبطه عمران بن محمّد.

والطریق فی المذهب الثالث: إثبات بلا تشبیه»(1).

وروی عن أبیه، عن أحمد بن إدریس، عن محمّد بن أحمد بن یحیی، عن أبی عبدالله الرازی، عن الحسن بن الحسین اللؤلؤی، عن ابن سنان، عن مهزم، قال: [قال أبو عبدالله علیه السلام : «أخبرنی عمّا اختلف فیه مَن خلّفت من موالینا؟».

قال: قلت: فی الجبر والتفویض.

قال: «فَسَلْنی»(2)].

قلت: أجْبَرَ الله العباد علی المعاصی؟!

قال: «الله أقْهَرُ لهم من ذلک».

قال: قلت: ففوّض إلیهم؟

قال: «الله أقْدَرُ علیهم من ذلک».

قال: قلت: فأی شیء هذا أصلحک الله؟

قال: فقلب یده مرّتین أو ثلاثاً، ثمّ قال: «لو أجبتک فیه لکفرت»(3).

وروی عن أبیه ومحمّد بن الحسن بن الولید، عن محمّد بن یحیی العطّار وأحمد بن إدریس جمیعاً، عن محمّد بن أحمد بن یحیی، عن إبراهیم بن هاشم، عن علی بن معبد، عن عمر بن أُذینه، عن زراره، قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: «کما إنّ بادئ النعم من الله عزّوجلّ، وقد نحلکموه، فکذلک الشرّ من أنفسکم، وإن جری به قدره»(4).

ومن هؤلاء: عبدالعزیز بن المهتدی بن محمّد بن عبدالعزیز الأشعری، الذی هو من خواصّ أصحاب الرضا والجواد علیهماالسلام ، وکان وکیلاً لهما، موثوقاً به، معتمداً علیه عندهما، معدّلاً عند کلّ علماء الرجال.

قال الفضل بن شاذان: ما رأیت قمّیّاً یشبهه فی زمانه(5).

وقال الشیخ: خرج له توقیع بغفران الذنب(6).

وروى الكشّى عن العيّاشى، عن على بن محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن عبدالعزيز أو



---

1- 1 . التوحيد: 100 ح 10.
2- 2 . ما بين المعقوفين أضفناه من المصدر.
3- 3 . التوحيد: 363 ح 11.
4- 4 . المصدر السابق: 368 ح 6.
5- 5 . رجال الكشّى: 506 رقم 974.
6- 6 . انظر: الغيبه: 211.

عن(1) من رواه عنه، عن أبی جعفر علیه السلام ، قال: کتبت إلیه: إنّ لک معی شیئاً، فمُرنی بأمرک فیه؛ إلی مَن أدفعه؟ فکتب إلیّ(2): «قبضت ما فی هذه الرقعه، والحمدلله، وغفر الله ذنبک، ورحمنا وایّاک، ورضی عنک برضای عنک»(3).

وقد روی بأسانید معتبره، أنّه کتب إلی الرضا علیه السلام : عمّن آخذ معالم دینی؟ فکتب إلیه: «خذ معالم دینک من یونس بن عبدالرحمن»(4).

ولا یخفی أنّه لم یکن مشبّهاً ولا مجبّراً، علی أنّه لو کان هکذا کیف جاز الإرشاد إلیه؟!

لکنّه أیضاً لیس کثیر الروایه، فلا ضروره إلی زیاده کلام فیه.

وکذا فی سبطه محمّد بن الحسین بن عبدالعزیز، وقد مرّ فی أخبار أحمد بن محمّد بن عیسی ما هو من رواته.

ومن هؤلاء: أبوالقاسم سعد بن عبدالله بن أبی خلف الأشعری، الذی هو من أجلّه شیوخ أصحابنا القمّیّین وغیرهم، وقد صرّح بتوثیقه، وفقاهته، وجلاله حاله، وصحّه إیمانه، کلّ أهل الرجال، وقیل: لقی أبا محمّد علیه السلام أیضاً.

وقد روی من کتبه أخباراً کثیره کبار أصحابنا، ولنشِر إلی بعض ما یؤیّد مطلبنا منها.

فمن ذلک: الخبر الثانی، والثالث، والخامس من الأخبار التی رویناها بوساطه أحمد بن محمّد بن عیسی الأشعری.

ومن ذلک: ما رواه الصدوق فی توحیده، عن أبیه، عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن محمّد بن عیسی بن عبدالله الأشعری، عمّن ذکره، قال: سئل أبوجعفر علیه السلام : أیجوز أن یقال: إنّ الله شیء؟

قال: «نعم، یخرجه من الحدّین: حدّ التعطیل، وحدّ التشبیه»(5).

وما رواه أیضاً عن علی بن عبدالله الورّاق، عن سعد بن عبدالله، عن إسماعیل بن سهل، عن عثمان بن عیسی، عن محمّد بن عجلان، قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام : فوَّض الله الأمرَ

---

1- 1 . «عن» ليست فى المصدر.
2- 2 . فى المصدر: «إنّى».
3- 3 . رجال الكشّى: 506 رقم 976.
4- 4 . المصدر السابق: 483 رقم 910، وص 490 رقم 935، وص 491 رقم 938.
5- 5 . التوحيد: 104 ح 1.

إلى العباد؟

فقال: «الله أكرَمُ من أن يفوّضَ إليهم».

قلت: فأجْبَرَ الله العبادَ على أفعالهم؟

فقال: «الله أعْدَلُ من أن يُجْبِرَ عبداً على فعلٍ ثمّ يعذّبَهُ عليه»(1).

وما رواه عن أبيه، عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن سليمان بن جعفر الجعفرى، عن الرضا عليه السلام ، قال: ذكر عنده الجبر والتفويض، فقال: «ألا أُعطيكم فى هذا أصلاً لا تختلفون فيه، ولا تخاصمون عليه أحداً إلاّ كسرتموه؟!».

قلنا: إن رأيت ذلک.

فقال: «إنّ الله عزّوجلّ لم يُطَعْ بإكراه، ولم يُعْصَ بغلبه، ولم يهمِل العباد فى ملكه، هو المالک لِما ملّكهم، والقادر على ما أقدرهم عليه، فإن ائتمر العباد [بطاعته لم يكن الله عنها صادّاً ولا منها مانعاً، وإن ائتمروا [بمعصيه فشاء أن يحول بينهم وبين ذلک فعل، وإن لم يحِلْ فعلوه، فليس هو الذى أدخلهم فيه»، ثمّ قال عليه السلام : «من يضبط حدود هذا الكلام فقد خصم من خالفه»(2).

ولقد روى أصحابنا سيّما الصدوق والكلينى بواسطته أخباراً متعدّده فى هذا المعنى، اكتفينا نحن بما فيه الكفايه لمَن يطلب الهدايه.

ومن هؤلاء: أبو على أحمدبن إدريس بن أحمد الأشعرى، الذى وثّقه كلّ علماء الرجال، وصرّحوا بفقاهته، وعلمه، وصحّه أحاديثه، وكثرتها، وهو شيخُ كثيرٍ من أصحابنا، وروى عنه أخبار كثيره، وله كتب معتبره.

ولنذكر نبذاً ممّا يدلّ على حسن عقيدته، وكونه بريئاً ممّا نسب إلى هؤلاء.

فمنها: الخبران الأخيران ممّا مرّ فى محمّد بن أحمد بن يحيى.

ومنها: ما رواه الصدوق فى توحيده عن أبيه، عن أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبدالجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن على بن أبى حمزه، قال: قلت لأبى عبدالله عليه السلام :

---

1- 1 . التوحيد: 361 ح 6.
2- 2 . المصدر السابق: 361 ح 7، وما بين المعقوفين أضفناه من المصدر.

سمعت هشام بن الحکم یروی عنکم: إنّ الله عزّوجلّ جسم، صمدی، نوری، معرفته ضروره یَمُنّ بها علی مَن یشاء من خلقه.

فقال علیه السلام : «سبحان من لا یعلم أحد کیف هو إلاّ هو، لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر، لا یُحدّ، ولا یُحسّ، ولا یُجسّ، ولا یُمسّ، لا تدرکه الحواسّ ولا یحیط به شیء، لا جسم، ولا صوره، ولا تخطیط، ولا تحدید».(1).

وما رواه عن الحسین بن أحمد بن إدریس، عن أبیه _ أحمد _، عن أبی سعید الآدمی، عن بشر بن بشّار النیشابوری، قال: کتبت إلی أبی الحسن علیه السلام : أنّ من قبلنا قد اختلفوا فی التوحید، منهم من یقول: جسم، ومنهم من یقول: صوره.

فکتب علیه السلام : «سبحان من لا یُحدّ، ولا یُوصف، ولا یشبهه شیء، ولیس کمثله شیء، وهو السمیع البصیر».(2).

والأخبار المرویه عنه فی هذا الباب کثیره موجوده فی الکافی وغیره، وقد مرّ فی ما ذکرنا آنفاً ما یدلّ علی حسن عقیده ابنه أیضاً، وهو:

أبو عبدالله الحسین بن أحمد بن إدریس، الذی هو شیخ الصدوق، وما ذکره إلاّ مقروناً بالرحمه والرضوان، وقد ذکر فی توحیده أخباراً بواسطته دالّه علی حسن عقیدته، ترکناها مخافه الإطناب، مع کونه قلیل الروایه.

ثمّ من هؤلاء الأشاعره جماعه کثیره صرّح علماء الرجال بتوثیقهم أو مدحهم وحسن عقیدتهم، وربّما یظهر ذلک من بعض روایاتهم فی نفی الجبر والتشبیه أیضاً، لکن ترکنا ذکرهم مفصّلاً لِما مرّ، وکفایه ما ذکر وعدم کونهم لما نحن فیه بمثابه ما زبر، ولنذکر بعضهم مجملاً:

فمنهم: أبو قتاده علی بن محمّد بن حفص الأشعری، الذی وثّقه أهل الرجال کلّهم، وقالوا: روی عن الصادق علیه السلام ، وعمّر حتّی روی عنه أحمد بن محمّد بن عیسی(3).

ومنهم: أبو علی الریّان بن الصلت الأشعری، خراسانی الأصل، البغدادی، القمّی، الذی

1- 1 . التوحيد: 98 ح 4.
2- 2 . المصدر السابق: 101 ح 13.
3- 3 . رجال النجاشی: 272 رقم 713؛ ورواية أحمد بن محمّد بن عيسى عنه فی التهذيب: 5 / 202 ح 673، والاستبصار: 2 / 264 ح 930.

صرّح أهل الرجال بکونه ثقه صدوقاً، روی عن الرضا علیه السلام ، وقال فیه: «إنّ المؤمن موفّق»(1) وأذِن له فی الدخول علیه، وأعطاه من ثیابه ودراهمه ابتداءً منه علیه السلام ، وقد کان الریّان تمنّی ذلک.

وکذا کان ابناه علی ومحمّد، من الثقات،و الرواه عظیمی الشأن.

قیل: کان علی وکیلاً لأبی محمّد علیه السلام (2).

ومنهم: حمزه بن یعلی الأشعری، أبو علی القمّی، الثقه عند کلّ علماء الرجال، وروی عن الرضا والجواد علیهماالسلام (3).

ومنهم: أحمد بن عبدالله بن عیسی بن مصقله بن سعد الأشعری، الذی له نسخه عن الجواد علیه السلام ، ووثّقه کلّ أهل الرجال(4).

ومنهم: أبو جعفر محمّد بن علی محبوب الأشعری، المشهور، الذی روی عنه أکابر القمّیّین، وصرّح علماء الرجال بکونه: ثقه، عیناً، فقیهاً، صحیح المذهب(5).

وقد مرّ فی أحمد بن محمّد بن عیسی ما یدلّ علی حسن حاله أیضاً.

ومنهم: أبو عبدالله الحسین بن محمّد بن عامر بن عمران بن أبی عمیر الأشعری، الذی وثّقه کلّ أهل الرجال، وله کتاب(6)، روی عنه الکلینی بلا واسطه کثیراً، وقد ینسب إلی جدّه أیضاً، فیقال: حسین بن محمّد بن عمران.

وقد روی الصدوق فی التوحید عنه خبراً فی ردّ الجبر والتفویض(7).

وروایات الکلینی فی هذا الباب أیضاً موجوده.

وهو یروی عن عمّه الذی کان من وجوه أهل قم وثقاتهم؛ أعنی: عبدالله بن عامر.

هذا مجمل أحوال هؤلاء، ولو حاول أحد ذکر جمیع ما ورد فیهم وتتبّع غیرهم أیضاً ممّن انتسب إلی هؤلاء لطال الکلام، وزاد عن إفاده المرام، فلنختم بذلک فی هذا المقام.

1- 1 . رجال الكشّى: 546 رقم 1035 وص 547 رقم 1036.
2- 2 . الخلاصه _ القسم الأوّل _: 99 رقم 37، رجال ابن داود: 138 رقم 1051، التحرير الطاووسى: 380.
3- 3 . رجال النجاشى: 141 رقم 366.
4- 4 . المصدر السابق: 101 رقم 252.
5- 5 . المصدر السابق: 349 رقم 940.
6- 6 . المصدر السابق: 66 رقم 156، وانظر: معجم رجال الحديث: 7 / 83 .
7- 7 . التوحيد: 362 ح 10.

فمنهم: أبو طالب عبدالله بن الصلت القمّى، مولى تيم الله بن ثعلبه، الذى وثّقه كلّ علماء الرجال، ومدحوه بأحسن مدائح، وكان من أصحاب الرضا والجواد عليهماالسلام ، وجيهاً عندهما.

وروى الكشّى عن على بن محمّد، عن محمّد بن عبدالجبّار، عن أبى طالب القمّى، قال: كتبت إلى أبى جعفر عليه السلام أبيات شعر، وذكرت فيها أباه عليه السلام وسألته أن يأذن لى فى أن أقول فيه، فقطع الشعر، وحبسه، وكتب فى صدر ما بقى من القرطاس: «قد أحسنت، فجزاک الله خيراً»(1). وعن العيّاشى، عن حمدان بن أحمد النهدى، عن أبى طالب، قال: كتبت إلى أبى جعفر بن الرضا عليهماالسلام يأذن لى أن أرثى أباالحسن عليه السلام _ أعنى أباه _ قال: فكتب إلىّ: «اندبنى واندب أبى»(2).

ومن الأخبار الدالّه على برئه ممّا نسب الى اهل بلده: روايه الصدوق عن على بن الحسين بن الصلت، عن محمّد بن أحمد بن على بن الصلت، عن عمّه أبى طالب عبدالله بن الصلت، عن يونس بن عبدالرحمن، قال: قلت لأبى الحسن موسى عليه السلام : لأىّ علّه عرج الله بنبيّه صلى الله عليه و آله وسلم إلى السماء، ومنها إلى سدره المنتهى، ومنها إلى حجب النور، وخاطبه وناجاه هناک، والله لايوصف بمکان؟ فقال عليه السلام : «انّ الله عزّ و جلّ لايشبهه شى ء، و لايوصف بمکان ولا يجرى عليه زمان، ولکنّه عزّوجلّ أراد أن يشرّف به ملائکته، وسکّان سماواته، ويکرمهم بمشاهدته، ويريه من عجائب عظمته ما يخبر به بعد هبوطه، وليس ذلک على ما



---

1- 1 . رجال الکشّى: 245 رقم 45 و ص 568 رقم 1075.
2- 2 . المصدر السابق: 567 رقم 1074.

يقول المشبّهون، سبحان الله عمّا يشركون»(1).

وروايه الكلينى عن محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن الحسن زعلان، عن أبى طالب القمّى، عن رجل، قال: قلت لأبى عبدالله عليه السلام : أجبرالله العباد على المعاصى؟

قال: «لا».

قلت: ففوّض إليهم الأمر؟

قال: «لا».

قلت: فماذا؟

قال: «لطف من ربّک بين ذلک»(2).

وقد ظهر من الخبر الأوّل حسن حال أخيه على، وكذا ابن أخيه محمّد بن أحمد أيضاً، وقد مرّ فى أحمد بن إسحاق ما يدلّ على كون محمّد من الوكلاء والسفراء، فتأمّل.

ومنهم: أبوالعبّاس عبدالله بن جعفر بن الحسين بن مالک بن جامع الحميرى القمّى، الذى هو ثقه بالاتّفاق، ومن أكابر شيوخ قم، وروى أحاديث كثيره سمعها من علماء الكوفه، وصنّف كتباً، روى منها أصحابنا، وكان من أصحاب الرضا والجواد والهادى والعسكرى والصاحب عليهم السلام ، وله مسائل وتوقيعات لأبى محمّد عليه السلام على يد محمّد ابن عثمان العمرى(3). وقد كثرت أيضاً مرويّاته الدالّه على برئه ممّا قيل فى أهل بلده كما ذكرناه فى المقدّمه من الخبر الصريح فى المقصود، وكالخبر الأوّل والخامس ممّا ذكرناه فى أحمد بن محمّد بن عيسى.

ولِما رواه الصدوق عن محمّد بن موسى بن المتوكّل، عن عبدالله بن جعفر الحميرى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن يعقوب السرّاج، قال: قلت لأبى عبدالله عليه السلام : إنّ بعض أصحابنا يزعم أنّ لله صوره مثل الإنسان، وقال آخر: إنّه فى صوره أمرد جعد قطط.

فخرّ أبو عبدالله عليه السلام ساجداً، ثمّ رفع رأسه، فقال: «سبحان الله الذى ليس كمثله شىء، ولا تدركه الأبصار، ولا يحيط به علم، لم يلد لأنّ

الولد يشبه أباه، ولم يولد فيشبه من كان

ص: 328

---

1- 1 . التوحيد: 175 ح 5.
2- 2 . الكافى: 1 / 121 ح 8 .
3- 3 . رجال النجاشى: 219 رقم 573.

قبله، ولم يكن له من خلقه كفواً أحد، تعالى عن صفه مَن سواه علوّاً كبيراً»(1).

وبالجمله: الأخبار الدالّه على حسن حاله كثيره، وكذا فى براءه ابنه أيضاً.

أعنى: محمّد بن عبدالله الحميرى، الذى وثّقه كل علماء الرجال، وصرّحوا بكونه كاتباً للصاحب عليه السلام ، وأنّ له مسائل عنه فى الشريعه.

قال بعض الأصحاب: وقعت إلىّ تلك المسائل بأصلها، والتوقيعات بين سطورها(2).

وله كتب كبيرةً، وروايات كثيره، وممّا يدلّ على ما نحن فيه: خبر المقدّمه والأوّل(3) ممّا ذكرناه فى أحمد بن محمّد بن عيسى، وكفى ذلك للمنصف.

ومنهم: أبو إسحاق إبراهيم بن هاشم القمّى، الذى نشر أحاديث أهل الكوفه فى قم، حين انتقل منها إليها، وهو من أعيان أصحابنا، ووجوه أهل قم، ومن أصحاب الرضا والجواد عليهماالسلام ، ممدوح عند علماء الرجال كمال المدح، راوى روايات كثيره سيّما فى نفى التشبيه والجبر وأمثالها، وقد مرّ أصرحها فى المقدّمه(4)، وخبر فى محمّد بن أحمد بن يحيى الأشعرى، وسيجىء بعضها فى ابنه:

أبى الحسن على بن إبراهيم، الذى هو من مشاهير أصحابنا القمّيّين وغيرهم، وصرّح جميع أهل الرجال بتوثيقه، وكونه ثبتاً معتمداً صحيح المذهب(5)، ولقى الهادى عليه السلام (6)، وروى روايات كثيره، وصنّف كتباً، منها: التفسير المشهور.

والأخبار المرويه عنه الدالّه على كونه بريئاً ممّا نسبت إلى أهل قم كادت أن تبلغ حدّ التواتر، مع أنّه صرّح فى أوّل تفسيره عند تقسيم الآيات بأنّ بعضها فى ردّ المجبّره، وبعضها فى ردّ القدريه، وبعضها فى ردّ المعتزله، وذكر ما يدلّ على هذا من الآيات.

ثمّ قال: إنّ بعض الآيات التى استند إلى ظاهرها المجبّرون وأمثالهم مؤوّله ولها معانى صحيحه، لكنّهم لم يعرفوا.

1- 1 . التوحيد: 103 ح 19.
2- 2 . رجال النجاشی: 354 رقم 949؛ وبعض الأصحاب هو: أحمد بن الحسين.
3- 3 . راجع ص 33.
4- 4 . انظر ترجمته فی: رجال النجاشی: 16 رقم 19، والفهرست: 4 رقم 6.
5- 5 . رجال النجاشی: 260 رقم 680.
6- 6 . انظر: مجمع الرجال 4 / 152.

وذكر أيضاً عند تفسير الآيات الموهمه للتشبيه ظاهراً _ [و [كذا آيات الرؤيه _ معانى وروايات فى تأويلها(1). ولنذكر بعضاً منها، وممّا رواه علماؤنا عنه، وعن أبيه فى هذا الباب، حتّى تتّضح براءَته عمّا توهّم فيه على أُولى الألباب، ويصحّ أنّ بعض [ال_]_كلمات الموهمه للخلاف أيضاً مؤوّل_[_ه] كعبارات سائر الأصحاب.

قال فى أوّل تفسيره _ عند ذكر بعض الآيات فى الرؤيه _ :

حدّثنى أبى، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن على بن موسى الرضا عليه السلام ، قال: قال لى: «يا أحمد! ما الخلاف بينكم وبين أصحاب هشام بن الحكم فى التوحيد؟».

فقال: قلت: جعلت فداک، قلنا نحن بالصوره؛ للحديث الذى روى: أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم رأى ربّه فى صوره شابّ، وقال هشام بالنفى للجسم.

فقال: «يا أحمد! إنّ رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لمّا أُسرى به إلى السماء، وبلغ عند سدره المنتهى، خرق له فى الحجب مثل سَمّ الأبره، فرأى من نور العظمه ما شاء الله أن يرى، وأردتم أنتم التشبيه دع هذا يا أحمد! لا ينفتح عليک أمر عظيم»(2).

وقال عند تفسير قوله: «ثمّ دنا فتدلّى _ فكان قاب قوسين أو أدنى»(3):

أخبرنى أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن العبّاس، عن أبى جعفر عليه السلام فى قوله تعالى: «ما ضلّ صاحبكم»(4).. الخبر..

إلى أن قال: ««فكان قاب قوسين أو أدنى» كان بين لفظه وبين سماع محمّد صلى الله عليه و آله وسلم كما بين وتر القوس وعودها»(5).

وقال فى قوله تعالى: «ولقد رآه نزله أُخرى»: «قال الرسول: رأيت الوحى نزله أُخرى «عند سدره المنتهى»» وفى قوله تعالى: «إذ يغشى السدره ما يغشى»: «يعنى من حجب النور»، وفى: «ما زاغ البصر وما طغى»يقول: «ما عمى البصر عن تلک الحجب، وما طغى القلب بزياده فى ما أُوحى إليه»(6).

1- 1 . تفسير القمّى _ المقدّمه: 5.
2- 2 . المصدر السابق: 20.
3- 3 . سوره النجم، 53: 8 و 9.
4- 4 . سوره النجم، 53: 2.
5- 5 . تفسير القمّى: 2 / 334؛ وفيه «الحسين بن العبّاس» بدل «الحسن بن العبّاس».
6- 6 . المصدر السابق: 2 / 335؛ والآيات هى 13 و 14 و 16 و 17 من سوره النجم.

قال: وفی قوله تعالی: «وأنّ إلی ربّک المنتهی»(1): «إذا انتهی الکلام إلی الله تعالی فأمسکوا»(2).

وقال فی قوله تعالی: «وجوه یومئذ ناضره _ إلی ربّها ناظره»(3): «أی وجوه مشرقه، ینظرون إلی وجه الله أی رحمه الله تعالی»(4).

وقال فی تفسیر قوله تعالی: «الرحمن علی العرش استوی»(5):

حدّثنا محمد بن ابی عبدالله، عن سهل بن زیاد، عن الحسن بن محبوب، عن محمّد بن مارد، أنّ أباعبدالله علیه السلام سئل عن تفسیر ذلک فقال: «أی استوی عن کلّ شیء، فلیس شیء أقرب إلیه من شیء»(6).

وقال رضی الله عنه فی ردّ التوصیف، ما رواه الکلینی عنه، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن محمّد بن یحیی الخثعمی، عن عبدالرحمن بن عتیک القصیر، قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن شیء من الصفه، فرفع یده إلی السماء، ثمّ قال: «تعالی الجبّار، تعالی الجبّار، من تعاطی ما ثَمَّ هلک، (فلا یوصف الله عزّوجلّ إلاّ بما وصف نفسه عزّوجلّ)»(7).

وقد روی الکلینی أیضاً عن العبّاس بن معروف، عن ابن أبی نجران، عن حمّاد بن عثمان، عن عبدالرحیم بن عتیک القصیر، قال: کتبت علی یدی عبدالملک بن أعین إلی أبی عبدالله علیه السلام : أنّ قوماً بالعراق یصفون الله بالصوره وبالتخطیط، فإن رأیت _ جعلنی فداک _ أن تکتب إلیّ بالمذهب الصحیح من التوحید.

فکتب إلیّ: «سألت _ رحمک الله _ عن التوحید، وما ذهب إلیه مَن قبلک، فتعالی الله الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر، تعالی عمّا یصفه الواصفون [المشبّهون الله بخلقه، المفترون علی الله.

فاعلم _ رحمک الله _ أنّ المذهب الصحیح فی التوحید ما نزل به القرآن من صفات الله جلّ وعزّ، فَانْفِ عن الله تعالی البطلان والتشبیه، فلا نفی ولا تشبیه، هو الله الثابت الموجود،



---

1- 1 . سوره النجم، 53: 42.
2- 2 . تفسیر القمّی: 2 / 338.

3- 3 . سوره القيامه، 75: 22 و 23.
4- 4 . تفسير القمّى: 2 / 397؛ وفيه: «ونعمته» بدل «تعالى».
5- 5 . سوره طه، 20: 5.
6- 6 . تفسير القمّى، 2 / 59.
7- 7 . الكافى: 1 / 74 ح 10، وما بين القوسين لم يرد فى المصدر المطبوع.

تعالى الله عمّا يصفه الواصفون]، ولا تعدوا القرآن فتضلّوا بعد البيان».(1).

و روى الصدوق فى توحيده عن محمد بن موسى بن المتوكّل، عن على بن ابراهيم، عن ابيه، عن الريّان بن الصلت، عن على بن موسى عليه السلام ، عن ابيه، عن ابائه [عليهم السلام]، عن اميرالمؤمنين عليه السلام ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله : «قال الله جلّ جلاله: ما آمن بى من فسّر برأيه كلامى، و ما عرفنى مَن شبّهنى بخلقى، و ما على دينى مَن استعمل القياس فى دينى».(2)

وروى عن حمزه بن محمّد العلوى، عن على بن إبراهيم. والكلينى عن على بلا واسطه، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبدالرحمن، عن محمّد بن حكيم، قال: وصفت لأبى الحسن عليه السلام قول هشام الجواليقى وما يقول فى الشابّ الموفّق ووصفت له قول هشام بن الحكم، فقال: «إنّ الله عزّوجلّ لا يشبهه شىء».(3).

وروى عن محمّد بن موسى بن المتوكّل، عن على، عن أبيه، عن صقر بن أبى دلف، قال: سألت أباالحسن على بن محمّد عليهماالسلام عن التوحيد، وقلت له: إنّى أقول بقول هشام بن الحكم.

فغضب عليه السلام ثمّ قال: «ما لكم ولقول هشام، ليس منّا من زعم أنّ الله عزّوجلّ جسم، نحن منه براء فى الدنيا والآخره. يابن أبى دلف! إنّ الجسم محدَث، والله محدِثه ومجسّمه».(4).

وروى الكلينى عن على، عن محمّد بن عيسى، عن عبدالرحمن ابن أبى نجران، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن التوحيد، فقلت: أتوهّم شيئاً؟

فقال: «نعم، غير معقول، ولا محدود، فما وقع عليه وهمک من شىء فهو خلافه، لا يشبهه شىء، ولا تدركه الأوهام، وكيف تدركه الأوهام وهو خلاف ما يعقل وخلاف ما يتصوّر فى الأوهام؟! إنّما يتوهّم شىء غير معقول ولا محدود».(5).

وروى الصدوق عن أبيه، عن على [بن ابراهيم]، عن أبيه. والكلينى، عن على، عن أبيه، عن العبّاس بن عمرو الفقيمى، عن الهشام بن الحكم، عن أبى عبدالله عليه السلام ، أنّه قال للزنديق حين سأله: ما هو؟

قال: «هو شیء بخلاف الأشیاء، أرجع بقولی شیء إلی إثبات معنیً، وأنّه شیء بحقیقه



---

1- 1 . الكافی: 1 / 78 ح 1، وما بین المعقوفین أضفناه من المصدر.
2- 2 . التوحید: 68 ح 23.
3- 3 . المصدر السابق: 97 ح 1، الكافی: 1 / 82 ح 8.
4- 4 . المصدر السابق: 104 ح 20.
5- 5 . الكافی: 1 / 64 ح 1.

الشیئیه، غیر أنّه لا جسم، ولا صوره، ولا یُحسّ، ولا یُجسّ، ولا یُدْرَکُ بالحواسّ الخمس، ولا تُدرِکُهُ الأوهام»(1).

والخبر طویل صریح فی المذهب الحقّ، وإبطال النفی والتشبیه، وأمثال ذلک من أراده فلیرجع إلی «الکافی».

وروی الصدوق عن حمزه بن محمّد العلوی ومحمّد بن علی ماجیلویه، عن علی بن ابراهیم. والکلینی عن علی بغیر واسطه، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن علی بن عطیه، عن خیثمه، عن أبی جعفر علیه السلام .

وعن علی، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن أبی المغری، رفعه عن أبی جعفر علیه السلام ، قال: «إنّ الله تبارک وتعالی خلوٌ من خلقه، وخلقه خلوّ منه، وکلّ ما وقع علیه اسم شیء ما خلا الله فهو مخلوق، والله خالق کلّ شیء»(2).

وروی الصدوق أیضاً عن أبیه، عن علی، عن أبیه.

والکلینی عن علی، عن أبیه، عن علی بن معبد، عن عبدالله بن سنان، عن أبیه، قال: حضرت أبا جعفر علیه السلام فدخل علیه رجل من الخوارج، فقال له: یا أبا جعفر! أیّ شیء تعبد؟

قال: «الله تعالی». قال: رأیته؟

قال: «لم تره العیون بمشاهده الأبصار، ولکن رأته القلوب بحقائق الإیمان، لا یعرف بالقیاس، ولا یدرک بالحواسّ، ولا یشبّه بالناس، موصوف بالآیات، معروف بالعلامات، لا یجور فی حکمه، ذلک الله، لا إله إلاّ هو».

قال: فخرج الرجل وهو یقول: الله أعلم حیث یجعل رسالته(3).

وروی الصدوق عن حمزه بن محمّد، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عمر بن أذینه، عن أبی عبدالله علیه السلام فی قوله عزّوجلّ: «ما یکون من نجوی ثلاثه إلاّ هو رابعهم ولا خمسه إلاّ هو سادسهم ولا أدنی من ذلک ولا أکثر إلاّ هو معهم أین ما کانوا...»(4).

1- 1 . التوحيد: 104 ح 2، الكافى 1 / 63 _ 64 ضمن ح 5.
2- 2 . المصدر السابق: 105 ح 4 و 5، الكافى: 1 / 65 ح 3 و 5.
3- 3 . المصدر السابق: 108 ح 5، الكافى: 1 / 75 ح 5.
4- 4 . سوره المجادله، 58: 7.

فقال: «هو واحد أحَدِیُّ الذات، بائن من خلقه، وبذاک وصف نفسه، وهو بکلّ شیء محیط بالإشراف والإحاطه والقدره، لا یعزب عنه مثقال ذرّه فی السماوات ولا فی الأرض، ولا أصغر من ذلک ولا أکبر بالإحاطه والعلم لا بالذات، لأنّ الأماکن محدوده تحویها حدود أربعه، فإذا کان بالذات لزمه الحوایه»(1).

وروی أیضاً عن أبیه، عن علی، عن أبیه، عن ابن محبوب، عن حمّاد بن عمرو، عن أبی عبدالله علیه السلام ، قال: «کذب من زعم أنّ الله عزّوجلّ فی شیء، أو من شیء، أو علی شیء»(2).

وروی هو أیضاً عن محمّد بن علی ماجیلویه، عن علی.

والکلینی عن علی، عن مختار بن محمّد بن المختار الهمدانی، عن الفتح بن یزید الجرجانی، عن أبی الحسن علیه السلام ، قال: سألته عن أدنی المعرفه؟ فقال: «الإقرار بأنّه لا إله غیره، ولا شبه له، ولا نظیر، وأنّه قدیم مثبت، موجود غیر فقید، وأنّه لیس کمثله شیء»(3).

وروی الکلینی عن علی، عن محمّد بن عیسی، عن یونس بن عبدالرحمن، عن غیر واحد، عن أبی جعفر وأبی عبدالله علیهماالسلام ، قالا: «إنّ الله أرحم بخلقه من أن یجبرهم علی الذنوب ثمّ یعذّبهم علیها، والله أعزّ من أن یرید أمراً فلا یکون». قالا: فسئلا علیهماالسلام : هل بین الجبر والقدر منزله ثالثه؟ قالا: «نعم، أوسع ممّا بین السماء والأرض»(4).

وفی روایه أُخری بعد قوله: «یعذّبهم علیها» قلت: جعلت فداک، ففوّض الله إلی العباد؟ فقال: «لو فوّض إلیهم لم یحصرهم بالأمر والنهی» قلت: فبینهما منزله(5)..الخبر..

وبالجمله: الأخبار المرویه بوساطه هذا الرجل، فی هذا الباب، أزید من أربعین مذکوره فی کتب الأصحاب، سیّما تفسیره، و«الکافی»، و «توحید الصدوق»، سوی عباراته فی تفسیره، فإنّها أکثر من أن تحصی، لکن فی هذا القدر کفایه لمَن طلب الحقّ، بل أقلّ من هذا أیضاً، وإنّما أطلقنا عنان القلم فی هذا المقام، لکون هذا الرجل _ من بینهم _ أشدّ قرباً إلی تلک الظنون عند بعض الأعلام، بسبب ما أشرنا إلیه فی أوّل الکلام.

ومن هؤلاء: أبو جعفر محمّد بن یحیی العطّار القمّی، شیخ الکلینی، وهو من أجلّه شیوخ قم،

---

1- 1 . المصدر السابق: 131 ح 13.
2- 2 . المصدر السابق: 178 ح 10.
3- 3 . المصدر السابق: 283 ح 1، عيون أخبار الرضا عليه السلام : 1 / 133 ح 2، الكافی: 1/67 ح 1.
4- 4 . الكافی: 1 / 121 ح 9.
5- 5 . المصدر السابق: 1 / 122 ح 11.

ووثّقه كلّ علماء الرجال، وذكروه بأحمد الأحوال، وروى روايات كثيره، غايه الكثره فى تأليفاته، وقد ذكر أكثرها أصحابنا، ولنشِر إلى بعض ما يدلّ منها على المقصود.

فمنها: الخبر الرابع ممّا ذكرناه في أحمد بن محمّد بن عيسى، والخبر الأوّل والأخير ممّا ذكرناه فى محمّد بن أحمد بن يحيى الأشعرى والخبر الأخير فى عبدالله بن الصلت.

ومنها: روايه الصدوق عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن محمّد ابن يحيى العطّار، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن محمّد بن أُرومه، عن إبراهيم بن الحكم، عن عبدالله بن جون(1)، عن أبى عبدالله عليه السلام ، أنّه كان يقول: «الحمدلله الذى لا يُحَسّ، ولا يُجَسّ، ولا يُمَسّ، ولا يُدرک بالحواسّ الخمس، ولا يَقع عليه الوهم، ولا تَصِفه الألسن، وكلّ شىء حسّته الحواسّ، أو لمسته الأيدى، فهو مخلوق، الحمدلله الذى كان إذ لم يكن شىء غيره، وكوّن الأشياء فكانت كما كوّنها، وعلم ما كان وما هو كائن»(2).

ومنها: روايته عن أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار، عن أبيه، عن سهل بن زياد، عن بعض أصحابه. وبهذا الإسناد عن سهل، عن حمزه بن محمّد، قال: كتبت إلى أبى الحسن عليه السلام أسأله عن الجسم والصوره، فكتب: «سبحان من ليس كمثله شىء، لا جسم ولا صوره»(3).

والأخبار فى هذا المعنى منه كثيره، لكن يكفى ما ذكرناه لمَن طلب البصيره.

ويُعلم ممّا ذكرنا آنفاً حسن عقيده ابنه أيضاً.

أعنى: أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار، الذى هو شيخ الصدوق أبى جعفر، وقد ذكره فى مواضع من كتبه مقروناً بالرحمه والرضوان، وروى عنه روايات فى ردّ التشبيه وأمثاله(4)، لا نطيل الكلام بذكرها.

ومن هؤلاء أيضاً: أبو جعفر الأعرج، الملقّب ب_ : مملوله، محمّد ابن الحسن بن فرّوخ الصفّار القمّى، الذى وثّقه علماء الرجال، وروى عنه شيوخ أصحابنا، صاحب روايات كثيره، وكتب

1- 1 . كذا فى المخطوط والمطبوع، وفى المصدر: عبدالله بن جرير العبدى، وفى نسخه التوحيد عند العلاّمه المجلسى: عبدالله بن جوين العبدى. انظر: بحارالانوار: 3/300، ح 31 الهامش، و لم اجد له ذكرا فى كتب الرجال.

2- 2 . التوحيد: 75 ح 29، وص 59 ح 17 بسند آخر عن إبراهيم بن الحكم بن ظهير.

3- 3 . المصدر السابق: 102 ح 16 و ح 17.

4- 4 . انظر التوحيد على سبيل المثال لا الحصر.

كبيره، وله مسائل كتب بها إلى أبى محمّد عليه السلام .

وبالجمله: هو ممدوح الصغير والكبير، وممّا روى عنه فى نفى الجبر والتشبيه: الخبر الثالث، والسادس، ممّا مرّ فى أحمد بن محمّد بن عيسى(1).

ومن ذلک: روايه الصدوق عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن محمّد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن على بن سيف بن عميره، عن محمّد بن عبيد، قال: دخلت على الرضا عليه السلام ، فقال لى: «قل للعبّاسى يكفّ عن الكلام فى التوحيد وغيره، ويكلّم الناس بما يعرفون، ويكفّ عمّا ينكرون.

وإذا سألوک عن التوحيد، فقل كما قال الله عزّوجلّ: «قل هو الله أحد _ الله الصمد _ لم يلد ولم يولد _ ولم يكن له كفواً أحد»(2).

وإذا سألوک عن الكيفيه فقل كما قال الله عزّوجلّ: «ليس كمثله شىء»(3).

[وإذا سألوک عن السمع فقل كما قال الله عزّوجلّ: «وهو السميع العليم»(4)، فكلّم الناس بما يعرفون]»(5).

ومنه: روايته أيضاً عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن الصفّار، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن عبدالرحمن بن أبى نجران، قال: سألت أباجعفر الثانى عليه السلام عن التوحيد، فقلت: أتوهّم شيئاً؟ فقال: «نعم، غير معقول، ولا محدود، فما وقع عليه وهمک من شىء فهو بخلافه، ولا يشبهه شىء»(6)..الخبر.

ومنه: روايته أيضاً عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن الصفّار، عن محمّد بن الحسين بن أبى الخطاب، عن محمّد بن الفضيل، قال: سألت أباالحسن عليه السلام : هل رأى رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ربّه عزّوجلّ؟ فقال: «نعم، رآه بقلبه، أما سمعت الله عزّوجلّ يقول: «ما كَذبَ الفؤادُ ما رأى»(7) أى لم يرهُ بالبصر، ولكن رآه بالفؤاد»(8).



---

1- 1 . راجع ص 34 و ص 35.

2- 2 . سوره الاخلاص، 42: 11.
3- 3 . سوره الشورى، 42: 11.
4- 4 . سوره البقره، 2: 137.
5- 5 . التوحيد: 95 ح 14، وما بين المعقوفين أضفناه من المصدر.
6- 6 . التوحيد: 106 ح 6.
7- 7 . سوره النجم، 53: 11.
8- 8 . التوحيد: 116 ح 17.

والأخبار عنه فی هذا المعنی کثیره، لا نطوّل الکلام بذکرها.

ومنهم: أبو جعفر محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید القمّی، شیخ الصدوق أبی جعفر وسائر القمّیّین، وفقیههم، ومتقدّمهم، ووجههم، وقد صرّح کلّ أهل الرجال بأنّه، ثقه، ثقه، عین، مسکون إلیه، بصیر بالفقه، عظیم القدر، صاحب کتب وروایات کثیره(1).

وقد روی عنه الصدوق أخباراً فی ردّ التشبیه والجبر وأمثالهما، کادت [أن] تبلغ خمسین؛ أسلفنا منها ما فیه الکفایه، کالخبر الثالث والرابع والخامس ممّا مرّ فی أحمد بن محمّد بن عیسی.

والأوّل والأخیر ممّا ذکر فی محمّد بن أحمد بن یحیی الأشعری. والأوّل ممّا مرّ فی محمّد بن یحیی العطّار. والأربعه الأخبار التی رویناها فی الصفّار.

ومنهم: أبوالحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی، والد أبی جعفر محمّد بن علی، وأبی عبدالله الحسین بن علی، وهو الذی اعترف بتوثیقه وتوثیق ولدیه وفضلهم وفقاهتهم کلّ علماء الرجال.

وقد خرج إلیه _ کما نصّ أصحابنا علیه _ توقیع من أبی محمّد علیه السلام فی کمال العزّه، وفیه: «أُوصیک یا شیخی ومعتمدی أباالحسن علی بن الحسین القمّی، وفّقک الله لمرضاته، وجعل من صلبک أولاداً صالحین برحمته»..التوقیع.

وفی آخره أیضاً: «فاصبر یا شیخی ومعتمدی، وامُرْ جمیع شیعتی بالصبر، ف_ «إنّ الأرض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبه للمتّقین»(2) والسلام علیک ورحمه الله وبرکاته»(3).

ثمّ إنّه قدم إلی بغداد فی زمان الغیبه الصغری، واجتمع مع الحسین ابن روح، وسأله مسائل، ثم کاتبه بعد ذلک علی ید علی بن جعفر بن الأسود، وسأله أن یوصل له رقعته إلی الصاحب علیه السلام ، ویسأله فیها الولد، فخرج إلیه التوقیع: «قد دعونا الله لک بذلک، وسترزق ولدین ذکرین خیّرین»(4) فولد له الولدان اللذان ذکرناهما.



---

1- 1 . انظر مثلاً: رجال النجاشی: 383 رقم 1042.

2- 2 . سوره الأعراف، 7: 128.
3- 3 . مناقب ابن شهر آشوب: 4: 426، بحارالأنوار عنه 50 / 317 ذيل ح 14، جامع المقال: 195، وانظر: مقدّمه كتاب الإمامه والتبصره: 21.
4- 4 . رجال النجاشی: 261 رقم 684.

والثانی منهما(1): هو شیخ السیّد المرتضی رضی الله عنه (2)، ولقد لاحظ فیه حقّه حیث نسبه إلی ما نسبه مع أنّ له کتاباً فی نفی التشبیه علی ما ذکره الشیخ وغیره من علماء الرجال(3).

وروی الکشّی: أنّ جماعه من أصحابنا قالوا: سمعنا جمعاً من أصحابنا یقولون: کنّا عند أبی الحسن علی بن محمّد السمری رحمه الله (4)، فقال: رحم الله علی بن بابویه. فقیل: هو حیّ. فقال: إنّه مات فی یومنا هذا. فکُتب الیوم، فجاء الخبر بأنّه مات فیه(5).

هذا، مع أنّ ما روی عنه فی ردّ الجبر والتشبیه وأمثالهما لا یحصی.

روی ابنه نصف کتاب «التوحید» عنه، وقد ذکرنا نبذاً منها أیضاً: کالخبر الثانی والخامس ممّا مرّ فی أحمد بن محمّد بن عیسی.

والثانی ممّا ذکرنا فی محمّد بن أحمد بن یحیی.

والأوّل والثالث ممّا ذکر فی سعد بن عبدالله.

والأوّل ممّا مرّ فی أحمد بن إدریس.



---

1- 1 . أی من أولاد أبی الحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی المتقدّم فی ص 226، وهو أبو عبدالله الحسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی.
2- 2 . رجال الشیخ الطوسی: 484 رقم 52 باب من لم یرو عنهم، حاوی الأقوال 1 / 309 رقم 197.
3- 3 . لم نعثر علی ذکر الشیخ فی رجاله: أنّ للحسین بن علی بن بابویه کتاباً فی نفی التشبیه، بل ذکر _ فی باب من لم یرو عنهم: 466 رقم 28 _ الحسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه، کثیر الروایه، یروی عن جماعه، وعن أبیه، وعن أخیه محمّد بن علی، ثقه. نعم الشیخ النجاشی ذکر فی رجاله: 68 رقم 163 أنّ له کتب منها: کتاب التوحید ونفی التشبیه، ولعلّه هو المقصود من لفظ: «الشیخ» فی المتن، أو هو من سهو القلم والله العالم.

4- 4 . فى المخطوط: «السيمرى»، والظاهر أنّ الصحيح: «على بن محمّد السمرى»، كما فى غيبه الشيخ الطوسى، والاحتجاج، وبحارالأنوار. وهو آخر النوّاب الأربعه للحجّه (عجّل الله تعالى فرجه الشريف)، والسفير بعد أبى القاسم ابن روح، وكان يُكنّى بأبى الحسن، وثقته وجلالته أشهر من أنّ يذكر وأظهر من أنّ يحرّر، فهو كالشمس لا يحتاج إلى بيان نوره، وقد كانت سفارته عن الحجّه المنتظر _ عجّل الله تعالى فرجه وجعلنا من كلّ مكروه فداه _ بوصيّه الشيخ أبى القاسم ابن روح إليه عند موته بأمر الحجّه عليه السلام . ومن كراماته أنّه أخبر بموت على بن الحسين بن بابويه القمّى رحمه الله ساعه وفاته، فأرّخوا، فأتى الخبر بعد 17 يوماً أو 18 يوماً أنّه قبض فى تلك الساعه التى ذكرها، ومات أبوالحسن هذا سنه 329ه_، وبموته وقعت الغيبه التامّه. انظر: رجال المامقانى 2 / 305.

5- 5 . لم نعثر عليه فى رجال الكشّى، نعم وجدناه فى رجال النجاشى: 262 رقم 684.

وثلاثه أخبار ممّا ذكرنا فی علی بن إبراهیم.

ثمّ إنّ من هؤلاء أیضاً جماعه معتمده، عظیم شأنهم، وجلیل مرتبتهم؛ لا نطیل الکلام بذکرهم وتفصیل حالهم ومرویّاتهم.

فمنهم: البرقیان المشهوران؛ أعنی أبا عبدالله محمّد بن خالد، وابنه أحمد بن محمّد، اللذین سکنا برقه قم، وما یدلّ علی کونهما بریئین ممّا نحن فیه: من مرویاتهما کثیر سیّما فی «الکافی»، و«توحید الصدوق»، وقد مرّ بعضها فی ما رویناه هاهنا.

ویستفاد من خبر المقدّمه حُسن اعتقاد حسین بن خالد(1) أیضاً، لکنّه قلیل الروایه.

ومنهم: محمّد بن عبدالجبّار، وقد یقال له: محمّد بن الصهبان، وهو شیخ موثوق به، معتمد علیه عند الأصحاب، کثیر الروایه، من رجال الهادی والعسکری علیهماالسلام (2)، وفی ما روی عنه الصدوق، والکلینی، فی نفی التشبیه وشبههم کفایه فی دلاله حسن حاله، وقد ذکرنا قلیل منها فی ما مرّ.

ومنهم: محمّد بن أحمد بن جعفر القمّی العطّار، الذی أدرک الهادی علیه السلام ، وصار وکیلاً لأبی محمّد علیه السلام ، ومن خواصّه(3)، والأکثر علی أنّه بقی إلی زمان الصاحب، وصار وکیلاً له فی کمال القرب، حتّی روی الکشّی عن أبی حامد أنّه لم یکن له ثالث فی القرب من الأصل(4).

ومنهم: أبو القاسم الحسین بن روح بن أبی بحر النوبختی القمّی، الذی هو من أبواب الصاحب، ونوّابه، وخواصّه، وعیون سفرائه.

وبالجمله: جلالته کالشمس فی رابعه النهار، والشاکّ فیه من أهل النار.

ومنهم: محمّد بن علی ماجیلویه القمّی، الذی هو من شیوخ الصدوق، وما ذکره إلاّ مقروناً بالرحمه، والرضوان(5)، وروی فی توحیده عنه أخباراً فی ما نحن فیه؛ ذکرنا بعضها سابقاً.

ومنهم: أبوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولویه القمّی، الذی هو من شیوخ أصحابنا ،موثوق به،

---

1- 1 . فى المخطوط والمطبوع: «حسن بن خالد»، والصحيح ما أثبتناه فى ص 188
2- 2 . رجال الشيخ: 423 رقم 17، و ص 435 رقم 5، و كذا انّه من اصحاب الامام الجواد عليه السلام فى رجال الشيخ: 407/ رقم 25.
3- 3 . المصدر السابق: 436 رقم 17.
4- 4 . المصدر السابق: 534 رقم 1019.
5- 5 . الوجيزه: 310 رقم 1740.

معتمد علیه عند کلّ علماء الرجال(1).

ومنهم: أحمد بن محمّد بن الحسن بن الولید، شیخ المفید، الفاضل الجلیل(2).

ومنهم: محمّد بن أحمد بن داود، شیخ المفید والقمّیّین أیضاً، صاحب الفضل والعلم والکتب الکثیره(3).

ومنهم: أحمد بن جعفر بن بطّه القمّی، الذی روی عنه الصدوق أخباراً فی ردّ الجبر والتشبیه، وقد مرّ واحد منها فی أحمد بن محمّد بن عیسی(4).

ومنهم: أبوالحسن علی بن عبدالله العطّار القمّی، الثقه، الذی نقل النجاشی: أنّ له کتاب «الاستطاعه علی مذهب أهل العدل»، رواه عن أحمد بن محمّد بن عیسی(5).

ومنهم: جعفر بن علی بن أحمد القمّی، المعروف ب_ : ابن الرازی، الثقه الجلیل(6)، الذی روی عنه الصدوق(7) أخباراً؛ منها فی التوحید وردّ التشبیه(8).

وغیر هؤلاء أیضاً کثیر، یطول الکلام بذکرهم جمیعاً، فلنکتفِ بهذا.



---

1- 1 . رجال النجاشی : 123 رقم 318، الفهرست _ للشیخ الطوسی _ : 42 رقم 141.
2- 2 . الوجیزه: 153 رقم 120.
3- 3 . رجال النجاشی: 384 رقم 1045، فهرست الشیخ: 136 رقم 603.
4- 4 . والصحیح: «محمّد بن جعفر بن بطّه القمّی».
5- 5 . رجال النجاشی: 254 رقم 666.
6- 6 . رجال الشیخ: 457 رقم 1 باب من لم یرو عنهم، وکلمه «ثقه» ساقطه من رجال الشیخ المطبوع وقد ذکرها القهپائی فی مجمع الرجال 2 / 31، رجال ابن داود: 64 رقم 316.
7- 7 . تعلیقه الوحید البهبهانی علی منهج المقال: 83؛ وفیها: وربّما یوصفه _ یعنی الصدوق _ بالإیلاقی أیضاً بعد وصفه بالقمّی، والظاهر منه ومن

المامقانی فی التنقیح 1 / 219 اتّحاد الرجل الذی ذهب السیّد الخوئی رحمه الله فی معجمه 5 / 51 إلی تعدّده.
8- 8 . التوحید: 417 ح 1، عیون أخبارالرضا علیه السلام : 1 / 154 ح 1.

[الخاتمه]

ولنختم الرساله بذكر بعض الأخبار التى رويت عن يونس بن عبدالرحمن، بل الفضل بن شاذان أيضاً؛ فى إبطال القياس، وعدم جواز العمل به، حتّى يظهر أنّ ما قاله أيضاً السيّد المرتضى علم الهدى رضى الله عنه _ بعد قدح القمّيّين _: من أنّ يونس بن عبدالرحمن والفضل بن شاذان كانا يستعملان القياس(1)؛ ليس كما ينبغى، إذ لا يعقل أنّ رجلاً عارفاً _ سيّما مثل يونس _ روى أخباراً فى بطلان شىء ومع ذلک يجوّز العمل به، فضلاً عن أن يعمل به.

روى الكلينى عن على بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبدالرحمن، عن أبى جعفر الأحول، عن أبى عبدالله عليه السلام ، قال: «لا يسع الناس حتّى يسألوا ويتفقّهوا ويعرفوا إمامهم، ويسعهم أن يأخذوا بما يقول، وإن كانت تقيه»(2).

وبهذا السند عن يونس، عن عبدالرحمن بن الحجّاج، قال: قال لى أبو عبدالله عليه السلام : «إيّاک وخصلتين، ففيهما هلک مَن هلک: إيّاک أن تفتى الناس برأيک، أو تدين بما لا تعلم»(3).

وبالإسناد السابق عن يونس، عن داود بن فرقد، عمّن حدّثه، عن ابن شبرمه، قال: ما ذكرت حديثاً سمعته عن جعفر بن محمّد عليه السلام إلاّ كاد أن يتصدّع قلبى، قال: «حدّثنى أبى، عن جدّى، عن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ».

قال ابن شبرمه: وأُقسم بالله ما كذب أبوه على جدّه، ولا جدّه على رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم : مَن عمل بالمقاييس فقد هلک وأهلک، ومَن أفتى الناس بغير



---

1- 1 . رسائل الشريف المرتضى: 3 / 311.
2- 2 . الكافى: 1 / 31 ح 4.
3- 3 . المصدر السابق: 1 / 33 ح 2.

علم وهو لا يعلم الناسخ من المنسوخ، والمحكم من المتشابه، فقد هلک وأهلک»(1).

وروی عن محمّد بن أبی عبدالله رفعه، عن یونس بن عبدالرحمن، قال: قلت لأبی الحسن علیه السلام : بما أُوحّد الله؟ فقال: «یا یونس! لا تکوننّ مبتدعاً، مَن نظر برأیه هلک، ومَن ترک أهل بیت نبیّه صلی الله علیه و آله وسلم ضلّ، ومَن ترک کتاب الله، وقول نبیّه، کفر»(2).

وعن علی بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس بن عبدالرحمن، عن سماعه بن مهران، عن أبی الحسن موسی علیه السلام ، قال: قلت: أصلحک الله، إنّا نجتمع فنتذاکر ما عندنا فما یرد علینا شیء إلاّ وعندنا فیه شیء مسطّر، وذلک ممّا أنعم الله به علینا بکم، ثمّ یرد علینا الشیء الصغیر ولیس عندنا فیه شیء، فینظر بعضنا إلی بعض، وعندنا ما یشبهه، أفنقیس علی أحسنه؟ فقال: «وما لکم والقیاس، إنّما هلک مَن هلک من قبلکم بالقیاس».

ثمّ قال: إذا جاءکم ما تعلمون فقولوا به، وإن جاءکم ما لا تعلمون فها»، وأهوی بیده إلی فیه.

ثمّ قال: «لعن الله أبا حنیفه، کان یقول: قال علی وقلت أنا، وقالت الصحابه وقلت».

ثمّ قال: «أکنت تجلس إلیه؟».

فقلت: لا، ولکن هذا کلامه.

فقلت: أصلحک الله أتی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الناس بما یکتفون به فی عهده؟

قال: «نعم، وما یحتاجون إلیه إلی یوم القیامه».

فقلت: ضاع من ذلک شیء؟

فقال: «لا، هو عند أهله»(3).

وعنه، عن محمّد، عن یونس، عن أبان، عن أبی شیبه، قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول:.. _وذکر الخبر إلی أن قال: _ قال علیه السلام :

«إنّ أصحاب القياس طلبوا العلم بالقياس، فلم يزدادوا من الحقّ إلاّ بُعداً، إنّ دين الله لا يصاب بالقياس»(4).

وروى عن محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان ابن يحيى، عن عبدالرحمن بن الحجّاج، عن أبان بن تغلب، عن أبى عبدالله عليه السلام ، قال: «إنّ السُنّه لا تقاس،



---

1- 1 . الكافى: 1 / 34 ح 9.
2- 2 . المصدر السابق: 1 / 45 ح 10.
3- 3 . المصدر السابق: 1 / 46 ح 13.
4- 4 . المصدر السابق: 1 / 46 ح 14.

ألاترى أنّ المرأه تقضى صومها ولا تقضى صلاتها؟ يا أبان؟ إنّ السُنّه إذا قيست محق الدين»(1).

وعن على، عن محمّد، عن يونس، عن قتيبه، قال: سأل رجل أباعبدالله عليه السلام عن مسأله، فأجابه فيها، فقال الرجل: أرأيت إن كان كذا وكذا ما كان يكون القول فيها؟ فقال له: «مه، ما أجبتک فيه من شیء فهو عن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ، لسنا من (أرأيت) فى شىء»(2).

وقد روى هذا الخبر الصفّار فى «البصائر» عن إبراهيم بن هاشم، عن يحيى بن أبى عمران، عن يونس، عن عنبسه(3).

وروى الكلينى عن على، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس رفعه، قال: قال على بن الحسين عليهماالسلام : «إنّ أفضل الأعمال عند الله ما عمل بالسُنّه وإن قلّ»(4).

وعن على، عن محمّد، عن يونس، عن حريز، عن زراره، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الحلال والحرام، فقال: «حلال محمّد صلى الله عليه و آله وسلم حلال أبداً إلى يوم القيامه، وحرامه حرام أبداً إلى يوم القيامه، لا يكون غيره، ولا يجىء غيره».

وقال: «قال علىّ عليه السلام : ما أحدٌ ابتدع بدعه إلاّ ترک بها سُنّه»(5).

أقول:

لا يخفى أنّ هذه الأخبار مع ما أشرنا إليه فى ترجمه عبدالعزيز المهتدى، ماكان متضمّناً لأمر الإمام عليه السلام إيّاه بأخذ معالم دينه عن يونس ابن عبدالرحمن(6).

وما روى فى كتب الأصحاب مكرّراً من أنّ الإمام نظر إلى كتاب يونس، وصدّق جميع ما كان فيه(7).

وغير ذلک ممّا روى علماء الرجال فى ترجمه يونس، يعطى خلاف ما نسب إليه السيّد.

على أنّ جرحه إيّاه _ وكذا القمّيّين _ شهاده عادل واحد، معارض بأقوى منه كثيراً، من

---

1- 1 . الكافى: 1 / 46 ح 15.
2- 2 . المصدر السابق: 1 / 47 ح 21.
3- 3 . بصائر الدرجات: 320 ح 8.
4- 4 . الكافى: 1 / 56 ح 7.
5- 5 . المصدر السابق: 1 / 47 ح 19.
6- 6 . رجال الكشّى: 483 رقم 910.
7- 7 . المصدر السابق: 484 رقم 915.

شهادات مَن عمل بأقوالهم، وشهد بصحّه أحوالهم من سائر علمائنا العدول المحدّثين، والمتكلّمين، كالصدوق والشيخين وأمثالهم، وكالكشّى والنجاشى، وابن الغضائرى وابن داود والعيّاشى وغيرهم، حيث إنّ كلّهم شهدوا بحسن حالهم، وصحّه مقالهم، ولم يذكروا شيئاً من ذلک مع الاقتران بما ذكرناه من القرائن، وتقديم الجارح _ على تقدير تسليمه _ إنّما هو حين انتفاء المرجّح، وقيام التعارض.

على أنّ لنا أن نحكم فى كلّ أحد ممّن لم نلقه، ولم نرَ شخصه بما اشتهر عنه عند الثقات من أحواله، وما يصل إلينا من أفعاله وأقواله، وليس علينا، بل لا يمكننا تحصيل العلم بباطن كلّ شخص كما هو الواقع، وقد وصل إلينا من منقولات هؤلاء ما يدلّ على خلاف ما نسب إليهم السيّد، وهو ليس بمعصوم، ويجوز عليه الخطأ والاشتباه، فكيف يمكن لنا تصديق قوله، والعمل برأيه؟!

مع أنّا نرى أنّ قوله موافق لقول أعادى الدين، المفترين على أصحاب الأئمّه المعصومين عليهم السلام ، ومعارض لأقوال سائر علماء الدين، ونرى أيضاً أنّ بين هؤلاء الجماعه رجال لا يمكن انتسابهم إلى أدنى زلل، فضلاً عمّا هو الكفر، بل لا يمكن للسيّد أيضاً أن ينسبهم إلى ذلک.

هذا، وقد روى الكشّى خبراً يحلّ بعض هذه الأُمور، يعجبنى أن أذكر شيئاً منه:

روى الكشّى عن حمدويه وإبراهيم، قالا: حدّثنا أبو جعفر محمّد ابن عيسى العبيدى، قال: سمعت هشام بن إبراهيم الجبلى وهو المشرقى، يقول: استأذنت لجماعه على الرضا عليه السلام فى سته تسع وتسعين ومائه، فحضروا، وحضرنا ستّه عشر رجلاً على باب أبى الحسن عليه السلام ، فخرج مسافر، فقال: يدخل آل يقطين، ويونس بن عبدالرحمن، ويدخل الباقون رجلاً رجلاً فلمّا دخلوا وخرجوا، خرج مسافر ودعانى، وموسى بن صالح، وجعفر بن عيسى، ويونس، فأدخلنا جميعاً عليه، والعبّاس قائم ناحيه بلا حذاء ولا رداء، وذلک فى سنه أبى الصرايا، فسلّمنا، ثمّ أمرنا بالجلوس، فلمّا جلسنا، قال له جعفر بن عيسى: يا سيدى! نشكو إلى الله وإليک ما نحن فيه من أصحابنا.

فقال: «وما أنتم فيه منهم؟!».

فقال جعفر: هم والله يا سيّدى يزندقونا، ويكفّرونا، ويبرءُون منّا.

فقال: «هكذا كان أصحاب على بن الحسين، ومحمّد بن على، وأصحاب جعفر، وموسى صلوات الله عليهم، ولقد كان أصحاب زراره يكفّرون غيرهم، وكذلک غيرهم كانوا يكفّرونهم»..الخبر.

إلى أن قال: فقال يونس: جعلت فداک، إنّهم يزعمون أنّا زنادقه.

فقال: «أرأيتک لو كنت زنديقاً فقال لک: هو مؤمن، ما كان ينفعک من ذلک؟! ولو كنت مؤمناً فقالوا: هو زنديق، ما كان يضرّک منه؟!».

فقال المشرقى له: والله ما نقول إلاّ ما يقول آباؤک عليهم السلام ، عندنا كتاب سمّيناه كتاب «الجوامع»، فيه جميع ما يتكلّم الناس فيه، عن آبائک صلوات الله عليهم، وإنّما نتكلّم عليه!

وقال جعفر شبيهاً بهذا الكلام.

فأقبل على جعفر، فقال: «فإذا كنتم لا تتكلّمون بكلام آبائى فبكلام أبيبكر وعمر تريدون أن تتكلّموا؟!»(1).

وليكن هذا آخر ما أردنا إيراده فى هذا المقام، والحمدلله ربّ العالمين كثيراً، وصلّى الله على محمّد وآله وسلّم تسليماً.

وقد فرغ من تسويده مؤلّفه العبد الضعيف، الراجى لطف ربّه اللطيف، أبوالحسن العاملى الشريف، فى المشهد المشرّف، أعنى: النجف الأشرف، فى الشهر الثانى من السنه الخامسه من العشر الأُوّل من المائه الثانيه من الألف الثانى [صفر 1105ه_] من الهجره النبويه، على صادعها وآله ألف ألف صلاه وسلام وتحيه.

تمّت الرساله

وفى آخرها: كتبه عبدالله الموسوى الاشتهاردى فى سنه 1357.

ص: 345

---

1- 1 . رجال الكشّى: 498 رقم 956.

244 _ القرآن الكريم.

245 _ الإجازه الكبيره، لعبد الله الجزائرى التسترى، مكتبه المرعشى / قم _ الطبعه الأولى 1409ه_ .

246 _ الاحتجاج، لإحمد بن على بن أبى طالب الطبرسى، نشر المرتضى / مشهد 1403ه_ .

247 _ الاستبصار، للشيخ الطوسى، دار الكتب الإسلاميه / طهران _ الطبعه الثالثه 1390ه_ .

248 _ إعلام الورى بأعلام الهدى، للفضل بن الحسن الطبرسى، مؤسّسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث / قم _ الطبعه الأُولى 1404ه_ .

249 _ أعيان الشيعه، للسيّد محسن الأمين، دارالتعارف / بيروت 1406ه_ .

250 _ الإمامه والتبصره، لعلى بن الحسين بن بابويه القمّى، مؤسّسه الإمام المهدى (عج) / قم _ الطبعه الأُولى 1404ه_ .

251 _ بحارالأنوار، لمحمّد باقر المجلسى، مؤسّسه الوفاء / بيروت _ الطبعه الثالثه 1403ه_ .

252 _ بصائر الدرجات، لمحمّد بن الحسن الصفّار، مؤسّسه الأعلمى / طهران 1404ه_ .

253 _ التحرير الطاووسى، لأحمد بن موسى آل طاووس، مكتبه المرعشى / قم _ الطبعه الأُولى 1411ه_ .

254 _ تعليقه الوحيد البهبهانى على منهج المقال، لمحمّد باقر بن محمّد أكمل البهبهانى _ طبعه حجريه.

255 _ تفسير القمّى، لعلى بن إبراهيم القمّى، دارالكتاب / قم _ الطبعه الثالثه 1404ه_ .

256 _ تکمله أمل الآمل، للسيّد حسن الصدر، مکتبه المرعشی / قم 1406ه_ .

257 _ التوحيد، للشيخ الصدوق، مؤسّسه النشر الإسلامی / قم _ الطبعه الأُولی 1398ه_ .

258 _ تهذيب الأحکام، للشيخ الطوسی، دار الکتب الإسلاميه / طهران _ الطبعه الثالثه 1390ه_ .

259 _ جامع الرواه، لمحمّد بن علی الأردبيلی، مکتبه المرعشی / قم _ الطبعه الأُولی 1403ه_ .

260 _ جامع المقال، لفخر الدين الطريحی، مکتبه جعفری تبريزی / طهران.

261 _ جواهر الکلام، للشيخ محمّد حسن النجفی، دار إحياء التراث العربی / بيروت 1981 م.

262 _ حاوی الأقوال، لعبد النبیّ الجزائری، مؤسّسه الهدايه لإحياء التراث / قم _ الطبعه الأُولی 1418ه_ .

263 _ خاتمه مستدرک الوسائل، للشيخ حسين النوری الطبرسی، مؤسّسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث / قم _ الطبعه الأُولی 1415ه_ .

264 _ الخلاصه (رجال العلاّمه الحلّی)، للحسن بن يوسف بن المطهّر الأسدی الحلّی، مکتبه الشريف الرضی / قم 1402ه_ .

265 _ الذريعه إلی تصانيف الشيعه، لآقا بزرک الطهرانی، دار الأضواء / بيروت _ الطبعه الثالثه 1403ه_ .

266 _ رجال ابن داود، للحسن بن علی بن داود الحلّی، مکتبه الشريف الرضی / قم.

267 _ رجال الشيخ الطوسی، للشيخ الطوسی، المکتبه الحيدريه / النجف الأشرف _ الطبعه الأُولی 1381ه_ .

268 _ رجال الکشّی، للشيخ الطوسی، جامعه مشهد 1348ه_ ش.

269 _ رجال المامقانى (تنقيح المقال)، للشيخ عبدالله المقامانى _ حجريه.

270 _ رجال النجاشى، لأحمد بن على النجاشى، مؤسّسه النشر الإسلامى / قم _ الطبعه الأُولى 1407ه_ .

271 _ الرسائل الرجاليه، للسيّد محمّد باقر الشفتى، مكتبه مسجد السيّد / أصفهان _ الطبعه

ص: 347

الأُولى 1417ه_ .

272 _ رسائل الشريف المرتضى، لعلى بن الحسين بن موسى، دارالقرآن الكريم / قم 1405ه_ .

273 _ روضات الجنّات فى أحوال العلماء والسّادات، لمحمّد باقر الخوانسارى، مكتبه إسماعيليان / قم 1390 ه_ .

274 _ ريحانه الأدب، لمحمّد على التبريزى المدرس، مطبعه شركه سُهابى / طهران _ الطبعه الثانيه.

275 _ عيون أخبار الرضا عليه السلام ، للشيخ الصدوق، منشورات جهان / طهران.

276 _ الغيبه، للشيخ الطوسى، مؤسّسه المعارف الإسلاميه / قم _ الطبعه الأُولى 1411ه_ .

277 _ فرق الشيعه، للحسن بن محمّد النوبختى، المكتبه المرتضويه / النجف الأشرف 1355ه_ .

278 _ فهرس النسخ المخطوطه لمكتبه سپهسالار، لابن يوسف الشيرازى، طهران 1315ه_ . ش.

279 _ الفهرست، للشيخ الطوسى، مكتبه الشريف الرضى / قم.

280 _ الكافى، للشيخ الكلينى، المكتبه الإسلاميه / طهران 1388ه_ .

281 _ لؤلؤه البحرين، ليوسف بن أحمد البحرانى، مؤسّسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث / قم _ الطبعه الثانيه.

282 _ مجمع الرجال، لعنايه الله بن على القهپائى، مؤسّسه إسماعيليان.

283 _ معجم رجال الحديث، للسيّد أبوالقاسم الموسوى الخوئى، الطبعه الخامسه 1413ه_ .

284 _ المناقب، لمحمّد بن على بن شهر آشوب، منشورات علاّمه / قم.

285 _ نجوم السماء، لمحمّد مهدى اللكهنوى، مكتبه بصيرتى / قم.

286 _ الوجيزه، لمحمّد باقر المجلسى، مؤسّسه الأعلمى / بيروت _ الطبعه الأُولى 1415ه_ .

ص: 348

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109